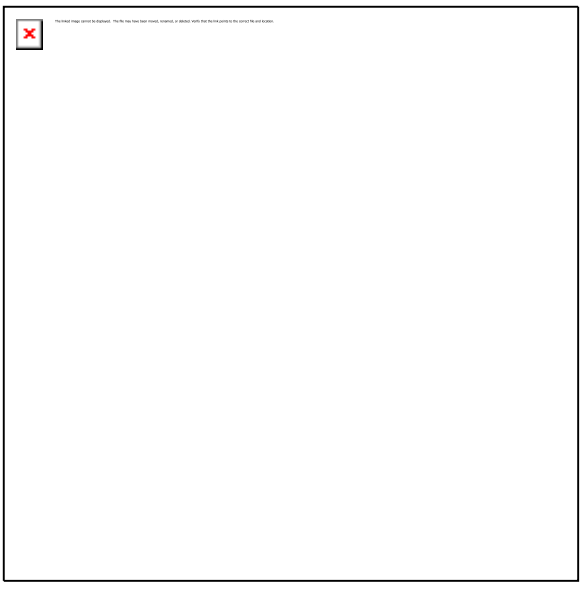
The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

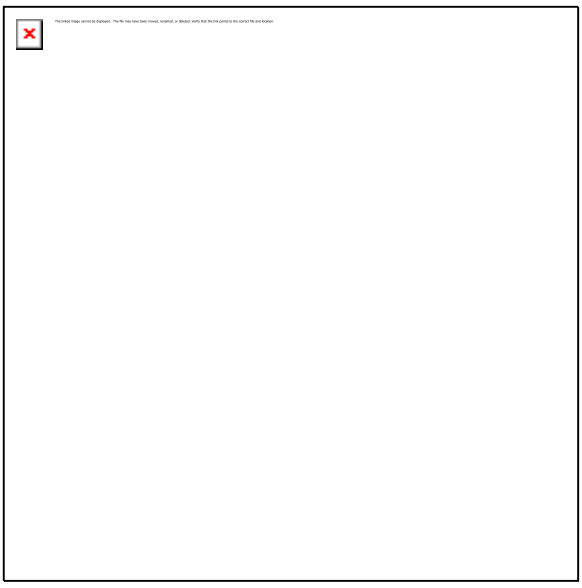
The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العلیم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع (۵)

آموزه‌های ولایت

جلد سوّم

بیاناتی پیرامون

امام زمان علیه السّلام و مهدویت

حضرت آیة اللَه حاج سیّد محمّدمحسن حسینی

طهرانی

قدّس اللَه سرّه

قال الباقر علیه‌السّلام: **«مَن ماتَ و هو عارفٌ لِإمامهِ لَم یَضُرَّهُ تَقدَّمَ هذا الأَمرُ أَو تَأَخَّرَ.»**

«کسی که بمیرد درحالی‌که امام خود را شناخته باشد، زیانی به حال او نخواهد داشت که این امر (ظهور) زودتر واقع شود یا دیرتر!»

الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱

فهرست مطالب

مجلس اوّل: وظيفۀ افراد در زمان غيبت امام زمان عليه السّلام

طهران / ١٤ شعبان‌المعظّم ١٤١٩ هـ.ق

جلسۀ دوّم سلوک خانواده

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للّهِ ربّ العالَمينَ

و الصّلاةُ و السّلامُ علىٰ سيّدنا و نبيّنا

و حَبيبِ قُلوبِنا و طَبيبِ نُفوسِنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم

أجمعينَ

تكامل عقول هدف از ظهور امام زمان عليه السّلام

امشب شب ميلاد امام زمان عليه السّلام، شب تحقّق مَظهر عدل تام و اجراى حق و عدالت است. روايتى از امام باقر عليه السّلام نقل شده است ـ ظاهراً مشابه اين روايت از پيغمبر اكرم نيز هست ـ كه فرموده‌اند:

إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ يَدَه علىٰ رُؤوسِ العِبادِ؛ فَتَمَّ به إيمانُهُم و كَمُلَ به عقلُهُم؛[1]

---

[1] الكافى، ج ۱، ص ۲۵: **«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ يَدَه علىٰ رُؤوسِ العِبادِ؛**

«وقتی که امام زمان، حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه ظهور کنند، خداوند دستش را روی سر همهٔ مردم می‌گذارد، و ایمان مردم به‌واسطهٔ ظهور حضرت تمام

فَجَمَعَ بها عُقولَهم و کَمُلَت به أحلامُهُم.» نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ٤٤٠:

«زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خردها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد.»

مطلبی که در اینجا مطرح است اینکه مگر امام زمان علیه السّلام چه می‌کند؟ مطلب دوم اینکه آیا این مطلب در زمان غیر از ظهورِ آن حضرت امکان‌پذیر نیست و حتماً باید امام زمان ظهور کند؟ یعنی اجرای عدالت نیاز به ظهور ظاهری آن حضرت دارد یا اینکه در غیر از زمان خود ظهور هم برای افراد ممکن و میسّر است؟ و به عبارت دیگر، آیا ما باید فقط منتظر ظهور حضرت باشیم و نمی‌توانیم هیچ کار و عملی انجام بدهیم و باید چشم به ظهور آن حضرت بدوزیم، یا اینکه مطلب به صورت دیگری است؟

نقد مؤلّف به تعیین‌کنندگان زمان ظهور

یک روز من به‌اتفاق بعضی از رفقا و دوستان خودمان خدمت یکی از بزرگان رسیدیم. آن شخص در تمام مدتِ این مجالست و صحبت ـ که حدود یک ساعت و نیم طول کشید ـ دائماً از ظهور و زمان ظهور و آثار و علائم ظهور و اینکه «فلان کس خواب دیده در این تاریخ امام زمان ظهور می‌کند! فلان کس در مکاشفه دیده که حضرت یک عددی را برای او

ترسیم کرده‌اند!» صحبت می‌کرد و می‌گفت:

من خودم در فلان سنین، وقتی در یکی از شهرها بودم، با بعضی از محاسبات و کارهایی که کردم به‌دست آوردم که حضرت در سال ١٤١٦ هجری قمری (یعنی همین سه سال پیش) ظهور می‌کند!

البته آن موقعی که ما خدمت ایشان رسیدیم، شاید حدود هفت یا هشت سال پیش بود و تمام این مدت به همین حرف‌ها گذشت. من از ایشان یک سؤال کردم و گفتم:

در اینجا چند مسئله مطرح است:
مطلب اول اینکه این مطالبی که شما نسبت به ظهور حضرت می‌فرمایید: «در این سال ظهور می‌کند! فلان کس خواب دیده است! فلان کس مکاشفه کرده است!» و امثال‌ذلک، یا درست است یا غلط؛ اگر این مسائل غلط است، چرا شما اینها را برای مردم مطرح می‌کنید و مردم را به اشتباه می‌اندازید؟! چون احتمال غلط‌بودن و باطل بودن می‌رود.

چطور اینکه دیدید باطل بود! یعنی ایشان به ما گفتند «سال ١٤١٦» و الآن ما

«۱٤۱۹» هستیم و هنوز این مسائل دیده نشده است؛ پس معلوم است که این مسئله باطل بوده است. گفتم:

> اگر این مطالب غلط است، چرا شما بیان می‌کنید و اگر این مطالب صحیح است، چرا ما اینها را از ائمه نشنیدیم؟! این چه مصلحتی است که امام علیه السّلام نباید برای مردم بیان کند که فرضاً در سال هزار و چهارصد و چند ظاهر می‌شود؟![1]
>
> این مطلبِ اول.
> و امّا سؤالِ دوم اینکه بر فرض که این مطالب صحیح باشد، برای کسی مفید است و به‌درد کسی می‌خورد که زمان ظهور حضرت را درک کند؛ اگر شخصی قبل از ظهور حضرت از دنیا برود، ظهور حضرت به چه درد او می‌خورد و چه فایده‌ای دارد؟! حالا گیرم بر اینکه امام زمان علیه السّلام دو ماه دیگر ظهور کنند و من بدانم که یک هفتهٔ دیگر از دنیا می‌روم، ظهوری که حضرت دو ماه دیگر می‌کنند به چه درد من می‌خورد و چه دردی از دردهای مرا دوا می‌کند و چه نفعی برای کمال من دارد؟!
> اگر قرار بر این باشد که بگوییم: «ظهور حضرت در آن موقع برای من فایده دارد» پس ظهور برای کسی که هزار سال پیش هم از دنیا رفته است، فایده دارد.

این معنا، همان ولایت غیبی است که ظاهر و باطن ندارد و سررشتهٔ همهٔ امور به‌دست اوست.

بنابراین، اینکه ما بیاییم و وقتمان را بگذرانیم به اینکه امام علیه السّلام چه زمانی ظهور می‌کند و در زمان ظهورش چه می‌شود و امثال‌ذلک، چه نفعی برای ما دارد؟! سابق چقدر افرادی بودند که مدّعی ملاقات با امام زمان علیه السّلام در همین دنیا بودند و برای مردم حکایاتی نقل می‌کردند و آثار و علائمی را بیان می‌کردند، امّا الآن آنها در دل خاک خفته‌اند![2] یعنی اینها همه باطل بوده است.

---

[1] البته [ائمه علیهم السّلام] به‌نحو کلی مطرح می‌کردند، ولی به‌نحو خصوص بیان نکرده‌اند.

[2] به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۲۹۰.

من خودم شنیدم از بعضی از افرادی که آنها به ضرس قاطع زمان ظهور حضرت را تعیین می‌کردند و بعد خودشان را هم از افرادی که در زمان ظهور هستند معرّفی می‌کردند، درحالتی‌که دو سال است از دنیا رفته‌اند! حتی یکی از اینها یک شب پیش پدر ما آمده بود[1] و به ایشان گفته بود: «آقا، من می‌خواهم یک بشارتی به شما بدهم که باید یک سور بدهید! باید یک سور بدهید تا این بشارت را بدهم!» مرحوم پدرمان خندیده بود و فرموده بود: «حالا شما بشارت را بده، إن‌شاءاللَه سور طلبت!» [آن شخص] از افرادی بود که در بعضی از این علوم عجیبه و غریبه یک مقدار اطلاعاتی داشت و گفت: «من در علم اعداد و جفر و... حساب کرده‌ام که شما جزء ۳۱۳ نفری هستید که در رکاب امام زمان هستید!» امّا پدر ما سه سال پیش از دنیا رفت! این مسئله است.

وظایف سخنرانان و مبلّغان مهدوی (ت)

البته ایشان در آن موقع رد نمی‌کرد،

---

[1] این قضیه مربوط به بیست سال پیش است.

می‌خندید، مزاح و شوخی می‌کرد: «إن‌شاءاللَه امیدواریم که ما را قبول کنند!» از این عبارت‌هایی که نه حکایت از ردّ مسئله است، نه حکایت از قبول آنهاست؛ ولی صحبت در این است که پدر ما معطّل نشد که این امام زمان ظهور کند، بلکه همان موقع کار خودش را ساخت! امّا آن بنده‌خدا همین‌طور به این انتظار بنشیند، مجلس تشکیل بدهد، مردم را جمع کند، با آنها صحبت کند: «حضرت این موقع ظهور می‌کند، حضرت چه می‌کند!» بعد هم سر مردم را یک مقداری با همین حرف‌ها گرم بکنند و بعد هم مدام بگویند: «نشد و بداء شد و این‌طور شد!» این مطالب صحیح نیست. سر مردم را گرم کردن با این مطالب صحیح نیست. چرا انسان واقعیت را مطرح نکند؟! چرا یک حقیقتی را مطرح نکند؟! چرا آنچه به‌درد مردم و به‌درد خودش می‌خورد را برای مردم مطرح نکند؟![1]

---

[1] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۴۹۲:
«سؤال: احتراماً با توجه به مباحثی که امروزه در برخی پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و نشریّات مطرح می‌شود، موجب امتنان است برای آگاهی همهٔ منتظران راستین امام عصر علیه السّلام به ←

اگر خدا به ما توفیق داد که چشممان به جمال

---

[۱] ← پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱) سخنرانان، مبلّغان و نویسندگان مهدوی در سخنرانی‌ها و مقالات خود بیشتر باید به چه موضوعاتی بپردازند و چه مطالبی را در اولویّت قرار دهند؟

۲) سخنرانان، مبلّغان و نویسندگان مهدوی تا چه حد می‌توانند به تطبیق حوادث و رویدادهای عصر حاضر با حوادث و رویدادهای پیش‌بینی شده در روایات عصر ظهور و آخرالزّمان بپردازند، یا شخصیت‌هایی را به‌عنوان شخصیت‌های مطرح در عصر ظهور مطرح کنند؟

۳) برخی سخنرانان، مبلّغان و نویسندگان مهدوی معتقدند که با تطبیق شرایط عصر حاضر با شرایط عصر ظهور یا معرّفی برخی چهره‌ها به‌عنوان چهره‌های مطرح در عصر ظهور بهتر می‌توان جوانان را به مباحث مهدوی جلب کرد و شور و نشاط سیاسی و اجتماعی آنها را بالا برد، این نظر تا چه حد درست است؟

۴) در برخی روایات از هرگونه تعیین وقت برای ظهور نهی شده* و در برخی دیگر تأکید بر نزدیک دیدن ظهور شده است، ** چگونه می‌توان این دو دسته روایات را با هم جمع کرد؟

جواب:*** "هو العلیم. ۱) باید به آنچه خود حضرت اگر ظاهر و آشکار بود بدان‌ها می‌پرداخت و توصیه می‌کرد و آن معرفةالله و مراقبه و سیر و سلوک إلی‌الله و عمل به تکالیف و احکام شرع مقدّس است بپردازند.

۲) به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه کسی حق ندارد که افراد و یا پدیدهٔ خاصّی را منطبق بر روایات قرار دهد، چنانچه ما نظیر این مسئله را مشاهده کردیم و خلاف آن بر همگان روشن و آشکار است.

۳) با کذب و فریب هیچ‌گاه به حق نمی‌توان رسید و ایده‌ای که می‌گوید برای رسیدن به مطلوب به هر وسیله‌ای می‌توان متمسّک گشت شیطانی و مکّارانه است. امام زمان حق است و باید حق را با حق شناخت نه با شیطان و مکر و حیله و دروغ!

۴) نزدیک بودن به معنای متوقَّع نیست، بلکه به معنای نِسبی آن است در مقابل وعده‌های بعید پروردگار."»

* الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۶.

** رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ ـ ۱۵۰.

*** لازم به ذکر است در تمام موارد که با «جواب» مشخص شده، پاسخ‌دهنده حضرت آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیة ـ هستند که به صورت مکتوب و یا در بیانات و مواعظ در مقام برآمده‌اند. (محقق)

منوّر امام زمان علیه السّلام روشن بشود ـ که با دنیا و آخرت برابری نمی‌کند ـ فَبِها، چه بهتر! و اگر توفیق پیدا نکردیم، آیا بنشینیم دست روی دست بگذاریم و همین‌طور عاطل و باطل بمانیم تا اینکه امام زمان علیه السّلام ظهور کند؟! لعلّ اینکه مشیّت الهی بر زیارت جمال منوّر ایشان برای ما تعلّق نگرفته باشد.

سؤال مؤلّف از مرحوم حداد در کیفیت ملاقات با حضرت بقیّةاللَه علیه السّلام

یک روز خدمت مرحوم آقای حداد بودم. در آن موقع سنّم هفده سال بود. این قضیه مربوط به بیست و پنج سال پیش است و در همان سفری که خود مرحوم آقا هم در کتاب روح مجرّد نوشته‌اند،[1] در کربلا اتفاق افتاد.

مرحوم آقا به‌اتفاق اخویمان از منزل بیرون آمدند و به‌سمت حرم سیدالشهدا حرکت کردند تا زیارت کنند. قرار شد که مرحوم آقای حداد، یک ساعتی با من صحبت کنند و بعد من بروم به آنها

---

[1] روح مجرّد، ص ۴۹۹.

ملحق بشوم. ایشان یک ساعت راجع به مسائل دیگر مطالبی به من فرمودند، سؤالاتی من کردم و ایشان جواب‌هایی دادند. من در بین صحبت‌ها رو کردم به مرحوم آقای حداد و گفتم: «آقا، آیا رؤیت ظاهری امام علیه السّلام از نقطه‌نظر سلوک برای سالک ضروری است و ضرورت دارد؟» ایشان خنده‌ای کردند و به من فرمودند:

هدف و غایت سالک، معرفت و رسیدن به باطن امام علیه السّلام است! این منظور سالک است.

هدف سالک با هدف سایر مردم تفاوت دارد. شما الآن نگاه کنید ببینید در خیابان‌ها جشن گرفته‌اند، آیین و تکایا بسته‌اند، شعر می‌خوانند، شادی می‌کنند، شیرینی می‌دهند؛ همهٔ اینها درست و باید این‌طور باشد، باید شادی باشد، باید جشن باشد؛ در حکومت اسلام و مملکت اسلام واجب است شعائر دین انجام بشود و متأسفانه ما مسلمان‌ها و به‌خصوص ما شیعیان اتفاقاً نسبت به این قضیه کوتاهی می‌کنیم!

پارسال در سفری که به لبنان داشتم، یک شب به‌اتفاق بعضی از دوستان که بیرون آمده بودیم، دیدیم شهر خیلی شلوغ است، جشن و از این ترقه‌بازی‌ها است؛ اصلاً یک بساطی بود، خیلی عجیب! سؤال کردیم: «مگر امشب چه خبر است؟» گفتند: «امشب یکی از اعیاد مسیحی‌ها است!» شب تولد یا چیزی نبود؛ یکی از اعیاد مسیحی‌ها بود. همین مسیحی‌ها جلوی ماشین‌ها را نگه می‌داشتند و به‌زور شیرینی می‌دادند، نُقل می‌دادند و خلاصه محبّت می‌کردند.

چند روز بعد آن، روز ۱۷ ربیع، میلاد پیغمبر اکرم بود و من یک چراغ ندیدم در این بیروت راجع به میلاد پیغمبر روشن بشود! با اینکه دو سوم، بلکه سه‌چهارم جمعیت آنها را مسلمان‌ها ـ اعمّ از اهل‌تسنّن و شیعه ـ تشکیل می‌دهند! ببینید، چقدر این مسئله مهم است! در شب میلاد پیغمبر، در محلهٔ شیعه‌نشین بیروت ـ که ساختمانی که ما هم بودیم در آنجا بود ـ فقط یک نفر را دیدیم که کنار خیابان یک ظرف شکلات دست گرفته بود و به گونه‌ای دستش

را نگه داشته بود که ماشین‌هایی که رد می‌شدند، حالا یکی برمی‌داشت و یکی هم برنمی‌داشت! این آنچه بود که ما دیدیم. درست شد؟! اینها تمام یک روزی باید حساب پس بدهند!

تعظیم شعائر دین از اهمّ واجبات است؛ ما باید فرزندان و بچه‌هایمان را با این فرهنگ بار بیاوریم! می‌دانید معاویه چه‌کار می‌کرد؟ عسل و غذا می‌فرستاد خانهٔ این و آن و می‌گفتند: «معاویه فرستاده است!»[1] بچه چه می‌فهمد؟! بچه نگاه می‌کند و به کسی که به او محبّت می‌کند، علاقه پیدا می‌کند؛ [افراد] بزرگ هم [همین‌طور]!

باید در مملکت و حکومت اسلام نسبت به شعائر دینی و مناسباتی که مربوط به ائمهٔ هدیٰ صلوات اللَه علیهم أجمعین است، به‌خصوص امام زمان عجّل اللَه تعالیٰ فرجه الشّریف، سنگ‌تمام گذاشته بشود. ما هرچه داریم از ائمه داریم و هرچه داریم از امام زمان علیه السّلام داریم. باید در رأس شعارهای ما تأسّی به امام زمان

---

[1] رجوع شود به الأربعون حدیثاً، رازی، ص ۸۱.

علیه السّلام قرار بگیرد و بقیه تحت‌الشّعاع باشد.

باید در رأس شعارهای ما متابعت از ائمه علیهم السّلام قرار بگیرد و بقیهٔ اشیاء باید تحت‌الشّعاع باشد. من چه کسی هستم؟! امثال من چه کسانی هستند؟! من و امثال من، تمام ریزه‌خوار این خوان و سفرهٔ إنعام ائمهٔ معصومین علیهم السّلام هستیم.

الآن این مسائل باید مورد توجه قرار بگیرد؛ امّا صحبت در اینجا این است که این شعارها و نشاط‌ها و این مسائل، یک جنبهٔ ظاهری دارد که در جَنب این جنبهٔ ظاهر، نباید آن حقیقت فراموش بشود. بیاییم برای امام زمان علیه السّلام جشن بگیریم و شادی کنیم و شیرینی پخش کنیم، بعد از او می‌پرسند: نمازت را خوانده‌ای یا نه؟ می‌گوید: «نه، نخوانده‌ام، نمازم قضا شده است!» می‌گویند: چرا نمازت قضا شده است؟ می‌گوید: «جشن از نماز مهم‌تر است!» امّا سالک در این مسیر حرکت نمی‌کند؛ سالک علاوه بر رعایت مسائل ظاهر، به آن حقیقتی می‌پردازد که این جلوات برای آن حقیقت، در خارج بروز و ظهور پیدا می‌کند.

پاسخ مشروط مرحوم حداد در خصوص نحوهٔ دیدار امام زمان علیه السّلام

مرحوم آقای حداد به من فرمودند:

اگر می‌خواهی امام زمان علیه السّلام را ببینی، من یک دستورالعمل به تو می‌دهم که بعد از ده روز حضرت را می‌بینی و با ایشان صحبت می‌کنی و دستورالعمل این است.

دستورالعمل را به من دادند، ولی فرمودند:

اما اگر طالب دیدار باطن هستی و می‌خواهی به آن حقیقت و ولایت برسی، دنبال دیدن ظاهر نباید باشی؛ ولی اگر می‌خواهی، دستورالعملِ من همین است.

و من آن دستوالعمل را انجام ندادم! چرا؟ چون دیدم این دیدن ظاهر، دیدن نفس است؛ خوشم می‌آید که من امام را دیده باشم! خوشم می‌آید که من بروم حضرت را ببینم! خوشم می‌آید! امّا اگر من حضرت را ببینم و حضرت بگویند: «برای چه آمدی و خواستی ما را ببینی؟ حالا ما را دیدی، خیالت راحت شد؟ حالا دیدی، آیا به دستورات من عمل کردی؟ آیا آنچه که مورد رضایت من است انجام دادی؟» خلاصه، اگر از من

پرسیدند: «تو در برون چه کردی که درون خانه آیی»[1] چه جوابی داریم بدهیم؟!

شرط مجالست و مصاحبت با امام زمان علیه السّلام

چه کنیم همیشه امام زمان علیه السّلام در قلب ما حاضر باشند (ت)

این بود مرام و مکتب اولیا و بزرگان! اولیا و بزرگان خودشان را معطّل ظهور امام زمان نکردند؛ امام زمان را در هر حالی در کنار خودشان مشاهده کردند. الآن امام زمان علیه السّلام در همین مجلس حضور دارد، امام زمان علیه السّلام در تک‌تک منازل ما و شما حضور دارد، امام زمان علیه السّلام با تمام شراشر وجود ما و شما مصاحبت و مجالست دارد و ما همچون موم در دست آن حضرت در تقلاّ و تکاپو هستیم. امام زمان این‌طوری است؛ نه‌اینکه یک شخص خارجی باشد که ارتباطش فقط در صورتی است که حجاب و مانعی نباشد تا ما بخواهیم او را ببینیم. آن وقتی که ما به امام توجه کردیم، آن موقع امام در قلب ما است، آن موقعی که نماز را با حضور

---

[1] کلّیات عراقی، ص ۲۹۹:
به طواف کعبه رفتم به حرم رَهَم ندادند *** که برونِ در چه کردی که درون خانه آیی؟

خواندیم، بدانیم در آن موقع امام زمان علیه السّلام در خانهٔ ما بوده است. مسئله از این قرار است.[1]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۲:

«سؤال: چه‌کار کنیم که همیشه امام زمان در قلب ما حضور داشته باشند؟
جواب: حضرت در قلب ما حضور دارد، شما فقط باید توجه کنید و آن حضور را احساس کنید؛ وإلاّ حضور دارد. یک روز مرحوم حداد ـ رضوان اللَه علیه ـ به بنده فرمودند:

کور باشد آن چشمی که صبح از خواب برخیزد و قبل از افتادن به در و دیوار امام زمان را نبیند! کور باشد![*]

حیف است این کلام بزرگان را با طلا بنویسند؛ واقعاً باید با اکسیر این کلمات را نوشت! [این کلام] یعنی چه؟ یعنی در مقام معرفت و در مقام ولایت نیاز به إحضار امام زمان نیست؛ امام زمان هست، وقتی چشم باز می‌کنی باید خود را در محضر امام علیه السّلام مشاهده کنی و او را ببینی! یک ثانیه بین برخاستن و بین این تصوّر هم نباید فاصله بیفتد، حتی یک ثانیه! همین‌که از خواب برمی‌خیزی، خوابت در تصرّف امام زمان علیه السّلام بود و نفس کشیدنت در تصرّف امام زمان علیه السّلام بود.
اینها همه مطالب و مسائلی است که هم از نظر شهودی و هم از نظر برهانی ثابت شده است. وقتی هم که از خواب برمی‌خیزی حالت تنبّه و تذکر خود را باید با مشاهدهٔ جمال او آغاز کنی.
سؤال: چرا قبل از وارد شدن به مکتبِ [عرفان] ارتباط ما با امام زمان بیشتر بود؟ آیا این "احساس" بود؟ درصورتی‌که در این زمان سعی بر مراقبه بیشتر است!
جواب: ببینید، ارتباط با امام زمان مدام "یا حجّة بن الحسن" گفتن و به هیئت رفتن و صدا را بلند کردن و مدام به یاد آن حضرت بودن نیست؛ ارتباط با امام زمان این است که احساس کنیم کارهایی را که انجام می‌دهیم و افکار و گفتاری که داریم، با موازین حضرت منطبق است! این می‌شود ارتباط، تمام شد!
یعنی شما وقتی که دارید یک کار مثبت و خیر و مورد رضای امام زمان انجام می‌دهید، در همان موقع باید بدانید ارتباط برقرار است! و اگر کار خلافی انجام دادید و خطایی از شما سر زد، در همان موقع باید بدانید ارتباط قطع است! تمام شد، این می‌شود ارتباط. حالا رفتن در مجلس و "یا حجّة بن الحسن" گفتن و حدیث کساء خواندن و "اللَهمّ عَجِّل لوَلیِّک الفَرَج" گفتن و بعد هم هر کاری دلمان می‌خواهد انجام دادن و... اینها دیگر مسائلی است

الآن این وسایل و دستگاه‌هایی که در اینجا هست، امواج را ضبط می‌کنند. امواج از هر جهت در این اطاق هست؛ امواج رادویی هست، امواج تلویزیونی هست، امواج صوتی هست، امواج کوتاه و بلند هست، تمام اینها وجود دارد. امّا صحبت در آن گیرنده است! اگر شما گیرنده را تنظیم کنید، پیچ آن را بپیچانید و تنظیم کنید روی آن ایستگاه، آن را می‌گیرد؛ امّا اگر یک مقداری فاصله بدهید، نمی‌گیرد و سر و صدا و خش‌خش می‌کند. چرا؟ چون هنوز آن گیرنده روی ایستگاه تنظیم نشده است.

آن وقتی که شما نمازتان با حضور قلب بود، آن موقع گیرندهٔ شما روی ایستگاه تنظیم و سِت شده است، آن موقع! و اگر نماز بدون حضور قلب باشد، هنوز یک سانت با ایستگاه فاصله دارید، لذا خش‌خش می‌کند!

و چون امام علیه السّلام طاهر است، در قلب طاهر می‌آید و در قلب غیر طاهر نمی‌آید. امام حقّ

که اخیراً پیدا شده است.»

* رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۱۳.

محض است، امام طهارت محض است، امام قدس و صفای محض است و این نیاز به هیچ محکی ندارد! شما وقتی که در وجود خودتان حالت روحانیت دیدید، بدانید که در آن موقع مورد توجه حضرت هستید؛ اگر در خودتان حالت

روحانیت ندیدید، بدانید نیستید! محک نمی‌خواهد! حالا امام زمان علیه السّلام بیاید و شما هم او را ببینید، چه فایده؟! چه نتیجه؟!

تفاوت اهداف ظهور برای سالکین إلی‌اللَه و غیر آنها

بنابراین، هدفی که در آن هدف امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: **«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یدَه علیٰ رُؤوسِ العِبادِ؛ فَجَمَعَ بها عقولَهم و کَمُلَت به أحلامُهُم.»**[1] آن هدف برای کیست؟ برای مردم عوام است! بله، برای مردم عوام ظهور حضرت مفید است؛ امنیت برقرار می‌شود، عدالت برقرار می‌شود، اطمینان برقرار می‌شود و مظاهر فساد همه از بین می‌روند. امّا برای سالک، و برای آن کسی که از هر دقیقهٔ عمر [بهره برده، مسئله متفاوت است.]

در جلسات عنوان بصری ـ اگر شنیده باشید ـ این مطلب را خدمت دوستان از اخوه و برادران عرض کردم:[2] هر لحظه از عمری که خداوند در این دنیا به ما می‌دهد، یک لحظه از عالم برزخ را کم می‌کند؛ یعنی اگر قرار بر این باشد که خدا برای

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

[2] عنوان بصری، ج ۲، مجلس ۱۱ و ۱۲.

کمال انسان، در این دنیا پنجاه سال عمر بدهد، به همان مقدار که کم داده است در عالم برزخ اضافه می‌کند و اگر در اینجا آن نصیب از حیات دنیوی را به انسان داده باشد، دیگر در عالم برزخ هیچ خبری نیست. پس بدانید این لحظاتی که در این دنیا از ما می‌رود، نه در این دنیا و نه در آن دنیا به‌جایش نخواهد آمد؛ لذا حساب دارد و این می‌شود خدای عادل! نگویید: «چرا فلان کس در بیست‌سالگی از دنیا رفت؟!» توقّع داشتید برای‌اینکه به کمال برسد چقدر در این دنیا بماند؟ اگر شخص در راه باشد و در بیست‌سالگی از دنیا برود، فرضاً پانزده سال طول می‌کشد برای‌اینکه به کمال برسد، خدا [چند] سال از آن دنیا در عالم برزخ برای او قرار می‌دهد! اینجا از تو کم گذاشتند، آنجا اضافه می‌کنند.

به هوای بعد و پس از مرگ و امثال‌ذلک ننشینید؛ این سرمایه‌ای است که از بین می‌رود و دیگر به‌جای آن برنمی‌گردد! حال با توجه به این قضیه، چطور ما می‌توانیم

دست روی دست بگذاریم و تمام استعدادها و قُوا و آن جهاتی را که خداوند برای رسیدن به فعلیت و کمال در وجود ما قرار داده است، عاطل و باطل به لهو و لعب و به امید ظهور امام زمان علیه السّلام همین‌طور [تلف کنیم]؟! دلمان را خوش کنیم به اینکه: «این‌طور خواهد شد؛ آن‌طور خواهد شد؛ فلان می‌شود؛ فلان ستاره اگر در آسمان بیاید، دلالت بر ظهور می‌کند؛ فلان قضیه اگر از مشرق اتفاق بیفتد، چه خواهد شد؛ سفیانی اگر از سوریه ظهور کند، دیگر موقع ظهور حضرت است!»[1] شما اصلاً می‌دانید که فردا زنده هستید یا نه؟! حالا گیرم بر اینکه سفیانی هم ظهور بکند، وقتی من نباشم، چه فایده‌ای برای من دارد؟!

اهمیت پیاده کردن اهداف ظهور در وجود خود

لذا ما باید در این دنیا در صدد این باشیم که آن اهدافی که حضرت بقیّةاللَه ارواحنا فداه در زمان ظهور برای عامّهٔ مردم می‌آورد، آنها را در زمان غیبت انجام بدهیم؛ این مهم است. آنچه امام علیه السّلام با

---

[1] رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ٦٤ ـ ٦٦؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۰.

ظهور و حضور خود به‌عنوان تکلیف و نردبان برای فعلیتِ کمالات برای انسان می‌آورد، آنها را [انجام دهیم و] منتظر ظهور حضرت نشویم.

کلمات آن حضرت هست، بیانات آن حضرت هست، نامه‌هایی که آن حضرت داده‌اند هست، سؤال و جواب‌ها هست، از سایر ائمه هست؛ لذا ما چیزی کم نداریم که منتظر ظهور امام بشویم و خلاصه بخواهیم با ظهور امام رفع نقایص خودمان را بکنیم! مگر این‌همه از بزرگانی که در زمان غیبت به مقام ولایت و طهارت و... رسیدند، منتظر ظهور شدند؟!

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ یک بار نشنیدم که ایشان در صحبت‌ها و جلساتشان، دوستان و رفقایشان را به این مسائل تشویق کنند: «حضرت چه زمانی ظهور می‌کند و در چه تاریخی خواهد آمد و...!» نه، نشنیدم. تمام توجه و تمام توجیه ایشان دوستان خودشان را در این راستا، متوجه عمل به تکلیف بوده

است که اگر این کار را انجام دادید، با آن حضرت معیّت دارید!

پاسخ علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با حضرت ولیّ‌عصر علیه السّلام

یک روز یکی از دوستان از مرحوم آقا سؤال کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان علیه السّلام چگونه است؟» ایشان که در طبقهٔ بالا بودند، فرمودند:

من که الآن اینجا نشسته‌ام، چطور بر افرادی که در طبقهٔ پایین و در منزل بازی می‌کنند و صحبت می‌کنند و حرکت می‌کنند، احاطه و اشراف دارم و مواظب هستم که مثلاً صدای کسی بلند نشود، کسی تخطّی نکند، کسی شیطنت نکند و امثال‌ذلک؛ امام علیه السّلام هم با من مثل همین است! انگار طبقهٔ بالا نشسته‌اند و من طبقهٔ پایین و از آنجا [بر من اشراف] دارند.

البته باز این جوابی که ایشان داده‌اند مطابق با فهم اوست، ولی مسئله از اینها خیلی بالاتر و دقیق‌تر است! این مسئله است.

خب، گفته‌اند: «ره چنان رو که رهروان رفتند!»[1] اینها را که ما دیدیم مدام وعدهٔ به ظهور و... می‌دادند، از دنیا رفتند و به وعده‌های خودشان هم نرسیدند! اینکه با چشممان دیدیم. امّا این‌طرف که در مطالب و مسائل دیگر حرکت کردند، نتایج اینها

---

[1] دیوان شاه نعمت‌اللَه ولی، مثنوی ٥٦:
ره چنان رو که رهروان رفتند *** راه رفتند و ناگهان رفتند

را هم دیدیم. حال گروهی این، گروهی آن پسندند![1] این گوی و این میدان! گفت: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه نیست!»[2]

عدم تفاوت غیبت و ظهور امام علیه السّلام

امام علیه السّلام موت و حیات ندارد، کوچک و بزرگی ندارد، غیبت و ظهور ندارد. همین‌که شما در این روز، روز چهاردهم و شب نیمهٔ شعبان آمده‌اید در اینجا جمع شده‌اید و خواسته‌اید از باب قحط‌الرّجالی و دیگر چه عرض کنم، اسمش را

---

[1] دوبیتی‌های بابا طاهر، شمارهٔ ٤٠:
دلا خوبان دلِ خونین پسندند *** دلا خون شو که خوبان این پسندند
متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست *** گروهی آن گروهی این پسندند

[2] امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

بگذاریم: از باب تأسّف و تأثّر و بدشانسی، یک وقت و دقایقی از عمرتان را در صحبت با ما بگذرانید، همین قضیه و نیتِ شما که شما را به اینجا آورده است، چه کسی آورده است؟ چرا شما جای دیگر نرفتید؟ چرا مانند بقیهٔ افراد به مسائل دیگر نپرداختید؟ این قضیه چیست؟ این امام علیه السّلام است.

اهمیت حاضر دیدن امام زمان در کنار خود

احاطهٔ مقام ولایت به این می‌گویند؛ به این می‌گویند که بیاید و توفیق بدهد و راه بیندازد و حرکت بدهد و انسان را ببرد. در تمام لحظات و در تمام دقایق و در تمام خطورات، اول او را حاضر و ناظر ببینید و بعد، آن حرفی را که می‌خواهید، بزنید و آن قدمی را که می‌خواهید، بردارید و آن عملی را که می‌خواهید، انجام بدهید. اول وجود حضرت را در کنار خودتان حاضر ببینید؛ مثل اینکه من الآن دارم صحبت می‌کنم! می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟!

یک روز من داشتم با مرحوم آقا صحبت

می‌کردم،[1] عرض کردم:

آقا، من وقتی دارم با شخصی صحبت می‌کنم، اگر امام علیه السّلام هم اینجا در کنارم باشد، همین‌طوری حرف می‌زنم! یعنی می‌خواهم این‌طور باشم.

یعنی باید هر کدام از ما در هر عملی که می‌خواهیم انجام بدهیم، این حالت حضورِ امام علیه السّلام را در کنار خود مشاهده کنیم. آن‌وقت شما ببینید که اگر واقعاً افراد بخواهند به این مطلب عمل کنند، چه وضع و چه اوضاعی پیش می‌آید! دیگر کسی می‌تواند به کسی دروغ بگوید؟! دیگر کسی می‌تواند به کسی تهمت بزند؟! دیگر کسی می‌تواند به کسی نیت بد کند؟! همهٔ اینها از بین می‌رود. یک چند روزی و مدتی امتحان کنیم، اگر بدی دیدیم کنار می‌گذاریم، کاری ندارد! امّا اگر نتیجه‌اش برایمان روشن و ملموس بود، دیگر در آن‌صورت انسان عاقل و منطقی هیچ‌وقت عمل راجح را ترک نمی‌کند.

بیان برخی از اعمال شب نیمهٔ شعبان و تأکید بر احیاء آن

صحبت ما طولانی و وقت نماز مغرب شد. امشب شب نیمهٔ شعبان است.

---

[1] یا مرحوم آقا از من سؤال کردند؛ حال نمی‌دانم راجع به چه مسئله‌ای بود.

امروز در خدمت دوستان هم که بودیم عرض کردم:[1] امشب شب احیا است و تمام اولیا و بزرگان نسبت به احیای امشب خیلی تأکید داشتند و خود مرحوم آقا هم شب‌های نیمهٔ شعبان را با دوستانشان احیا می‌گرفتند؛ البته در آن زمانی که در طهران بودند، ولی بعد که به مشهد مشرّف شدند دیگر دستور می‌دادند که هر کسی در منزل خودش [احیا داشته] باشد. یادم است که خود ایشان هم در همین شب با دوستان خصوصی‌شان دعای کمیل می‌خواندند. دعای جوشن هم وارد است،[2] دعای کمیل هم وارد است،[3] دعای فرج برای ظهور آن حضرت هم وارد است.

اهمیت دعا برای ظهور و فرج باطنی امام زمان علیه السّلام

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۳.

[2] لازم به ذکر است در مجامع روایی، روایتی به‌خصوص برای خواندن این دعا در این شب وارد نشده است، گرچه از عمومات ورود این دعا می‌توان استفادهٔ چنین معنایی کرد. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۲. امّا گفتنی است اولیای الهی به خواندن این دعای شریف در شب نیمهٔ شعبان مبادرت می‌ورزیدند و شاگردان خود را نیز توصیه به قرائت آن می‌نمودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: عنوان بصری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص ۲۵۷۹ و ۳۰۶۰. (محقق)

[3] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸٤٤.

البته وقتی که انسان در دعای فرج، ظهور ظاهری را از خداوند متعال طلب می‌کند، باید در وهلهٔ اول آن ظهور باطنی را برای خودش طلب کند! این مسئله مهم است. بایستی ظهور باطنی برای انسان طلب بشود و آن مورد طلب [قرار بگیرد]؛ حال چه ظهورِ ظاهری باشد یا نباشد![1] چطور اینکه در روایات هم از امام صادق

علیه السّلام در این مسئله روایاتی داریم.[2]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۱۴:

«سؤال: منظور از فرج باطنی امام زمان علیه السّلام چیست؟
جواب: منظور از فرج باطنی و ظهور باطنی عبارت است از کشف مقام و ولایت امام زمان علیه السّلام برای انسان. چون این ظهورِ ظاهری [صرفاً] عبارت است از دیدن امام زمان علیه السّلام به‌عنوان فردی که امام است و چه هست و می‌آید و...؛ امّا اینکه انسان آن حقیقت را ادراک کند ←

[2] ← و آن واقعیت امام زمان علیه السّلام را بیابد و بداند که حضرت کیست و چیست و چه‌کار می‌کند و در چه موقعیتی است، کیمیایی است که خداوند نصیب هر کسی نمی‌کند! خداوند ما را توفیق بدهد که مشمول این عنایت بشویم و خداوند این سرّ و این کیمیا و اکسیر را به ما مرحمت کند. این منظور است.
رسیدن به ولایت امام زمان که همان ظهور باطنی و فرج باطنی حضرت است، عبارت است از رسیدن به حقیقت توحید و معرفةاللَه؛ کسی که امام زمان را بشناسد، خدا را شناخته است و دیگر کار او تمام است و به کمال رسیده است.»
همان، جلسه ۳۳:
«سؤال: راجع به فرج باطنی آقا امام زمان و راه رسیدن به مطلوب توضیح

در هر صورت، احیای امشب خیلی مستحب است.[1] البته این‌طور تصوّر نکنید که حتماً باید تمام شب را بیدار باشید! نه، اگر برای رفع خستگی یک مقداری استراحت کنید اشکالی ندارد. خلاصه بدانید که شب، شب بسیار مهمی است و نظیر امشب کم پیدا می‌شود! فرصت را از دست ندهید که فرصت باز نمی‌گردد.

امیدواریم که ما را هم از دعا فراموش نکنید و این حقیر فقیر مسکین را هم مدّ نظر داشته باشید، که امیدواریم به‌واسطهٔ توجّهات امام زمان علیه السّلام، عنایت و الطاف بی‌شائبهٔ آن حضرت در دنیا و آخرت همیشه مُمِدّ و مؤیّد ما باشد.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

بفرمایید.

جواب: اینها را بنده بارها عرض کرده‌ام و گفته‌ام: راه رسیدن به امام زمان علیه السّلام عبارت است از عمل به دستورات ایشان؛ خیلی ساده! نه کوه کندن می‌خواهد و نه کار شاق و خلاف می‌خواهد. آنچه مورد نظر حضرت است را انجام بدهید، به امام زمان علیه السّلام می‌رسید و در این مسئله هم شکّی نیست. از خداوند توفیق فهم و عمل به باورها را تقاضا می‌کنیم و إن‌شاءاللَه که در این زمینه دست ولایت و امامت پشتیبان و پشتوانهٔ همهٔ ما باشد.»

رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

[1] رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۷۷؛ الإقبال، ج ۳، ص ۳۲۳؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۵۳.

مجلس دوّم: نقش امام زمان علیه السّلام در حرکت تکاملی انسان

طهران / ۱۸ رجب‌المرجّب ۱٤۲۲ هـ.ق

جلسهٔ دوازدهم سلوک خانواده

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا و نبيّنا أشرفِ الأنبياءِ و المُرسَلينَ

و خاتَمِ السُّفَراءِ المُقرَّبينَ أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آله الطّيّبينَ الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم أجمعينَ إلىٰ يومِ الدّين

وقتی راجع به سؤالاتی که مُخدَّرات[1] مرقوم فرموده بودند مطالعه می‌کردم، مطالب بسیار عالی و سؤال‌های بسیار مفید در آنها دیده می‌شد؛ به دو سه تای از آنها که در بسیاری از نوشته‌ها وجود داشت اشاره می‌کنم، خیال می‌کنم فرصت بیشتری نداشته باشم.

---

[1] بانوان (محقق)

یکی از آن سؤال‌هایی که خیلی تکرار شده و سؤال بسیار بجا و می‌توان گفت سؤال همگی ما است، مربوط به حقیقت امام زمان علیه السّلام در عالَم تربیت و نظام تربیتی و تکاملی انسان و نقش آن حضرت در این مسئله است که در چند جا این نکته به چشم می‌خورد؛ اینکه مسئلهٔ انتظار ظهور و انتظار فرج آن حضرت چه تأثیری در روند تکاملی انسان می‌تواند داشته باشد؟

مطلب دوم که باز سؤالِ مکرّر بود، کیفیت مراقبه بود و اینکه چرا گاهی حالت

سستی و تکاهل برای انسان پیدا می‌شود و چه کنیم که این حال را نداشته باشیم؟

و سؤال سوم که باز به‌طور تکرار در میان این مکتوبات وجود داشت، کیفیت تسریع در سیر و سرعت بخشیدن به حرکت سلوکی و رسیدن به مرتبهٔ تجرّد بود.

تبیین جایگاه مقام ولایت و حقیقت امام زمان علیه السّلام

اما راجع به سؤال اول که شناخت امام علیه السّلام و علت وجودی آن حضرت و کیفیت تأثیر وجود آن حضرت در حرکت تکاملی انسان است، [باید عرض شود]:

امام زمان واسطهٔ نزول اسماء و صفات الهی

مسئلهٔ امام زمان علیه السّلام با سایر ائمه تفاوتی ندارد، یعنی کیفیت نزول مقام مشیّت و ارادهٔ پروردگار از نفس ولیّ خدا در قوالب و در تعیّنات محدودهٔ خارجی نسبت به تمام ائمه علیهم السّلام یکسان است. آنچه که از اسماء کلّیهٔ الهی و صفات کلّیهٔ الهی در این عالم ظهور پیدا می‌کند، با تمام خصوصیّات و با تمام فرق‌هایی که دارد، یک

واسطه‌ای می‌خواهد که این اسماء کلی را در هر طبقه و در هر مرتبه‌ای اندازه‌گیری کند و طبق همان مقدار این اسم را در آنجا نازل کند.

امام زمان در حکم نیروی معدّلِ عالم وجود

الآن این ضبط‌ها و این وسایل الکتریکی که در مقابل ما هست، هر کدام از اینها یک مقدار توان و قدرت برای قبول قوهٔ برق و الکتریسیته دارند. این توان به کیفیت دستگاه و امکاناتی که در آن هست و نیز میزان ثقلی که آن دستگاه‌ها و قرقره‌ها و وسایل مکانیکی دارند، بستگی دارد که [با توجه به] کمّیّت، تعداد، کوچکی و بزرگی آن، یک مقدار انرژی بر طبق همان می‌طلبد. حال اگر ما کمتر از آن مقداری که قدرت دارد تا بتواند این دستگاه را به‌کار بیندازد به آن بدهیم، طبعاً این دستگاه نمی‌تواند حرکت کند، یا اینکه حرکت آن کُند خواهد بود و آن کیفیت مطلوب را نمی‌تواند ارائه بدهد. یا اگر بیش از آن مقدار برق به آن تحمیل کنیم، من‌باب‌مثال به دستگاهی که باید ۸ ولت برق قبول کند ما ۲۲۰ ولت وصل کنیم، یک‌مرتبه از بین می‌رود، می‌سوزد و از حیّز انتفاع می‌افتد! طبعاً باید هر دستگاهی یک

کنترلِر[1] داشته باشد که به آن «ترانس»[2] گفته می‌شود، این ترانس می‌آید برق را طبق آن مقدار مصرف و خورَند، به این دستگاه می‌دهد.

نزول اسماء و صفات الهی در موجودات به میزان سعهٔ وجودی آنها

وجود امام زمان علیه السّلام حکم ترانس عالم وجود است؛ یعنی آن اسماء کلّیهٔ الهی مانند اسم علیمِ بی‌انتها، اسم قدیر بی‌انتها، اسم حیّ بی‌انتها و اسم مُمیت بی‌انتها، تمام این اسامی پروردگار که صفات پروردگار و خصوصیّات ذات پروردگار هستند، اگر بخواهند خارج از محدودهٔ سعهٔ یک نفر بیایند، اصلا دوام نمی‌اورد! خداوند برای هر کسی یک مقدار توان قرار داده که اگر بخواهد از آن توان خارج بشود، اصلاً به‌طور کلی متلاشی می‌شود.

حکایتی از سلب محبّت مادرانه از یک مادر و آثار آن

می‌گویند: یک روز حضرت عیسی علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام از جایی می‌گذشت،

---

[1] Controller: کنترل‌کننده. (محقق)

[2] Transformer: ترانس یا ترانسفورماتور دستگاهی الکتریکی است که برای تبدیل جریان متناوب از یک ولتاژ به ولتاژ دیگر طراحی شده است. (محقق)

دید یک مادری خیلی دارد قربان‌صدقه بچه‌اش می‌رود و خلاصه خیلی اظهار محبّت می‌کند؛ خیلی زیاد! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این مادر خیلی دارد این کار را می‌کند، طبعاً [به این مقدار] ضرورت ندارد!» حالا خود حضرت عیسی بچه نداشت که بخواهد این مسائل را [داشته باشد]! خطاب آمد: «بسیار خب، ما این محبّت را می‌گیریم و کم می‌کنیم.» یک‌مرتبه دید این مادر بچه را رها کرد و گفت: «من اینجا معطّل تو باشم؟! مگر من بیکارم که خودم را فدای تو بکنم؟! کار و زندگی دارم!» بچه را رها کرد و رفت، بچه هم شروع کرد به گریه کردن و داد و بیداد کردن! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این بچه الآن می‌میرد، مادرِ او را برگردان!» خطاب آمد: «ما مقدارش را قرار می‌دهیم، ما آن اندازه را تأمین می‌کنیم، ما این محبّت را در این مادر قرار می‌دهیم و ما این میزان و این مقدار را در این مادر می‌گذاریم تا بتواند بچه را بزرگ کند. اگر مادر محبّت نداشته باشد، دیگر نصفه‌شب که با گریهٔ این بچه بلند نمی‌شود و خودش را به آب و آتش نمی‌زند و

ناراحتی‌ها را تحمّل نمی‌کند!»[1]

اینها همه برای این است که آن مقدار از اسم رحیم و آن مقدار از اسم رئوف و آن مقدار از اسم محبّ الآن باید بیاید و در این مادر قرار بگیرد تا اینکه این مادر بتواند رشد و حرکت بدهد.

حکایتی از متلاشی شدن یک جوان به‌سبب ازدیاد محبّت الهی در او

یک روز حضرت موسی علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام داشت به‌سمت کوه طور می‌رفت. یک نفر را دید، گفت: «موسی، داری کجا می‌روی؟»

ـ دارم به کوه طور می‌روم.

ـ یک تقاضایی از خدا دارم!

ـ تقاضایت چیست؟

ـ تقاضایم این است که از خدا طلب کنی

---

[1] این حکایت به مضمونی نزدیک به آن در تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۷۲ آمده است. و همچنین این مضمون درحدیثی مورد تأیید قرار گرفته است: نزهة النّاظر، ص ۲۱:

«قَالَ [رسول الله] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: **الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ أُمٌّ وَلَداً وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرا**». ترجمه:

«رسول خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: «امیدواری رحمتی است برای امّتم و اگر امیدواری نبود هیچ مادری به فرزند خود شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی را نمی‌کاشت!»

محبتش را در من زیاد کند!

حضرت موسی گفت: «به صلاحت نیست!»

ـ تو چه‌کار داری؟ داری کوه طور می‌روی این را هم از خدا بخواه!

ـ بسیار خب.

وقتی که حضرت موسی به کوه طور رفت و این حال را عرضه داشت، خدا گفت: «حالاکه این می‌خواهد، ما این محبّت را اضافه می‌کنیم، برگرد ببین چه خبر شده است!»

حضرت موسی وقتی که از کوه طور برگشت، نگاه کرد به درخت‌ها و دید یک چیزهایی و لباس‌های پاره‌ای روی درخت‌ها هست؛ به خارها نگاه کرد، دید ذرّات بدن این فرد روی خارها است! خطاب آمد: «ما یک مقدار محبّت خود را به او دادیم

متلاشی شد و الآن هر تکّه‌اش روی خار غلتان قرار گرفته است!»[1]

البته این مطالبی را که خدمتتان عرض می‌کنم، در واقع دارم پاسخ به آن سؤال بعد را هم ضمناً می‌دهم.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند:

چند نفر آمدند خدمت امام حسین، در زدند و گفتند: «می‌خواهیم بیاییم داخل، حاجتی داریم.»
[امام حسین فرمودند]: «بفرمایید!» آنها هم آمدند.[2]

از همان اصحاب هم بودند! به تعبیر خودشان از آن گردن‌کلفت‌ها و پهلوان‌هایی که مثلاً انتخاب شدهٔ از میان همهٔ افراد هستند و قابلیت شنیدن مطالب سرّ را دارند. خلاصه افراد عادی نبودند.

حکایت تجلّی پروردگار بر کوه طور و مدهوش شدن حضرت موسی

داریم که وقتی حضرت موسی به کوه طور می‌رفت، ﴿وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ قَوۡمَهُۥ سَبۡعِينَ رَجُلٗا﴾؛[3] «از میان افراد قوم هفتاد نفر را انتخاب کرد.» هفتاد نفری که بتوانند در مقابل [این مسئله

---

[1] رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۴۷.
[2] ادامهٔ این حکایت در صفحات بعد خواهد آمد. (محقق)
[3] سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

پابرجا باشند، البته] نه‌اینکه بتوانند در مقابل جذوات الهی دوام بیاورند، بلکه بتوانند مطلب بفهمند و حالشان بهتر باشد؛ کسانی که عالم‌تر بودند و سعه و قدرت بیشتری داشتند تا خلاصه بتوانند پا به پای موسی بیایند و مطالب را درک کنند. بعد آن اوضاع پیش آمد: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗا﴾؛[1] «وقتی که خداوند تجلّی کرد [بر کوه آن را خُرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد]!»

تفسیر حقیقت معنای «تجلّی» در داستان حضرت موسی

معنای تجلی یعنی از آن اسماء کلیهٔ الهیهٔ خود، از آن اسم علیمش، از آن اسم حیّ‌اش، از آن اسم قدیرش، بر صورت ملکوتی این کوه آمد و بر او زد. کوه هم مانند

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

سایر اینها یک صورت ملکوتی و یک سعهٔ وجودی دارد و بر طبق آن سعهٔ وجودی است که حیات دارد و پاینده و پایدار است. اگر یک مقداری [بیشتر] باشد، مثل این دستگاه، دیگر ترانسِ آن قدرت ندارد و می‌سوزاند؛ وقتی یک برق قوی باشد، می‌سوزاند!

این برقی که الآن فرض کنید از یک نیروگاه یا از یک سدّی می‌گیرند، این برق که همین‌طوری نیست؛ این برق چند هزار ولت قدرت دارد، همین‌طور می‌آید در این شبکه‌ها و مدام از ولت آن کم می‌کنند، تا وقتی که می‌رسد به منازل ما به ۲۲۰ ولت می‌رسد.

ما یک وقت در یکی از این شهرستان‌ها ـ ظاهراً در اصفهان بود ـ به یکی از همین نیروگاه‌ها رفته بودیم؛ آن نیروگاه سدّ معروف. وقتی که ایستاده بودیم و آن توربین‌ها که برق را تولید می‌کرد در حال چرخش بود، یک پنجره‌ای در مقابل ما بود. آن مسئول گفت: «آقا، اگر شما دست را از این پنجره داخل کنید، یک‌مرتبه تبدیل به ذغال خواهید شد!»

با اینکه تا آن سیم‌هایی که برق را از آن توربین می‌گیرند و بعد منقلب می‌کنند، نیم‌متر باقی بود! ولی این‌قدر این طیف، طیف قوی است که حتی نیاز ندارد انسان دستش را به آن بگیرد.

حال این را می‌آورند در منزل و تبدیل می‌کنند به ۲۲۰ ولت، امّا باز ما به این ۲۲۰ ولت نمی‌توانیم دست بزنیم؛ قوی است و انسان را از بین می‌برد. می‌گویند اگر می‌خواهی دست به این برق بزنی باید تبدیل به ۸ ولت، ۵ ولت، ۱۰ ولت کنی تا اینکه نتواند در تو تأثیر بگذارد.

لذا حضرت موسی هم افتاد و آن افراد هم همه مُردند. بعد حضرت موسی گفت: «من برگردم به مردم چه جوابی بدهم؟! می‌گویند تو رفتی اینها را کُشتی! تو قرار بود اینها را ببری تا بیّنه باشد، بیایند شهادت بدهند و از مطالبی که دیده‌اند و از مسائلی که شنیده‌اند به ما بگویند تا اینکه اعتقاد ما به تو، اعتقاد به معاد و اعتقاد به رسالت و شریعت بیشتر بشود! امّا می‌گویند تو رفتی دخل همه را آوردی و دیگر اینجا کسی برای ما باقی نمانده است و کسی در اینجا نیست! چه‌کار کنیم؟!» دیگر

خدا هم دلش به حال حضرت موسی سوخت و آمد اینها را زنده کرد تا خلاصه نیایند بگویند که تو رفتی آنها را چه‌کار کردی؟![1]

حکایت درخواست بیان اسرار الهی از سیدالشهدا توسط عده‌ای از اصحاب

اینهایی هم که آمده بودند خدمت سیدالشهدا، به‌قول مرحوم آقا: «از همان‌هایی بودند که حضرت موسی انتخاب کرده بود؛ از همان‌ها آمده بودند!»

[مرحوم آقا می‌فرمودند]:

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵: ﴿وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ قَوۡمَهُۥ سَبۡعِينَ رَجُلٗا لِّمِيقَٰتِنَا فَلَمَّآ أَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ قَالَ رَبِّ لَوۡ شِئۡتَ أَهۡلَكۡتَهُم مِّن قَبۡلُ وَإِيَّيَ أَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآ إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡغَٰفِرِينَ﴾.

ترجمه: «و موسی از میان قوم خویش هفتاد مرد را برای وعده‌گاه ما برگزید، پس آن زمان که آن لرزهٔ شدید آنها را در برگرفت، عرضه داشت: پروردگارا، اگر می‌خواستی پیش از این آنها و مرا هلاک می‌نمودی، آیا ما را به‌خاطر آنچه بی‌خردانِ ما انجام داده‌اند هلاک می‌سازی؟! این جز فتنه و امتحان تو نیست، هرکه را بخواهی به‌وسیلهٔ آن گمراه می‌کنی و هرکه را بخواهی هدایت می‌نمایی؛ تو ولیّ و مولای مایی، پس بر ما ببخش و به ما رحم نما که تو بهترین آمرزندگانی!» (محقق)

سوره بقره (۲) آیه ۵۵ و ۵۶:

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۸۹: «و ای بنی‌اسرائیل، یاد بیاورید زمانی را که گفتید: "ای موسی، ما ایمان به خدا از گفتهٔ تو نمی‌آوریم، مگر آنکه خدا را آشکارا دیدار کنیم!" پس در آن حال شما را صاعقه درگرفت؛ و شما نظاره می‌نمودید! * [سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم تا شاید که شکرگزاری نمایید.]»

وقتی که آمدند رو کردند به امام حسین، حضرت فرمود: «از من چه می‌خواهید؟» این به آن نگاهی کرد و آن هم یک خُرده به این نگاهی کرد، گفتند: «می‌خواهیم از آن مسائل و اسراری که می‌دانی و به کسی نمی‌گویی و از آن

مطالبی که هرجایی پیدا نمی‌شود، به ما بگویی! خلاصه امروز آمده‌ایم، از اینجا هم بیرون نمی‌رویم!»
حضرت یک خنده‌ای به آنها کرد و گفت: «نمی‌توانید، تحمّل و قدرت ندارید!» گفتند: «نمی‌شود، هیچ فایده‌ای ندارد [و باید بگویی]!»
حضرت دوباره فرمود: «نمی‌توانید! اینها را نمی‌توانید تحمّل کنید!»
گفتند: «نه!»
بعد حضرت فرمود: «حالا یک نفرتان را امتحان می‌کنیم، اگر دوام آورد، بقیه [هم بیایید]؛ نفر بعد و نفر بعد! حالا چه کسی می‌آید؟!»

اینها هم دوباره از میان خودشان گشتند و یکی را انتخاب کردند که به‌قول مرحوم آقای حداد: «چکّش‌خور او بهتر بود»[1] و سعهٔ او بیشتر بود.

حضرت فرمود: «حالا بیا برویم کنار.» حضرت او را بُرد در یک اطاق و وقتی برگشت، اینها دیدند آن فرد دارد تِلوتلو می‌خورد، سر او گیج می‌رود و دیگر اصلاً نمی‌تواند با اینها حرف بزند!
حضرت فرمودند: «اگر می‌خواهید این بلا سر شما هم بیاید، بفرمایید!» گفتند: «نه، ما [نمی‌خواهیم]!»[2]

البته مرحوم آقا بعد فرمودند:

انسان نباید بترسد و باید برود، هرچه می‌خواهد بشود! وقتی شما در دامن امام حسین رفتی، دیگر ترس یعنی چه؟! حالا تلوتلو می‌خورد، بخورد! هر طوری هم می‌خواهد بشود، بشود!

علیٰ‌کلّ‌حال بهتر این است که انسان مسائل را به خود آنها بسپارد تا اینکه هر طور و در هر مرتبه که خودشان صلاح می‌دانند، همان‌طور انجام بدهند.

ولایت، واسطهٔ تجلّی اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم وجود

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۵۷:
«افرادی که استعدادشان در تحمّل مشاقّ و واردات بسیار بود، [مرحوم آقای حداد] از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان کس چکّش‌خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهنگرها است، چون بعضی از اقسام آهن سُست و بدون موادّ فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چکّش‌کاری و پتک‌کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، مع‌ذلک استقامت دارد تا آن را به هر شکل و صورت که می‌خواهند درآورند.»

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ۵۱:
«و رَویٰ عبدُالعَزیزِ بنُ کَثیرٍ: أنّ قَومًا أتَوا إلَی الحسینِ و قالوا: "حَدِّثنا بِفَضائِلِکُم!" قالَ: **"لا تُطیقونَ و انْحازوا عَنّی لِأُشیرَ إلیٰ بَعضِکُم فَإن أطاقَ سأُحَدِّثُکُم."** فَتَباعَدوا عَنه فَکانَ یَتَکَلَّمُ مَع أحَدِهِم حتّیٰ دَهِشَ و وَلِهَ و جَعَلَ یَهِیمُ و لا یُجیبُ أحَدًا و انْصَرَفوا عَنه.»

این نیرو، نیروی معدّل است. نیروی معدّل یعنی نیروی مدیر و حقیقتی که این اسماء کلّیهٔ الهی، این علم لا یتناهیٰ، این قدرت لا یتناهیٰ و این حیات لا یتناهیٰ را می‌آورد در تمام این عوالم وجود ـ از عوالم لاهوت و جبروت و عالم ملکوت علیا و سفلیٰ و عالم ملائکه و عالم عقل و جنّ و انس و حیوانات و اشجار و جمادات و نفوس قدسیّه و نفوس منفصله و عالم ارواح و عالم اسرار و عالم خارج و مادّه ـ تمام اینها را طبق آن ظرفیت و طبق همان مرتبه‌ای که قابلیت دارند و باید در همان مرتبه باشند، این اسماء کلیه را می‌آورد در همهٔ اینها تقسیم می‌کند. این می‌شود نفس امام.

پس نفس امام علیه السّلام عبارت است از آن نیروی معدّل و ترانسی که اسماء کلّیهٔ الهیه را بر طبق مصلحت و بر طبق استعداد هر ظرفی، در آن ظرف قرار می‌دهد. این می‌شود این نیروی معدّل که البته در اینجا عالَم تکلیف و عالم اختیار از این مسئله خارج نیست.

بنابراین نکتهٔ مهم در بینش انسان نسبت به

مقام ولایت و امام علیه السّلام رسیدن به این نکته است که هر قدمی که بخواهیم برداریم و هر عملی که بخواهیم انجام بدهیم ـ حتی در تفکرات ما ـ باید بدانیم که نفس آن عمل، نفس آن قدرت، نفس آن فعل، نفس آن ذکر، نفس آن دعا و نفس آن قرآن که ما به آن اشتغال داریم، در همان حین اشتغال، با این نیروی معدّل الآن دارد در وجود ما تحقّق خارجی پیدا

می‌کند! امام علیه السّلام این است.

سرایت ولایت امام علیه السّلام حتی به دشمنان خود

هارون امام علیه السّلام را در زندان می‌اندازد ولی نمی‌داند همین شخصی که الآن در زندان است، اگر نباشد، او بر تخت سلطنت جا ندارد! او نمی‌داند اگر این شخصی که الآن در زندان سِندی بن شاهک است و به خیال خودش او را در غُل کرده و زنجیر به پای او بسته و نمی‌تواند از جایش حرکت کند، آن نفَسی را که الآن دارد می‌کشد به اراده و اختیار اوست؛ این را نمی‌داند!

دست امام سجاد را می‌بندند، غل جامعه می‌آورند و این دست را به همین کیفیت به گردن می‌بندند،[1] به‌طوری‌که تا آخر عمر اثر جراحت و آثار این سفر از کربلا به کوفه و به شام بر پشت و بازوهای امام سجاد علیه السّلام بوده است؛[2] ولی همین فردی که دارد این را می‌بندد و همان یزیدی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد، نمی‌داند که با

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۲۱.

[2] رجوع شود به المجالس السنیّة، محسن امین، ج ۱، ص ۵۷۷.

ارادهٔ همین جوان دست‌بسته است که الآن روی این تخت نشسته و دارد حکمرانی می‌کند!

تبیین موقعیت ظاهر و باطن امام علیه السّلام در عالم وجود

یعنی موقعیت امام علیه السّلام نسبت به عالم وجود دو موقعیت ظاهر و باطن است:

در موقعیت ظاهر امام همین است که ما می‌بینیم: راه می‌رود، حرکت می‌کند، می‌خوابد، غذا می‌خورد، اگر زخمی بر او وارد بشود تأثیر می‌کند، شمشیر بر او اثر می‌گذارد؛ همان‌طوری‌که بر دیگران اثر می‌کند، ممکن است مریض بشود؛ همان‌طوری‌که دیگران مریض می‌شوند و دارو در او اثر می‌گذارد؛ همان‌طوری‌که در سایر افراد اثر می‌گذارد. از نقطه‌نظر ظاهر امام علیه السّلام مثل سایر افراد است؛ امام را می‌گیرند در زندان می‌اندازند، امام را می‌کُشند، اسب هم از روی بدن او رد می‌کنند و بدنش را دستخوش تمام ناملایمات قرار می‌دهند؛ همان‌طوری‌که سایر افراد را هم اگر بخواهند به همین وضع مبتلا کنند، آنها هم همین‌طور هستند. این جنبهٔ ظاهر است.

ولی جنبهٔ باطن امام، جنبهٔ واسطه و وسیله

بودن است؛ یعنی اگر امام علیه السّلام

نباشد و آن روح ولایت وجود نداشته باشد، اثری به این نحو از تعیّنات خارجی و حوادث و پدیده‌های خارجی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب عالم وجود، وجود ندارد! یعنی اگر روح ولایتِ رسول خدا نباشد، اصلاً جبرئیلی نیست تا اینکه برای پیغمبر وحی بیاورد، اسرافیلی نیست تا اینکه حیات بدمد، عزرائیلی نیست تا اینکه اصلاً قبض روح کند! ملائکه، واسطه‌های تنفیذ مشیّت و ارادهٔ خدا در عالم وجودند که این واسطه‌ها باز به‌واسطهٔ نفس امام علیه السّلام دارای این قدرت و دارای این اختیار و دارای این تکلیف هستند.

پس وجود امام زمان علیه السّلام از نقطه‌نظر ظاهر با سایر ائمه تفاوتی نمی‌کند؛ حضرت می‌خوابد، بلند می‌شود، نماز می‌خواند، غذا می‌خورد، حرکت می‌کند و تمام کارهایی را که ائمه علیهم السّلام انجام می‌دهند نیز او انجام می‌دهد. امام علیه السّلام به‌عنوان یک فردی که در اینجا زنده است، نفس او تعلّق به این عالم دارد و برای بقا احتیاج به انجام اموری دارد که همهٔ افراد و همهٔ پدران خودش به این امور اشتغال دارند. امام زمان

غذا می‌خورد همان‌طور که دیگران می‌خوردند و استراحت می‌کند، مثل بقیه؛ منتها از انظار پنهان است.

تنفیذ امور همهٔ عوالم به‌دست امام زمان علیه السّلام

ولی نکتهٔ مهم در وجود مبارک امام زمان علیه السّلام این است ـ و ما از این نکته غافل بودیم و هستیم ـ که وجود امام زمان علیه السّلام به معنای تنفیذ امور در همهٔ عوالم است. ما می‌رویم کار انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم: «ما کردیم!» می‌رویم به یک مسئله‌ای دسترسی پیدا می‌کنیم می‌گوییم: «قدرتِ ما بود، همّت ما بود، چه بود و چه بود!» می‌رویم یک جا را فتح می‌کنیم می‌گوییم: «ما رفتیم فتح کردیم!» امّا وقتی که به یک مطلوبی نرسیدیم می‌گوییم: «خدا نخواست!» چرا؟! اگر قرار بر این است که ما مسائل را به خدا نسبت بدهیم، چرا هر دو را نسبت ندهیم؟! چرا اراده و مشیّت او را در اعمال نبینیم؟! تمام آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد زیر نظر امام زمان علیه السّلام است.

جایگاه رؤیت ظاهری امام زمان در مکتب عرفان

بنابراین آیا مسئلهٔ مهم در حرکت یک سالک، رسیدن به همین بدن امام زمان است؟ این بدن که مثل سایر بدن‌ها است؛ تفاوتی ندارد، تفاوت فیزیکی ندارد. یعنی فرض کنید گلبول‌های قرمز امام زمان بیشتر از سایر افراد است؟! گلبول‌های سفیدش

کمتر یا زیادتر است؟! حضرت از نقطه‌نظر ظاهر و از نقطه‌نظر بدن خیلی قوی‌تر است؟! نه، حضرت یک بدن معتدل و مستوی‌القامه‌ای مانند سایر افراد دارد.

امکان دستیابی به سعادت حتی بدون دیدن ظاهری امام علیه السّلام

این رسیدن، رسیدن به ظاهر است و رسیدن به ظاهر، ظاهر است. ظاهر یعنی ظاهر؛ یعنی انسان تلاش کند و یک عمر مجاهده کند تا اینکه امام زمان را ببیند! بسیار خب، حالا دید، آیا تمام شد؟! باید از حضرت چه بخواهد و تقاضا کند؟ آن تقاضا چیست؟ سعادت است! حضرت همین الآن هم می‌شنود و ما بدون اینکه حضرت را هم ببینیم می‌توانیم این تقاضا را از حضرت بکنیم. سعادت دنیا و آخرت و عافیت دنیا و آخرت و رسیدن به معرفتِ آن حضرت چیزی است که بدون دیدن هم مهیّا می‌شود.

راهی را که بسیاری برای کمال مطرح می‌کنند و آن را در رؤیت ظاهری امام علیه السّلام می‌بینند، راه اشتغال نفس و راه التذاذ نفس است؛ راه، راه

توقّف است؛ راه، راه سرگرمی نفس به مسائل ظاهر است.

کلام علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با امام زمان علیه السّلام

اما در مکتب بزرگان و در مکتب اهل عرفان، راه، رسیدن به ولایت امام زمان است. زمانی که مرحوم آقا در طهران بودند، یک نفر از ایشان سؤال کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟» ایشان که در طبقهٔ بالا بودند فرمودند:

مثل ارتباط من با افرادی که الآن در طبقهٔ زیر وجود دارند؛ الآن که من در طبقهٔ بالا هستم و دارم با شما صحبت می‌کنم، چطور نسبت به طبقهٔ زیر و افرادی که در زیر هستند اشراف دارم؟ امام زمان با من این‌طور اشراف دارد و به این کیفیت است.

چگونه با امام زمان علیه السّلام ارتباط برقرار کنیم؟ (ت)

ایشان هم که دروغ نمی‌گفتند و شوخی نمی‌کردند! حالا این بهتر است که انسان تمام وجود خود را در تحتِ تصرّف و در تحتِ ولایت و اشراف امام علیه السّلام ببیند، یا اینکه فرض کنید ماهی یک مرتبه برود امام زمان را ببیند؟![1]

[2]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲۵: «سؤال: چگونه می‌توانیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟
جواب: این دیگر بسته به میزان علاقه و محبت و اهتمامی است که إن‌شاءاللَه ما داریم؛ "گر گدا ←

[2] ← کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست!" اگر انسان اهتمام داشته باشد که مورد عنایت حضرت باشد طبعاً چه‌کار می‌کند؟ یک قانون دستتان

می‌دهم: هر کاری می‌خواهید بکنید امام زمان را در کنار خودتان ببینید، تمام شد! این می‌شود ارتباط با امام زمان. مگر ما نمی‌گوییم امام زمان از ما به ما نزدیک‌تر است؟ مگر نمی‌گوییم؟! اولیاء خدا [این‌طور هستند چه رسد به امام زمان]!

من یک شب راجع به یک بنده‌خدایی فقط خیالی به ذهنم آمده بود که بروم یک کاری انجام بدهم و به نظرم هم درست بود، ولیکن اگر این کار را انجام می‌دادم او جلوی افراد شرمنده می‌شد و آبرویش می‌رفت. امّا من خیال می‌کردم که باید این بشود و به صلاحش هست؛ این‌طور فکر می‌کردم، طبعاً انسان اشتباه می‌کند.

صبح رفتم پیش آقا و آقا داشتند مشغول نوشتن می‌شدند و من هم رفتم پشت میزم و مشغول کارم شدم. ایشان آنجا بودند و من هم اینجا. همین‌طوری که می‌نوشتند فرمودند: «انسان نمی‌تواند به هر خیالی که در ذهنش می‌گذرد جامهٔ عمل بپوشاند! اینها خوب نیست؛ انسان باید آبروی افراد را حفظ کند!» خب، ایشان از کجا فهمید؟! ایشان می‌فهمد ولی امام زمان نمی‌فهمد؟! او که سرباز امام زمان است، او که متصل به امام زمان است، او که شاگردِ از امتحان به‌درآمدهٔ امام زمان است می‌فهمد ولی آن امام زمان نمی‌فهمد و خبر از ما ندارد؟!

آیا برای‌اینکه ما مطالب را به امام زمان بگوییم حتماً باید چهل شب برویم سهله؟! یا چهل شب برویم جمکران و در آن چاه از این کاغذها و عریضه‌ها بیندازیم؟! هان؟! آن امام زمانی که فقط بشود در جمکران و سهله پیدایش کرد آن امام زمان فایده‌ای ندارد! امام زمانی فایده دارد که از خود من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که از رگ گردن من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که قبل از اینکه حتی فکر در ذهن من بیاید آن فکر را می‌داند، آن امام زمان است.

می‌خواهیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟ بنده راهش را می‌گویم: نه مسجد سهله می‌خواهد، نه کوفه می‌خواهد، نه جمکران می‌خواهد، نه چاه جمکران می‌خواهد، نه عریضه‌نویسی می‌خواهد، همهٔ اینها را کنار بگذارید؛ بلکه احساس کنید واقعاً امام زمان در کنارتان است! آن‌وقت ببینید قضیه چه می‌شود! آن‌وقت دیگر می‌شود هر کاری کرد؟ نه دیگر.

شما وقتی یک رفیقتان کنارتان می‌آید، دست و پایتان را جمع می‌کنید، می‌روید لباستان را عوض می‌کنید و هر حرفی را نمی‌زنید؛ یا الآن که من می‌بینم جناب این دستگاه‌ها و ضبط‌ها و دوربین‌ها جلوی من هست، مگر عقلم را از دست داده‌ام که هرچه دلم می‌خواهد بگویم درحالی‌که ← [۱] ← می‌دانم می‌رود روی سایت و یک ساعت بعد همهٔ دنیا می‌فهمند؟! لذا

حساب می‌کنم، حرفم را حساب می‌کنم، صحبتم را حساب می‌کنم، می‌سنجم چه چیزی را بگویم، چه چیزی را نگویم؛ حتی باز در آن خلاف درمی‌آید و می‌گویند: "آقا، این حرفی را که زدید، این قضیه چه می‌شود؟" بابا، یک کاریش بکنید! درست شد؟ من از یک دوربین فسقلی می‌ترسم! آن‌وقت اگر امام زمان را احساس بکنم که در کنار من است، چه احساسی پیدا می‌کنم؟ هیچ تغییری در [من پیدا نمی‌شود]؟!

این برای چیست؟ به‌خاطر این است که ما در ظاهر گرفتاریم، در احساس گرفتاریم، در زندان چشم هستیم نه در فضای قلب و بصیرت. وقتی چشممان می‌بیند، دست و پایمان را جمع می‌کنیم، قشنگ! [در خلوت خود] همین‌طور به نماز می‌ایستیم، حال اگر عبایمان هم نا منظّم بود، بود؛ خب نماز است، می‌خوانیم و دیگر لازم نیست که [حسّاس باشیم]! امّا تا یک دوربین و تلویزیون می‌گذارند جلویمان و بعد هم می‌گویند می‌خواهد پخش بشود، یک‌دفعه خودمان را درست می‌کنیم و مدام وسط نماز به‌جای حمد و سوره خواندن، سه دفعه عبایمان را درست می‌کنیم که یک‌وقت یک میل این‌طرف و آن‌طرف نرود و این تیپ [حفظ بشود و] مردم قشنگ‌تر ببینند! چرا؟ چون این فسقلی و این چند گرم الآن دارد ما را به بقیه نشان می‌دهد! این نماز شد؟! این نماز نیست، فیلم و دوربین است. بیچاره! برو دوباره نمازت را بخوان! این نماز از این سقف هم بالاتر نمی‌رود.

اما اگر آمدیم و همان‌طوری که وقتی کسی نیست نماز می‌خوانیم، همان‌طور جلوی دوربین ایستادیم، یک چیزی می‌شویم! اگر همان حالت حضوری را که در آنجا احساس کردیم به اینجا هم بیاوریم ـ که خیلی مشکل است! "خیلی" مشکل است! ـ می‌شود روی آن حساب کرد.

امام زمان ما امام زمانی است که از ما به ما نزدیک‌تر است. مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که وقتی صبح از خواب برمی‌خیزد، قبل از افتادن به دیوار و پنجره به امام زمان نیفتد![*]

چون آدم از خواب که بلند می‌شود چشمش به دیوار و پنجره و کمد است! این قضیه چیست؟ جسمِ ظاهر امام زمان که درون اطاق نیست! پس یعنی چه؟ آقای حداد می‌خواهند این را بفرمایند: همین نگاه تو که الآن دارد به این ستون می‌افتد و این ستون در نظر تو می‌آید، این ارادهٔ امام زمان است؛ اگر نخواهد، نمی‌افتد! این است! این امام زمان را ما باید احساس کنیم؛ از ظاهر رد شویم، عبور کنیم و به این مرتبه برسیم! وقتی رسیدیم، این می‌شود ارتباط.

حال دیگر خودش می‌داند چگونه با ما عمل کند و آن مسئله دست خود اوست. آن کشتی دست اوست و خود او مسئول و راهنما است و هرجا که صلاح بداند، خودش به آن کیفیتی که می‌داند آن را هدایت می‌کند. اگر برای

افرادی بودند، زحمت می‌کشیدند، وِردهایی داشتند، اربعینیّاتی داشتند، کارهایی می‌کردند و بعد از دو ماه، سه ماه یا چهار ماه به آنها یک فرصتِ پنج دقیقه یا یک دقیقه‌ای داده می‌شد و امام را [در حدّ] یک دیدن، در یک خیابان و در یک جا می‌دیدند. بسیار خب، این‌همه شما زحمت کشیدی و امام زمان را دیدی، از این دفعه تا آن دفعه هم که قیافهٔ امام زمان تغییر نکرده است تا بگوییم مثلاً اول سفید بود بعد سیاه شد، بعد قرمز و بعد زرد، نه! حضرت همیشه یک رنگ بوده و همه حضرت را همیشه به یک [شکل مشاهده کرده‌اند]؛ اینکه شما الآن حضرت را در مرتبهٔ دوم می‌بینید، چقدر بر معارف تو اضافه کرد؟ هیچ! فقط دلت را خوش کرد به اینکه آمدی و امام را دیدی، همین، تمام! غیر از این که چیز دیگری نبود! آیا خدا را بهتر شناختی؟! نسبت

ما صلاح باشد، این ارتباط را هم تبدیل به ارتباط ظاهری می‌کند و اگر برای ما صلاح نباشد، ارتباط را به ارتباط شهودیِ مثالی انجام می‌دهد و اگر باز صلاح نباشد، ما را به سمت همین ارتباط عقلانی که از هر دوی آنها مهم‌تر است، می‌رساند.»

* رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۱۳.

به خدا معرفت بیشتری پیدا کردی؟! معرفت اسماء الهیه در دلت بیشتر شد؟! کدام؟! نه، همین‌قدر دلت خوش شد که امام را دیدی! بسیار خب، همین مقدار بود و این شخص بیش از این مقدار سهم ندارد.

اهمیت و آثار رسیدن به ولایت امام زمان علیه السّلام

حال به‌جای اینکه نیت و هدفت رسیدن به دیدن ظاهری امام علیه السّلام باشد، نیت و هدفت را بر این قرار بده که امام را در وجود خودت پیاده کنی؛ کاری کنی که همیشه خود را در خدمت امام ببینی و نیت را برای رسیدن به ولایت امام علیه السّلام قرار بدهی؛ چه ببینی چه نبینی، چه حضرت را مشاهده بکنی یا نکنی!

آنگاه است که هر روز که بر انسان می‌گذرد یک پردهٔ جدیدی می‌آید، یک معرفت جدیدی پیدا می‌شود و یک حقیقت جدیدی از وجود آن حضرت برای انسان تجلّی می‌کند. وجود آن حضرت را دیگر وجود سِعی و اطلاقی می‌بیند و محدود در

یک شخص و یک قیافهٔ خاص نمی‌بیند؛ یک وجود سِعی را می‌بیند که از ذرّه ذرّهٔ عالم وجود گرفته تا در تمام مراتب عالم قُرب و عالم تجرّد، منتشر و پراکنده است و همه را در حوزهٔ نفسِ ولایی خود محو و هضم کرده و همه را در هر مرتبه به آنچه که صالح برای آن مرتبه است، در آن مرتبه قرار می‌دهد.

ولایت یعنی توحید در مقام جمع

این وجود، وجودی است که شناخت آن مساوی است با شناخت وجود پروردگار؛ یعنی انسان به مرتبهٔ ولایت برسد که آن ولایت عبارت است از حقیقت توحید، منتها حقیقت توحید در مراتب اسماء و صفات.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: ولایت، یعنی توحید در مقام جمع. و توحید ذات مرتبه‌ای است بالاتر از مرتبهٔ ولایت و ولایت هم خودش اسمی است از اسماء کلّیهٔ پروردگار که از اسماء مُلاصِق و ذاتیّات منتزعهٔ از آن ذات پروردگار است. روی این جهت، شناخت امام علیه السّلام باید به شناخت

حقیقت او باشد.

هدف از دیدار امام زمان علیه السّلام در کلام مرحوم حداد

مرحوم آقای حداد هم به من فرمودند. وقتی که تقریباً حدود هفده سال سن داشتم، از ایشان سؤال کردم: «آیا من می‌توانم به حضور حضرت برسم؟» ایشان فرمودند: «بله، می‌توانی به خدمت حضرت برسی.» گفتم: «آقا، دستوراتش چیست؟» ایشان یک مطلبی را به من فرمودند که: « اگر بیست روز این را انجام بدهی، خدمت حضرت می‌رسی.» ولی بعد به من فرمودند:

منظور، دیدن واقعیت آن حضرت و رسیدن به ذات واقعیت آن حضرت است! این منظور است.

البته دیدن ظاهر هم بالأخره دیدن امام است، آن هم مطلوب است و نمی‌خواهم بگویم که [ارزشی ندارد]؛ ولی مطلوب، دیدن واقع و رسیدن به واقع است.

وقتی دیدیم این‌طور است، ما هم دیگر آن را انجام ندادیم و تا به‌حال هم انجام نداده‌ایم! گفتیم اگر لایق باشیم خود امام علیه السّلام [این توفیق را نصیب ما خواهند کرد]؛ لیاقت را هم باید خودش بدهد و توفیق هم باید خودش بدهد. اگر لایق

نباشیم، چرا برویم وقت امام علیه السّلام را بگیریم و بگوییم: «یا ابن‌رسول‌اللَه، ما می‌خواهیم

بیاییم با شما صحبت کنیم!» می‌گوید: تو که لایق من نیستی، چرا وقت مرا می‌گیری؟! تو که لیاقت نداری، بگذار ما برویم به کارمان برسیم! آیا تو خودت را قابل کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! آیا تو خودت را لایق برای حضور ما کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! اگر من الآن در امشب، شب یک‌شنبه بخواهم ظهور کنم، آیا تو قابلیت این را که هرچه بگویم بپذیری، داری یا نداری؟!

حقیقت معنای انتظار فرج

بسیار خب، همین الآن خودمان را محک می‌زنیم: اگر همین الآن حضرت که قطعاً در اینجا حضور دارد، به‌صورت ظاهر هم برای ما متمثّل بشود، واقعاً ما هرچه امام علیه السّلام بگوید می‌پذیریم؟ هرچه! هرچه می‌خواهد بگوید! یک خُرده به خودمان مراجعه کنیم؛ مشکل است دیگر! انتظار فرج یعنی امشب، شب یک‌شنبه خودمان را درست کنیم. این معنا معنای انتظار فرج است.

این توجیهی که می‌کنند: «انتظار فرج یعنی انسان بنشیند برای یک روزی که این دنیا پر از عدل

و داد بشود» به من چه؟! می‌خواهد بشود می‌خواهد نشود! من که یک سال دیگر می‌میرم، می‌خواهد بشود می‌خواهد نشود! برای من چه فایده‌ای دارد؟! اگر من زمان ظهور امام علیه السّلام را ادراک نکنم، اینکه حضرت بعد از اینکه من از دنیا رفتم، فردای آن ظهور کند، به چه درد من می‌خورد؟! بله، عرض کردم که برای آنهایی که در اینجا هستند و آن حضرت را زیارت می‌کنند بسیار مفید است؛ امّا اگر من بخواهم از این دنیا بروم، اوّل‌کاری که نکیر و منکر و حساب و کتاب و دفتر و دستک و «اینجا چه کردی؟» به سر من می‌آورند، تا بخواهم بگویم: «من به انتظار ظهور امام زمان نشستم» می‌گویند: «بیخود نشستی! چه کسی به تو گفت بنشینی؟!»

انتظار فرج یعنی آمادگی پذیرش و عمل به دستورات امام زمان

لذا مسئلهٔ انتظار یعنی مسئلهٔ آمادگی. چه کسی منتظر است؟ شما یک مهمان محترم یا یک بزرگی را به منزلتان دعوت می‌کنید؛ چه زمانی به شما می‌گویند شما «منتظر» این مهمان هستید؟ وقتی که بلند شوید بروید در آشپزخانه کار کنید؟ نه! وقتی

که بلند شوید بروید پشت‌بام؟ نه! بلکه وقتی [به شما منتظر می‌گویند] که لباس پوشیده‌اید، منزل را آماده کرده‌اید، درب حیاط را باز گذاشته‌اید، خودتان هم کنار حیاط ایستاده‌اید و منتظر

هستید؛ این را می‌گویند آمادگی! درست شد؟! این آمادگی علامت اشتیاق و علامت رسیدن به آن بزرگ است؛ نه‌اینکه انسان برود هر کاری می‌خواهد انجام بدهد و بعد بگوید: «ما انتظار ظهور داریم و انتظار ظهور هم خودش ثواب دارد!» نه، این‌طور نیست.

انتظار ظهور امام علیه السّلام به این معناست که ما هر لحظه و همین الآن [حضرت را حاضر و ناظر ببینیم]! همین الآن که ما به‌سمت تلویزیون می‌رویم و می‌خواهیم پیچ را باز کنیم و فیلم تماشا کنیم، امام زمان می‌آید مُچ ما را می‌گیرد! همین‌طور! می‌فرماید: «من به تو گفتم برو این کار را بکن؟!» ـ حالا متوجه شدید که ما منتظر نیستیم؟! ـ به حضرت می‌گوییم: «این یکی را شما اغماض کنید!» حضرت می‌گوید: نه، نشد! دیگر نشد! قرار شد اگر من شب یک‌شنبه بیایم، هرچه به تو بگویم گوش بدهی و تو هم گفتی: «چشم!» الآن یک‌دفعه چه شد؟! [یا اینکه با خود می‌گوییم]: «یک نیم‌ساعتی [وقت] هست؛ هنوز شوهرمان به منزل نیامده و هنوز بچه‌ها از

مدرسه نیامده‌اند، ببینیم این برنامه چه دارد!» هان! تا می‌خواهیم برویم ببینیم، همان‌جا باید یادمان باشد که به امام زمان قول داده‌ایم! التفات کردید؟!

اهمیت مراقبه برای منتظران ظهور

اینجاست که می‌گویند مراقبه! مراقبه یعنی یک سالک هر عملی را که می‌خواهد انجام بدهد، مواظب باشد پیچ را دارد کجا می‌پیچاند! این حرفی را که دارد می‌زند، برای چه دارد می‌زند! این اقدامی که می‌خواهد بکند، دارد خودش را گول می‌زند یا دارد سر امام زمان را کلاه می‌گذارد؟! وقتی که یک مطلب گفته می‌شود، باید به آن مطلب عمل بشود.

حالا ما می‌آییم می‌پیچانیم، یک خُرده این‌طرفش می‌کنیم و یک خُرده آن‌طرف، تا یک راهی پیدا کنیم که از آن‌طرف در برویم [و بعد بگوییم] نه حرف آقا را زمین گذاشته‌ایم و کار خودمان را هم کرده‌ایم! بسیار خب، نتیجه‌اش هم همین است و مسئله همین است. همان‌جا حضرت می‌آید جلویت را می‌گیرد و همان‌جا می‌آید انسان را نگه می‌دارد.

حضرت که نمی‌گوید برو خودت را از پشت‌بام پایین بینداز؛ هیچ‌وقت حضرت

یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که نمی‌گوید بیا از شوهرت طلاق بگیر؛ هیچ‌وقت حضرت یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که نمی‌گوید بلند

شو برو سرِ بچه‌ات را بِبُر؛ از این حرف‌ها که نمی‌زند! اینها را من خودم از طرف حضرت به همهٔ شما می‌گویم، هیچ‌وقت! امّا حضرت چه می‌گوید؟ می‌گوید پیچ موسیقی را باز نکن، چرا باز کردی؟! خبری که به‌درد تو نمی‌خورد و ذهنت را مشوّش می‌کند، چرا گوش می‌دهی؟! شخصی که می‌آید با تو حرف می‌زند و فتنه‌انگیزی می‌کند، چرا پای حرفش می‌نشینی؟! هان؟! وقتی که شوهر نسبت به این قضیه راضی نیست، چرا می‌روی انجام می‌دهی؟! رضایت شوهر مقدم است! اینها چیست؟! اینها امر حضرت است. البته برای شوهر هم یک تکلیف دیگر دارد، خیال نکنید [برای مرد تکلیفی نیست]؛ امام زمان برای زن یک تکلیفی دارد، برای مرد یک تکلیفی و هر کدام اینها باید انجام بدهند.

لزوم تقدّم رضای الهی بر خواست نفس

من در جلسهٔ پریروزِ مخدّرات قم[1] ـ نمی‌دانم به دست شما رسید یا نه ـ این مطلب را عرض کردم

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۸.

که انسان نباید خودش را گول بزند؛ در کارهایی که انجام می‌دهد باید ببیند خواست خدا چیست، نه‌اینکه غرض نفسانی چیست! خواست خدا را باید مدّ نظر قرار بدهد. حالا نفس می‌آید می‌پیچاند، این‌طرف می‌کند، آن‌طرف می‌کند.

حکایت انصراف علامه طهرانی از سفر حج به‌خاطر رسیدگی به امور خانواده

بعد این قضیه را نقل کردم و گفتم: من سراغ ندارم، یعنی به عمرم ندیدم کسی مثل مرحوم پدر ما این‌قدر برای رفتن به مکه و برای انجام [حج] اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حجّ واجب! ایشان عمره نرفتند، ظاهراً شش مرتبه به حجّ واجب مشرّف شدند. ایشان می‌گفتند: «اگر من می‌توانستم، هر سال می‌رفتم!» و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید؛ همین‌طور اشک ایشان [جاری می‌شد]! اصلاً انگار ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می‌دیدند، در آن طواف حاضر می‌دیدند، در عرفات حاضر می‌دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل درک می‌کردند، کجا ذهن ما می‌رسد؟! شش بار هم

موفّق شدند.

یک سال در همان اواخر زمان شاه و بعد از آن سفری که ما به‌اتفاق ایشان

مشرّف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت‌ها و سال‌ها هم بود که ایشان مشرّف نشده بود. در همین هنگام، والدهٔ ما حامل بود و می‌خواست همشیرهٔ آخر ما را فارغ بشود که متأسفانه با اشکالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند باید تحتِ عمل قرار بگیرد و به‌طور طبیعی [نمی‌شود]؛ بالأخره منجرّ به عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند. یک روز که ما از قم آمدیم، به‌اتفاق مرحوم آقا به بیمارستان رفتیم. بیمارستان هم اگر فراموش نکرده باشم ـ پیر شدیم دیگر! ـ همین بیمارستان خیابان آزادی، نزدیک خیابان آذربایجان بود؛ یعنی آن دکتر خاصّ ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود ایشان را هم فردا مرخّص کنند و به منزل بیایند. در همین حین، یعنی حدود دو سه روز یا سه چهار روز بعد قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند و راه بیفتند و بروند، که طبعاً والدهٔ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بود. وقتی که ما داشتیم از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل، من در راه به آقا گفتم: «آقا، این

قضیهٔ حجّ شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می‌آییم طهران و پیش والده هستیم و مشکل نداریم، چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم و هستیم.» رفقا هم می‌آمدند و در منزل می‌ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند، رفقا می‌آمدند و تا مدتی که ایشان برمی‌گشتند در منزل می‌ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می‌رفتند، دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند. ایشان یک فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقا سید محسن، این چه حجّی است که من بروم درحالی‌که یک بنده‌ای از بندگان خدا و عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ حج را نرفتند درحالتی‌که عمل سزارینی بود، انجام شد و بعد هم ایشان به منزل منتقل شدند. حالا، این حج حجّی است که اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالاکه نرفتند؟! ببینید مسئله چقدر دقیق است!

اجتناب از نفسانی و شیطانی شدن امور عبادی

حال شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجّه جلوه می‌دهد، با وجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد

ولی نفسش می‌آید آن را کنار و پس می‌زند و می‌گوید: «نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم! برای افراد شبهاتی هست، ما هم باری را برداریم!» مگر شریعت فقط مانده که جنابعالی بار را برداری؟! شما داری حجّی انجام می‌دهی که دارند هر قدمش را برایت یک معصیت می‌نویسند! در هر قدم دارند برایت یک معصیت می‌نویسند.

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و الآن به بدترین وجه در منزل است، رها می‌کنی که بروی به سؤال حجّاج بپردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به منِ طهرانی بگویی: «آقا، ما برای این و برای این و برای این می‌رویم انجام می‌دهیم» و من هم گول می‌خورم و می‌گویم: «إن‌شاءاللَه که خیر است!» امّا آن ملائکه‌ای که روی دو تا شانه‌های تو نشسته‌اند و دارند می‌نویسند، به ریشِ تو دارند می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی! آنها آنچه در دلت هست را در می‌آورند

جلویت [می‌گذارند و] نشان می‌دهند، می‌گویند: «این سیاه است، این دلِ سیاه نمی‌تواند به مکه برود! کجا می‌خواهی بروی؟!»

موقعیّت انسان در حالت انتظار فرج

اینجاست که تکلیف خیلی دقیق می‌شود و مسئله، خیلی مسئلهٔ مهمی می‌شود؛ دست انسان دیگر هرجا نمی‌تواند برود، پایش هرجا نمی‌تواند برود و فکرش هرجا نمی‌تواند برود؛ چرا؟ چون قرار شد که حالت، حالت انتظار باشد؛ تا بخواهد برود، یک‌دفعه یک ندا می‌آید: «هان! تو قول دادی! مگر قول ندادی؟!» می‌گوییم: «حالا إن‌شاءالله...! حالا بعد...!» تمام شد، باختیم! مورد دوم، باختیم! مورد سوم، باختیم! بعد می‌گوییم: «آقا، چرا حال ما این‌طور است؟!» مدام نامه به ما می‌نویسند: «آقا، چرا حال ما این‌طور است؟! چرا پیشرفت نداریم؟! چرا چه نداریم؟! چرا چه نداریم؟!» این حرف‌هایی که عرض می‌کنم از طرف خودم نمی‌گویم، مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند و مرحوم آقا این حرف‌ها را می‌زدند.

امام زمان علیه السّلام این است. پس امام علیه السّلام حقیقت زنده‌ای است در تک‌تک سلول‌های وجودی ما! آن حقیقت زنده در تک‌تک سلول‌های مغز ما، در

نفس ما، در سرّ ما، در روح ما، در مثال ما، در ملکوت ما و در تمام شراشر وجودِ تک‌تک ما همیشه زنده است؛ هیچ‌وقت خواب و هیچ‌وقت چُرت ندارد. خیال نکنیم: «حالا این را انجام می‌دهیم، إن‌شاءاللَه امام زمان خوابیده است!» نه، ما خوابیده‌ایم؛ او خواب هم باشد بیدار است! خیال نکنیم: «حالا ما این را انجام دادیم؛ این‌قدر خلایقی وجود دارند که حضرت دارد به آنها می‌پردازد، إن‌شاءاللَه ما را ندیده است!» نه، همان موقع که داریم این خیال را می‌کنیم، او دارد به ما می‌خندد؛ همان موقع! بله، خیال نکنید مسئله [سهل و آسان است]!

تبیین حقیقت مقام ولایت

مقام ولایت عبارت است از حیات کلی در همهٔ حیات‌های جزئی و عبارت است از علم کلی در همهٔ علوم جزئی و عبارت است از قدرت کلی در همهٔ قدرت‌های جزئی؛ این می‌شود مقام ولایت!

حال رسیدن به این مقام ولایت و رسیدن به یک‌هم‌چنین حقیقتی ارزش ندارد؟! انسان به این نقطه برسد که این را بفهمد؛ نه‌اینکه «کتابی» بفهمد،

مثل امثال ما که «کتابی» می‌دانیم! کتاب باز می‌کنیم و می‌بینیم این‌طوری گفته‌اند، بعد می‌آییم برای شما می‌گوییم. نه، بلکه اصلاً روحش و نفسش در این جایگاه قرار بگیرد! همان‌طور که مرحوم آقا می‌فرمودند:

احساس من نسبت به امام علیه السّلام، مثل احساس این بچه‌های طبقهٔ پایین است نسبت به من؛ همین‌طور! چطور من بر اینها اشراف دارم، همین‌طور امام علیه السّلام به من اشراف دارد.

این با آن چیزی که ما می‌فهمیم یکی است؟! خیلی تفاوت دارد! این مسئله، مربوط به امام علیه السّلام.

علت سردی و تکاهل در انجام امور عبادی

خیال می‌کنم در لا به لای این مطالب، جواب این سؤال را هم داده باشم: «چرا حالت سردی برای ما پیدا می‌شود و چرا در بعضی از اوقات میل نداریم، نمی‌توانیم بلند شویم و نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم؟» خیال می‌کنم طبعاً با توجه به این قضیه، پاسخ این مسئله هم داده شده باشد که ادراک واقعیِ مسئله نمی‌گذارد انسان آرام بگیرد، نمی‌گذارد

انسان دست روی دست بگذارد، نمی‌گذارد انسان دیگر هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد و با هرکه بخواهد حرف بزند! چون وقتی که شما یک مطلب را ادراک کردید، دیگر معنا ندارد کوتاهی کنید! درست؟! می‌شود کوتاهی کنید؟! نمی‌شود کوتاهی کنید.

وقتی ببینید یک مسئله خطیر است، نمی‌توانید کوتاهی کنید! وقتی ببینید بچهٔ کوچک شما دو درجه، سه درجه تب دارد و الآن باید او را به طبیب برسانید، ولی همین الآن در می‌زنند و یک مهمان می‌آید منزل، آیا می‌گویید: «خیلی خب، حالا این کنار باشد و هر وقت مهمان رفت، دو ساعت، سه ساعت دیگر [او را به طبیب می‌رسانم]!» نه، بلکه به مهمان می‌گویید: «می‌خواهی برو، می‌خواهی بنشین؛ من باید این را به دکتر ببرم!» می‌گویید یا نمی‌گویید؟! چرا راجع به بقیهٔ مسائل نمی‌گویید؟! چرا ما این اهتمام را نسبت به چیزهای دیگر نداریم؟! چرا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود که قطعاً برخلاف امام زمان است، نمی‌گوییم امام زمان

ناراحت می‌شود؟! بلکه می‌گوییم: «اگر این کار را انجام ندهیم، خواهرمان ناراحت می‌شود! اگر این کار را انجام ندهیم، فامیل از ما دلخور می‌شوند!» به جهنم که دلخور می‌شوند! به فامیل بگویید: «اگر انجام ندهیم امام از ما دلخور می‌شود!» هان! کدام مهم است؟! پس معلوم است که ما امام زمان را قبول نداریم و دستِ‌کم می‌گیریم.

در دوران طفولیّت یک معلم داشتیم و گاه‌گاهی [به کلاس درس] نمی‌رفتیم؛ البته درس را مطالعه می‌کردیم. [با خود می‌گفتیم]: «مطالعه کرده‌ایم!» وقتی می‌رفتیم، می‌گفتیم: «کار داشتیم، نشد که بیاییم!» بنده‌خدا ما را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «همیشه به کار بگویید من درس دارم، نه‌اینکه به درس بگویید من کار دارم!» و حرف او خوب بود.

چرا ما امام زمان علیه السّلام را [غایب می‌دانیم]؟! اگر ما امام را حیّ و بر همهٔ امور مُشرِف بدانیم و از آن‌طرف بدبختی و بیچارگی و نواقص خودمان، این عمر کوتاه، این‌همه حوادث، این‌همه جریانات و اینکه از یک ساعت بعد خودمان هم خبر

نداریم، اینها را هم مدّ نظر بیاوریم، [آیا می‌شود نسبت به امام زمان علیه السّلام

بی‌توجه باشیم]؟! چرا ما می‌آییم و مسائل دیگر را غلبه می‌دهیم؟! این غلبه چیست؟ خسران و خودباختگی است!

ما امروز تقریباً خُلف [وعده] کردیم، ولی این خلف هم در اختیار ما نبود. از خدمت دوستان عذرخواهی می‌کنیم که دیر خدمتشان رسیدیم. إن‌شاءاللَه سعی می‌کنیم برای دفعهٔ بعد تخلّف نکنیم! گرچه خودمان دیروز، روز جمعه[1] راجع به وفای به عهد خیلی صحبت کردیم، امّا خودمان امروز آمدیم خلافش را انجام دادیم! إن‌شاءاللَه می‌بخشند، مسئله در اختیارم نبوده است.

کیفیت سرعت بخشیدن به سیر و حرکت به‌سوی خدا

مطلب دیگری که فرموده‌اند و در بسیاری از این مکتوب‌ها نوشته شده بود، این بود: «چه‌کار کنیم سریع‌تر راه را برویم؟» البته انسان باید داعی داشته باشد برای‌اینکه هرچه زودتر خودش را به مطلوب برساند و بتواند از این وقت عدیم‌النظیر و بدون جایگزین و غیر جایگزین استفادهٔ خود را بکند؛ ولی

---

[1] عنوان بصری، ج ٦، مجلس ٦٠.

بهتر از این، این است که امور را به خدا تفویض کنیم! این یک مرتبهٔ بالاتر و بهتر است. بگوییم: «خدایا، می‌خواهی زود برسانی، برسان؛ می‌خواهی دیر برسانی، برسان! ما بندگان تو هستیم.»

باید آنچه که در اختیار داریم و آنچه که در تحتِ سعه و قدرت خود می‌بینیم انجام بدهیم، امّا اینکه الآن می‌رسیم یا بعد می‌رسیم، این مسئله‌ای است که به ارادهٔ او مربوط است.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند *** هر قدر ای دل که توانی بکوش[1]

انسان باید نسبت به این قضیه هم توجه داشته باشد.

امیدواریم که خداوند توفیق بینش و بصیرت نسبت به راه و بعد توفیق عمل و تطبیق زندگی و تمام شراشر وجودی براساس این بصیرت و بینش را به ما عنایت کند!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ٢٨٤.

مجلس سوّم: فلسفهٔ غیبت امام زمان علیه السّلام و وظیفهٔ افراد در قبال آن

طهران / ١٩ شعبان‌المعظّم ١٤٢٤ هـ.ق

جلسهٔ بیستم سلوک خانواده

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا و نبيّنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و لعنةُ اللَه علىٰ أعدائِهم أجمعينَ إلىٰ يوم الدّين

به‌مناسبت ايّام كه متعلّق به حضرت بقيّةاللَه ارواحنا فداه می‌باشد، به نظرم رسيد دربارهٔ مسئلهٔ مهدويت و مطالبی كه راجع به اين قضيه از زمان سابق تا الآن رايج و دارج است صحبت بشود و بعد به سؤالاتی كه دوستان كرده‌اند ـ كه بسيار سؤالات پخته‌ای است و چه‌بسا بسياری از افراد، همين مطالب و سؤالات را دارند ـ پاسخ داده شود.

تبيين دو مسئله در رابطه با غيبت امام زمان عليه السّلام

مشيّت الهی بر اين تعلّق گرفته است كه امام زمان عليه السّلام حدود ۱۲۰۰ سال در پردهٔ غيبت

باشد. نسبت به ارتباط با آن حضرت به‌صورت ظاهر و یا باطن مطالبی از بزرگان نقل شده و در تاریخ نسبت به این مسئله حکایاتی وارد شده است.[1] همین‌طور در روایات نسبت به کیفیت و زمان ظهور، مطالبی نه‌چندان دقیق بلکه بیانگر محدودهٔ ظهور حضرت مطرح شده است؛ مانند ظهور سفیانی یا ظهور یمانی و یا مطالب دیگری که کم و بیش از آثار سماوی و ارضی در روایات و اخبار موجود است.[2] نکته‌ای که در این مسئله وجود دارد دو مطلب است:

مسئلهٔ اول: فلسفهٔ غیبت

مطلب اول این است که خدای متعال آنچه که دربارهٔ امام زمان علیه السّلام مقدّر کرده است با سایر ائمه تفاوت دارد.

عدم شناخت جایگاه حقیقی امام علیه السّلام توسط مردم

در مورد سایر ائمه حتی در زمان خود رسول‌اللَه، مردم قدر امام را نمی‌دانستند و امام را

---

[1] رجوع شود به نجم الثاقب، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ٧٨٣.

[2] رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ٢٤٧ ـ ٣٢٢؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ٣٢٩ ـ ٣٤٣؛ بحار الأنوار، ج ٥٢ و ٥٣.

یکی از افراد مانند خود تصوّر می‌کردند؛ فردی که می‌آید در خیابان‌ها حرکت می‌کند، مِلک و زمینی دارد، چه‌بسا اموالی برای تجارت دارد، با افراد می‌نشیند، می‌آید در مسجد مدینه نماز می‌خواند و یا اینکه مجلس درس و بحث دارد. همان‌طوری‌که در خیلی از موارد، افراد دیگر هم همین‌طور بودند. در زمان امام سجاد علیه السّلام مجالس درس و بحث بسیار بود، به‌خصوص از زمانی که مسئلۀ تکلّم و کلامی‌گری در میان شیعه رواج پیدا کرد، حوزه‌های درسی در میان مسلمین پیدا شد.

انحرافات ابوحنیفه و مقابلۀ با امام علیه السّلام

در زمان امام صادق علیه السّلام علناً افراد دیگری در مقابل حضرت قد برافراشتند؛ افرادی مانند ابوحنیفه که خود از شاگردان حضرت بود[1] ولی بعد منحرف شد و در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس و شاگرد و... ترتیب داد و البته از طرف حکومت هم تأیید می‌شد.[2] حتی بعضی‌ها

---

[1] رجوع شود به رجال الطوسی، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷٤؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷٦؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۵۹.

[2] رجوع شود به مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ۲۵۵.

بودند که هم در درس امام علیه السّلام شرکت می‌کردند و هم به درس ابی‌حنیفه می‌رفتند؛ امّا مبنای ابی‌حنیفه بر مخالفت با امام علیه السّلام بود در همهٔ زمینه‌ها! عبارتی از او نقل شده است که:

خالَفتُ جعفرًا فی کلّ فرعٍ؛[1] «من در هر فرع فقهی با جعفر بن محمد (امام صادق علیه السّلام) مخالفت کردم!»

با این عبارت!

خیلی باعث تأسّف است که در کلام بعضی از بزرگان علمیِ گذشتهٔ ما که به رحمت خدا رفته‌اند [از ابی‌حنیفه تمجید شده است]؛ من در یک کتابی دیدم که از ابی‌حنیفه به‌عنوان یکی از مفاخر اسلام یاد شده بود![2] البته ابی‌حنیفه در اواخر عمر روی مسائل نفسانی و شخصی با حکومت [درگیر شد]؛[3] چطور اینکه در همهٔ مواقع همین است! لذا دلیلی نیست بر اینکه هر کسی مخالف امام صادق باشد، با حکومت هم موافق باشد. خوارج با امیرالمؤمنین علیه السّلام دشمن بودند، با معاویه هم دشمن بودند. دلیلی

---

[1] رجوع شود به مفتاح الکرامة، ج ۹، ص ٦٣٨؛ قاموس الرّجال، ج ۱۰، ص ٣٧٦؛ تنقیح المقال (۳ جلدی)، ج ۳، ص ۲۷۲.

[2] مجموعه‌آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱؛ اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ٦٦.

[3] رجوع شود به تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۹ ـ ۳۳۱.

نیست بر اینکه حالا چون با امیرالمؤمنین سرِ ستیز دارند، با معاویه سرِ سازگاری داشته باشند؛ نه، یک‌هم‌چنین مسئله‌ای نیست.

انحرافات عبداللَه بن زبیر و مخالفت با اهل‌بیت علیهم السّلام

عبداللَه پسر زبیر اول‌معاند اسلام بود؛[1] همان شخصی بود که پدرش را گمراه کرد و زبیر به‌واسطهٔ فرزندش عبداللَه گمراه شد.[2]

امیرالمؤمنین فرمودند:

زبیر از ما خاندان بود تا مادامی‌که فرزندش عبداللَه رشد پیدا نکرده بود![3]

عبداللَه بن زبیر از معاندین درجه‌یک اهل‌بیت بود[4] و همان فردی بود که امام سجاد علیه السّلام را به‌اتفاق خانوادهٔ آن حضرت در کنار مکه حبس کرده بود و آن حضرت را ملزَم کرده بود بر اینکه با او بیعت به خلافت کند. حضرت از این مسئله ابا کردند، لذا هیزم آورده و دوْر آن منزل و جایگاه

---

[1] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ مروج الذّهب، ج ۳، ص ۷۹ و ۸۰؛ أخبار الدولة العباسیّة، ص ۱۱٦؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٤، ص ٦۱ و ٦۲.

[2] رجوع شود به مروج الذّهب، ج ۲، ص ۳٦۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ٤۷۰.

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۵۵؛ الإمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۲۸.

[4] رجوع شود به تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲٦۱ و ۲٦۲؛ مروج الذّهب، ج ۳، ص ۸۰.

گذاشته بود و یک روز یا ظاهراً سه روز ـ شک دارم ـ مهلت داده بود که اگر آن حضرت بیعت نکردند، اصلاً خانه را با تمام زن و بچه به آتش بکشد! ایشان می‌خواست خلیفهٔ مسلمین بشود و می‌خواست امام سجاد را به این کیفیت بسوزاند! البته در این موقع به او خبر رسید که حجّاج بن یوسف ثقفی به‌سمت مکه حرکت کرده و دارد با یک لشکر می‌آید که این قضیه باعث شد بترسد و نسبت به اوضاع بر خود نگران بشود و دست از این کار بردارد.[1]

همین عبدالله بن زبیر از دشمنان سرسخت عبدالملک مروان هم بود![2] یعنی کسی که داعیهٔ خلافت دارد و مرام و مکتب او براساس شیطنت و نفس است، این فقط خود را می‌بیند و کاری ندارد به اینکه آن شخصی که در مقابل اوست امام است یا اینکه فرد ظالم دیگری است! به امام و غیر امام کاری

---

[1] در منابع تاریخی موجود این جریان بین عبداللَه بن زبیر و محمد حنفیه و مختار ذکر شده است. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۸۰ ـ ۲۸٦؛ تاریخ الطّبری، ج ٦، ص ٧٦ و ٧٧. (محقّق)

[2] رجوع شود به أخبار مکّة، فاکهی، ج ۱، ص ۳٥٦؛ حیاة الحیوان الکبری، ج ۲، ص ٥٨؛ البدایة و النّهایة، ج ۸، ص ۲۸۰.

ندارد و فقط خود و امیال خود را می‌بیند، [حال در مقابل او] هرکه می‌خواهد باشد.

ابوحنیفه هم همین‌طور بود. حالا چون ابوحنیفه در زندان منصور دوانیقی فوت کرده است، دلیل بر این نیست که ایشان از مبارزین بوده و ما اسم او را در عِداد مبارزین اسلامی بیاوریم و او را از مفاخر اسلام بشماریم! این خیلی زشت و خیلی قبیح است! کسی که بگوید: «من بنای خودم را بر مخالفت با جعفر بن محمد قرار دادم» نمی‌تواند یک فرد صالحی باشد.[1]

تفاوت معنای تشیّع در زمان گذشته و حال

علیٰ‌کلّ‌حال، در آن زمان این مجالسِ بحث بود و در مقابل امام علیه السّلام و در مقابل ائمه صحبت و بحث می‌کردند و مردم آن‌طورکه باید و شاید امام را نمی‌شناختند.

---

[1] جهت اطلاع بیشتر از شخصیت، مکتب و عقاید ابوحنیفه رجوع شود به تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۵ ـ ٤۲٦؛ امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۹۳ ـ ٤٥۲؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۱ ـ ۷٤.

بنده در همین جلد اول اسرار ملکوت ـ که اگر خداوند توفیق بدهد ظاهراً دارد کارهای آخر آن انجام می‌شود و منتشر خواهد شد ـ توضیح داده‌ام که چطور تشیّعِ در زمان گذشته به‌طور کلی با تشیّعِ در امروز فرق داشت و برداشت مردم از تشیّع به چهره‌ای دیگر و به گونه‌ای دیگر با برداشتی که امروزه ما از امام داریم بود.[1] می‌آمدند با امام می‌نشستند و به‌عنوان یک فرد عادی صحبت می‌کردند: «یا ابن‌رسول‌اللَه نظر شما چیست؟» حضرت می‌فرمودند: «این‌طور است.» می‌گفتند: «حالا بهتر نیست این‌طور باشد؟!» یعنی در میان مردم به همین نحو صحبت بود.

عدم شناخت جایگاه امام زمان، یکی از علل غیبت

بنابراین، خدای متعال می‌بیند اگر امام زمان علیه السّلام هم بیاید و بخواهد امامت کند، سرنوشت او هم به همین سرنوشت‌ها دچار می‌شود و امامت او هم مانند همین امامت‌ها خواهد بود؛ تغییری نخواهد کرد و مطلبی عوض نخواهد شد.

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۷۳ ـ ۲۱٤.

اینجاست که خدای متعال امام زمان علیه السّلام را در غیبت بُرد؛ تا چه زمانی؟ ـ در این نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم خیلی دقت بفرمایید ـ تا زمانی که به‌جای اینکه امام مردم را بر بیعت با خود مجبور کند، مردم امام را مجبور بر بیعت کنند؛ یعنی مردم به این حد برسند!

یعنی به‌جای اینکه امام با لشکرکشی و افراد و اعوان و حزب و از این مسائل بیاید و یک عده دور خودش جمع کند و مردم را ملزَم کند بر اینکه باید بیایید و از راه من با من بیعت کنید و مرا حاکم قرار بدهید تا من خلیفه و امام بر شما بشوم و شما اطاعت کنید و حرفی هم نزنید؛ به جای این، مردم به یک نقطه‌ای برسند که غیر از امام را نخواهند و سراغ غیر از امام نروند!

یعنی همهٔ افراد با همهٔ أشکال و همهٔ خصوصیّات نتوانند آن خواست و نیت و ضمیر و سرّ تشنهٔ جویای حقیقت مردم را سیراب کنند و کسی نتواند آن سویدای دل افرادی را که به‌دنبال یافتن حقیقت واقعی هستند بدون دخالت نفس، بدون دخالت هویٰ، بدون دخالت منافع شخصیّه، بدون

دخالت افکار کثرتی و توغّل در کثرات و

مادّیات و دنیای دنیّ [اشراب کند؛ لذا باید فردی] بیاید که بدون دخالت اینها آن مطالب را بگوید و حقیقت و مسئله را برای مردم باز کند! و این چیزی نیست که به این آسانی برای فردی پیدا بشود.

دیدگاه متعالی علامه طهرانی در تشکیل حکومت اسلامی

نمی‌دانم دوستان به نوارهایی که در جلسات عنوان، راجع به بحث فلسفهٔ سیاسی حکومت اسلامی صحبت می‌کردم توجه داشتند یا نه؟[1] اگر به این مطلب که یک روز راجع به آن صحبت می‌کردم توجه کنند، مطالب بسیاری می‌توانند به‌دست بیاورند. بنده در آنجا این مطلب را گفتم:

اخلاص، محور اساسی تأکیدات و مبارزات علامه طهرانی

آن فرقی را که مرحوم آقا در ایجاد حکومت اسلامی با سایر افراد داشت و آن مرامی را که ایشان در انتخاب افراد دنبال می‌کرد و ملاکی را که در نظر می‌گرفت، این بود که ایشان این مطلب را با افراد مطرح می‌کردند:

الآن شما می‌خواهید برای خدا با ظلم و کفر و الحاد و بی‌عدالتی و فحشا و منکرات مبارزه کنید، واقعاً هم پیش خودتان و در نیت خودتان صادق هستید و راست

---

[1] عنوان بصری، ج ٦.

می‌گویید. طبعاً می‌دانید که در این مبارزه همه‌گونه احتمالات وجود دارد؛ احتمال تضییقات، احتمال حبس و احتمال شکنجه![1] یک‌هم‌چنین مسائلی هست. بعد ممکن است مطالب دیگر یا سخت‌تر و مهم‌تر پیش آید و حتی ممکن است بالمآل این قضیه به فوت و ارتحال برسد! همه‌طور احتمال در این مطلب وجود دارد.

بعد ایشان می‌فرمایند:

ما برای اینها این‌طور مطرح می‌کردیم: اگر روزی این حکومت برقرار شد و

---

[1] چطور اینکه در آن رژیم این مسائل وجود داشته است. افراد را می‌گرفتند حبس می‌کردند، شکنجه می‌کردند و در تحتِ انواع آزارها و اذیت‌ها قرار می‌دادند. بسیاری از دوستان و رفقای مرحوم آقا را سال‌ها در همین زندان‌ها نگه داشته بودند؛ حتی یکی از همین دوستان ایشان ـ که فعلاً در قید حیات هستند ـ با ضرب و شتمی که در آنجا شده بود، یکی از چشمان ایشان آسیب دید و بعداً بینایی او از بین رفت.

ما توانستیم مظاهر فساد را از مملکت بیرون کنیم و امر را به‌دست خود بگیریم، در آن موقع اگر به شمایی که سال‌ها شکنجه و دربه‌دری پیدا کردید و دچار انواع آلام و مصائب شدید، بگویند: «آقا، بسیار خب، وظیفه‌تان را انجام دادید، حالا از این به بعد بفرمایید بروید در منزلتان یک قدری استراحت کنید؛ ما کاری با شما نداریم و در این دولت و حکومت برای شما جایی نیست! شما بفرمایید به کار شخصی بپردازید؛ می‌خواهید کسب کنید، می‌خواهید کار کنید، می‌خواهید امامت جماعت کنید، می‌خواهید درس [بدهید]؛ هر کاری می‌خواهید بکنید، نسبت به مسائل حکومتی نباید کاری داشته باشید!» آیا نفس شما نسبت به این قضیه رضایت دارد یا نه؟ اگر ندارد، از الآن قدم نگذارید![1]

یعنی مرحوم آقا در آن سال‌های سنهٔ ٤٢ ـ که بخش عمده‌ای از مسائل مقابله و حرکت در تشکیل حکومت اسلامی بر عهدهٔ ایشان بود ـ در ارتباط با افراد این‌گونه تفکر داشتند. این تفکر می‌شود تفکر اسلامی! نوشتن و روزنامه پخش کردن و حزب درست کردن و مردم را دعوت کردن و داد و بیداد و فلان و این حرف‌ها و این مسائل نبوده است.

اهمیت احساس نیاز واقعیِ تمام دنیا به امام زمان علیه السّلام

تفسیر روایت: «عندَ فَناءِ الصّبرِ یَأتِی الفَرَج» (ت)

مردم باید در فلسفهٔ غیبت امام زمان علیه السّلام به این نقطه برسند که احساس کنند غیر از وجود مبارک آن حضرت هیچ تشخّصی و فردی نمی‌تواند ضمیر تشنهٔ آنها را سیراب کند![2] این

---

[1] عنوان بصری، ج ٦، ص ٤٤٠.

[2] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اسفار، جلسه ٧٩١:
«تلمیذ: اینکه در روایت آمده است: **"عندَ فَناءِ الصّبرِ یَأتِی الفَرَج"**؛* می‌توانیم از این روایت این مطلب را استفاده کنیم که این معنا هم برای سالکین إلی‌اللَه لازم است که سعی کنند صبرشان را به اتمام برسانند تا اینکه یک فرجی برایشان بشود؟
استاد: نه! ببینید، صبر که دست خود انسان نیست! صبر یک حالتی است که

یک مسئله است.

جهان‌شمول بودن مسئلهٔ ظهور

[1]

در انسان هست. وقتی که انسان صبر می‌کند دو حالت دارد و البته نسبت به افراد متفاوت است: یکی اینکه در حین صبر، خودش شاعر به این صبر است که دارد صبر می‌کند و به هرجا هم می‌خواهد برسد ←

[1] ← برسد؛ یعنی مقام، مقام تسلیم است! در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام بشود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود؛ اینجا آن عمل انجام می‌شود. اما واقعیت قضیه و آن چیزی که در اینجا منظور حضرت است این است: وقتی که انسان صبر می‌کند به امید اینکه به یک نتیجه‌ای برسد، این حالت که "به امید اینکه به یک نتیجه‌ای برسد" ممکن است تمام بشود و برای انسان نماند؛ و می‌رسد به یک جا که صبرش تمام می‌شود! آن‌وقت آنجا التجاء پیدا می‌شود؛ در التجاء یَأتِی الفَرَج! یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می‌کند و می‌گوید: "حالا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم، مسئله‌ای نیست، ما بالاتر از این هستیم، طرف خیال می‌کند! بالآخره خودمان پای کار ایستاده‌ایم و چه می‌کنیم!" ولی بعد می‌بیند نه! مسئله همین‌طور شدیدتر شد و شدیدتر شد، تا اینکه می‌گوید: "خدایا بریدیم دیگر! [تحمّل و صبر] نداریم! چه‌کار کنیم؟! اگر به حساب ما است دیگر صبرمان تمام شد!" اینجا است که دیگر التجاء می‌آید، آن‌وقت خدا می‌گوید: هان! پس خودت را کنار گذاشتی؛ حالا ما وارد می‌شویم، وارد گود می‌شویم!

مرحوم آقا می‌فرمودند: "انسان خوب است از آن اول لنگ بیندازد!" این هم که می‌گویند انسان لنگ بیندازد، نه به‌عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما شوخی می‌کنیم، راست هم بگوییم شوخی می‌کنیم! آنهایی که می‌گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را می‌اندازند، واقعاً هم تسلیم می‌شوند، واقعاً هم خودشان را چیزی به‌حساب نمی‌آورند. البته انسان باید سعی خودش را بکند، به هر اندازه‌ای که می‌تواند و از او بر می‌آید! این نیست که [محال باشد]؛ بالأخره اینها در رسیدن به مقصود کمک می‌کند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند *** هر قَدَر ای دل که توانی بکوش ***

«

*** ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱۲، تعلیقه: «پس از لبریز شدن صبر، فرج خواهد آمد.»

*** دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸٤.

وقتی حضرت می‌آیند که به یک دِه و روستا و یک شهر و کشور قناعت نمی‌کنند! [از آنجایی‌که] حکومت حضرت، حکومت جهانی خواهد شد، باید در وقتی ظهور کنند که دنیا به این مطلب برسد، نه فقط مسلمین و شیعیان؛ دنیا باید به این نکته برسد که دیگر صلاح کار از دست بنی نوع آدم بیرون آمده و دیگر چارهٔ کار از کنفرانس و میزگرد و میزِ بیضی و میز دایره و مستطیل و... گذشته است و افراد در هر مرتبه و موقعیتی که هستند ـ از اسلام و تشیّع و تسنّن و یهود و نصاریٰ ـ قادر به کنترل شهوات

و هویٰ‌ها و منویّات غیر حقیقی خود نیستند و با این قِسم نمی‌توان وجدان بشریت را بهبود بخشید و ضمیر بشر را به نور ایمان و به نور توحید منوّر کرد.

ذات نایافته از هستی‌بخش *** کی تواند که شود هستی‌بخش؟![1]

آن شخصی که سراپای وجود او را تخیّلات و تصوّرات و منویّات و حفظ قدرت و شخصیت و حفظ ریاست بر همهٔ دنیا گرفته است، او نمی‌تواند به داد مردم برسد؛ باید نقطهٔ فلاح را در جای دیگری جستجو کرد.

یهود باید به این نکته برسد، نصرانی باید به این نکته برسد، بودایی‌ها باید به این مطلب برسند و آنهایی که منکر خدا هستند هم باید به این نکته برسند؛ زیرا همه دارای وجدان و عقل و همه دارای فهم و ادراک هستند.

عدم اختصاص فهم و ادراک به افرادی خاص

نکته‌ای که بسیاری از افراد از آن غفلت کرده‌اند یا خود را به غفلت می‌زنند، این است که

---

[1] مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۸۱:
ذات نایافته از هستی‌بخش *** چون تواند که بود هستی‌بخش؟!

خدای متعال فهم و ادراک را به عده‌ای خاص اختصاص نداده است. قلب و ضمیر و مایز بین حق و باطل اختصاص به افراد خاصّی ندارد؛ همان‌طوری‌که ما قدرت مایزهٔ بین حق و باطل داریم و خوب و بد را می‌شناسیم، سایر افراد از ملل و نحل و ادیان مختلف هم دارای فکر و عقل ـ عقل خدادای و عقل فطری ـ و میزان سنجش حق و باطل‌اند، گرچه مظاهر حق برای آنها جلوه پیدا نکرده است؛ آنها هم دارای این قدرت هستند.

اهمیت صداقت با تمام افراد، حتی مشرکین و بی‌خدایان

ما اگر به یک یهودی یا به یک نصرانی یا به یک بودایی و یا به یک از خدا بی‌خبر دروغ بگوییم، دروغ ما را می‌فهمد و حکم به فساد و خلاف ما می‌کند؛ چه بخواهیم یا نخواهیم! ما اگر در رفتار خود همان‌گونه عمل کنیم که دنیای سیاسی کنونی عمل می‌کند، مردم ما را مانند آنها می‌دانند؛ گرچه ما خود را به این ظهور و به این مظاهر جلوه بدهیم! افکار مردم و ضمیر آنها در اختیار ما نیست.

علت موفقیت رسول خدا و ائمه علیهم السّلام در ابلاغ حقیقت دین عبارت بود از: صدق و صفا و خلوص نیت در مقابل همهٔ افراد و همهٔ هم‌کیشان یا غیر هم‌کیشان؛ و این ملاک و حقیقت در اولیای خدا نیز وجود دارد. خیلی عجیب است! واقعاً مطلب، مطلب خیلی عجیبی است! گاهی از اوقات من به این کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام فکر می‌کنم و می‌گویم واقعاً کلام، کلام برتر است و آن حقیقت و واقعیتِ امیرالمؤمنین را نشان می‌دهد که من این هستم، این علی بن ابی‌طالب است و تِز[1] او این است، حرف او این است، مطلب او این است! حضرت چه می‌فرماید؟ حضرت می‌فرماید:

اگر کلید تمام آسمان‌های هفت‌گانه، سماوات سَبع و أرَضین سَبع، زمین و همهٔ اجرام سماوی را به من بدهند در مقابل اینکه یک دانهٔ گندم، ارزن و یا جو را به‌ظلم[2] از دهان یک مورچه ـ که دارد آن را به لانه‌اش می‌برد ـ بگیرم، این کار را نخواهم کرد![3]

---

[1] Thesis: ایده، نظریه، رأی، عقیده. (محقق)

[2] به ظلم، یعنی بدانم الآن این [گرفتن] در اینجا ظلم است؛ نه به دستور و تکلیف! یک وقت مسئله، مسئلهٔ تکلیف است که آن مطلبی نیست.

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٣٤٧:

«وَ اللهِ لو أُعطِیتُ الأقالیمَ السّبعةَ بما تحتَ أفلاکِها علیٰ أن أعصِیَ اللهَ فی نَملةٍ أسلُبُها جُلبَ شعیرةٍ، ما فَعَلتُه.»

می‌فهمیم حضرت دارد چه می‌گوید؟! آسمان‌های هفت‌گانه کدام است؟ آسمان دنیا، آسمان برزخ و مثال، آسمان ملکوت، آسمان جبروت و آسمان لاهوت که اصلاً به تصوّر نمی‌آید!

یک متصدّی دین باید چگونه باشد؟

این نشان می‌دهد که متصدّی آن حکومتی که خدا وعده داده است، باید این فرد باشد! یعنی این فرد می‌تواند آن حکومت موعود الهی را جامهٔ عمل بپوشاند؛ آن کسی که اگر به او بگویند: «یا علی، الآن حکومت ایران، حکومت خاورمیانه و آسیا، حکومت اقیانوسیه، این‌طرف و آن‌طرف و حکومت زمین را به تو می‌دهیم ـ حالا حکومت‌های

دیگر [بماند] ـ که جلوی این مورچه‌ای که الآن دارد به لانه‌اش می‌رود بایستی و اذیتش کنی و نگذاری برود؛ مدام می‌خواهد از این‌طرف برود، تو بیایی [جلوی آن را بگیری]!» امیرالمؤمنین این کار را نمی‌کند! یعنی چه؟ یعنی می‌گوید: «آن حکومتی که براساس این ظلم باشد، آن حکومتِ الهی نیست!» این مقدار ظلم! یعنی یک مورچه! مورچه را ما ریز می‌بینیم، ولی امیرالمؤمنین ریز نمی‌بیند! امیرالمؤمنین ظلم را ظلم می‌بیند؛ چه در مورچه، چه در انسان، چه در حیوان، چه در کلّ جامعهٔ بشر، چه در همه‌جا! ظلم را ظلم می‌بیند؛ واقعاً هم می‌بیند! ولیّ خدا این نظریه را دارد.

پس امام زمان علیه السّلام در فلسفهٔ حکومتی خود باید به نقطه‌ای برسد که مردم به جایی برسند که غیر از امام زمان را نتوانند دیگر ببینند، نتوانند دیگر تحمّل کنند و نتوانند احساس کنند که فردی بیاید و به‌جای امام زمان [حکومت کند].

نقد کلام یکی از ائمهٔ جمعه در مقایسهٔ انقلاب و زمان ظهور

در اوایل انقلاب بنده خودم در همین

نماز جمعهٔ قم شرکت کرده بودم؛ در آن موقع به‌طور مرتب شرکت می‌کردیم. در یکی از همین خطبه‌ها شنیدم که آن خطیب این‌طور مطرح می‌کرد:

این انقلابی که ما کردیم، عیناً همان انقلابی است که امام زمان خواهد کرد و ما عیناً همان احکامی را اجرا می‌کنیم که اگر امام زمان بیاید اجرا خواهد نمود!

التفات می‌فرمایید؟! یعنی احکام و مسائل و آنچه که در این جامعه ارائه شده است، عیناً همانی است که اگر امام زمان بیاید [اجرا خواهند کرد]! یعنی وقتی امام زمان می‌آید، تلویزیون را شما روشن می‌کنید و همین آهنگی که الآن می‌زند در زمان امام زمان برایتان می‌زند ـ یا بهتر! ـ و به همین کیفیت انجام می‌شود! نَعوذُ بِاللَه از این‌همه جهالت و نادانی! علیٰ‌کلّ‌حال هر کسی حسابش با خداست و خدا با او برخورد خواهد کرد و ما هم دیدیم و می‌بینیم و خواهیم دید که چه می‌شود! این یک مسئله است.

مسئلهٔ دوم: لزوم آمادگی مردم برای ظهور

اما مطلب دوم در مسئلهٔ غیبت عبارت است از آمادگی مردم؛ اینکه در زمان غیبت، مردم خود را همیشه آمادهٔ برای ظهور و آمادهٔ ادراک واقعی حضرت بکنند و این آمادگی

را داشته باشند. خود را آمادهٔ ادراک فیض کنند و فیض را کامل کنند. همین‌طور در منزل خود ننشینند و همین‌طور روز را به شب و شب را به روز نیاورند؛ بلکه آن شوق زیارت و دیدن امام علیه السّلام آنها را به یک تغییر درونی و تحوّل واقعی نفسانی برگرداند که اگر آن تحوّل انجام شد، طبعاً آن مطلوب حاصل خواهد شد و اگر آن تحوّل انجام نشد، طبعاً ظهور امام علیه السّلام برای آنها فایده و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

فهم و معرفت، شرط استفاده از محضر امام علیه السّلام

امام زمان علیه السّلام که از پیغمبر بالاتر نیست! مگر همین مردم پیغمبر را نمی‌دیدند؟! هر روز پیغمبر را می‌دیدند! این هر روز دیدن پیغمبر، چه گُلی به سر آنها زد؟! پیغمبر سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بودند،[1] وقتی که از دنیا می‌روند چهار نفر، پنج نفر، سه نفر بیشتر دنبال امیرالمؤمنین نبودند![2] قضیه چه شد؟! اینها که دارند هر روز

---

[1] إثبات الوصیّة، ص ۱۲۶.

[2] رجوع شود به الاختصاص، ص ۶.

پیغمبر را می‌بینند!

توجه محض به صورت و ظاهر رسول خدا سبب انحرافات بعد از ایشان

ببینید، فاصلهٔ بین حقیقت و مجاز و فاصلهٔ بین اعتبار و واقعیت همین است! او با پیغمبر است تا مادامی که در عالم صورت است، وقتی این صورت از کنار او رفت، دیگر پیغمبر هم خواهد رفت! تا وقتی با پیغمبر است که پیغمبر را ببیند؛ پیغمبر فتوحات می‌کنند، وارد مدینه می‌شوند، می‌آیند در مسجد مدینه نماز می‌خوانند، خطبه می‌خوانند؛ بالأخره اینها همه مؤثر است و تأثیر می‌گذارد! [مردم هم] بلند می‌شوند، می‌نشینند، رسول خدا را می‌بینند و صحبت‌های رسول خدا در آنها اثر می‌گذارد؛ ولی همهٔ اینها فقط در مرتبهٔ صورت و در مرتبهٔ ظاهر است! گفت: «از دل برود هر آنچه از دیده برفت!»[1]

همین‌که رسول خدا سر به زمین می‌گذارد، می‌آیند نگاه می‌کنند، می‌بینند به‌جای پیغمبر کس دیگری دارد نماز می‌خواند. وقتی که دیگر پیغمبر را

---

[1] دیوان جامی، ج ۱، رباعی ۲۸، ص ۸۵٤:
افسوس که دلبر پسندیده برفت *** دامن ز کفم چو عمرِ دُرچیده برفت
از دیده برفت خون ز دل نیز بلی *** از دل برود هرآنچه از دیده برفت

نمی‌بینند، روز اول و دوم یک خُرده اظهار دلتنگی می‌کنند و چه‌بسا دو سه قطره‌ای هم اشک بریزند و در تنهایی هم در همان روزگار یک تألّمی داشته باشند. اگر کسی یک رفیق هم داشته باشد و او را از دست بدهد، بالأخره چند قطره اشکی می‌ریزد؛ یک مسئلهٔ بدیهی است، یا اگر همسایه از دنیا برود و انسان یک ارتباطی با او داشته باشد، بالأخره دلش شکسته می‌شود؛ یک مسئلهٔ بدیهی است؛ لذا روز اول و روز دوم چند قطره اشکی ریخته می‌شود؛ ولی روز هفتم دیگر آن اشک هم نمی‌آید و کم‌کم آن صفحه کنار می‌رود و دیگر رسول خدایی وجود ندارد!

حال‌که رسول خدا وجود ندارد، مظاهرِ دیگر می‌آید جای رسول خدا را می‌گیرد؛ آن‌وقت دیگر ابی‌بکر می‌آید و بر منبر صحبت می‌کند! این هم می‌آید می‌نشیند [و با خود می‌گوید]: بالأخره تا به خانه برویم و ناهار حاضر بشود و سفره انداخته بشود، یک ساعتی طول می‌کشد؛ به‌جای این یک ساعت، می‌نشینیم ببینیم ابی‌بکر چه می‌گوید! یا شب

که می‌خواهیم به منزل برویم، تا بخواهد شام حاضر بشود، در منزل چه‌کار کنیم؟! لذا بنشینیم و ببینیم که جناب عمر بعد از نماز مغرب و عشا چه می‌گوید! با این «بنشینیم، بنشینیم، ببینیم، ببینیم» کم‌کم آن صورت رسول خدا برمی‌گردد و به‌جای آن، صورت عمر و ابابکر می‌آید جایگزین می‌شود و بعد هم همین‌طور آهسته‌آهسته در آن ممشا و در آن مرام می‌رود و می‌رود و یک‌مرتبه می‌بیند که یک سال، دو سال و سال‌ها گذشته و دنبال همین‌ها راه افتاده است؛ دنبال همین‌ها! دیگر کاری ندارد به اینکه واقعیت و حقیقت آن چیست؛ آیا این راست می‌گوید که داری دنبالش می‌روی یا دروغ می‌گوید؟!

تظاهر و مدّعای دروغین خلیفهٔ دوم

این عمری که می‌گوید: «لا أبقانِیَ اللهُ بَعدَکَ یا عَلیّ؛[1] ای علی، خدا بعد از تو مرا باقی نگذارد!» یک نفر نیست بلند شود و بگوید: «اگر راست می‌گویی، بلند شو بیا پایین

---

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۳۶۰؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۰۱.

و علی را به‌جای خود بنشان! مگر راست نمی‌گویی؟! بالأخره یا داری دروغ می‌گویی یا راست می‌گویی؛ اگر راست می‌گویی، بیا این کار را بکن و علی را به‌جای خود بنشان!» او چه جواب می‌دهد؟ مسئله به اینجا که می‌رسد، قضیه مهم می‌شود و دیگر از صورت تعارف بیرون می‌آید! [وقتی به او می‌گویند]: «آیا راست می‌گویی؟ علی اینجا نشسته است؛ بیا پایین و این مسئولیت را واگذار کن تا علی [خلیفه] بشود!» چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: «نه! مردم مرا انتخاب کرده‌اند و من نمی‌خواهم تقاضای مردم را رد کنم!» فوراً یکی آنجا بگوید: «مردم انتخاب کرده‌اند؟! همین الآن رفراندوم می‌کنیم تا ببینیم باز هم مردم تو را انتخاب می‌کنند یا علی را. اگر مردم تو را انتخاب کردند، بسیار خوب، همان‌جا باقی بمان!» چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: «او را بزنید! از این حرف‌ها؟!» اتفاق افتاد دیگر.[1]

---

[1] رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲٤۱ ـ ۲٤۷.

در یک سفری که ابن‌عباس با عمر به حج می‌رفت، یک قضیه‌ای ـ از همین مسائلی که عرض کردم ـ از عمر سؤال می‌کند و عمر در آن می‌ماند. ابن‌عباس می‌گوید:

> وقتی که به یک جا رسیدیم، قافله نگه داشت و برای منزل [گرفتن] پیاده شدیم. من دیدم آفتابه دست عمر است و می‌خواهد در آنجا وضو بگیرد؛ رفتم نزدیک شدم و می‌خواستم آن مطلبی را که در منزل قبل مطرح کرده بودم، دوباره مطرح کنم. همین‌که رسیدم، یک نگاهی به من انداخت و اشاره‌ای کرد. از اشارهٔ او احساس کردم [که می‌خواهد بگوید]: اگر بخواهی ادامه بدهی، گردنت را می‌زنم![1]

درست شد؟! آن‌وقت این می‌شود حکومت اسلامی؟! بله؟! تو که داری می‌گویی: «لا أبقانِیَ اللهُ بَعدَکَ یا عَلیّ!» بلند شو پایین بیا و آن مسئله را واگذار کن!

---

[1] رجوع شود به صحیح البخاری، ج ٦، ص ١٤٧؛ صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٩٢؛ الکشّاف، ج ٤، ص ٥٦٦.

چرا داری دروغ می‌گویی؟! چرا داری به مردم دروغ می‌گویی و حقه‌بازی می‌کنی؟!

معنای واقعی انتظار فرج

مردم در زمان غیبت باید این مطلب را دریابند! یعنی فلسفهٔ غیبت امام علیه السّلام این است که آن شوق زیارت واقعی امام علیه السّلام، در نشستن و به انتظار ماندن و اوقات را به گفتگو در حول و حوش این قضیه سپری کردن حاصل نخواهد شد؛ به این حرف‌ها حاصل نخواهد شد! به اینکه امام علیه السّلام چه زمانی ظهور می‌کند، دردی از ما دوا نخواهد شد! به اینکه گفته‌اند سفیانی چه زمانی ظهور خواهد کرد، مسئله‌ای حل نخواهد شد! به اینکه گفته‌اند فلان شخص خواب دیده است که حضرت یک سال دیگر، پنج روز دیگر، پنج ماه دیگر یا در یک مدت دیگر ظهور خواهد کرد، مشکل ما حل نخواهد شد! به چه حل خواهد شد؟ به اینکه ببینیم الآن امام علیه السّلام با زبان گویا و با تمام توان دارد این مطلب را به ما القاء می‌کند که ای مساکین و بیچارگان و ای کسانی که به‌دنبال ظهور من جلسات

تشکیل می‌دهید و اوقات خود را به این مطالب نه‌چندان مفید می‌گذرانید و دل خود را خوش می‌کنید بر اینکه فلان قضیه انجام خواهد شد یا انجام می‌شود، به‌جای این مطلب مرا در کنار خود احساس کنید و وجود مرا مسلّط و مُشرِف بر وجود خود بیابید و ولایت مرا بر تمام احوال خود و بر تمام اسرار خود ساری و جاری بدانید! التفات کردید؟!

یکسان بودن حضور و غیبت امام زمان علیه السّلام

کیفیت دستگیری در زمان غیبت (ت)

این امام، امام است؛ نه آن امامی که بنشینید و به انتظار ظهور او آه بکشید و بر سر و سینه بزنید! امام زمان، غایب نیست؛ او از دیدگان ما غایب است، ولی او غایب نیست! او در این مجلس حضور دارد و همراه با ما در هرجایی حضور دارد؛ اگر این‌طور نباشد که امام زمان نیست! اگر راه او و مسیر او با زمان ظهور تفاوت کند که دیگر امام زمان نیست! اگر راه ورود در ولایت، در زمان غیبت بسته باشد که دیگر امام زمان نیست! مگر مردم در این زمان چه گناهی کرده‌اند که تاریخ، آنها را از زمان ظهور آن

حضرات به تأخیر انداخته است؟![1]

[2]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۱۱: ←

[2] ← «سؤال: چطور می‌شود غیبت امام با حضور امام یکی باشد درحالی‌که به‌عنوان‌نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این دستورالعمل سلوکی مفید* را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟ آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همهٔ افرادی که می‌خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولیّ خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟

جواب: در مورد سؤال اول [باید گفت]: غیبت امام زمان با حضور امام زمان برای سالکین راه خدا یکی است.** البته برای عموم مردم تفاوت دارد و قطعاً زمان حضور که زمان بسط عدالت کلی و اطمینان کلی برای همهٔ افراد است در جامعه، با غیبت امام زمان که بالأخره همهٔ ما داریم می‌بینیم و مورد شهود همه هست [تفاوت دارد]؛ مظاهر فساد و امثال‌ذلک در زمان حضور امام زمان از بین می‌رود و شرایط برای زندگیِ توأم با اطمینان و ترقّی روحی برای همهٔ افراد به بهترین نحو فراهم می‌شود و اطمینان و اعتماد در جامعه به نحو اتمّ و اکمل حاکم می‌شود.

اینها برکاتی است که از حضور امام زمان علیه السّلام پیدا می‌شود. امّا برای افرادی که راه خدا را می‌روند، چون راه خدا راه حرکت باطنی است و امام زمان حضور و غیاب ندارد، بنابراین از این نقطه‌نظر هیچ فرقی ندارد. بله، از نظر ظاهر زندگی بهتر، اطمینان و اعتماد بهتر، مظاهر فساد بهتر برداشته می‌شود و طبعاً برای سالک هم این قضیه مفید است؛ امّا اگر سالک بخواهد راه خدا را برود، وجود و عدم وجود ظاهری امام زمان در این مسئله اثر ندارد، چون حضرت همهٔ قلوب را در دست دارد و او حرکت می‌دهد.

مسئلهٔ امام صادق و عنوان بصری هم از همین قبیل است. طبعاً ائمه بوده‌اند و مطالب را بیان کرده‌اند و دیگر مسئلهٔ جا افتاده‌ای نیست که [در صورت غیبت]، این مسائل بیان نشود. این مسئله که در اینجا مطرح شد مربوط به امام زمان است. اگر در سلوک ظاهری و در بیان احکام ظاهری جای خِلَلی بود طبعاً امام علیه السّلام می‌بایست آن را بیان کند، ولی چون همهٔ مسائل بیان شده طبعاً دیگر نیازی به حضور ظاهری و فیزیکی امام زمان علیه السّلام در اجتماع برای بیان احکام نیست و ما مکلّف هستیم به همان چیزی که از ائمه بیان شده عمل کنیم و او برای ما کافی است.

در زمان غیبت امام زمان هر شخصی مانند زمان حضور [می‌تواند راه خدا را

بین روش و منش اولیای خدا و سایر افراد، این فرق است که اولیای خدا دعوت به نقد و حاضر می‌کنند، امّا افراد دیگر دعوت به نسیه می‌کنند و می‌گویند: «امام زمان شش ماه دیگر ظهور خواهد کرد؛ حالا چه کسی دیده و چه کسی شنیده است؟! حالا یک چیزی گفتیم!» بعد از شش ماه که نشد، فوراً عوض می‌کنیم و می‌گوییم: «بَداء حاصل شده است!» مگر نمی‌گویند؟! بنده خودم از بسیاری از افراد که مدّعی اطلاع بر این مسائل هستند، شخصاً شنیدم که برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کردند و

بپیماید و] در اینجا تفاوتی ندارد. در زمان غیبت، آنچه برای افرادی که می‌خواهند سلوک کنند مهم است، این است که امورشان را به خدا بسپارند و از امام زمان علیه السّلام تلقّی کنند؛ امّا اینکه حضرت چطور دستگیری می‌کند، این نه در فهم ما می‌گنجد و نه به ما اصلاً مربوط است! خود امام علیه السّلام می‌داند که هر شخصی را چطور راه ببرد و راه هر کسی را به چه نحو انتخاب کند.

ما بعد از فوت مرحوم آقا متوجه شدیم که ایشان با خیلی از افراد در تماس بوده‌اند که حتی اسم آنها را هم ما نمی‌شنیدیم و تصوّر نمی‌کردیم. علیٰ‌کلّ‌حال مسئلهٔ دستگیری یک مسئلهٔ اختصاصی است و این مسئله در یک قالب خاصّی نمی‌گنجد.»

* مراد حدیث مشهور عنوان بصری است که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲٤ ـ ۲۲٦ آورده است. (محقق)

** جهت اطلاع دربارهٔ روایات وارده در این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

بعد دروغ از آب درآمد! وقتی سؤال می‌شود، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» نه! بداء حاصل نشده است؛ تو نفهمیده‌ای! چه کسی گفته بداء حاصل شده است؟!

بداء [در نگاه این افراد] یعنی در تقدیر و مشیّت الهی تغییر و تبدّل افتادن؛ یعنی مشیّت پروردگار بر این است که این مسئله در این زمان اتفاق بیفتد، بعد رأی خداوند عوض می‌شود. [نعوذ باللَه] بالأخره آن موقع سرحال نبود، یک چیزی به جناب ملائکه گفت یا یک چیزی در پرونده‌ها نوشت، بعد که یک قدری فکر کرد دید عجب اشتباهی کرده است! [لذا گفت]: «حالا تغییرش بدهیم و یک خُرده روی آن فکر کنیم!» درست؟! این را می‌گویند بداء! یا آن موقع تازه از خواب بلند شده بود، یک امری کرد و بعد که یک چند ساعتی گذشت، دید نه! این درست نیست؛ گفت: «بیایید عوضش کنیم!» به این می‌گویند بداء.

درحالی‌که بداء بالنّسبه به ما است، نه بالنّسبه به مقام مشیّت الهی! در مشیّت و مقام قضای الهی که

بداء و راجح و مرجوحی وجود ندارد. در قانون فلسفی راجح اقتضای

وجوب می‌کند و مرجوح اقتضای بطلان؛ حال تبدّل دو امر ـ که یک مسئله از یک امر متبدل شود به امر دیگر ـ اگر راجح باشد، پس چرا پروردگار از اول نیت مرجوح را داشت؟! و اگر مرجوح باشد که مرجوح باطل است! و اگر متساوی باشد، پس در این تبدّل چه خصوصیتی وجود دارد؟! بنابراین بداء از نقطه‌نظر قانون فلسفی اصلاً باطل است.

«بداء» عبارت است از روشن شدن تقدیر و مشیّت الهی بالنّسبه به ما افراد جاهل و نادان که اطلاعی بر مسائل و بر قضایای غیبی نداریم؛ امّا برای خود پروردگار هم می‌شود گفت بداء پیدا شده است؟! [آیا می‌شود گفت]: «خدا آن‌طور فکر می‌کرد، حالا طور دیگر فکر می‌کند! خدا آن‌طور نظر داشت، حالا یک طور دیگر نظر پیدا می‌کند!» مگر خواست و نظر پروردگار مثل ما می‌ماند؟![1]

آن‌وقت این افراد همین‌طور بدون توجه به عواقب صحیح و سوء این مطالب، می‌آیند یک

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، المقصد الرابع: فی البَداء، و الجبر و الاختیار، و القضاء و القدر؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۵ ـ ۳۸۲.

مسائلی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «فردا این ظهور می‌کند، پس‌فردا آن ظهور می‌کند!» وقتی این مسئله نشد، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» آن هم که نشد، می‌گویند: «ما نگفتیم!» و تمام مردم را سرِکار می‌گذارند و همه همین‌طور در حال انتظار سپری می‌کنند و می‌گویند: «گفته‌اند شش ماه دیگر فلان چیز انجام می‌شود و یک سال دیگر فلان طور می‌شود؛ حالا بنشینیم تا بشود!» تمام استعدادها از بین می‌رود و همهٔ مردم در حال انتظار صوری و مجازی باقی می‌مانند. این امام زمان که به‌درد ما نمی‌خورد! امام زمانی [به‌درد ما می‌خورد] که الآن در همین مجلس حضور دارد و همین الآن به من نهیب می‌زند: «نباید برخلاف آنچه که حق می‌دانی، مطلبی برای این افراد مطرح کنی!» به شما نهیب می‌زند: «برخلاف آنچه که حق است، نباید تفکر کنید!» بر همهٔ ما نهیب می‌زند بر اینکه: «باید تمام افعال و کردارتان را مطابق با دستور کنید!» این سؤالاتی که مخدّرات در این نامه مطرح کرده‌اند، همین است.

یکی از سؤالاتی که خیلی‌ها هم مطرح می‌کنند، این بود: «ما از کجا بفهمیم که مسیرمان حق است؟» کاری ندارد! ما باید برنامهٔ حیات و برنامهٔ زندگی را براساس آنچه که می‌دانیم قرار بدهیم؛ بقیهٔ مسئله به ما ارتباطی ندارد و بقیهٔ مطلب به ما مربوط نیست. بارها بنده این را عرض کرده‌ام: ملاک برای ادراک این مسئله که آیا انسان در راه اولیای خدا قرار دارد یا ندارد، این است که ببیند اهتمام او در دل و در ضمیر و سعی او در ثبات در این راه به چه مقدار است؟ آیا واقعاً پای قضیه می‌ایستد؟ آیا واقعاً دست از مرام برنمی‌دارد؟ مطلب و مسئله برای او تا چه حد اهمیت خود را باز یافته است؟!

اگر شخصی فرزندی داشته باشد و این فرزند به بیماری مبتلا بشود، آیا دست روی دست می‌گذارد که این بیماری همین‌طور پیشرفت کند یا اینکه او را پیش پزشک می‌برد؟! چرا پیش پزشک می‌برد؟ چرا یک مادر نگران است و شب تا صبح نمی‌خوابد؟ چرا ساعت را کوک می‌کند تا اینکه سرِ ساعت بلند شود و به او فلان دارو را بدهد؟ چرا؟! همه [حکایت از]

یک مسئله دارد و آن این است که این فرزند را به‌عنوان یک حقیقت شناخته است! وقتی که این‌طور بود و این حال برای او پیش بیاید، طبعاً ترتیب‌اثر می‌دهد و دیگر نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. در مسائل سلوکی هم مطلب از همین قرار است.

بارها شده دوستان به بنده نامه می‌نویسند: «آقا، ما در فلان مجلس شرکت می‌کنیم با اینکه می‌دانیم وقتی به آنجا می‌رویم مکدّر می‌شویم! برویم یا نرویم؟» این جواب ندارد و نیاز به پاسخ نیست! «آقا، در ارتباط با فلان کس اگر ما این ارتباط را داشته باشیم یا اگر ارتباط را قطع کنیم، فلان کس و فلان کس ناراحت می‌شوند! آیا ادامه بدهیم یا ندهیم؟» این هم جواب ندارد و جوابی برای این مسئله نیست؛ جواب روشن و واضح است! «آقا، فلان کاری که ما انجام می‌دهیم، با اینکه می‌دانیم برایمان ضرر دارد امّا در بعضی از اوقات از دست ما در می‌رود! دیگر چه کنیم؟! می‌فرمایید در این موارد چه طریقی را در پیش بگیریم؟» طریق ندارد! شما نسبت به فرزند خودتان هم همین‌طور عمل می‌کنید؟! وقتی فرزندتان سه درجه، چهار درجه تب

داشته باشد و وقتی پیش یک دکتر می‌برید می‌بینید شلوغ است و احتمال تشنّج و... برای او پیدا می‌شود، آیا همان‌جا به امان خدا صبر می‌کنید یا سراغ دکتر دیگر می‌روید؟! می‌روید، [اما اگر دیدید] درب مطب او هم بسته است، سراغ دکتر دیگری می‌روید! آیا می‌ایستید؟! یا نه، مسئله را پیگیری می‌کنید. چرا ما در اینجا این عذر و بهانه‌ها را نمی‌آوریم؟!

اینها مطالبی است که باید افراد زیرک و باهوش بگیرند و متوجه آن حقیقت و راه بشوند. حال اینکه آیا باید برای انسان مسئله‌ای روشن بشود یا نشود، دیگر ملاک برای صحت راه نیست؛ نه‌خیر! حتماً لازم نیست برای انسان مسئله‌ای روشن بشود و انسان خوابی ببیند و یا در حال خودش تغییری ببیند. البته همان‌طوری‌که عرض کردم، تغییر در نفس نسبت به ثبات در مسئله باید حاصل شود و مشخص است! یعنی مسائل و شواهد و قرائنی که پیش می‌آید، همه به‌عنوان محک‌ها و امتحاناتی است که مطلب را برای انسان روشن می‌کند که تا چه حد انسان استقامت دارد و تا چه حد می‌ایستد و تا چه

حد می‌تواند در راه رسیدن به مطلوب استقامت کند! این ملاک برای تشخیص راه است.

راه اولیای خدا، راه حرکت است نه سکون

این است که اولیا همیشه دعوت به حرکت داشتند و هیچ‌وقت دعوت به سکون نداشتند! هیچ‌وقت اولیا نگفتند: «همین‌طور بنشینید و مجالس تشکیل بدهید، دعای ندبه و غیر ندبه بخوانید و برای ظهور حضرت دعا کنید!» یک‌هم‌چنین مطلبی را نگفتند؛ بلکه گفتند بلند شوید همین الآن راه بروید، حرکت کنید، به دستورات عمل کنید، از عالَم نفس بیرون بیایید و قدم از عالم نفس بیرون بگذارید!

گر در ره عاشقی قدم صدق[1] نهی *** معشوقه به[2] اوّل‌قدمت پیش آید[3]

حضور حقیقت ولایت در همه‌جا

راه اولیای خدا راه حرکت است. کسانی که به امکنه و جاهایی که وعدهٔ ملاقات حضرت داده شده است سفر می‌کنند برای‌اینکه حضرت را ببینند، هر قدمی که برمی‌دارند دارند خود را از آن حضرت

---

[1] خ.ل: راست.

[2] خ.ل: در.

[3] مرصاد العباد، ص ۱۲۹.

دور می‌کنند! معنایش این است: «ما می‌آییم اینجا تا شما را در اینجا ببینیم!» این خنده‌دار نیست؟! حضرت می‌گوید: « در هر قدمی که تو برمی‌داری من با تو هستم، حالا مرا رها می‌کنی و مرا در یک مرتبهٔ ظاهر و صوری آن‌قدر پایین می‌آوری که باید جایگاه ملاقات با خودم را در فلان مسجد و فلان محل و فلان حسینیه و فلان جا قرار بدهی؟! من در همه‌جا هستم و با تو در همهٔ نیّاتت و در همهٔ مواضع حضور دارم!» نه‌اینکه انسان بلند شود و یک راهی را انتخاب کند و برود تا حضرت را آن‌طرف دنیا در فلان نقطه ببیند!

حکایت سفر یکی از افراد به مناطق دور برای ملاقاتِ امام زمان

یکی از رفقا نقل می‌کرد که یکی از بستگانش ـ با اینکه پیرمرد و اهل‌علم است ـ مدتی قبل گفته بود:

من می‌روم در بعضی از این نواحی بعیده، در یکی از همین کشورهای بسیار دور، در یک جایی، تا حضرت را در آنجا ببینم! چون گفته‌اند[1] خط مسیر حضرت در این منطقه و در این نواحی است.

لذا ایران و زن و زندگی را ترک کرده و همه را رها کرده بود و عصازنان حرکت کرده بود تا برود

---

[1] از بعضی شنیده بود.

در آنجا که وقتی حضرت می‌آیند رد می‌شوند، مثلاً به جایی می‌روند یا برمی‌گردند، حضرت را در این مسیرِ رفت و آمد ببینند. یک روز، دو روز، یک هفته، دو هفته، یک ماه، دو ماه گذشت امّا دید نه، ظاهراً حضرت جایشان را عوض کرده‌اند و به جای دیگر رفته‌اند! لذا برگشت سرِ جای اول خودش و خطراتی هم برای او پیش آمده بود.

هدف از ملاقات امام زمان در بیان آیةاللَه ملکی تبریزی (ت)

اینها برای چیست؟ او خیال کرده است امام زمان هم مثل یکی از افراد عادی است که محکوم مادّه و عالم فیزیکی مادّه و بدن و مقیّد به این بدن است و قدرت

نفوذ از این بدن و سریان به سایر جاها را ندارد![1]

[2]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۱۷:

«سؤال: در کتاب المراقبات مرحوم ملکی تبریزی در خصوص دیدار امام زمان علیه السّلام آمده است: "هدف تو از آرزوی ظهور و دیدارش نباید چیزی جز ظهور و دیدار او باشد، زیرا دیدار و نزدیک شدن به او بالاترین اهداف بوده و بقیهٔ هدف‌ها مقدمه‌ای برای رسیدن به این هدف است. شناخت و نزدیکی و خشنودی او، پایان کارها و آرزوها است."* سؤال من این است که آیا شناخت و معرفت آن حضرت خودش مقدمهٔ برای دیدار ایشان نمی‌باشد و آیا بدون شناخت، دیدار حقیقی صورت می‌گیرد؟ و اینکه "شناخت و نزدیکی و خشنودی او پایان کار است" چه معنایی دارد؟

جواب: ببینید، این‌طوری‌که آن مرحوم در این کتاب ذکر کرده‌اند و مشخص است که منظورشان چیست، مسئله این است که دیدار امام زمان علیه السّلام نباید به‌جهت برآورده شدن حاجات باشد. خود امام علیه السّلام برای ما ملاک است، حالا چه امام زمان علیه السّلام ظهور کند و حاجات ما را برآورده کند یا نکند.

من در آن چند جلسه‌ای که در جلسات عنوان بصری** راجع به مسئلهٔ ظهور صحبت کردم، گفتم: این مردم که الآن دارند می‌گویند: "یا حجّة بن الحسن، چه زمانی ظهور می‌کنی؟ چه زمانی فلان؟ کذا و کذا!" از این مسئله، در درون آنها چه می‌گذرد؟ واقعاً چه چیزی در آن مسئله قرار دارد؟ باید به این قضیه و مطلب کاملاً دقت بشود و از مسائل بسیار مهم و حیاتی ما است که منظورمان از ظهور حضرت و درخواست ظهور چیست؟ آیا منظور این است که بیاید و دیسک کمر ما را معالجه کند؟ یا بیاید و قرض‌های ما را بدهد؟ یا بیاید و نازایی ما را تبدیل به صحت کند؟ یا بیاید و امور ما را اصلاح کند؟ حال اگر حضرت آمد و گفتیم: یا ابن‌رسول‌اللَه، ما دیسک کمر داریم! حضرت بگوید: برو عمل کن!

ـ یا ابن‌رسول‌اللَه ما قرض داریم!

ـ برو کار کن!

ـ یا ابن‌رسول‌اللَه ما بچه‌دار نمی‌شویم!

ـ برو از خدا بخواه! [درخواستت] تمام شد؟

می‌گوییم: پس شما برای چه آمدی؟ همان سرِ جایت بودی دیگر!

[آیا منظورمان] این است؟! یعنی امام زمان آمده کمردرد و پادرد ما را خوب کند؟ آرتروز ما را ←

[2] ← درست کند؟ امام زمان باید بیاید قرض ما را بدهد؟ باید بیاید نازایی

ما را درست کند؟ امام زمان باید بیاید زندگی ما را روبه‌راه کند؟ حضرت برای این است یا نه، وقتی که امام زمان ظهور می‌کند ما باید برویم درِ منزلش و بگوییم: معرفت خودت را به ما بده، شناخت خودت را به ما بده و ما را در حریم ولایت خودت داخل کن!

امام زمان که سهل است، مگر پیغمبر خدا دیسک کمر نمی‌گرفت؟ مگر کمرش درد نمی‌گرفت؟ مگر قرض نداشت؟ مگر زندگی‌اش آن‌طور نبود؟ مگر در خانواده‌اش آن مسائل نمی‌گذشت؟ او که رسول خدایش بود صبر می‌کرد و به کجاها رسید.

الآن امام زمان پادرد ندارد؟ ما چه می‌دانیم، شاید امام زمان آرتروز هم داشته باشد! یعنی الآن واقعاً باید امام زمان صحیح و سالم باشد و نه سردرد داشته باشد و نه پادرد داشته باشد و نه هیچ چیزی! یا نه، حضرت هم مثل بقیهٔ ائمه؛ مگر بقیهٔ ائمه مریض نمی‌شدند؟ مریض می‌شدند؛ امام حسن عسکری مریض شده بود، امام رضا مریض شده بود و دکتر آوردند، امام صادق مریض می‌شد، امام سجاد مریض می‌شد، امیرالمؤمنین هم مریض می‌شد! مریض می‌شدند، دوا می‌خوردند تا خوب می‌شدند. حال دوای آن زمان طور دیگری بود حالا به قسم دیگر است. آنها که مکلّف نیستند این مسائل را از راه اعجاز حل کنند.

بنابراین باید دید هدف امام علیه السّلام از ظهور چیست! مرحوم ملکی در اینجا می‌خواهد این را بفرماید که مقصود و هدف از ظهور حضرت، برآورده شدن حاجات دنیوی نباید باشد. من این مطلب را در همان چند جلسه عرض کردم، إن‌شاءاللَه در جلد دوم اسرار ملکوت یک توضیح بیشتری راجع به این مسئله می‌دهم.***»

* المراقبات، ص ١٤٦: «و لا یکُن لکَ فی تَمَنّی ظهورِه و زیارتِه غَیرُه من المَقاصد؛ فإنّ زیارتَه و قُربَهُ المَقصَدُ الأسنیٰ و هو مَقصَدُ المَقاصِد و مَعرِفَتُه و قُربُه و رضاه غایةُ الغایاتِ و نِهایةُ الآمال.»

ترجمه: «و در طلبِ ظهور حضرت بقیّةاللَه و آرزوی زیارتش مقصدی غیر از خود حضرت نداشته باش؛ چرا که نفسِ زیارت حضرت و قُرب او بالاترین مقاصد است و مقصد برای هر مقصدی است، و معرفت و شناخت و رضایت حضرت غایتِ هر غایتی و نهایت همهٔ آرزوهاست.» (محقق)

** به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به: عنوان بصری، ج ١، ص ٧١ ـ ٧٥ و ٨٥ و ١٠٥ و ١٠٦ و ١٨٢؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ٨٣، ص ١٨٣٦ ـ ١٨٣٨ و مجلس ١٤٥، ص ٣٠٣٤.

*** اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٠٤ ـ ٢٢٨ و ٢٤٣ ـ ٢٤٥.

بدن امام علیه السّلام مانند بدن ما است؛ امّا روح او و حقیقت او با هر ذرّه از ذرّات عالم وجود [قرین و همراه است]! همین کاغذی که الآن در دست من است، وجود حضرت با تک‌تک ذرّات همین کاغذ عجین و قرین است! این تازه مرتبهٔ نازله است؛ آن مرتبهٔ بالاتر این است که خود این ذرّات، از وجود آن حضرت تخلّق و تحقّق خارجی پیدا می‌کنند! این یک مطلب دیگری است.[1] امام این است! امام نیاز ندارد به اینکه یک عده‌ای بیایند و برای او تبلیغ کنند و افراد را از این ناحیه به‌سمت او دعوت کنند! امام علیه السّلام اگر بخواهد، با تمام نفوس و با تمام ضمائر در آنِ واحد تماس برقرار می‌کند! امام نیاز ندارد که یکی را بفرستد درِ خانهٔ این و آن که: «بلند شوید بیایید، زمان ظهور نزدیک است و من هم از طرف حضرت مأمور شده‌ام بر اینکه افراد را به‌سمت آن حضرت دعوت کنم!» خیلی باید امام بیکار باشد تا اینکه یک‌هم‌چنین وضعیتی بخواهد پیش بیاید؛ این امام، امام قلاّبی

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱٤۱ ـ ۱۷٦؛ ج ۵، ص ۷۱ ـ ۱۲۲.

خواهد بود نه امام زمان علیه السّلام!

وقتی امام زمان بخواهد ظهور کند، از آن طفل شیرخوار تا پیرزن نصرانی و یهودی در آن‌طرف دنیا باخبر خواهند شد و در تمام این نفوس، آن احاطهٔ ولایی خود را خواهد انداخت و آنها را به‌سمت خود جذب خواهد کرد! خیال کرده‌اید مسئله، مطالبی است که در بقالی و قصابی پیدا می‌شود؟! خیال کرده‌اید قضیه همین‌طوری است؟! امام یکی را بفرستد این‌طرف: «یواشکی درِ خانهٔ افراد برو، به این تلفن کن، به آن تلفن کن، افراد را جمع کن و بگو: بیایید [جلسه] تشکیل بدهیم و یک عده با هم بنشینیم تا مقدمات برای ظهور را فراهم کنیم!» خیلی باید امامِ بیکار و امام دست و پا چلفتی و امام منحطّ و امام بی‌اراده و بی‌قدرتی باشد که برای جمع‌آوری یار و یاور این‌گونه افراد را به این‌طرف و آن‌طرف بفرستد! مگر تا به‌حال نبودند افراد این‌چنینی که شیطان آنها را فریب داد و چهرهٔ خود را به‌صورت امام علیه السّلام به آنها نمایاند؟!

یکی از خطرات بزرگی که در زمان [قبل از] ظهور برای افراد پیدا می‌شود، این است که با توجه به حقیقت امام علیه السّلام که مخفی است و امام علیه السّلام دستور برای ظهور علنی ندارد و تکالیف براساس ظاهر است، شیطان از همین نقطه ضربهٔ خود را وارد می‌کند! در زمان ظهورِ امام علیه السّلام اگر کسی ادعای نیابت و وکالت از طرف امام بکند، فوراً امام می‌گوید: «این مرد کذّاب و دروغگو است، من یک‌هم‌چنین مطلبی نگفته‌ام!» اگر در زمان رسول خدا یک نفر بگوید من از جانب رسول خدا نیابت دارم، ولیّ هستم، نائب و وکیل هستم بر اینکه فلان قضیه را انجام بدهم؛ طبعاً حضرت می‌فرماید: «دروغ است!» در زمان امیرالمؤمنین نیز همین‌طور. امّا در زمان [غیبت] امام زمان که حضرت نمی‌توانند بگویند دروغ است! حضرت که تکلیف به عیان شدن و خود را در معرض درآوردن ندارند. لذا چه کرده‌اند؟ مطالبی را به‌عنوان قانون کلی برای افراد بیان کرده‌اند:

ای مردم، هر کسی تا زمان ظهور سُفیانی مدّعی شود که مرا دیده است و از طرف

رؤیت امام زمان در عالم خارج و مکاشفه

حضرت این را به‌عنوان یک قانون بیان کرده‌اند. افرادی که امام علیه السّلام را دیده‌اند که بلند نمی‌شوند بیایند به همهٔ مردم جار بزنند که ما حضرت را دیده‌ایم! شکّی نیست که در زمان غیبت تا به‌حال افرادی حضرت را مشاهده کرده‌اند، مانند مرحوم سید بحرالعلوم که حضرت را بارها دیده است؛[2] مانند علامه حلّی که حضرت را مشاهده کرده است؛[3] مانند مرحوم حاج علی بغدادی که از افرادی است که حضرت

را دیده و مرحوم شیخ عباس حکایت او را در مفاتیح نوشته است؛[4] همین‌طور بسیاری از افراد که حضرت را واقعاً دیده‌اند. امّا صحبت در این است که این دیدن‌ها و این رؤیت‌ها، رؤیت‌هایی بوده که واقعی بوده و صورت واقعی داشته است؛ یعنی قرائن

---

[1] کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶:
«و سَیَأتی شیعَتی مَن یَدّعِی المشاهَدةَ، ألا فَمَنِ ادّعَی المشاهَدةَ قبلَ خروجِ السّفیانیِّ و الصّیحَةِ فهُوَ کاذبٌ مُفتَر.»

[2] نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۵ ـ ۷۳٤.

[3] نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۳۱.

[4] مفاتیح الجنان، ص ٤۸٤؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۷۳.

و شواهد بر صدق این مسئله وجود داشته است. مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام، کسی بوده که مخالف و مؤالف و موافق شکّی نداشت در اینکه ایشان با آن حضرت ارتباط دارد؛ یعنی این قضیه کاملاً واضح بوده است. حالا ایشان که نمی‌آید به همه بگوید! از آن طرف بسیاری از افرادی که حتی حضرت را دیده‌اند، آنها در مرتبهٔ ظاهر نبوده است، بلکه به صورت مکاشفه بوده است.

نظر مرحوم آیةاللَه انصاری همدانی دربارهٔ کتاب نجم الثاقب

مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی دارد به نام نجم الثاقب و در این کتاب به بسیاری از افرادی که به اعتقاد خود خدمت حضرت تشرّف پیدا کرده‌اند اشاراتی دارد و حکایاتی نقل می‌کند.[1] مرحوم آقای انصاری ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌فرمودند:

نود درصد حکایاتی که ایشان در کتاب نجم الثاقب نقل می‌کند، مکاشفه است؛ منتها خودش نفهمیده است.

فلان شخص می‌آید می‌گوید: «حضرت را دیدم.» انسان از او سؤال می‌کند و با یک مقدار صحبت‌های کارشناسانه متوجه می‌شود که این

---

[1] نجم الثاقب، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

[دیدن] صورتِ واقعی داشته یا صورت مکاشفه‌ای؛ منتها [تشخیص] این مسئله اهل‌خبره می‌خواهد. لذا ایشان چون اهل‌خبره نبوده است، خیال کرده به‌صورت ظاهر اتفاق افتاده است. بعد ایشان می‌فرمایند:

از جمله افرادی که [ملاقاتش] صورت واقعی داشته است، همین مرحوم حاج علی بغدادی بوده که حکایتش را مرحوم صاحب‌مفاتیح در مفاتیح نقل می‌کند. او از جملهٔ این افراد بوده است.

تجسّم شیطان به صورت امام زمان در عالَم مکاشفه و حکایتی در این زمینه

به همین نحو، صورت شیطانیِ مسئله هم وجود دارد؛ یعنی شیطان می‌آید و صورت امام زمان را برای انسان مجسّم می‌کند و بعد با بعضی از إخباراتی که درست

هم واقع می‌شود، طوری اعتماد انسان را نسبت به خود جلب می‌کند که انسان او را امام می‌پندارد و از دستورات او اطاعت می‌کند؛ درحالتی‌که شیطان است!

برای این مسئله خود حقیر در دوران حیات خود نظایر فراوانی دیده‌ام و در دوران حیات مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ مسائل عدیده‌ای از همین قبیل پیش آمده است که بعضی از شاگردان ایشان ادعای رؤیت و ادعای ارتباط داشتند.

در یکی از همین جریان‌ها، یک قضیه‌ای برای یکی از افراد که اتفاقاً از بستگان ما هم هست پیش آمده بود. من به او اعتراض کردم، او گفت: «من از طرف حضرت دربارهٔ این مطلب دستور دارم!» من از نقطه‌نظر شرعی و از نقطه‌نظر عرفی یک مطلبی را مطرح کردم که آیا این دستوری که حضرت به شما داده‌اند با این مطلب و با این مسئله می‌خواند یا نمی‌خواند؟ نمی‌توانست بگوید که می‌خواند، لذا گفت: «دستور است!» گفتم: «حضرت که دستور به خلاف عرف و خلاف شرع نمی‌دهد!» ماند! منتها به‌جای اینکه بیاید متنبّه و مُستَبصِر بشود و از این

جهالت و ضلالت و هلاکت بیرون بیاید و این را به‌عنوان یک زنگِ بیدارباش برای تنبّه خودش تلقّی بکند، آن جاذبه‌هایی که شیطان برای او به‌صورت امام علیه السّلام به‌وجود آورده بود نگذاشت که این مطلب در نفس او قرار بگیرد؛ لذا بر سرِ مطلب خود رفت و طور دیگری مسئله را مطرح کرد. پیش مرحوم آقا آمدم و ماجرا را برای مرحوم آقا شرح دادم، ایشان فرمودند:

بله، شیطان است که الآن به صورت امام زمان برای او جلوه می‌کند و این مسکین را فریب می‌دهد و دارد مکاشفه می‌بیند!

فردی بود که حتی نسبت به شخص بنده از طرف امام زمان پیغام آورده بود که می‌گویند: «فلانی، شما باید این کار را انجام بدهی!» منتها ما طلبه‌ایم و طلبه هم کارش إن‌قلت و إن‌قلت کردن و تشکیک وارد کردن است؛ خلاصه به این زودی به راه راست نمی‌آید و نمی‌تواند راه راستِ این‌گونه افراد را به این راحتی بپذیرد! لذا شروع کردیم یک مقداری با او شوخی کردن و صحبت کردن؛ نمی‌خواستم او را از خود برنجانم و آزرده‌خاطر کنم. یک شبهه برای او مطرح کردم، در شبهه ماند! گفتم:

«این شبهه را شما چطور پاسخ می‌دهید؟ برو از امام زمانَت جواب این شبهه را بگیر و بیاور؛ اگر گرفتی و جواب صحیح بود، آن‌وقت من معتقد می‌شوم!» پانزده سال از این ایراد شبهه گذشته است و امام زمانِ ایشان ظاهراً هنوز ما را لایق برای قبول و مراوده و ارتباط با خود ندیده است! التفات می‌کنید؟! این شیطان است.

شیطان جلو می‌آید و در مکاشفه، امام درست می‌کند. این مسئله‌ای را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم، بسیار مسئلهٔ حساسی است! راجع به بعضی از مسائلی که اتفاق افتاده است، بنده عرض کرده‌ام که اگر قضایا و جریانی بخواهد نسبت به شخص حقیر انجام بشود، مسئله‌ای نیست؛ امّا بنده در ارتباط با امام زمان با کسی شوخی ندارم و در آن حریم نباید وارد شد!

افرادی که مدّعی ارتباط با امام علیه السّلام هستند، همه در باطل و همه در ضلالت و جهالت و هلاکت‌اند و افرادی که با آنها تماس می‌گیرند، آنها هم در هلاکت و ضلالت و جهالت هستند و بر دوستان است که ارتباط خود را به‌کلی با همهٔ آنها

قطع کنند و در غیر این‌صورت مسئله شکل دیگری پیدا خواهد کرد.

خصوصیّات مُتابِعین واقعی امام زمان علیه السّلام

چون این مطلب قبلاً صحبت شده بود، بنده دیدم نسبت به این مسئله ترتیب‌اثر کمتری داده شده است؛ لذا آن فرد مسئول را خواستم و او را مورد عتاب و خطاب قرار دادم و به ایشان تذکر جدی دادم که بنده در این مسئله شوخی نمی‌کنم! باید رعایت موازین بشود تا اینکه آن خطوط واقعی و آنچه را که ما مکلّف هستیم بر طبق آن عمل کنیم، بر سر جای خودش باقی بماند. اینجا دار و دسته درست کردن نیست، اینجا حزب درست کردن نیست. در دستگاه امام زمان مخفیانه و زیرزیرکی کار کردن نیست، اینجا جلب کردن و جذب کردن و از این حرف‌ها نیست و اینجا راه را جدا کردن نیست! امام زمان نیاز به این روش‌های احمقانه و احتیاج به این روش‌های کودکانه ندارد! اینجا بازی برنمی‌دارد؛ دم شیر است، به بازی مگیر![1] مسئله، مسئلهٔ

---

[1] منظر الأولیاء، ص ۱۵۳:

بسیار خطیری است.

آن شخصی به دنبال حضرت است که بیشتر در خود باشد، بیشتر به کار خودش بپردازد و به کس دیگری کار نداشته باشد! اینکه «الآن رفیق من دارد چه‌کار می‌کند؟ دیگری دارد چه‌کار می‌کند؟ او از من جلوتر است یا من از او جلوتر هستم؟ او با چه کسی ارتباط دارد؟» [به من چه مربوط است؛ انسان باید] فقط به خودش و به اعمال خودش بپردازد و مواظب خودش و اعمال و کردار و افکار و خطورات خودش باشد. این شخص در عبارت و تعبیر عرفا، به «رِند» تعبیر می‌شود! آدم رند و زیرک و «**المؤمنُ کَیِّسٌ**»[1] آدمی است که مواظب باشد و به خودش برسد.

الآن شما در بسیاری از موارد افرادی را می‌بینید [که می‌گویند]: «این آقا با فلان کس ارتباط دارد؛ این آقا با فلان مسئله ارتباط دارد؛ او می‌آید فلان مطلب را می‌گوید؛ او فلان حرف را می‌زند؛ او فلان مسئله را نقل می‌کند؛ بعضی‌هایش درست درمی‌آید و...!» تمام اینها چون ندیدند حقیقت، ره

عشق، حقیقی است مجازی مگیر *** این دُم شیر است به بازی مگیر

[1] غرر الحکم، ص ٤٤. ترجمه: «مؤمن، رِند و زیرک است.» (محقق)

افسانه زدند[1] و چون ندیدند واقعیت، [به بیراهه رفتند]! می‌گویند: «فلان کس با فلان جا ارتباط برقرار کرده است! فلان کس گفته است این‌طور خواهد شد!» از کجا [معلوم که] راست گفته است؟! التفات کردید؟ می‌آیند خرج می‌کنند و سرمایه‌ها و وقت‌ها می‌گذارند و جلسات تشکیل می‌دهند!

طرح مبانی اولیا، سبب تشکیل جلسات

علت اینکه خداوند توفیق زیارت و رفاقت با دوستان را برای حقیر فراهم کرده است این است که بنده آنچه را که ممشای اولیای الهی است و طریق بزرگان بر آن قرار گرفته است، برای دوستان عرضه کنم، همین! وإلاّ در سایر جاها خیلی حرف‌ها و خیلی

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۸٤:
جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بِنِه *** چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مطالب هست، خیلی مسائل وجود دارد و خیلی جاهای دیگر هست؛ به انواع مختلف و به اشکال مختلف. البته بنده نمی‌خواهم همه را متّهم به ضلالت و غوایت و جهالت بکنم، نه! ممکن است بسیاری از اینها هم تاحدودی افراد خوبی باشند و ظاهرالصّلاح باشند و مؤمن باشند، ولی علیٰ‌کلّ‌حال حیف است که یک شخص بیاید و اکسیر و گوهری را که خداوند در اختیار او قرار داده است رها کند و با مطالب پیش‌پا افتاده‌ای که عموم مردم و عموم افراد با آن سر و کار دارند زندگی خود را تلف کند و همین‌طور امروز را به فردا و فردا را به پس‌فردا بگذراند؛ که چه؟ که «فلان کس این را می‌گوید، فلان کس آن را می‌گوید!» این نتیجه و مآل خوبی برای انسان به بار نمی‌آورد.

مطلب به درازا کشید و وقت هم گذشت و ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم![1] إن‌شاءاللَه که خداوند به همهٔ دوستان و به همهٔ محبّین و ارادتمندان

---

[1] این بیت شعر منسوب به مولانا ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌باشد:
هفت شهر عشق را عطّار گشت *** ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

و مُخلِصین مقام ولایت علیه السّلام توفیق عنایت کند و دست همهٔ ما را در دست امام زمان علیه السّلام قرار بدهد و از آن حضرت بخواهیم که آن‌جور و آن‌طور که خود می‌پسندد ـ نه‌اینکه ما می‌پسندیم ـ برای ما انتخاب کند.

می‌خواستم مطلبی در آخر خدمت دوستان عرض کنم و آن اینکه: باز در نامه‌هایی که می‌آید و به دست بنده می‌رسد، من مطالبی مشاهده می‌کنم که از عهدهٔ پاسخ آن مطالب شرمنده هستم؛ مسائلی که مربوط به بعضی از ناراحتی‌هایی است که ممکن است پیش بیاید، هم‌چنین بعضی از اختلافاتی که هست و کیفیت معاشرت با افراد و همین‌طور مسائلی که می‌شود این مطالب را با مشورت با افراد دیگر و افراد خبیر حل کرد و آن مسائل را برطرف کرد. بنده خواستم شرمندگی خودم را از عدم پاسخ و عدم اجابت [اعلام کنم] که در اختیارم نیست، یعنی به‌هیچ‌وجه من الوجوه بنده را توان و قدرت بر اینکه بتوانم به این نامه‌ها پاسخ بدهم نیست؛ اگر پاسخی داده

نمی‌شود، دوستان خدای‌ناکرده دلیل بر اهمال و دلیل بر بی‌اعتنایی ندانند، بلکه در آنجا نیازی به پاسخ دادن نبوده است.

استدعای حقیر از دوستان این است که اگر اظهار محبّت می‌کنند، مطالب ضروریِ شرعی یا شبهاتی را که ممکن است در بعضی از مواقع برای افراد پیش بیاید [مطرح کنند] إن‌شاءاللَه خداوند هم توفیق ما را نسبت به این مسائل پیش می‌آورد. امّا نسبت به مطالب دیگر و مسائل دیگر که نه‌تنها بنده قدرت ندارم، بلکه از طرف مرحوم آقا (مرحوم والد) هم نهی شده‌ام از اینکه در بعضی از مسائل جزئی بخواهم دخالت کنم؛ از این نقطه‌نظر إن‌شاءاللَه دوستان بزرگواری می‌فرمایند و این مطالب را با مشاورهٔ با خُبرا و افراد دیگر حل می‌کنند.

امیدواریم که خداوند راه ما را هرچه بهتر و صحیح‌تر، همان راه اولیای خودش قرار بدهد و آن نتیجه و حظّ کاملی که می‌بایست یک سالک ـ سالک واقعی! ـ از متابعت با دوستان خدا و متابعت از اولیای خدا ببرد، نصیب همهٔ ما بگرداند.

إن‌شاءاللَه خداوند دست ولایت امام علیه السّلام را در دنیا و آخرت بر سر همهٔ ما مستدام بدارد و ما را در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان محروم نفرماید.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس چهارم: مهدویّت در دیدگاه اهل عرفان

کاشان / ربیع‌الثانی ۱٤۲۵ هـ.ق

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا و نبيّنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و لعنةُ اللَهِ علىٰ

أعدائِهم أجمعينَ

[عدّه‌ای تهمت زده و دربارهٔ مرحوم آقای حداد ـ رضوان اللَه عليه ـ می‌گفتند]: «ايشان توسّل ندارد! »[1] درحالی‌که بنده خودم شاهد بودم که هر وقت ايشان می‌خواستند بلند شوند، ذكرشان در بلند شدن «يا صاحب‌الزّمان» بود![2] چطور ممكن

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ٥٤٢.

[2] روح مجرّد، ص ٥١٣:

«حضرت آقا [سيد هاشم حداد] خيلی در گفتارشان و در قيام و قعودشان و به‌طور كلی در مواقع تغيير از حالتی به حالت ديگر، خصوص كلمهٔ «يا صاحب‌الزّمان» را بر زبان جاری می‌كردند.

است یک‌هم‌چنین شخصی [توسّل نداشته باشد]؟! واقعاً خیلی جفا و بی‌انصافی است که بگویند: «اینها اهل ولایت نبودند و این عرفایی که اهل توحید هستند، خیلی با امام زمان کاری ندارند!» اینها همه دروغ است! عارف تازه مقام امام زمان را

می‌فهمد و ما نمی‌فهمیم! تازه او می‌فهمد که بدون عنایت او هزارها عارف همچو خاک و تراب هستند! با عنایت اوست که ولیّ خدا می‌تواند به مقام قُرب دسترسی پیدا کند و بدون عنایت او همه صفر هستند، صفر، صفر![1]

اهمیت توجه به حقیقت امام زمان نه ظاهر ایشان

بنابراین ما باید به آن حضرت توجه داشته باشیم، نه توجه به ظاهر که حضرت را ببینیم و در خواب زیارت کنیم و مشاهده کنیم. بنده در تمام مدت عمرم تا الآن حتی برای یک لحظه زیارت آن حضرت را در بیداری یا در خواب نخواسته‌ام! من

یک روز یک نفر از ایشان پرسید: "آیا شما خدمت حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه مشرّف شده‌اید؟!" فرمودند: "کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّلین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد."»

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ٥٤٦.

این خواست را اهانت به حضرت و پایین آوردن حضرت می‌دانم که: «ای کاش ما حضرت را در خواب می‌دیدیم! ای کاش حضرت را در بیداری ببینیم! ای کاش ببینیم و موفق بشویم!» مثل اینکه شما در اینجا هستید امّا بگویم: «آقا، چرا شما مخفی شده‌اید؟! چرا شما اینجا نمی‌آیید؟!» می‌گویید: «آقا، من جلوی شما نشسته‌ام! یعنی چه می‌گویید مخفی شده‌اید؟! مگر شما من را نمی‌بینید؟!»

کسانی که دنبال دیدن ظاهری حضرت می‌روند، اینها نمی‌دانند که دارند با این وضعیّتشان امام زمان را در حدّ خودشان پایین می‌آورند. ما امام زمانی را قبول داریم که قبل از اینکه من این حرف را بزنم، او این حرف‌ها را می‌داند! ما این امام زمان را قبول داریم؛ وإلاّ یک شاهی و دو قران امام زمان را قبول نداشتیم! ما امام زمانی را قبول داریم که تمام خطورات ما قبل از اینکه به زبان بیاید، در سینهٔ او محفوظ است! کجای کار هستید؟! این امام زمان و امام ما است.

بنابراین، نیازی به توسّل برای دیدن و مشاهدهٔ آن حضرت در خواب یا مکاشفه یا بیداری

نیست! اینها کار عوام است؛ از این شهر راه می‌افتند می‌روند آن شهر، از اینجا راه می‌افتند می‌روند آنجا، از آنجا می‌روند فلان‌جا، اینجا توسّل می‌کنند، آنجا فلان آقا ذکر توسّل می‌گیرد، آنجا حاجت برآورده می‌شود، آنجا دعای...! اینها در نابینایی با عصا در بیابان رفتن است. آن کسی که چشم دارد برای دیدن خورشید دنبال چیزی

نمی‌گردد؛ همین‌که چشم باز کند خورشید بالای سر اوست. دیگر به‌دنبال نمی‌گردد که از این‌طرف به آن‌طرف برود تا بفهمد خورشید کجاست! آن کسی که چشم ندارد مدام دنبال خورشید می‌گردد: «کجاست آن خورشیدی که شما می‌گویید؟ من نمی‌بینم!» می‌گویند: از این‌طرف برو، می‌رود؛ از آن‌طرف برو، می‌رود؛ چون چشم ندارد.

کلام مرحوم سید هاشم حداد در خصوص دیدار امام زمان علیه السّلام

مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که صبح سر از خواب بردارد و چشم از خواب باز کند و امام زمان را مقابل خود نبیند![1]

حقیقت ولایت امام زمان و کیفیّت ارتباط با حضرت (ت)

این حرف خیلی حرف عجیبی است! یعنی تمام عالم وجود، ظهور ولایت اوست. الآن من‌که دارم به این آب نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ الآن به این هندوانه که نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ به این فرش که نگاه می‌کنم، به امام زمان است. چرا؟ چون تمام وجود عالم کون از نفس و افاضه و عنایت او تعیّن پیدا می‌کند؛ پس

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۱۳.

چطور ما بخواهیم دائماً دنبال او بگردیم و برویم او را درون یک مسجد و یک حسینیه و یک تکیه و فلان منطقه پیدا کنیم؟! این امام زمان مثل ما می‌شود، امام زمانِ ما؛ درحالی‌که آن امام زمان، امام زمانی است که الآن در کنار من قرار گرفته و از خود من به من و از خود شما به خود شما اشراف و اطّلاعش بیشتر است! این امام زمان است.[1]

[2]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، مبانی اسلام، کیفیت مراقبه و تأثیر آن در سیر و سلوک:

«سؤال: راجع به کیفیت ارتباط با صاحب مقام ولایت حضرت بقیّةالله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء توضیح بفرمایید.

جواب: راجع به این قضیه من توضیحاتی داده‌ام و إن‌شاءاللَه دوستان این نوارهایی را که هست گوش بدهند و توجه کنند. حالا به‌طور خیلی اجمال و مختصر من یک شمّه‌ای از مقام امام علیه السّلام و یک شناخت معرفتی نسبت به مقام ولایت را خدمت دوستان عرض می‌کنم:

ببینید، مسئلهٔ امام زمان علیه السّلام با مسئلهٔ ما متفاوت است. ما دارای یک محدودیت‌های علمی و نفسی و محدودیت‌های فیزیکی و متافیزیکی هستیم؛ یعنی هم از نقطه‌نظر طبیعت و ←

[2] ← هم از نقطه‌نظر ماوراء طبیعت دارای یک محدودیت‌هایی هستیم. از جمله محدودیت‌های ما این است که چشم ما نمی‌تواند پشت این دیوار را ببیند؛ برای‌اینکه مطلع بشویم پشت دیوار چیست باید از این منزل خارج بشویم و بعد برسیم. از جمله محدودیت‌های دیگر ما این است که گوش ما یک فاصلهٔ محدودی را می‌تواند بشنود. همین‌طور در سایر مسائل و سایر خصوصیّات.

حتی اگر افرادی غیر عادی هم باشند باز آنها دارای محدودیت هستند. نقل می‌کنند که بعضی از افراد، خصوصیّات ظاهری آنها یک خصوصیّات غیر عادی بوده است؛ مثلاً گوششان می‌توانسته از مَسافات خیلی زیاد یک

صدایی را بشنود! امّا بالأخره اگر از آن مقدار فرکانس عبور بکند، همین گوش هم نمی‌تواند بشنود! این راجع به محدودیت‌های طبیعی و جسمانی. راجع به محدودیت‌های ماوارء طبیعی این‌گونه است که قوای روحی ما طبعاً دارای یک مرتبهٔ خاصّ از تکامل هستند و اطلاع بر مسائل ندارند. راجع به مسائل و عوالم غیب امکانات و استعداد ما محدود است؛ اطلاعی بر گذشته نداریم، اطلاعی بر آینده نداریم، حُجب ظلمانی و نورانی [برای ما هست، که] إن‌شاءاللَه همهٔ اینها از جلوی دیدگان ما کنار می‌رود؛ ما در این محدودهٔ از عوالم غیب هنوز هستیم. اطلاع بر نفوس و اطلاع بر مصالح و منافعِ ما از جمله مسائلی است که طبعاً نسبت به این قضایا محدودیت داریم، و به‌طور کلی آنچه را که لازمه و آثار رسیدن به مقام کمال است در وجود ما منتفی است؛ زیرا ما هنوز نسبت به این مسئله دارای مراتبی از نقص هستیم. اما امام علیه السّلام این مسئله را ندارد. امام علیه السّلام نه محدودیت طبیعی دارد و نه محدودیت ماوراء طبیعی؛ یعنی اگر بخواهد، چشم او پشت دیوار را هم می‌بیند! اگر بخواهد، صدایی که از آن‌طرف دنیا هست به گوش او خواهد رسید؛ به همین گوش، نه غیر از این گوش! چرا؟ زیرا قدرت روحی و قدرت نفسی او به‌واسطهٔ مراتب کمالی که پیدا کرده است، قادر است هر عملی را در این دنیا انجام بدهد. در عین‌اینکه با شما صحبت می‌کند، گوش او دارد تمام آنچه در این عالم وجود هست را می‌شنود؛ در عین‌اینکه خواب هست، نفس او به تمام آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد آگاهی دارد؛ در عین‌اینکه دارد غذا می‌خورد، بر آنچه در تمام عالم اتفاق می‌افتد ادراک و شعور دارد! این‌که عرض می‌کنم یعنی چه؟ یعنی اگر یک مورچه در دل زمین یک حرکتی انجام بدهد، امام علیه السّلام در وقتی که خواب هست دارد آن حرکت را احساس می‌کند! تازه من بیش از این نمی‌گویم، چون اگر بخواهم بیش از این یک مقداری بگویم شاید مسئله مشکل باشد؛ در همین حد می‌خواهم امام علیه السّلام را معرّفی کنم. ←

[۱] ← پس امام علیه السّلام دارای یک شخصیّتی است که حد ندارد، قید ندارد؛ اگر در خانه باشد به تمام عالم اطلاع دارد، اگر در زندان هارون هم باشد در عین‌اینکه دست و پایش را به زنجیر بسته‌اند و در حال سجده است، دارد تمام عالم وجود را می‌گرداند! یعنی من‌که دارم صحبت می‌کنم، این نیروی صحبت مرا امام علیه السّلام از درون زندان دارد برای من می‌فرستد! شما دیگر حدیث مفصّل بخوان از این مجمل. من‌که دارم راه می‌روم، آن قدم‌هایی را که دارم برمی‌دارم امام علیه السّلام در عین‌اینکه خواب هست دارد آن نیرو را در قدم‌های من می‌فرستد. این را می‌گویند: واسطهٔ فیض.

پس امام علیه السّلام وجودش واسطهٔ فیض است. تمام مُدرکات ما و مدرکات محدود ما دارد از دریچهٔ امام علیه السّلام افاضه می‌شود.

فرض کنید یک نهادی هست و در هر اطاقی یک کامپیوتر گذاشته‌اند. یک مین‌کامپیوتر* هم در همان قسمت مرکزی و اصلی هست که تمام اطلاعات و دیتاها را در آن گذاشته‌اند و اینهایی که در هر اطاقی هست، دارند از آن می‌گیرند. آن به هر مقداری که می‌خواهد، در این شبکه‌ها می‌فرستد؛ این فایل را می‌فرستد برای آن اطاق که در آنجا آن شخص دارد با آن کار می‌کند، این فایل را می‌فرستد برای این شخص و به‌طور کلی اگر پنجاه تا کامپیوتر در هر اطاقی باشد و افرادی با آن مشغول باشند، اطلاعاتی را که اینها می‌گیرند از آن مرکز است.

امام علیه السّلام این‌طور است؛ یعنی امام حکم آن کامپیوتر مرکزی را دارد که تمام عالم وجود، یعنی عالم مادّه [و غیر مادّه دارند از او می‌گیرند]؛ عالم مادّه می‌دانید یعنی چه؟ دیروز هم گفتم:** فرضیه‌ای مطرح می‌کنند که ما ۴۰۰ میلیارد کهکشان داریم و هر کهکشانی هم ۴۰۰ میلیارد ستاره دارد؛ ضرب در یکدیگر کنید ببیند چه خواهد شد! این تازه مربوط به عالم مادّه است؛ این عالم مادّه بالنّسبه به عالم ملکوت سفلیٰ که از آن تعبیر به عالم برزخ می‌شود، مثل قطره به دریاست! آن هم نسبت به ملکوت علیا مثل قطره به دریاست، آن هم نسبت به...؛*** اصلاً انسان نمی‌تواند بفهمد!

تمام این عالم وجود را امام دارد اداره می‌کند! این یک کار مختصر را به شما نشان بدهم: الآن من این ظرف آب را می‌خواهم از اینجا بردارم و برداشتم، امام زمان در هرجا از کرهٔ زمین هست او خواسته است که من این را بردارم؛ وإلاّ نمی‌توانستم بردارم! نه‌اینکه به‌طور کلی، بلکه جزئی!

همین الآن اگر یک کسی پیش امام زمان باشد و بگوید: در آن مجلس، در خیابان پیروزی، خیابان پرواز، فلانی که این لیوان را برداشت آیا شما آگاه هستید یا نه؟ می‌گوید: من خودم خواستم که بردارد، اگر نمی‌خواستم نمی‌توانست! التفات می‌کنید؟ این را می‌گویند: ولایت. ←

[۱] ← ولایت یعنی سَرَیان آن حقیقت فیضِ نازل‌شدهٔ از پروردگار در تمام ذرّات عالم وجود؛ چه مادّی، چه غیر مادّی! همان‌طور که عرض کردم: آن قطره به دریا را حساب کنید، ببینید چه خواهد شد! امام علیه السّلام کارش این است.

حالا از شما یک سؤال می‌کنم: برای‌اینکه انسان خودش را به امام زمان متصل کند باید امام زمان را ببیند؟! این دیگر مسخره است! چه چیزی را انسان ببیند؟! امام زمان اینجا نشسته است، من چه چیزی را می‌خواهم

ببینم؟! امام زمان از خود من و از این عبای من که الآن به دوشم انداخته‌ام به من نزدیک‌تر است، من دیگر برای چه می‌خواهم امام زمان را ببینم؟! امام زمان قبل از اینکه این فکر بیاید در ذهن من، قبلاً او فکر مرا خوانده است! پس مبادا ما یک‌هم‌چنین تفکری داشته باشیم که برای‌اینکه معرفت امام علیه السّلام را پیدا بکنیم [حتماً باید آن حضرت را ملاقات کنیم]؛ باید این حرف‌ها را که بعضی‌ها از همین ولایتی‌ها و غیر ولایتی‌ها درآورده‌اند، کنار بریزیم! این‌طرف می‌روند، آن‌طرف می‌روند، جمکران می‌روند، مسجد سهله می‌روند، نمی‌دانم کجا می‌روند که: «برویم امام زمان را ببینیم!» بابا، بنشین درون خانه‌ات، امام زمان همراه توست! عرفان خیلی کار آدم را راحت می‌کند؛ نیاز به این رفتن‌ها نیست.

بله، انسان برای‌اینکه خودش را به آن حضرت متصل کند، باید مکان خلوتی هم داشته باشد و از این سر و صداها دور باشد، این را قبول داریم؛ امّا نه‌اینکه امام زمان آنجا پیدا می‌شود و اینجا نیست! قضیه این‌طور نیست! این اهانت به امام زمان است که ما بگوییم: یا ابن‌رسول‌اللَه، ما برای دیدن تو بلند می‌شویم می‌آییم مسجد جمکران، ما برای دیدن تو به آنجا می‌آییم! امام زمان می‌گوید: بابا، من در خانهٔ خودت هستم، منتها تو منزل مرا برای پذیرایی من آماده کن! این شرط است! وقتی که من خواستم در بزنم و بیایم، خجالت نکشی مرا در خانه‌ات راه بدهی! تو منزل مرا آماده بکن که من بیایم، من در منزلت هستم.

لذا این حقیقت ولایت و مسئلهٔ ولایت، یک مسئله‌ای است که تمام وجود ما و تمام آثار وجودی ما را در کَنَف خودش و در اشراف خودش و در حفظ و حراست خودش نگه داشته است.

بنابراین، همهٔ ما در هر لحظه می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم! در هر لحظه؛ سرِ کار هستیم می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم، در منزل هستیم همین‌طور، هنگام آشپزی هستیم همین‌طور، هنگام درس خواندن هستیم، در تمام احوال؛ وقتی که داریم درس می‌خوانیم، اگر یک‌وقت ذهنمان متوجه یک خلاف بشود، همان جا و همان موقع درس خواندن سرِ کلاس و سر دانشگاه، بدانیم تا می‌خواهد متوجه [خلاف] بشود امام زمان کنار رفت! امّا اگر تا ←

[۱] ← می‌خواهد ذهن برود، جلویش را ببندیم، امام زمان می‌آید! قضیه این است؛ این‌قدر دقیق است! تا می‌خواهد یک فکر خلاف بیاید، همان‌موقع که می‌خواهد بیاید متوجه بشویم امام زمان دارد می‌رود! می‌گوید: من اینجا نیستم! لذا فوری ببندیم.

تمام حرکت و سیر عرفا، حرکت و عرفانِ به این سمت است؛ زدودن پرده‌های ظاهر و کنار زدن پرده‌ها و جلوه‌گری حقیقت! این است؛ ظاهر کنار برود و آن حقیقت خودش را نشان بدهد. عارف به‌دنبال این مسئله می‌رود؛ امّا بقیه به‌دنبال این می‌روند که مدام ظاهر را بگیرند و مدام نگاه بکنند.

عادی شدن رؤیت امام زمان بعد از ظهور در نگاه افراد ظاهرگرا

یادم است در یکی از جلسات عنوان بصری در طهران، شرایط ظهور حضرت را می‌گفتم. آن روز

هر فکرِ [مورد] رضایی که در ما پیدا می‌شود و هر قدمی که برمی‌داریم، امام زمان دارد می‌آید! تنها هم می‌آید، نه‌اینکه کسی را هم با خودش بیاورد؛ خودش می‌آید و واقعاً می‌آید! می‌خواهید سؤال کنید؟ بسیار خب، إن‌شاءاللَه وقتی حضرت ظهور کرد بیایید از او سؤال کنید: آیا شما عمل من را آن روز سر کلاس می‌دانستید یا نه؟ حضرت می‌گوید: بله، به این دلیل و به آن نشانی! إن‌شاءاللَه حضرت را می‌بینیم، إن‌شاءاللَه ظهور حضرت را درک می‌کنیم و خداوند آنچه را که وعده داده شده است، در وجود ما متحقّق می‌کند و حضرت دستشان را بر سر همهٔ ما مستدام می‌دارند. إن‌شاءاللَه موفق باشید و خداوند همه را مورد تأیید و مورد توفیق خودش قرار بدهد.

سائل: إن‌شاءاللَه که خداوند این توفیق را به ما بدهد.

جواب: إن‌شاءاللَه خداوند به همه آن توفیقات را بدهد؛ به ما بدهد، به شما بدهد و إن‌شاءاللَه خداوند به همهٔ ما و همهٔ دوستان و سرسپردگان مقام ولایت، متابعت از سنّت آن حضرت و پیروی از دستورات و وارد شدن در حریم ولایت آن حضرت را عطا کند.»

* Mainframe computer: کامپیوتر بزرگ، سیستم عمل‌کننده اصلی. (محقق)

** عنوان بصری، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

*** رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

در آنجا این مطلب و مسئله را گفتم: اگر امام زمان ظهور کند، این مردمی که دارند از شهرها برای زیارتش به این‌طرف و آن‌طرف می‌روند، سه دفعه که امام زمان را ببینند دفعهٔ چهارم به زنشان می‌گویند: «بگذار یک ساعت دیگر

بخوابیم، حالا دیر نمی‌شود!» چرا؟ چون دیگر هرچه بود دیدند؛ قیافه را دیدند، چشم را دیدند، ابرو را دیدند، بینی را دیدند، دهان را دیدند! دیگر چه می‌خواهند؟! واقعاً همین است! دفعهٔ چهارم به زنشان می‌گویند: «دیشب دیر خوابیدیم، بگذار بخوابیم! حالا دیر نمی‌شود، او که دیگر آمد!»[1]

ما امام زمان «غایب» را می‌پرستیم نه امام زمان «حقیقی» را!

پس ما داریم امام زمان غایب را می‌پرستیم نه امام زمان حقیقی را! امام زمان چون نیست ما داریم بر سر و صورت خود می‌زنیم، اگر بود که این کارها را نمی‌کردیم! اگر بود مثل افراد عادی بود. امام زمان با امام سجاد چه فرق می‌کند؟! امام زمان با امام رضا چه فرق می‌کند؟! امام زمان با امیرالمؤمنین چه فرق می‌کند؟! آن امیرالمؤمنینی که راه می‌رود و سلام می‌کند و جوابش را نمی‌دهند! متوجه می‌شوید چه زمان و چه اوضاعی بوده است؟! به مردم مدینه سلام می‌کرد، جواب سلام نمی‌دادند و سرشان را آن‌طرف می‌کردند! آن امیرالمؤمنین که بالاتر از امام زمان

---

[1] رجوع شود به عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۰۶ ـ ۱۱۵.

است و پدر همهٔ ائمه است!

پس ما داریم امام زمان خیالی و مجازی را می‌پرستیم. از این‌طرف راه بیفتیم برویم آن‌طرف، از آن‌طرف راه بیفتیم...! خُب، حالا امام زمان آمد در این مجلس و همین الآن در زد و یکی از رفقا رفتند و در را باز کردند:

ـ سلام علیکم، بنده امام زمان هستم!

ـ بفرمایید، قدمتان روی سر!

حضرت آمد در اینجا نشست و ما مؤدب دوزانو نشستیم. حضرت می‌گویند: «آقا، من امام زمان! از من چه می‌خواهید؟» همهٔ ما یکی‌یکی، من‌جمله خود بنده چه می‌خواهیم؟ من الآن به شما می‌گویم: یکی می‌گوید قرض دارم! حضرت می‌گوید: «مگر من بانک ملی هستم؟! قرض داری برو کار کن و قرضت را بپرداز!» یکی می‌گوید: آقا بنده فلج هستم! می‌فرمایند: «مگر بنده ویلچر یا تخت روانم که روی آن بگذارند؟! یا مگر بنده حکیم فلان هستم؟! بلند شو برو مداوا کن!» واقعاً حضرت این حرف‌ها را می‌زند؛

خیال نکنید نمی‌زند و من دارم شما را می‌خندانم! نه، اینها را به شما می‌گوید. دیگری می‌گوید: آقا، من مشکلات خانوادگی دارم! [می‌فرمایند:] «شرع، راه و طرق را بیان کرده است، برو ببین چطور حل می‌کند! من جادو و طلسم بلد نیستم، [ساحر] نیستم!»

کدام‌یک از افرادی که الآن دارند این‌طرف، آن‌طرف، از این شهر به آن شهر دنبال امام زمان می‌گردند، به امام زمان می‌گویند: ما معرفت تو را می‌خواهیم! چند نفر به حضرت این را می‌گویند؟! چند نفر به حضرت می‌گویند: ما فقط خودت را می‌خواهیم! فلج هستیم باشیم، اگر صد دفعه هم بیاییم اینجا شفا ندهی باز هم می‌آییم؛ چون ما تو را می‌خواهیم! فلج هم باشیم، باشیم! قرض هم داریم، داشته باشیم! قرض ما را نپرداز و اصلاً آن را زیادتر کن! طلبکارها بیایند درِ خانه صف بکشند؛ بیایید صف بکشید! چه‌کار کنیم؟! نداریم بدهیم! یا فرض کنید فلان گرفتاری را داریم. این مردمی که دارند «امام زمان، یا حجّة بن الحسن» می‌گویند و دعای

ندبه راه می‌اندازند و فریادشان به آسمان می‌رود، اگر [حضرت را] چهار دفعه دیدند دفعهٔ پنجم خوابشان می‌برد. حالا امام زمان ظهور می‌کند خواهید دید. البته إن‌شاءاللَه که این‌طور نخواهد شد! بلکه اگر الآن ظهور کند [این‌طور است]؛ نه در وقت خودش.

حکایتی از سفر مؤلّف به عتبات عالیات

یک قضیهٔ جالبی برای شما نقل کنم؛ قضیه مربوط به حدود شش سال پیش است. در همان سال اوّلی که راه کربلا و عراق در زمان صدام باز شده بود و از سوریه می‌رفتند، در همان سال ما اتفاقاً سوریه بودیم و مشرّف شدیم برای کربلا. خب، ما همه تحت‌نظر و تحت‌حفظ بودیم و کسی بی‌اجازه نمی‌توانست جایی برود؛ مأمورین با او می‌آمدند، می‌رفتند و طبعاً روی ما هم حسّاسیت بیشتری داشتند.

طبعاً رفقای ما که بودند، عادی زیارت می‌کردند، در را می‌بوسیدند، عتبه را می‌بوسیدند، خیلی آرام، خیلی متین، موقّر، می‌رفتند کنار نماز می‌خواندند، می‌نشستند، یا به تفکر یا به ذکر یا به زیارت، خلاصه خیلی عادی در حرم‌ها بودند. آقا،

بقیهٔ افراد ـ مخصوصاً در کربلا ـ می‌آمدند داد می‌کشیدند، فریادها می‌زدند و اصلاً حرم را به‌هم می‌ریختند و حال همه را می‌گرفتند! فریادهای عجیب!

یک روز یکی از همان بعثی‌ها آمد پیش من و گفت: «من می‌خواهم از تو یک سؤالی بپرسم: چرا شما این‌طور هستید؟» گفتم: «بالأخره هر کسی یک حالی دارد!» گفت: «نه، این جواب من نشد!» آدم با فهمی بود و سنّی هم بود. گفت: «من تا به‌حال حدود سی چهل کاروان آورده‌ام کربلا، هیچ‌کدام مثل شما نبودند؛ فقط شما آرام و متین هستید!» و به عبارت عربی می‌گفت: «أنتم مُثَقَّفین؛ شما بافرهنگ هستید! چرا فقط شما این‌طور هستید؟» گفتم: «بالأخره دیدگاه ما و حال ما و وضعیت ما این است.»

یکی این وسط بود که خیلی بدجور داد می‌زد! همان‌طور که عرض کردم اصلاً اوضاع حرم را به‌هم ریخته بود و حال همه را گرفته بود! به‌طوری‌که ما رفتیم به او گفتیم: «آقا، آرام باش! یعنی چه؟! آخر حرم برای تو که نیست! داد می‌زنی، بلند شو برو در اطاقت داد بزن تا سقف پایین بیاید! ما حرفی نداریم! اینجا حرم برای همه است؛ همه می‌خواهند زیارت بکنند، توجه داشته باشند، امام حسین که برای داد کشیدن نیامده است! چرا درست زیارت نمی‌کنی؟!» می‌گفت: «شما ولایت ندارید!»

گفتم: «بسیار خب، ما ولایت نداریم شما داشته باش!»

همین شخصی که داد و نعره می‌کشید ـ البته همه این‌طور بودند ـ و به ما می‌گفت ولایت ندارید، آن بعثی می‌گفت: «این نماز صبحش قضا می‌شود ما می‌رویم در می‌زنیم و بیدارش می‌کنیم: بلند شو نماز بخوان!» گفت: «همین!» گوش دادید؟!

ضرورت توجه به اهداف امام حسین نه صرف مصیبت‌های عاشورا

مردم این‌طور هستند، داد و بیداد و هوار! کسی به‌دنبال واقعیت نیست. آیا شده کسی برود کربلا و به‌جای گریه کردن بنشیند به امام حسین فکر کند که امام حسین چه کسی بود؟! به‌جای همین‌طور اشک بیخود ریختن و بر سر زدن و داد و فریاد کردن و بر مصیبت امام حسین گریه کردن، یک خُرده بر مصیبت خودمان گریه کنیم! ما کجا امام حسین را شناخته‌ایم؟!

برویم بنشینیم فکر کنیم که این امام حسین چه کسی بود؟ چه بود؟ مرامش چه بود؟ راهش چه بود؟ چطور ما می‌توانیم پیروی کنیم؟ چه اهتمام و

همّتی داشت؟ تا آخر ایستاد! اگر می‌خواستند بلایی بدتر از این قضایایی که اتفاق افتاد سرِ امام حسین

بیاورند، می‌توانستند؟ تکّه‌تکّه کردند دیگر! چه‌کار کنند؟! تازه بعد از مردن از بدنش هم دست برنداشتند و شروع کردند اسب‌ها را آوردند: «**و بِجَردِ الخَیلِ بعدَ القتلِ عمدًا سَحِقونی**»؛[1] تا آنجایی که اصلاً بدنش هم حتی دیگر نمانَد![2] این‌قدر قساوت و شقاوت، که انسان تا چه حد می‌تواند برسد!

ولی همین! بله، امام حسین شهید شد، کشته شد، امّا به من چه مربوط است؟! او به مراتب و درجات و به بالا رسید، من چه کنم؟! این قضیهٔ عاشورا برای من چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ من باید امام حسین را درون این منزل بیاورم و بگذارم جلو و به او بگویم: بگو من چه کنم و چه عمل کنم؟ این مهم است! وإلاّ نشستن و بر سر و سینه زدن برای امام حسین [چه نتیجه‌ای دارد]؟! مگر امام حسین

---

[1] الدمعة السّاکبة، ج ٤، ص ٣٧٤:

فَأنَا السِّبطُ الّذی مِن غیرِ جُرمٍ قَتَلونی ** و بِجَردِ الخَیلِ بعدَ القتلِ عمدًا سَحِقونی

ترجمه: «من آن نوادهٔ پیغمبر هستم که مرا بی‌گناه کشتند و پس از آن، از روی عمد بدن مرا پایمال سمّ اسبان کردند!» (محقق)

[2] رجوع شود به وقعة الطّف، ص ٢٥٨؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١١٣.

نیاز به بر سر و سینه زدن دارد؟! خیلی افراد در تاریخ بودند که به‌طور فجیعی کشته شدند، آتششان زدند، روی آنها بنزین ریختند و آتش زدند؛ حال ما بیاییم گریه کنیم؟! نه، افراد عادی بودند.

بیان اهداف و آموزه‌هایی از جریان عاشورا

امام حسین خودش را زیر اسب‌ها انداخت تا من و شما یک مقدار فهم پیدا کنیم، نه‌اینکه گریه کنیم! گریه چه دردی دوا می‌کند؟! گریهٔ بر امام حسین آنگاه مُقرِّب و مُلطِّف است و روح را تلطیف می‌کند که انسان احساس کند با این گریه و با این توجه خودش را نزدیک کرده است، نه‌اینکه به‌عنوان یک عملِ عادت دربیاید! کاری که الآن مردم دارند می‌کنند یک عمل عادت است: «آقا، برویم فلان هیئت!» امّا از هیئت بیرون می‌آیند و هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! «آقا، بیا برویم مسجد!» امّا وقتی که از پای روضه در می‌آیند هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! عادت است. نه، انسان برود

بنشیند و اگر آن واعظ صحبت می‌کند [استفاده کند]؛ البته اگر درست صحبت کند، حرف درست بزند، از سیدالشهدا مطالب بگوید، خصوصیّات آن حضرت را بگوید، اینکه امام حسین در قبال حق ایستاد و گفت: «من از حق تنازل نمی‌کنم!» همین یک کلمه! شما تا سال دیگر راجع به این یک کلمه فکر کنید باز فکرتان تا آخر نمی‌رسد.

الآن اگر امام حسین بیاید جلوی ما بگوید: «شما [نسبت] به حق می‌ایستی و عمل می‌کنی؟» ما چه جوابی داریم بدهیم؟ همین یک کلمه! «آیا اگر منافعتان در خطر باشد پا روی حق می‌گذارید یا نمی‌گذارید؟» خدا هم قشنگ پیش می‌آورد؛ برای من و برای شما خوب امتحان پیش می‌آورد! [امام حسین] می‌گوید: بفرما، این حق است و این هم منافع توست، برای این حق آیا پا روی منفعتت می‌گذاری یا نه؟ پا روی شخصیّتت می‌گذاری یا نه؟ حاضری مصیبت بر سرت بیاید یا نه؟ حاضری بعضی از مسائل را از دست بدهی یا نه؟ دیدی که من از دست دادم، زن و بچه‌ام را از دست دادم، جانم

را از دست دادم، پسرانم را از دست دادم، برادرانم را از دست دادم، زندگی‌ام را از دست دادم، همه را از دست دادم! دیدیم که حضرت همه را از دست داد و دیگر هیچ نماند، هیچ هیچ! چادر را از سر زنان و بچه‌هایش کشیدند![1] گوشواره را از گوششان در آوردند![2] آتش زدند و همه‌چیز را نابود کردند![3] چه‌کار بود که نکردند؟! واقعاً چه‌کار نکردند؟! یعنی چه بی‌حیایی و بی‌شرمی‌ای بود که اینها انجام ندادند؟! دختر امام حسین را در مجلس یزید می‌خواستند به کنیزی ببرند! دیگر از این بالاتر؟! گفت: «من می‌خواهم این را کنیزش کنم! یا یزید، این را کنیز من کن!» که صدای حضرت زینب درآمد! جریانش را می‌دانید![4] دیگر چه‌کار

---

[1] رجوع شود به قرب الإسناد، ص ٢٦؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ١٦٦؛ اللَهوف، ص ١٤٣؛ الطرائف، ج ١، ص ١٦٦؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١١٥؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ٢، ص ٤٥؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ١١٢؛ تذکرة الخواص، ص ٢٢٨؛ مثیر الأحزان، ص ٧٦؛ المنتخب، طریحی، ص ٤٦٧؛ معالی السّبطین، ص ٧٨٦؛ الدمعة السّاکبة، ج ٥، ص ٤٨؛ موسوعة کربلاء، بیضون، ج ٢، ص ٢٦٥.

[2] الأمالی، شیخ صدوق، ص ١٦٤؛ تذکرة الخواص، ص ٢٢٨؛ مثیر الأحزان، ص ٧٦.

[3] تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤٣٨؛ مثیر الأحزان، ص ٧٧.

[4] الإرشاد، ج ٢، ص ١٢١؛ تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤٦١.

نکردند؟!

همهٔ اینها برای چه بود؟! همهٔ اینها برای این بود که الآن بر سرمان بزنیم و حسین حسین کنیم و بگوییم: حسین را کشتند؟! این شد هنر؟! کشتند که کشتند، تمام شد! یک قضیه‌ای بود که ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاد و تمام شد رفت! ما چه کنیم؟ امام حسین این بلا را سرِ خودش درآورد برای ما، برای امروز ما، برای‌اینکه اگر یک چیزی را می‌فهمیم دیگر با شانتاژ[1] و توطئه و... زیر آن نزنیم! اگر حق را می‌فهمیم با تضییقات و ارعاب‌ها و مسائلی که به‌وجود می‌آورند مسئله را مختومه اعلام نکنیم و پای قضیه بایستیم! بگوییم: آقا، این حق است و تا آخر می‌ایستیم؛ هرچه می‌خواهد بشود، بشود! اول حق را بفهمیم و بعد وقتی فهمیدیم، به آن عمل کنیم.

عدم تفاوت ظهور و غیبت در نگاه اهل عرفان

این هدف امام حسین بود، این هدف امام سجاد بود، این هدف امام حسن بود، این هدف امیرالمؤمنین بود، و این هدف امام زمان است. امام

---

[1] هوچی‌گری، تلاش برای شکست رقیب از راه سفسطه. (محقق)

زمان الآن از ما چه می‌خواهد؟ امام زمان می‌خواهد ما مدام به او توجه کنیم؟ توجه به امام زمان چه فایده‌ای دارد؟! دائماً من بگویم: «یا حجّة بن الحسن، یا حجّة بن الحسن!» تسبیحم را در بیاورم و مدام بگویم! چه شد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! توجه به امام زمان یعنی شما امام زمان را در هر مسئله‌ای کنار خودتان فرض کنید! امام زمان از ما این را می‌خواهد. اگر الآن امام زمان در این اطاق باشد، شما هر کاری می‌کنید؟ پشتک می‌زنید؟! نمی‌کنید! اگر الآن امام زمان در این اطاق باشد شما هر حرفی را می‌زنید؟ یا من هر کاری را دلم بخواهد می‌کنم؟!

امام زمان می‌خواهد این را بگوید: تو وقتی به فهم می‌رسی که دیدن و ندیدن مرا در این اطاق یکی ببینی! او این را می‌خواهد؛ در هر لحظه او را در کنار خودمان ببینیم، در

هر لحظه او را مُشرِف و مسلّط و مُسیطر بر خودمان ببینیم و در هر لحظه او را ناظر ببینیم.

الآن فرض کنید که یک دوربین آن گوشه گذاشته باشند، آیا شما متوجه حرکات خودتان نیستید؟! این دارد ضبط می‌کند و بعد هم برمی‌دارند شب از تلویزیون پخش می‌کنند! دیده‌اید، آقا هر طور و هر قسمی بخواهد نماز می‌خواند، امّا همین‌که دوربین می‌گذارند، [با افراط در اداء مخارج حروف می‌گوید]: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ...﴾؛ چرا؟ چون دارند از تلویزیون پخش می‌کنند!

عدم ملاقات علامه طهرانی با یکی از مشاهیر به‌خاطر حمایت او از طرح کاهش جمعیت

من مشهد بودم و یک شخصی را که همه می‌شناسید و از بستگان ما هم هست، می‌خواست به منزل مرحوم آقا بیاید و ایشان را زیارت کند. مرحوم آقا هم با او یک نسبتی داشتند. البته مرحوم آقا با او دیدن نکردند، چون وقتی در تلویزیون نامهٔ یک فردی را خوانده بود که: «من هشت فرزند دارم» گفته بود: «ای خانم، چرا شما هشت فرزند آوردی؟ آیا بهتر نبود که کمتر فرزند می‌آوردی؟!» من هم رفتم

[این قضیه را] گذاشتم در دست آقا! گفتم: «آقا، نگاه کنید فلانی چه گفته است!» گفتند: «عجب! ایشان گفته است؟ من دیگر با او ملاقات نخواهم کرد!»

این شخص در تابستانی که مشهد آمده بود، بعد از ظهر آمد برای دیدن. آقا منزل [اندرونی] بودند، نیامدند و گفتند: «ملاقات نمی‌کنم!» ایشان شوخی با کسی نداشت! لذا او هم برگشت.

من وقتی که از منزل بیرون آمدم داشت با زن و بچه‌اش می‌آمد و حرکاتش با آنها یک قسمی بود؛ تا چشمش به من افتاد، یک‌دفعه و فوری قدم‌ها را آرام آرام [برداشت]! من هم همان‌جا برگشتم رفتم داخل خانه و در را بستم! التفات کردید؟ حال اگر یک دوربینی در اینجا باشد و همهٔ این مجلس و ما را عکس بیندازد، آیا ما مواظب کلاممان، حرکاتمان، سکناتمان هستیم یا نیستیم؟

گرفتار بودن در کثرات، علّت رفتار عوامانه و غفلت از حضرت

ما این‌قدر برای امام زمان ارزش قائل نیستیم؛ به اندازهٔ دوربین ارزش قائل نیستیم! واقعاً نیستیم و شوخی نداریم! البته باید سعی کنیم که با کمک و عنایت و نظر خودش [توجّه] داشته باشیم؛ ولی باید

أ لعتبتة

چون ما گرفتار کثرات هستیم امام زمان را از چشمان خود غایب می‌بینیم؛ حالاکه غایب می‌بینیم خود را نسبت به کارهایی که انجام می‌دهیم، مُطلق‌العنان و مختار [می‌بینیم]؛ بنده خودم را می‌گویم و به سهم خودم همین‌طور هستم! بی رودربایستی همین‌طور هستم و اوضاعی ندارم. امیدواریم که لطف حضرت شامل حال بنده و همهٔ رفقا باشد.

امام زمان از ما چه می‌خواهد؟

امام زمان نمی‌گوید صبح تا شب بیا به من «یا حجّة بن الحسن» بگو و دعای ندبه و توسّل بخوان! اینها هیچ فایده ندارد. امام زمان می‌گوید: بیا ببین من چه کسی هستم! تو مرا آوردی در حدّ سایر مردم قرار دادی، آن‌وقت دعای ندبه برای من می‌خوانی؟! من کسی هستم که از رگ گردن تو به خود تو نزدیک‌ترم؛ من امام زمان این‌چنین هستم! حال مرا در کنار خودت برنامه‌ریزی کن و در برنامه‌ای که می‌خواهی بریزی جایگاه من را در کنار خودت قرار بده؛ آن‌وقت اگر چهل روزی بگذرد، خواهی دید چقدر تفاوت پیدا می‌کنی! بگذار یک اربعین و چهل

روز بگذرد و این کار را انجام بده! آن‌وقت این را می‌گویند: انتظار فرج و آمادگی.

اگر این‌طور شدیم، دست ما در دست حضرت است و عنایت و ولایت و نظر آن حضرت شامل ما خواهد شد؛ حضرت ما را به خودش نزدیک خواهد کرد و از انفاس خودش بر ما خواهد دمید و هرچه را که در تصوّر نیاید از ناحیهٔ حضرت [به ما خواهد رسید]؛ حضرت دریاست، برای دریا چه فرقی می‌کند که از آن یک لیوان آب بریزد روی این گیاه یا بریزد روی...؟! تازه آن آب هم مال خود اوست که به دریای خودش می‌رود! برای دریا فرق نمی‌کند. شما اقیانوس کبیر را در نظر بگیرید، چه تفاوتی برای حضرت می‌کند؟

آنچه حضرت می‌خواهد، یک مقدار صفا و یک مقدار خلوص و یک مقدار فهم است! فهم خیلی مسئلهٔ مهمی است که انسان قدرت تفکر خودش را نسبت به مبانی اصلی اسلام بالا ببرد و مبانی واقعی اسلام را بفهمد.

مطالعهٔ کتب علامه طهرانی بهترین راه برای بالا بردن فهم نسبت به مبانی اسلام

برای این منظوری که عرض کردم به شما رفقا

توصیه می‌کنم و اعتراف می‌کنم

و روز قیامت جواب می‌دهم و نگویید نگفتی! بنده برای این منظور از مطالعهٔ کتاب‌های مرحوم آقا الآن در روی زمین کتابی را بهتر نمی‌بینم.

تعبیر جالب دکتر اعوانی دربارهٔ تألیفات علامه طهرانی

یک وقت یکی از دوستان و رفقای ما در مشهد رفته بود با یکی از اساتید مهم دانشگاه، دکتر غلام‌رضا اعوانی که رئیس انجمن فلسفهٔ دانشگاه طهران است، ملاقات و راجع به یک قضیه‌ای صحبت کرده بود. یک حرف خیلی جالبی می‌زد و می‌گفت:

ایشان در ضمن صحبت‌هایی که می‌کرد این جمله را گفت: «فرق بین مرحوم آیةالله طهرانی و ما در این است که این‌همه کتاب‌های ما تا به‌حال یک نفر را مؤمن نکرده است، ولی کتاب‌های ایشان حدّاقل مؤمن کرده است! این تفاوت بین ما و ایشان است.»

علّت تأثیر آثار علامه طهرانی قدّس سرّه بر افراد

بسیار جملهٔ جالب و پُرمعنایی است! گفتم: علّتش را نگفت که چیست؟ علّتش این است که شما به آنچه که می‌دانید نرسیدید و او رسیده است! این علّت آن است. شما الفاظی را سرهم کردید و معانی‌ای را در ذهنتان کنار هم قرار دادید، ولی آیا به حقیقت آن معنا رسیدید؟ ابداً! امّا او رسیده است، و چون رسیده است کلام او بر فطرت و قلب قاری و

مخاطب و خواننده می‌نشیند و عوض می‌شود.

بنده الآن در روی زمین کتابی را مانند کتاب‌های مرحوم آقا در باز شدن فکر و فهمیدن حقیقت و لبّ مسئله و دریافتن راز و رمز راه، ندیده‌ام! الآن به بعضی از دوستان می‌گفتم: خودم را از همه به مطالعهٔ این کتاب‌ها نیازمندتر و أحوج می‌بینم! رفقا می‌دانند که کتاب‌های مرحوم آقا کنار تخت‌خواب است و من هر شب تا مطالعه نکنم اصلاً خوابم نمی‌برد! باید یک صفحه، دو صفحه، سه صفحه مطالعه کنم تا اینکه خوابم ببرد؛ بعد کتاب را می‌بندم و استراحت می‌کنم.

شاید روح مجرّد را دَه بار تا به‌حال خوانده‌ام، باز هم الآن دارم می‌خوانم! شاید ولایت فقیه در حکومت اسلام را سه بار خوانده‌ام، سه بار که نه ولی شاید دو بار خوانده‌ام، البته با یک مطالب دیگری؛ ولی درعین‌حال باز دارم می‌خوانم! الآن احساس می‌کنم که ایشان این مطالب را برای من و امثال من گفته است و خود را واقعاً محتاج می‌بینم.

بنابراین، بنده حقیقت مسئله و سرّ نکته را خدمت رفقا عرض کردم. ما مسئلهٔ امام زمان را فراموش کرده‌ایم! امام زمان حیّ است، حاضر است، ناظر است، مشرف است، مسلّط است، مسیطر است و همه را در زیر نفوذ خودش گرفته است! وقتی عنایتی به یک فردی بشود، این عنایت از طریق حضرت شده است.

شما الآن ببینید چه افرادی در چه افکاری هستند و در چه مسائلی دارند دوْر می‌زنند و در چه بند و بَست‌هایی زندگی و عمر خودشان را تلف می‌کنند! این‌طرفی و آن‌طرفی و طرفدار این و طرفدار آن! ولی شما فارغ از همهٔ این مسائل آمده‌اید و می‌گویید حق چیست؟ دیگر این کیست و آن کیست؟! این‌طرفی کیست و آن‌طرفی کیست؟! حال بگذریم از اینکه پروندهٔ همه مشخص است، به آنها کار نداریم.

ضرورت حرّیت و تمسّک به حق در همهٔ احوال و حکایتی در این زمینه

حق کجاست، ما آنجا می‌رویم! حال این حق هرجا هست، باشد! حق نباشد، نمی‌رویم! حال

هرچه هم می‌خواهند بگویند، بگویند! بگویند آقا ضدّ فلان است، باشد! شما فرض کن که هستم، بعدش چه؟!

یک وقتی آقای حسن‌زاده مباحث نفس شفا را درس می‌گفتند و من هم به درس ایشان می‌رفتم. آن زمان آقای منتظری خیلی محلّ رجوعِ ارباب‌رجوع بود و افراد مراجعه می‌کردند و خلاصه، رتق و فتق می‌کردند. یک دفعه یک شخصی آنجا بود و به ما گفت: «آقا، شما نظرتان با حضرت آیةاللَه منتظری مخالف است!» گفتم: «نظر حضرت آیةاللَه منتظری هم با من مخالف است!» چه آیه‌ای آمده که بنده باید نظرم را طبق نظر ایشان قرار بدهم؟! بعد هم دیدید که از تمام آن کرسیِ صلابت و... خلع شدند و گوشه‌نشین شدند و بعد هم بر سر ایشان رفت آنچه را که همه دیدند و شنیدند! علیٰ‌کلّ‌حال ما به صحّت و سُقم کار نداریم، روزگار همین است! این روزگار است.

کدام آیه آمده که بنده باید فکرم را طبق نظر آیةاللَه کذا و آیةاللَه کذا قرار بدهم؟! چه کسی گفته است؟! کجای قرآن است؟! آنچه که ما داریم قرآن

است و چهارده‌معصوم و بس، والسّلام، تمام! هر شخصی به هر مقدار که تابع حکم و نظر چهارده‌معصوم باشد روی چشم ما است؛ هر کسی نباشد، ما با او کاری نداریم؛ ولو هر کسی می‌خواهد باشد.

و فهمیدیم به این مقدار باید روز قیامت پاسخ‌گو باشیم و نسبت به غیر این پاسخ‌گو نخواهیم بود! این هم فهمیدیم. حالا هر کسی می‌خواهد سلیقهٔ خودش را به هر کیفیتی اظهار کند، بکند؛ آن دیگر مشکل خود افراد است و مشکل ما نیست. آنها روایت یا آیهٔ قرآنی بخوانند که غیر از چهارده‌معصوم باید فرد دیگری واجب‌الإطاعة باشد ما قبول می‌کنیم و حرفی نداریم. اگر آیهٔ قرآنی آمده است، اگر روایتی آمده است، اگر کلام صادقِ مصدّقی آمده است که شما غیر از چهارده‌معصوم باید از فلان آقا و فلان آقا و فلان آقا اطاعت بکنید و هرچه گفتند بپذیرید، می‌گوییم چشم! ولی متأسفانه نیامده است.

اهمیت شعاری برخورد نکردن با امام زمان

بنابراین، ما قرآن داریم و چهارده‌معصوم و بس و الآن امام زمان! این نکته، نکتهٔ مهم است و همه به همین سمت و به این وضع و به این راه دعوت می‌کنند.

رفقا، کسی که این راه را نرود باخته است و سرش کلاه رفته است! باید امام زمان را درست بپذیریم و درست قبول کنیم و شعاری قبول نکنیم؛

پرچم دست بگیریم راه بیفتیم و سیصد نفر، چهارصد نفر زن و مرد را از این‌طرف و آن‌طرفِ ایران با اتوبوس راه بیندازیم و برویم بالای کوه و...! نه آقا، این شعاری و شعار است.

امام زمان گفته است بلند شوید زن و مرد را راه بیندازید؟! زن‌های جوان و دخترهای جوان را راه بیندازید؟! من گفتم؟! امام زمان گفته است: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾[1] را بخوانید و به آن عمل کنید، آنگاه مرا در کنار خودتان خواهید یافت! مسئله این است.

حالاکه توفیق برای وصول به باب معارف الهی برای ما دست داده و خداوند متعال این سفره را برای ما فراهم کرده است، باید قدر بدانیم و نباید بگذاریم این سفره خدایی‌ناکرده برچیده بشود! تا وقتی که این سفره هست از آن استفاده کنیم و

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ٣٤. رساله بدیعه، ص ٣٩:
«مردان بر زنان [به‌واسطهٔ برتری‌ای که خداوند یکی را بر دیگری داده است] قیمومیّت دارند.»

کنار ننشینیم؛ چون روزگار معلوم نیست که بر چه منوال می‌گردد! فعلاً سفره‌ای پهن شده است، باید انسان تا حدّ امکان توشه بردارد و از خداوند توفیق بخواهد که خودش را نسبت به راه موفّق کند.

لزوم عمل به دستورات بزرگان و عدم اکتفا به صرف دیدن آنها

اگر مسئله‌ای یا سؤالی باشد بنده در خدمت رفقا هستم. البته سایر رفقا هم هستند، اینها هم افرادی هستند که مرحوم آقا را دیده‌اند، با ایشان حشر و نشر داشته‌اند و وضعیت ایشان، زندگانی ایشان، مبانی ایشان، راه و رسم ایشان و درس ایشان [را دیده‌اند]؛ بنده هم مثل اینها و تفاوتی ندارد. حال ما پسر ایشان هستیم، اینها پسر ظاهری نیستند؛ فقط همین! ولی انسان از نقطه‌نظر اتصال قلوب و شناخت و خُبرَویّت تفاوتی ندارد و فرقی نمی‌کند؛ چه تفاوتی دارد؟!

مهم عمل کردن به دستورات است، وإلاّ صرف دیدن اولیا دردی دوا نمی‌کند! خود مرحوم آقا هم نوشته‌اند: چه افرادی در زمان مرحوم آقای انصاری بودند که بعد از مرحوم آقای انصاری راه

انحراف را در پیش گرفتند![1] چه افرادی با آقای حداد محشور بودند و بعد مورد طرد و دورباش ایشان قرار گرفتند و دیگر تا آخر عمر اصلاً در منزلشان راه ندادند![2]

هم‌چنین چه افرادی با مرحوم آقا بودند و بعد از مرحوم آقا امتحان خوبی ندادند! درست شد؟! چرا؟ چون فقط از آقا یک هیکل دیدند، سیمای نورانی دیدند، جاذبه‌های ظاهر دیدند؛ امّا نرفتند در عمق آقا ببینند عمق او چیست؟ نرفتند ببینند مبانی او چیست؟ چون این [ظاهر] یک روز هست و فردا نیست؛ پیغمبرش از دنیا رفت، چه رسد به بقیه! امروز به ما عمر می‌دهند و فردا عمر را می‌گیرند.

انسان باید از مصاحبت با بزرگان نکته بردارد، و آن نکته‌ها الآن در کتاب‌های ایشان هست! نگویید که ای داد، ما آقا را ندیدیم! نه، هیچ اشکالی ندارد. بنده الآن از

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ٤٠ ـ ٦٠.

[2] رجوع شود به روح مجرّد، ص ٥٤١ ـ ٥٥٢.

طرف ایشان به شما اعلام می‌کنم ـ اینکه شما ایشان را ندیدید و ایشان را زیارت نکردید، هیچ اشکالی ندارد! اگر کتاب‌های ایشان را بخوانید ـ ایشان فرمودند:

> کسی که کتاب‌های ما را بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، خداوند برای او فتح باب خواهد کرد!

این حرف یک ولیّ خداست و حرف بنده نیست! قضیه شوخی نیست.

إن‌شاءاللَه امیدواریم که همهٔ ما تحت نظر اولیای خدا و ائمهٔ هدی در همان راه آنها ثابت و پا برجا باشیم و بتوانیم هرچه بیشتر به دستورات و برنامهٔ آنها عمل کنیم.

خیلی بهره‌مند و مستفیض شدیم، خدمت رفقا هم رسیدیم و إن‌شاءاللَه امیدواریم که از دعای خیر فراموش نشویم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس پنجم: بررسی اجمالی تاریخ ائمه علیهم السّلام از زمان حضور تا دوران غیبت

کرمان ـ ۸ ربیع‌الثانی ۱۴۳۰ ه.ق

(ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام ـ جلسهٔ آقایان)

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا و نبيّنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و لعنةُ اللَهِ علىٰ

أعدائِهم أجمعينَ

امروز [٨ ربیع‌الثانی] روز تولد امام حسن عسکری علیه السّلام در مدینهٔ طیّبه بوده است.[1] تولد و نشو و نما و زندگی [اکثر] ائمه علیهم السّلام در مدینه بوده است، منتها بعداً به‌واسطهٔ حکّام ظلم منتقل شدند و به این‌طرف و آن‌طرف رفتند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام

امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌واسطهٔ حکومت

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ٤٢٢.

اسلامی، هنگامی که از جنگ جمل در بصره برمی‌گشتند، [کوفه را برای خلافت انتخاب کردند]؛ در آن موقع مرکز حکومت مدینه بود و امیرالمؤمنین برای دفع فتنهٔ طلحه و زبیر و عایشه از مدینه حرکت کردند و به بصره آمدند ـ یعنی حدود دوهزار کیلومتر راه طی کردند ـ و جنگ جمل در بصره به سرکردگی عایشه، زن پیغمبر اتفاق افتاد.[1]

واقعاً این نفس چه‌کار می‌کند! یعنی کسی تصوّر می‌کند یک روزی زن پیغمبر بلند شود [در مقابل امیرالمؤمنین بایستد]؟! بله، افراد در میزان معرفت و دیانتی که

---

[1] الجمل و النّصرة، ص ۲۲۵ ـ ۳۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۱ ـ ۲۷۱.

دارند متفاوت هستند؛ امّا یک کسی این‌قدر جسارت کند و به خودش جرئت بدهد که بعدها در تاریخ بگویند: «زن پیغمبر آمد و بر علیه خلیفهٔ منتخب از جانب مسلمین [قیام کرد]!» چون معلوم بود که [لباس] خلافتی که بر امیرالمؤمنین علیه السّلام پوشیده شد، به اراده و خواست خودشان نبوده است.

ادّعای آزادی و دموکراسی در حکومت شیخین

امّا مسئلهٔ ابوبکر در سقیفهٔ بنی‌ساعده با کودتای عده‌ای اوباش اتفاق افتاد؛ حتی یک نفر در همان سقیفه گفته بود: «بابا، پیغمبر همین دو ماه پیش در غدیر خم علی را معرّفی کرد، چرا شما اصلاً حرفی از علی نمی‌زنید؟!» که عمر تا این حرف را شنید، به گونه‌ای بر دهان او کوبید که داریم: «خون از دهانش روی زمین پاشید و به روی زمین افتاد و چند نفر آمدند و او را مورد مشت و لگد قرار دادند!»[1] بابا، بدبخت یک حرف زده است که علی را

---

[1] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۲٤؛ السقیفة و فدک، ص ٦٤؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵. با قدری اختلاف در مصادر.

هم صدا می‌کردید؛ حرفی نزده و مطلبی نگفته است!

این حکومتِ دموکراسیِ اسلام را ببینید!

آن‌وقت اهل‌تسنّن می‌گویند: «حکومت شیخین براساس دموکراسی و رأی مردم بوده است!»

اگر براساس رأی مردم بوده است، پس دیگر لگد زدن[1] و درِ منزل دختر پیغمبر را آتش زدن[2] چه بوده است؟! رها می‌کردید! هر کسی آمد و بیعت کرد، کرد و هر کسی نکرد، او را رها می‌کردید.

چه دلیلی دارد که انسان در جامعه‌ای نظر مخالف را برنتابد؟! برای چه؟! مگر همین کار را امیرالمؤمنین نکرد؟!

بله، یک وقت شخصی بلند می‌شود و برخلاف رأی مسلمین و قاطبهٔ افراد بر علیه حکومت اقدام نظامی می‌کند، [در این‌صورت حکومت باید در مقابل او بایستد]؛ مانند همین کاری که عایشه کرد. عایشه و طلحه و زبیر آمدند بر علیه حکومت

---

[1] سیر أعلام النّبلاء، ج ١٥، ص ٥٧٨؛ لسان المیزان، ج ١، ص ٢٦٨.

[2] إثبات الوصیّة، ص ١٤٦؛ کتاب سلیم، ج ٢، ص ٥٨٥ و ٨٦٤.

اقدام نظامی کردند؛ مردم را جمع می‌کردند و عایشه به این‌طرف و آن‌طرف نامه می‌داد و عنوان نامه هم این بود: «مِن عائِشةَ أُمِّ المُؤمِنین، زَوجَةِ رَسولِ اللهِ؛ از عایشه، مادر مؤمنین و زن پیغمبر!»[1] یک عده هم بدبخت‌ها گول می‌خوردند که زن پیغمبر دارد نامه می‌دهد و مردم را برای کمک و حمایت [دعوت می‌کند]![2]

اینها خیلی برای انسان عبرت‌آمیز است؛ خواندن تاریخ و در تاریخ فرو رفتن و فکر کردن خیلی برای روشن شدن فکر [مؤثر است]! آن‌وقت این مردم همین‌طور بیکار و بی‌عار اصلاً صحبت نکردند: اینکه الآن شما داری نامه می‌دهی، آخر این علی چه گناهی کرده است؟! «بیایید که علی عثمان را کشته است!»[3] عجب! چرا باید این‌طور بشود که ما بخواهیم با دروغ افراد را به‌سمت خودمان جلب

---

[1] رجوع شود به الجمل و النّصرة، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۳؛ وقعة الجمل، ص ۲۱ ـ ۳۵.

[2] رجوع شود به الجمل و النّصرة، ص ۲۲۵ ـ ۳۱۱؛ وقعة الجمل، ص ۹٤ ـ ۱۱۰.

[3] رجوع شود به الجمل و النّصرة، ص ۳۰۱؛ وقعة الجمل، ص ۳۰ و ۳۱ و ۳٤.

کنیم؟! آخر علی بنده‌خدا کِی عثمان را کشت؟! علی که مردم را نهی کرد و گفت:

این کار را نکنید؛ من فتنه‌هایی را در پسِ این اقدام می‌بینم که شما نمی‌بینید![1]

مردم هم که جانشان به لبشان آمده بود، گوش ندادند و رفتند وارد منزل عثمان شدند و اصلاً عثمان را تکه‌تکه کردند![2] بعد هم جنازه‌اش را در قبرستان یهودی‌ها که یک دیوار بین آن و قبرستان بقیع فاصله بود، انداختند. بعد که معاویه در رأس کار آمد، آن دیوار را برداشت[3] و الآن یک قبرستان بیشتر نیست، همان قبرستان بقیع است

و آن دیوار تا آخر برداشته شده است.

جناب عایشه، چرا می‌آیی با دروغ مردم را جمع می‌کنی؟! جناب طلحه و زبیر، چرا برای دو روز دنیا می‌آیید با دروغ امیرالمؤمنینِ مظلوم را جانی و قاتل جلوه می‌دهید؟!

---

[1] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ٥، ص ٥٥٨؛ الفتوح، ج ٢، ص ٤٢٣؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ٧١٥.
جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ محاورهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام با معترضین به عثمان، رجوع شود به الفتوح، ج ٢، ص ٣٧٩ و ٣٨٠.

[2] رجوع شود به الفتوح، ج ٢، ص ٤٢٦ ـ ٤٣٣؛ الإمامة و السّیاسة، ج ١، ص ٦٢ ـ ٦٥.

[3] تاریخ الطبری، ج ٤، ص ٤١٢؛ المعجم الکبیر، ج ١، ص ٧٨ و ٧٩؛ معرفة الصحابة، ج ١، ص ٨٧.

اینها آمدند بر علیه حکومت اقدام نظامی کردند. طبعاً وظیفهٔ امیرالمؤمنین این است که مقابله کند؛ هر کسی بر علیه حکومت اقدام نظامی کند، دولت و حکومت باید در مقابل او بایستد و این اقدام را دفع بکند، قاعده‌اش این است؛ ولی اگر کسی مخالف است و حرف می‌زند و صحبت می‌کند، امیرالمؤمنین با او کاری ندارد!

سعد وقّاص به امیرالمؤمنین گفت: «من با تو کاری ندارم!» [امیرالمؤمنین فرمودند]: «خُب نداری، بلند شو برو؛ من هم با تو کاری ندارم!»

طلحه و زبیر بلند شدند رفتند، حضرت فرمودند: «می‌خواهند بروند، بروند؛ هر کسی می‌خواهد بیعت کند، هر کسی هم می‌خواهد نکند!»[1] آن در [سقیفه] بود که می‌گفتند: «اگر بیعت نکنی خانه را آتش می‌زنیم!»[2]

---

[1] رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ٤٤١ ـ ٤٤٤؛ تاریخ الطبری، ج ٤، ص ٤٢٨ ـ ٤٣٣.

[2] رجوع شود به المصنّف، ابن‌أبی‌شیبة، ج ۸، ص ٥٧٢؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ٥٨٦؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الإمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ العقد الفرید، ج ٥، ص ۱۳.

شما نگاه کنید ببینید این قضیۀ آتش زدن خانه، این‌قدر شنیع است که الآن اهل‌تسنّن دارند انکار می‌کنند! می‌گویند: «چیزهایی که در تاریخ است، دروغ است!» چرا به‌جای اینکه تاریخ را انکار کنی، خودت را عوض نمی‌کنی؟! خودت را در ظلم و جهالت نگه می‌داری، ولی تاریخ را عوض می‌کنی؟! خودت را عوض کن. تاریخی که تمام افراد از اول پیدایش آن تا حتی همین قرن اخیر، [آن را نقل کرده‌اند].

شاعرالنّیل، شاعر مصری در آن مجلس بسیار باشکوهی که مَلِک‌فؤاد در قاهره تشکیل داد، در مقام مدح و ثناگویی از جناب عمر، اشاره به این قضیۀ آتش زدن در می‌کند. دیگر تا این اواخر هم راجع به این قضیه شعر گفته بودند، آن‌وقت شما

می‌خواهید چه را انکار کنید؟! مثل‌اینکه ما الآن بگوییم: «آقا، اصلاً انقلاب اسلامی‌ای وجود نداشته و همهٔ حرف‌هایی که می‌گویند بیخود است!» به ما می‌خندند! یک‌هم‌چنین قضیهٔ به این مهمی که اتفاق افتاد؛ مگر می‌شود انسان تاریخ را انکار کند؟! یا بعضی از افرادی که در اینجا بودند و بعد از دنیا رفتند، انسان بگوید: «آقا، اصلاً اینها نبودند، خیالات است!» خیالات چیست آقا؟! این شخص اینجا بوده و شصت یا هفتاد سال زندگی کرده و همسایه‌ها و فامیل او را می‌شناسند. خلاصه، دستِ انکار ما خیلی عالی است و فوراً انکار می‌کنیم!

بله، شاعرالنّیل می‌آید در آنجا و در مقابل ملک‌فؤاد، [آن اشعار را می‌خواند]؛ وقتی که من این قضیه را می‌خواندم، در آنجا نوشته بود:

وقتی که شاعرالنّیل این شعر را گفت، چند نفر ـ که محبّ اهل‌بیت بودند ـ از مجلس بلند شدند، حرکت کردند و به‌عنوان اعتراض بیرون رفتند و مجلس را ترک کردند.

از جملهٔ اشعارش این است:

وَ قَولَةٌ لِعلِيّ قالَها عُمَر *** أكرِم بِسامِعِها أعظِم بِمُلقيها
حَرَّقْتُ دارَکَ لا أُبقِی عَلَیکَ بِها *** إن لَم تُبایِع و بِنتُ المُصطفیٰ فیها
[ما کان غیرُ أبی‌حَفصٍ یَفوهُ بِها *** أمامَ فارِسِ عَدنانَ و حامیها][1]

---

[1] دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۷۵.

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸٤:

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود!

می‌گوید: «جناب خلیفهٔ ثانی عمر، عجب کلام بزرگ و عالی و رفیعی فرمود! در وقتی که به علی می‌گفت: "اگر بیعت نکنی، خانهٔ تو را آتش می‌زنم و خانه را بر سَرَت خراب می‌کنم!" احسنت و آفرین به آن کسی که این کلام را شنید (که علی باشد) و چقدر بزرگوار و مَنیع است آن کسی که این کلام را ادا کرد!» به‌به! شما نگاه کنید ببینید شاعر قرنِ دموکراسی را!

منشأ پیدایش افکار نوگرایی در اسلام

چون مسئلهٔ تبدّل و رُنسانس فرهنگی در همین قرن اخیر اول از مصر شروع شد و بعد به سایر کشورها رفت؛ لذا شروع کرده بودند به ترجمهٔ کتاب‌ها و...! بنابراین مصر از نظر کتاب و فرهنگ و ترجمه و... حدود سی سال از ما جلوتر است.

چقدر کریم و بزرگوار است شنوندهٔ آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است گویندهٔ آن!

"قطعاً بدان که خانهٔ تو را به آتش می‌کشم و تو را در آن خانه باقی نمی‌گذارم، اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمایی؛ با اینکه دختر پیامبر در آن خانه باشد و از آنجا خارج نشود!"

این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود، گوینده‌ای همچو عمر را می‌طلبد که بتواند در مقابل اول‌پهلوان عرب و تک‌سوار عدنان و نگهبان و پاسدار امّت عرب (عدنان) ایراد کند.»

این افکار پوچ و مزخرفی که الآن شما راجع به وحی می‌شنوید که این مزخرفات را می‌گویند و این افراد مسلمان شیعه ـ مثلاً! ـ راجع به پیامبر این مسائل را مطرح می‌کنند و راجع به ائمه می‌گویند: «کلام ائمه حجّت نیست!» و یا آن آقا اخیراً در اصفهان گفته است: «پیغمبر هم گناه می‌کرده است؛ اشکال ندارد، بعد توبه می‌کرده است!» این مطالب، قبلاً در صد سال پیش از آنجا نشئت گرفته و آمده است؛ و اینها حدوداً بعد از زمان سید جمال‌الدّین اسدآبادی و به‌دنبالش محمد عبدُه و استاد رشیدرضا ـ که اینها یک‌هم‌چنین افکار نوگرایی در مبانی اسلام آورده بودند ـ از آنها نشئت گرفته بودند.

نقدی بر افکار نوگرایانهٔ اسلامی

بنده در همین کتابی که تألیف کردم،[1] نوشته‌ام: چرت و پرت گفتن هنر نیست؛ بنده هم بهتر از شما بلد هستم بگویم! اگر قرار بر این است که هر مزخرفی را انسان مطرح کند، طبعاً من از شما جلوترم! چون بیشتر می‌دانم و اطلاعاتم بیشتر است؛

---

[1] افق وحی، نقد نظریهٔ دکتر عبدالکریم سروش دربارهٔ وحی.

لذا بهتر بلدم چرت و پرت بگویم! آیا هنر به این است که آدم بگوید: «آقا، در وحی اشتباه بوده است؛ پیغمبر براساس فرهنگ آن موقع حرف می‌زده و الآن عوض شده است؛ پیغمبر اشتباه می‌کرده و بعد خودش را تصحیح می‌کرده است؛ حرف‌های ائمه از حجّیت ساقط است!» و آن یکی هم دربیاید [مطالب دیگری بگوید]؛ اگر این است، ما

هم می‌گوییم و ادامه می‌دهیم. اصلاً می‌گوییم: «آقا، پیغمبری نبوده است!» [خودمان] را راحت کنیم! ما هم بلدیم! می‌گوییم: «اصلاً چه کسی گفته ائمه بوده‌اند؟! اینهایی که در کتاب‌هاست همه بیخود و چرت و پرت است!» مزخرف گفتن هنر نیست؛ حرف صحیح و با مبنا زدن هنر است. حرف از روی حساب و مبانی غیر قابل خدشه زدن هنر است. وإلاّ همه ـ مانند همین‌ها ـ می‌گویند: «به نظر من این می‌رسد؛ من حدس می‌زنم؛ مرا گمان بر آن است!» بنده را هم گمان بر آن است که حسب و نسب شما مشخص نیست! می‌گوید: «آقا، بنده شناسنامه دارم!» بیخود کردی! شناسنامه‌ات قلاّبی است! اگر قرار به حرف زدن است، آدم می‌تواند همه‌طور حرف بزند.

اینها انسان نیستند که این مطالب را می‌گویند! شرف انسانی و وجدان انسانی ندارند! البته بنده این مطالب را در آنجا به این کیفیت نگفته‌ام و بحث آنجا بحث علمی است؛ البته این مطالبی هم که می‌گویم علمی است، منتها در هر جایی صحبت، متناسب با خود آن است. اینها آدم نیستند! کسی آن‌قدر بی‌شرم و بی‌حیا و بی‌شرف باشد که اگر بیایند کمترین مطلب را به او نسبت بدهند، بخواهد شکم طرف را پاره کند، ولی بلند شود این حرف‌ها را به پیغمبر نسبت بدهد، خیلی این باید آدم بی‌شرم و بی‌حیایی باشد. خیلی این آدم باید آدم بی‌وجدانی باشد که نان و نمک پیغمبر را بخورد و بعد بگوید: «کلام ائمه برای ما حجّت نیست!» یعنی دروغ می‌گویند! امام صادق دروغ گفته است! معنایش این است دیگر! «کلام ائمه حجّت نیست» یعنی همهٔ روایات و همهٔ مطالب دروغ است! خیلی بی‌حیایی می‌خواهد واقعاً!

و تعجب اینجاست که یک‌مشت آدم‌های نادان و نفهم دنبال این احمق‌ها راه افتاده‌اند و با اسم

نوگرایی و نوحنبلی و نوشیعه و نو فلان و نو فلان، خیال کرده‌اند اینها هم در این بازار متاعی برای تماشا و برای عرضه تقدیم کرده‌اند![1]

حرّیت و آزادی مردم در زمان حکومت امیرالمؤمنین

آمدند امیرالمؤمنین علیه السّلام را انتخاب کردند، به‌زور هم انتخاب کردند! ولی

---

[1] رجوع شود به افق وحی، ص ٤٠ و ٤٨ و ١٧٦.

همین آدمی را که به‌زور انتخاب کردند، می‌گوید: «هر کسی نمی‌خواهد با من بیعت بکند، نکند!»[1] بلند می‌شدند در صحبت‌هایی که می‌کردند علناً به امیرالمؤمنین سبّ می‌کردند! ما این حرف‌ها را کجا می‌بینیم؟! اصحاب می‌خواستند بلند شوند و بر دهان او بزنند، امّا حضرت می‌فرمود: «بنشین و او را رها کن؛ کاری ندارد، می‌خواهد حرف بزند، بگذار بزند.»[2] حرف می‌زند بگذار بزند، آبروی خودش را می‌برد! حضرت به‌خاطر فحش‌ها و سب‌هایی که به او می‌کردند، نه یک نفر را در زندان انداخت، نه آمد اعلامیه بدهد: «این آقا بر علیه ما و بر علیه نظام ما است، او را بگیرید و در زندان بیندازید!» کاری به او نداشتند.

لذا تا وقتی که اقدام نظامی نکرده بودند، کاری به او نداشتند. اصلاً بیا به ما فحش بده؛ و می‌دادند! به امیرالمؤمنین فحش می‌دادند و سب

---

[1] رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ٤٤١ ـ ٤٤٤؛ تاریخ الطبری، ج ٤، ص ٤٢٨ ـ ٤٣٣.

[2] رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٥٥٠.

می‌کردند.[1]

[باید به چنین فرد هتاکی گفت:] خودت نفع نمی‌بری و خودت ضرر می‌کنی و خودت، خودت را از رسیدن به یک نعمت محروم می‌کنی! خودت می‌کنی!

علّت پراکندگی جغرافیایی در زندگانی ائمه علیهم السّلام

امیرالمؤمنین در برگشتن از جنگ جمل وقتی به کوفه رسیدند، آنجا را برای خلافت انتخاب کردند. البته مردم کوفه نگذاشتند امیرالمؤمنین به مدینه برگردند؛ لذا حضرت در آنجا توقّف کردند و کوفه شد مقرّ خلافت.[2] حضرت هم چند سالی در آنجا بودند تا اینکه به شهادت رسیدند.

امام حسین هم حرکت کردند آمدند در [عراق] و قضیهٔ کربلا اتفاق افتاد. فقط

---

[1] أنساب الأشراف، ج ٥، ص ٢٤٣؛ مقاتل الطالبیین، ص ٧٨؛ تاریخ ابن‌خلدون، ج ٣، ص ٩٤؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ٣، ص ٤٦٠ و ٤٦١ و ج ٥، ص ٢٣١؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٤، ص ٥٨ و ٥٩.

[2] الأخبار الطوال، ص ١٥٢؛ أنساب الأشراف، ج ٢، ص ٢٧١ ـ ٢٧٣.

شهادت امام سجاد[1] و امام باقر[2] و امام صادق[3] در مدینه بود و بعد، از امام موسی بن جعفر دیگر همین‌طور که بود؛ هارون حضرت را در زندان‌های مختلف در بصره[4] قرار داد و آخر هم در بغداد [به شهادت رساند.][5] امام رضا را هم که آوردند به مَرْو[6] و در [طوس] به شهادت رساندند.[7] امام جواد هم در [بغداد][8] و امام هادی[9] و امام عسکری[10] هم [در سامرّا به شهادت رسیدند.]

لذا این پراکندگی که ائمه علیهم السّلام پیدا کردند، به میل و اختیار خودشان نبوده است. تنها امامی که ولادتش در مدینه اتفاق نیفتاد،[11] امام زمان

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷.

[2] همان، ص ۱۵۸.

[3] همان، ص ۱۸۰.

[4] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۸۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۹.

[5] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۹۹ ـ ۱۰۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۴۲.

[6] الإرشاد، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.

[7] الإرشاد، ج ۲، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۳.

[8] الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۲۷.

[9] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۱؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۴۳.

[10] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۳؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۵۶.

[11] ولادت امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز در مکه بوده است. الإرشاد، ج ۱، ص ۵. (محقق)

بود که حضرت در سامرّا ولادت پیدا کردند و در همان سامرّا هم بعد از گذشت پنج سال به امامت رسیدند؛[1] ولی ولادت سایر ائمه، همه در خود مدینه بوده است.[2]

کم شدن ارتباط مردم با ائمه از زمان موسی بن جعفر علیهم السّلام

اگر ما بخواهیم به تاریخ ائمه علیهم السّلام نگاه کنیم، می‌بینیم یک مسئلهٔ خیلی

---

[1] کمال الدّین، ج ۲، ص ٤٢٤ ـ ٤٢٦ و الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۵ و ۲۷ و ۱۳۷ و ۱۵۸ و ۱۷۹ و ۲۱۵ و ۲٤۷ و ۲۷۳ و ۲۹۷ و ۳۱۳؛ دلائل الإمامة، ص ۳۸۳.

مرموزی در این جریانی که نسبت به زیست و زندگی ائمه هست، وجود دارد. تقریباً از نیمه، یعنی از امام صادق به این‌طرف ما یک دگرگونی و اختلافی در زندگی ائمه مشاهده می‌کنیم و کم‌کم احساس می‌کنیم که انگار خواست خدا این بوده است که ائمه را کمتر در معرض ارتباط با مردم دربیاورد؛ یعنی یک جریانی بود برای‌اینکه کم‌کم مردم از دیدن ظاهری ائمه فاصله بگیرند.

تقریباً بیش از چهار سال ـ هشت سال هم ذکر کرده‌اند ـ[1] ارتباط موسی بن جعفر با مردم قطع بود؛ چون در زندان‌های متعددی که هارون، موسی بن جعفر را در آنجا زندانی می‌کرد، طبعاً ارتباط قطع بوده است. البته این ارتباط به‌وسیلهٔ نُوّاب و وُکَلای حضرت و افرادی که با حضرت ارتباط داشتند، برقرار بوده است؛ علمایی در شهرهای مختلف بودند که مردم به آنها مراجعه می‌کردند و حضرت با آن نیروی ولایتی که داشتند، آن جریان و سیر هدایت

---

[1] رجوع شود به رجال الکشّی، ص ٤٣٠؛ إثبات الوصیّة، ص ٢٣٢؛ تاج المواليد، ص ٩٦.

مردم را از باطن متکفّل بودند.[1]

عدم تأثیر محدودیّت‌های ظاهری در ارتباط ائمه با مردم

ما خیال می‌کنیم تنها نیروی امام علیه السّلام آن موقعی است که در منزل زندگی کند و درِ منزلش باز باشد و مردم بیایند و بروند. ارتباط امام علیه السّلام با نفوس مثل ما نیست؛ ما اگر این در را ببندند و بین ما و مردم دو میل شیشه فاصله باشد، دیگر هیچ، تمام شد، خلاص و نمی‌شود کاری کرد! خیلی زور بزنیم، قدرت ما این‌قدر است؛ فقط وقتی است که یک میکروفون جلوی ما بگذارند و رفقا در مقابلمان بنشینند و حرف بزنیم؛ ولی همین‌که یک شیشه فاصله بشود، خلاص، انگار نه انگار که ارتباطی وجود دارد! امّا امام که این نیست؛ ارتباط امام با تمام ذرّات عالم است، با تمام نفوس است، با تمام آن تعلّقات است؛ با همهٔ آنها امام علیه السّلام از نقطه‌نظر نفس و از نقطه‌نظر باطن مرتبط است. چه فرق می‌کند؟! ندیدن امام، ندیدن است؛ چه اینکه امام در اینجا باشد و شما پشت دیوار باشید،

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳.

ارتباطتان قطع است؛ یا امام در

مدینه باشد و با مردم ارتباط داشته باشد ولیکن شما در کرمان باشید، باز ارتباطتان قطع است. حالا به صِرف اینکه امام علیه السّلام در مدینه است، [دلیل بر ارتباط نیست]؛ بین کرمان و مدینه هزارها کیلومتر فاصله است!

جمع بین عدم دسترسی به امام علیه السّلام و عدالت خداوند متعال (ت)

ببینید، ما در تخیّل زندگی می‌کنیم! ما امام را هم امام خیالی می‌دانیم؛ امام را فردی می‌دانیم که برای‌اینکه بخواهد با مردم ارتباط داشته باشد، حتماً باید در خانه‌اش باشد و درِ خانه هم باز باشد، حسینیه داشته باشد، منبر داشته باشد و برای مردم صحبت بکند و حرف بزند، آن‌وقت می‌گوییم: «بله، این دیگر خوب شد!» وإلاّ اگر قرار باشد امام در منزل خودش باشد و بگوید: «بنده می‌خواهم این یک هفته در را ببندم؛ کسی نباید بیاید!» می‌گوییم: «ای آقا، چه‌کار کنیم؟!»[1]

---

[1] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۳۸:
«سؤال: با عرض سلام. به‌تازگی مشکلی عجیب برایم پیش آمده [و آن] این است که تقریباً دارم اعتقادم را به وجود خدا از دست می‌دهم درحالی[که] دلایلی نیز برای خود دارم از این قبیل که خداوند عادل نیست، چراکه مثلاً ما را در زمان غیبت به دنیا آورده و همین باعث گمراهی ما شده و مثل زمان

همان زمان مرحوم آقا هم افراد می‌آمدند و از نظر ارتباط با مرحوم آقا، آقازاده‌های ایشان [رابط] بودند و طبعاً ما هم گاهی بین افراد و بین مطالبی که

امامان گذشته [امام] در دسترس نیست و نمی‌توانیم مشکلاتمان را حل کنیم و باید به کسانی مراجعه کنیم که اطلاعات کامل ندارند. و یا چرا ما را در یک خانوادهٔ شیعه به دنیا آورده و یک نفر دیگر را در جمعی کافر و همین باعث گمراهی یک فرد می‌شود، پس خدا عادل نیست که این‌قدر بین بنده‌هایش فرق گذاشته و مشکلاتی از این قبیل. نمی‌دانم مشکلم را چه‌طور حل کنم و همین امر باعث شده که به‌عنوان‌مثال نمازهایم را نخوانم! لطفاً راهنمایی دقیق بفرمایید.

جواب: "هو العلیم. پاسخ این پرسش بسیار ساده و روشن است. مگر افرادی که در زمان ائمه علیهم السّلام بودند همه به آنها دسترسی داشته‌اند؟ غیر از تعدادی اندک که در شهر امام بوده‌اند و تازه در زمان حصر و تقیّه نبودند کسی دسترسی نداشت. افرادی که در شهرهای دور زندگی می‌کردند، کِی امام را می‌دیدند؟ و یا مثلاً در زمان امام موسی بن جعفر علیهما السّلام سال‌ها آن حضرت در زندان بودند و کسی از ایشان اطلاع نداشت، و یا در زمان امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السّلام غیر از اندکی از شیعیان کسی با آنها ملاقات نداشت، زیرا آنها تحت‌نظر بودند؛ ولی در تمام این موارد ولایت امام علیه السّلام بر احوال همهٔ مردم حاکم و غالب و ناظر بود. مگر بین زمان غیبت و حضور برای امام علیه السّلام فرق می‌کند؟ امام که مثل من و شما نیست تا جهت اطلاع بر احوال ما مجبور باشد حضور عینی و فیزیکی در مجامع و محافل داشته باشد، در این‌صورت او مانند ما خواهد بود نه امام.

او از خود شما به شما نزدیک‌تر است و پیش از آنکه خطوری در ذهن شما پیدا شود او اطلاع دارد و پیش از آنکه اراده بر انجام کاری بنمایید او خبر دارد، آن‌وقت چگونه تصوّر می‌کنید که وجود ما در زمان غیبت موجب نقصان کمالی ما خواهد بود؟!

و بر این اساس تولد و نشو و نمای یک فرد در اجتماع شیعی یا در بلاد کفر نیز توجیه پیدا می‌کند و خداوند برای او نیز پروندهٔ خاصّ خود را قرار داده است. همین‌که شما به امام علیه السّلام توجه کنید مشمول نظر و لطف او خواهید بود."»

می‌گفتند رابط بودیم. یک روز یک بنده‌خدایی به ما تلفن کرد و گفت: «آقا، این ذکر ما تمام شده است! می‌خواهیم شما آقا را ببینید و بگویید که ما این ذکر را چه کنیم.» گفتیم: «بسیار خب.» من فردا اصلاً نرفتم آقا را ببینم؛ چون این‌طور نبود که هر روز بخواهم بروم. اغلب روزها می‌رفتم ولی گاهی روزها هم نمی‌رفتم. آن روز هم نشد.

فرداشب ایشان تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را گرفتید؟ آقا را دیدید؟» گفتم: «نه، امروز ایشان را ندیدیم.» بنده‌خدا هیچ نگفت. فردای آن رفتیم پیش مرحوم آقا که در ضمن کارهایی که داشتیم، این مطلب را هم به ایشان بگوییم. مطالب را به ایشان گفتیم، امّا موقع این که شد، فرمودند: «فعلاً حال ندارم!» ایشان تا اینجا حرف‌های ما را جواب دادند، به این که رسید، فرمودند: «حال ندارم!» ما هم برگشتیم. آن بنده‌خدا شب تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را گرفتید؟» گفتم: «نه، نتوانستیم، نشد.» ما هم که نمی‌آمدیم خصوصیّات و جزئیّات را بگوییم که چه شده است! بنده‌خدا یک خُرده دَمَغ شد: «ای بابا، این هم رابط است که آقا گذاشته است؟!» لابد دیگر

[این‌طور فکر کرده است]!

روز سوم شد، رفتیم پیش آقا و دیدیم ایشان مشغول نوشتن است؛ دیدیم الآن هم که وقتش نیست، چون ایشان دارند می‌نویسند. ما وقتی که می‌رفتیم پیش ایشان و ایشان مشغول نوشتن بودند، یک سلام می‌کردیم و بیرون می‌آمدیم؛ عادت ما این بود. اگر ایشان کار داشتند، خودشان سرشان را بلند می‌کردند و می‌گفتند بمان؛ اگرنه، یعنی دیگر برو. دیدیم نه، ایشان سرشان را بلند نکردند؛ یعنی امروز هم باید تشریف ببرید! گفتیم خدا به خیر کند، امشب او تلفن می‌کند! شب بنده‌خدا تلفن کرد، گفتم: «آقا، نشد!» دیگر صدایش درآمد، گفت: «آخر آقا این رسمش است؟! شما سه روز است ما را معطّل کرده‌اید!» ما هم آن موقع مثل حالا یک چیزیمان می‌شد؛ شروع کردیم با او شوخی کردن! گفتم: «آقا، شما در پرونده‌ات چه زمانی را تاریخ زده‌ای که به فنا برسی؟ آن تاریخ را یک هفته به تأخیر بینداز! من قول می‌دهم هیچ طوری نمی‌شود؛ ملائکه و این عالم تکان نمی‌خورند و سرِ جایشان هستند!» گفت: «آقا، این چه‌قِسم صحبت کردن است؟!» گفتم: «شما همه‌طور دیدی، این قِسمش را هم ببین!» خلاصه،

سرِ کیف بودیم و گفتیم یک خُرده با او حال کنیم و سربه‌سرش بگذاریم. همین‌طور که ما سربه‌سرش می‌گذاشتیم، بیشتر عصبانی می‌شد تا اینکه بالأخره بنده‌خدا به حالت قهر خداحافظی کرد.

فردا یک جلسه‌ای منزل مرحوم آقا بود. مرحوم آقا آمده بودند و مثل‌اینکه قرار بود صحبتی بکنند. ایشان صحبتشان را کردند و از داخل حسینیه آمدند که به اطاق کارشان، کتابخانه بروند. من دیدم این شخص دارد با اخوی بزرگ‌تر ما صحبت می‌کند؛ متوجه شدم که راجع به ذکرش است. دید بخاری از ما بلند نشد و سه روز هم سرِ کارش گذاشتیم، حالا أقلاً برود [به اخوی بگوید]! به خیال خودش ما سرِ کارش گذاشته بودیم. من یک‌دفعه دیدم: ای وای! داد مرحوم آقا از داخل کتابخانه بلند شد: «بلند شو برو بگو که به همان آقا سید محسن حرفش را بزند! بلند شو برو!» آقا، وقتی این بنده‌خدا، بیچاره برادرمان درآمد، دیدیم رنگ به صورتش نیست! گفت: «آقا، مگر شما رابطتان فلانی نیست؟ برای چه به من گفتید؟!» ایشان گفت: «آقا،

ما

سه روز است به ایشان گفته‌ایم!» ایشان گفت: «به من چه ربطی دارد؟! چرا دارید به من می‌گویید؟!» هیچ، دیگر آن بنده‌خدا هم به ما چیزی [نگفت]؛ بعد از دو سه روز من به آقا این مطلب را گفتم و ایشان هم گفتند: «بگو چنین کند.» و من خودم تماس گرفتم و گفتم: «آقا، شما یک‌هم‌چنین کاری انجام بدهید.»

دیدگاه توهّمی و غیر حقیقی مردم نسبت به ائمه و اولیا

ما خیال می‌کنیم اولیای خدا افراد عادی و ظاهری هستند مثل خود ما؛ اگر با مردم حرف بزنند، ارتباط دارند و اگر حرف نزنند، ارتباطشان قطع است! اگر مردم را ببینند، آن رابطه برقرار است و اگر نبینند، رابطه قطع است! اگر دائماً در تردد باشند، ما دیگر اشکالی در مسئله نمی‌بینیم؛ امّا وقتی این تردد قطع بشود، می‌گوییم: «چه شده است؟!» اگر اولیای خدا سالم باشند، دیگر خیالمان جمع است؛ امّا اگر یک مرضی پیدا کنند، مدام از دیگری می‌پرسیم: «آقا چه زمانی خوب می‌شود؟! آقا چه شد؟! از آقا چه خبر؟! هنوز مریض است؟!» طبعاً یا مریض است یا

سالم است، دیگر این حرف‌ها را ندارد! بالأخره مثل همهٔ مردم مریض می‌شود و سالم می‌شود. ما اولیای خدا را در تخیّل خودمان قرار داده‌ایم و جایگاه اولیای خدا در ما جایگاه واقعی نیست، بلکه جایگاه خیالی و توهّمی است! این مربوط به اولیای خدا.

حالا شما همین مسئله را بالاتر ببرید و به امام علیه السّلام منتسب کنید؛ تا وقتی که امام علیه السّلام در مدینه است و مردم با او ارتباط دارند، آنهایی که در کرمان هستند می‌گویند: «الحمدللّه ارتباط برقرار است!» بابا، تو که امام را ندیده‌ای! لذا وقتی می‌شنود درِ خانهٔ امام باز است، مریض نیست، سفر نرفته است، افراد به منزلش می‌روند و می‌آیند، دیگر کار تمام است؛ گرچه این فرد سه هزار کیلومتر هم فاصله داشته باشد! امّا همین‌که می‌شنویم هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را زندانی کرده است، انگار سقف به سر ما خراب می‌شود: «ای وای! دیگر چه کنیم؟! امام را هم که زندانی کردند!» چه‌کار کنیم چیست؟! مگر تا حالاکه سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، امام را می‌دیدی؟! مگر تا حالاکه سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، با امام ارتباط داشتی؟! مگر با

موبایل هر دفعه و هر ساعت حرف می‌زدی؟! ـ آن زمان که الحمدللّه

موبایل نبود، وإلاّ معلوم نبود این ائمه از دست این مردم چه می‌کشیدند! دیگر زندگی نداشتند! ـ امّا نه، تا می‌بینیم وضع امام عوض شد، تمام اعتبارات ما هم یک‌دفعه عوض می‌شود و به‌هم می‌ریزد: «حالاکه ما با امام ارتباط نداریم و امام را در زندان انداخته‌اند، چه باید کرد؟!» هیچ، فرقی نکرده است؛ آن موقع امام در مدینه بود، در کوچهٔ فلان، در خانهٔ فلان، شمارهٔ فلان؛ الآن امام در زندان، در سلول شمارهٔ فلان، در بصره قرار دارد! تازه امام علیه السّلام در بصره که بودند، می‌گفتند:

خدایا یک جای خلوتی از تو می‌خواستم، الحمدلله اینجا را نصیبمان کردی![1]

چون در بغداد دیگر وضع خیلی وخیم شد و واقعاً کارها و اعمال وحشیانه‌ای که سِندی کرد، خیلی عجیب عرصه را بر امام علیه السّلام تنگ کرد.[2] وإلاّ در بصره که بودند، می‌گفتند: «بابا از خدایمان است، الحمدللّه یک جای خلوتی پیدا کردیم!» موسی بن جعفر صبح سجده می‌رفتند، ظهر سر از سجده برمی‌داشتند؛ چند ساعت سجده‌شان طول

---

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲٤۰.

[2] رجوع شود به مدینة معاجز الأئمّة، ج ٦، ص ۳۷۵.

می‌کشید. و خود من در دوران طفولیّت یک‌هم‌چنین سجده‌هایی از مرحوم پدرمان می‌دیدم که چند ساعت سجده‌هایشان طول می‌کشید. تازه حضرت نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «خوب شد یک جایی پیدا کرده‌ایم؛ حال آنجا می‌خواهد خانه باشد، می‌خواهد بالای کوه باشد، می‌خواهد سلول زندان باشد، تفاوت نمی‌کند!» آن امامت و ولایت هم که سر جای خودش محفوظ است؛ تمام نیّات افراد را در هر کجای کرهٔ زمین با اینکه در سلول است می‌داند، خطوراتی که می‌کنند را می‌داند و با همهٔ افراد ارتباط دارد؛ آن هم در زندان! او امام است، مثل من که نیست؛ او حسابش یک چیز دیگر است و مسئلهٔ دیگری دارد.

چند سال مردم از ارتباط حضوری با امام محروم شدند، تا اینکه مسئله عوض شد و قضیهٔ امام رضا علیه السّلام پیش آمد. تا چند سال هم امامت امام رضا به‌خاطر خفقان و

تقیّه اصلاً مخفی بود؛[1] بعد کم‌کم با آن روابطی که در آن موقع به‌وجود آمد، اظهار و ابراز شد. امام رضا علیه السّلام را هم که مأمون گرفت و به مَرْو برد و دوباره ارتباط قطع شد.

فلسفهٔ به امامت رسیدن امام جواد و امام هادی علیهما السّلام در سنین کودکی

بعد ما می‌بینیم اولین امامی که در سنّ صباوت و طفولیّت به امامت رسید، امام جواد علیه السّلام بود. ببینید، یک‌دفعه اعتباراتی که ما در ذهنمان برای امام داشتیم ـ که حتماً عمر امام باید بیست یا سی سال باشد تا اینکه بتواند منصب امامت را تحمّل کند ـ شکست. واقعاً امروزه این مردم و اینهایی که این حرف‌ها را نسبت به امام جواد می‌زنند که [چگونه] در نُه‌سالگی به امامت رسیدند،[2] چه می‌گویند؟! می‌گویند: «آقا این حرف‌ها چیست؟! بچهٔ نه‌ساله هم امام می‌شود؟!» همین است که می‌شنویم حرف‌های امام حجّت نیست!

ببینید، اصلاً ادراک ما و فهم ما نسبت به مسئلهٔ

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ١١٣ ـ ١١٦.

[2] الکافی، ج ١، ص ٣٨٤.

امامت یک ادراکِ کیلویی است؛ ادراک، ادراک کِشیمَنی[1] است؛ ادراک، ادراک باسکولی است؛ ادراک، ادراک ترازویی است! اگر یکی بخواهد به امامت برسد، حتماً قد او باید یک متر و هفتاد به بالا باشد و حدود هفتاد کیلو هم وزنش باشد! واقعاً عرض می‌کنم که اعتقادات ما این است و واقعاً مردم از نظر تفکر و از نظر برداشتی که از مسئلهٔ ولایت کرده‌اند، یک‌هم‌چنین خصوصیت و وضعیتی دارند.

معرفت سطحی و ظاهری مردم از حقیقت امامت

در قضیهٔ امام جواد علیه السّلام، یک‌دفعه همهٔ آن یافته‌ها به‌هم ریخت. مردم می‌گویند: «امام رضا به شهادت رسیده‌اند، حال بعد از امام رضا چه کسی است؟» [در جواب می‌شنوند]: «امام جواد.» یک نگاه می‌کنند: «عجب! این که بچه است!» این «عجب» که می‌گویند، برای چیست؟ برای این است که تا به‌حال یک چیز دیگری از امامت در ذهن داشتند و آن یک‌دفعه به‌هم ریخت. می‌گفتند: «بلند بشویم و برویم

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «کشیمنی: به‌وزن.»

او را امتحان کنیم!»[1]

طرف شنیده بود که سنّ امام هادی علیه السّلام حدود ده سال است، گفته بود: «خب، حرکت که می‌کنیم و برای دیدن امام هادی به مدینه می‌رویم، چه ببریم؟» آقا، توپ فوتبال برداشته بود آورده بود! توپ! الآن برای شما خیلی عجیب است و باور نمی‌کنید که چطور ممکن است یک شخص شیعه‌ای بلند شود برای دیدن امام توپ ببرد! توپ قلقلی و رنگارنگی![2] وقتی که در مجلس امام هادی در مدینه وارد شد، نگاه کرد دید تمام افراد در مجلس نشسته‌اند؛ بزرگان، علما، اهل تسنّن، غیر اهل تسنّن، شیعه‌ها، همه نشسته‌اند و هر کدام با خودشان یک انبانی از سؤال آورده‌اند. وقتی سؤال می‌کنند، حضرت به‌گونه‌ای می‌پیچاند و در یک جایی می‌بَرَد که طرف اصلاً گیج می‌شود [و با خود می‌گوید]: «چه گفت؟! چه سؤال کرد؟! چه‌کار کرد؟!»

---

[1] رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۳؛ عیون المعجزات، ص ۱۱۹ و ۱۲۰؛ دلائل الإمامة، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۰.

[2] در منابع تاریخی موجود عبارت «آلاتُ الصِّبیان؛ اسباب‌بازی» آمده است. (محقق)

حضرت می‌فرمودند: «اگر این‌طور باشد، جوابش این است؛ اگر این‌طور باشد، جوابش این است؛ اگر آن‌قسم باشد، جوابش این است!» اصلاً یک‌دفعه طرف می‌گفت: «چه می‌خواستیم و می‌خواستیم چه سؤال بکنیم، چه چیزی شد!» داریم این توپی را که می‌خواست به امام بدهد، یواش زیر عبایش کرد تا کسی نفهمد! بعد درون توبره و کیسه‌اش گذاشت و بلند شد بیرون آمد. البته این قضیه را در بعضی از [منابع] برای امام جواد هم ذکر کرده‌اند.[1]

ببینید، ادراک مردم نسبت به امام این‌طور بوده است. ادراک کِشیمَنی و به‌اصطلاح باسکولی؛ فرض کنید هر امام که وزنش بیشتر باشد، امامتش بالاتر است! هر کسی قدش بلندتر باشد، امامتش خیلی رفیع‌تر است! امّا از زمان امام جواد یک‌مرتبه سدها فرو ریخت؛ مردم دیدند: «عجب! ما امام نه‌ساله هم داریم؛ قضیه

---

[1] رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۲۳.

چیست؟!» تا حالا ائمه [این سِنّی نبودند]؛ آن‌که پیغمبر بود، چهل سالش شده بود که به بعثت رسید.[1] آن‌که امیرالمؤمنین بود، در سی و سه سالگی به خلافت و امامت رسید؛ ـ چون وقتی پیغمبر به بعثت رسیدند، امیرالمؤمنین دَه‌ساله بودند؛ بیست و سه سال هم مکه و مدینه بودند، می‌شود سی و سه سال ـ[2] سی و سه سال هم خیلی است و سی و سه سال دیگر یک کامل‌مرد است؛ لذا می‌گوییم: «می‌شود امام بشود، عیب ندارد، مشکلی پیش نمی‌آید و سی و سه سال بد نیست!» امام حسن هم در همین حدودها و حتی بالاتر به امامت رسیدند؛ سی‌وهفت ساله بودند.[3] امام حسین هم حتی بالاتر از امام حسن، در حدود پنجاه‌سالگی به امامت رسیدند.[4] اینها همه قابل قبول بود و سن‌ها قابل قبول بود؛ چون سرد و گرم روزگار و فراز و نشیب حوادث را چشیده بودند؛ لذا می‌شد امام بشوند،

---

[1] إثبات الوصيّة، ص ١١٥.

[2] الإرشاد، ج ١، ص ٦.

[3] إثبات الوصيّة، ص ١٦٢.

[4] همان، ص ١٦٧.

یعنی می‌خورد به اینکه امام بشوند.

امام سجاد هم سنّشان در کربلا بیست و چند سال بوده است.[1] اینکه می‌گویند حضرت علی‌اکبر کوچک‌تر از امام سجاد بوده است، صحیح نیست؛ حضرت علی‌اکبر بزرگ‌تر از امام سجاد بوده‌اند. امام سجاد فرزند دوم امام حسین بوده‌اند؛ یعنی اول حضرت علی‌اکبر، بعد امام سجاد.[2] و امام باقر، فرزند امام سجاد در روز عاشورا پنج ساله بودند![3]

یعنی از جمله ائمه‌ای که چند امام را درک کرده است، امام باقر است که در پنج سالگی، هم جدّشان امام حسین و هم پدرشان را دیده بودند؛ یعنی امام باقر علیه السّلام دوتا امام قبلی را دیده بودند. همین‌طور تا مسئله می‌رسد به امام رضا علیه السّلام که امام رضا در سنّ بالا به امامت رسیدند و دوران امامت امام رضا [حدود بیست سال بود و نسبت به

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ٤٦٦؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ٤٨٠.

[2] رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ٥، ص ١٦٣؛ مقاتل الطالبیین، ص ٨٧؛ تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤٤٦؛ تاریخ الیعقوبی، ج ٢، ص ٢٤٦؛ الأعلام، ج ٤، ص ٢٧٧؛ مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ٢٦٧؛ علیٌّ الأکبر، مقرّم، ص ١٤ و ١٥.

[3] رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ٤، ص ٤٠١؛ الوافی بالوفیات، ج ٤، ص ١٠٢.

ائمه قبل از ایشان] خیلی طول نکشید و زیاد نبود.[1]

امامت در قالب نمی‌گنجد!

ولی به امام جواد که می‌رسیم، یک‌دفعه تمام باورهایمان به‌هم می‌ریزد! «عجب! یک بچهٔ نه‌ساله امام شده است؛ برویم ببینیم چه خبر است و او را امتحان کنیم.» بسیار خب، زور در کار نیست، چماق در کار نیست، اینکه «می‌خواهی قبول کنی بکن، قبول نکنی در سرت می‌زنیم» در کار نیست! بفرما، بلند شو برو سؤال کن! از هرجا می‌خواهی سؤال کن تا بفهمی امام کیست. همان‌طوری‌که پیغمبر جواب می‌داد، این طفل نه‌ساله الآن دارد جواب می‌دهد؛ همان‌طوری‌که امیرالمؤمنین جدّ او جواب می‌داد، همین‌طور الآن این دارد جواب می‌دهد؛ همان کارهایی را که آنها می‌کردند ـ کارهای مربوط به امامت ـ این الآن دارد می‌کند! چه‌کار می‌خواهی؟ مرده زنده کردن؟ بسم‌اللَه! خورشید برگرداندن؟ اینها که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! برو [امتحان] بکن، [ببین] امام جواد می‌تواند خورشید

---

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲٤۷.

را برگرداند یا نمی‌تواند. برو سؤال کن دیگر! برو از او بپرس؛ راجع به علم غیب و مربوط به مسائل غیب سؤال بکن! می‌گوید: «عجب! این که با پدرش فرقی نکرد! چرا سنّ او کم است؟!»

اینجا به این نکته می‌رسیم که مسئلهٔ امامت به سن کاری ندارد. ببینید، یک‌دفعه فرو ریخت و بنایی که در ذهن داشتیم با یک تغییر اساسی به‌هم ریخت؛ فهمیدیم نه! مسئلهٔ امامت یک لطف الهی است که ارتباطی به سن ندارد و می‌تواند در کسی که سنّ او کم است هم انجام بشود.

تسلیم محض بودن ائمه علیهم السّلام در برابر خواست و ارادهٔ خداوند

بعد مسئلهٔ مهم‌تری که در اینجا اتفاق افتاد این بود که دوران امامت امام جواد

علیه السّلام خیلی مختصر بود؛ حضرت بیست و پنج سالشان بود که از دنیا رفتند و شهید شدند. یعنی یک جوان بیست و پنج ساله. اولین امامی که در سنّ کوتاهی از عمر به شهادت رسید، امام جواد بود که در سنّ بیست و پنج سالگی به شهادت رسیدند.[1] این هم یک‌دفعه چه می‌کند؟ وضعیت ذهنی را برمی‌گرداند که حضرت بیست و پنج سال بیشتر عمر نکرد.

طبعاً امام علیه السّلام قدرت دارد و نمی‌شود که قدرت نداشته باشد، پس چرا جلوی شهادت خودش را نگرفت تا اینکه سی یا چهل یا پنجاه سالی باشد و در این دنیا عمر کند؟! این مسئله دوباره این مطلب را به انسان می‌فهماند که خواست امام علیه السّلام خواست خداست و اراده‌اش ارادهٔ خداست و هیچ از خودش ندارد! اگر بگویند: «در بیست و پنج سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ «در سی‌سالگی یا پانزده‌سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ در اینجا هیچ برای امام علیه السّلام سن مطرح نیست،

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

بلکه مهم پرداختن به تکلیف امامت و ولایت است. آن فقط هست. می‌گویند: بیا تا اینجا؛ اینجا دیگر بایست، تمام شد! حضرت نمی‌گوید: «خدایا، سنّ من بیست و پنج سال است، هنوز چیزی [عمر نکرده‌ام!» خدا می‌گوید]: سنّ تو بیست و پنج سال باشد یا ده سال، برای ما فرقی نمی‌کند؛ تو را تا اینجا آوردیم، از اینجا به بعد مَسند به کس دیگری واگذار می‌شود.

قطع شدن ارتباط مردم با ائمه در زمان امام هادی و امام عسکری علیهم السّلام

ما می‌بینیم همین قضیه و مطلب راجع به امام هادی هم دوباره اتفاق می‌افتد؛ حضرت در هشت‌سالگی به امامت می‌رسد.[1] در قضیهٔ امام هادی دیگر مسئله به اوج و نهایت خود می‌رسد؛ یعنی امام هادی پس از گذشت چند سال در مدینه، به دستور متوکل خلیفهٔ عباسی به‌سمت سامرّا تبعید می‌شود. یک عده از لشکر را می‌فرستد و می‌گوید: «ایشان را با احترام بیاورید به سامرّا!» یعنی تبعید دیگر! بعد هم

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۸٤.

حضرت را در یک مکان و جای خیلی نامناسبی قرار می‌دهد و حتی زندان می‌کند و خیلی مفصّل...![1]

از زمان امام هادی علیه السّلام دیگر ارتباط مردم با امامت قطع می‌شود، مگر یک افراد خاصّی که به أشکال خاصّی می‌آمدند و با امام ملاقات می‌کردند؛ یعنی کاملاً [تحت‌نظر بودند.] اگر کسی به سامرّا برود، می‌بیند که یک چهاردیواری بسیار بزرگی هست که آنجا را «مُعَسکَر» می‌گویند؛ یعنی محلّ ارتش و پادگان این آقای متوکل. ایشان آنجا پادگان داشت. حضرت را در آنجا نگه می‌دارند و اسکان می‌دهند و ارتباط مردم قطع است.

خب، کم‌کم باید مردم بیرون بیایند، کم‌کم باید از ظاهر خارج بشوند، کم‌کم باید بدانند که باطنِ مسئله مهم است و ارتباط ظاهر داشتن و نداشتن مهم نیست.

این قضیه در زمان امام حسن عسکری به نهایت می‌رسد؛ یعنی در زمان امام هادی سیر خودش را طی می‌کند و دیگر در زمان امام حسن عسکری

---

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۱.

غیر از یک چند نفری انگشت‌شمار اصلاً کسی نمی‌توانست امام حسن را ببیند. بیرون که می‌آمدند، با خود خلیفهٔ عباسی می‌آمدند و وقتی برمی‌گشتند، تحت‌الحفظ بودند. گاهی فقط روز عید مانند عید قربان یا عید فطری بود که مردم امام حسن عسکری را می‌دیدند که دارند با خلیفه می‌روند در نماز عید شرکت کنند؛ وإلاّ اصلاً ارتباطی نبود.[1]

یک شخصی به آنجا می‌رود تا امام علیه السّلام را بشناسد. از ایران هم آمده بود. یک چیزی در دلش نیت می‌کند که من این سؤال را از امام بکنم که آیا می‌شود در لباس جنب از حرام نماز خواند و آیا نجس است یا نه؟ ولی سؤالم را نمی‌گویم! اگر امام، امام است باید جواب را به من بدهد. مگر امام نیست؟! مگر خبر ندارد؟! لذا باید جواب بدهد!

در آن روزی که حضرت داشتند با خلیفه می‌رفتند، می‌رود در آنجا می‌ایستد. موقعی که داشتند برمی‌گشتند، یک‌دفعه مردم می‌بینند حضرت

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٣١١ ـ ٣٢٤.

دارند اسبشان را به‌سمت مردم هدایت می‌کنند.

حضرت آمدند، آمدند، تا رسیدند به این شخص و

گفتند:

«فلانی، لباس جنب از حرام نجس نیست.»[1]

می‌فهمد دیگر! یعنی ارتباط این‌قدر ارتباط پیچیده و ضعیفی بود تا اینکه مردم مسئلهٔ امامت را بفهمند و بشناسند که به این دیدن‌ها نیست، به این آمد و شدها نیست، به این درب را باز کردن‌ها و با مردم ارتباط داشتن نیست؛ راهی است که قرار می‌دهد.

فلسفهٔ به امامت رسیدن امام زمان علیه السّلام در پنج‌سالگی

این قضیهٔ امام حسن عسکری علیه السّلام هم مثل جدّشان [امام جواد علیه السّلام کوتاه بود] و بیست و هشت سال بیشتر طول نکشید که شهید شدند.[2]

باز ما در اینجا می‌بینیم که امام زمان دیگر رکورد را می‌شکند و در سنّ پنج‌سالگی به امامت می‌رسد![3] حالا جدّش امام جواد آن موقع نُه سال سن

---

[1] رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۳۸؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ٤١٣ و ٤١٤؛ مناقب اهل‌بیت علیهم السّلام، ص ٢١٤ ـ ٢١٦. قابل ذکر است که در مصادر مذکور، این قضیه راجع به امام هادی علیه السّلام آمده است. (محقق)

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ٣٣٦.

[3] الإرشاد، ج ۲، ص ٣٣٩.

داشتند؛ ولی ایشان دیگر در سنّ پنج‌سالگی به امامت رسیدند. امام زمان وقتی سنّشان پنج سال بود که قدشان دو متر نبود! همین بودند و پنج سال همین قدر است. این مسئله دیگر به‌طور کلی برای مردم جا می‌افتد که نه امامت به سنّ است، نه امامت به دیدن است، نه امامت به ارتباط است، نه امامت با حضور است، نه امامت به حرف زدن است، هیچِ هیچ نیست!

امامت یک مسئلهٔ دیگری است مافوق این حرف‌ها که اصلاً در قالبِ سنّ و قد و وزن و کشش و کشیمنی و این چیزها درنمی‌اید. آن یک مطلب دیگری است و یک عنایت خاصّی است که فقط شامل چهارده نفر شده و این سکه فقط به نام این چهارده نفر زده شده است؛ بله، شیعیان آنها می‌توانند در تحتِ حمایت آنها به همان مراتب برسند که آن یک مطلب دیگر است.

لذا ما می‌بینیم در جریان غیبت صغری، زمینه برای عادت کردن مردم به این مسئله آماده می‌شود. هفتاد و پنج سال امام علیه السّلام با مردم ارتباط ندارد و فقط توسط نوّاب خاص (چهار نائب) ارتباط برقرار است؛ یعنی با یک نفر هم ارتباط ندارد! نائب اول عثمان بن سعید، نائب دوم محمد بن عثمان، نائب سوم حسین بن روح و نائب چهارم هم علی بن محمد سمُری؛ اینها چهار نائبی بودند که با مردم ارتباط داشتند.[1] قبر هر چهار تا هم در بغداد است.[2] مردم مطلبشان را در نامه می‌نوشتند و به اینها می‌دادند، اینها هم شب نامه را زیر سجاده‌ای که نماز می‌خواندند می‌گذاشتند. قاعده این‌طور بود، نه‌اینکه اینها هم ببینند! این‌طور نبوده است و اینها هم نمی‌دیدند. حالا یک وقت برحسب نظر خود حضرت بود، جدا بود؛ ولی تازه اینها هم امام را نمی‌دیدند! ارتباط اینها با امام این‌طور بود. صبح که اینها بلند می‌شدند، دست می‌کردند آن نامه را

---

[1] رجوع شود به إعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲٦۰.

[2] رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۵۸ و ۳٦٦ و ۳۸٦ و ۳۹٦.

در می‌آوردند و می‌دیدند حضرت جواب را آن زیر نوشته‌اند. این روشی بوده که در طول هفتاد و پنج سال بین نوّاب خاصّ امام علیه السّلام و بین مردم بوده است.[1] مردم در این هفتاد و پنج سال دیگر عادت کردند به اینکه امام را نبینند، ولی ارتباط داشته باشند. جواب کاغذشان این‌طوری می‌آید؛ دقیق! مو نمی‌زند! همان جواب می‌آید و همان مسئله مطرح می‌شود و پاسخش داده می‌شود.

فلسفهٔ غیبت امام زمان علیه السّلام

بعد از گذشت هفتاد و پنج سال از زمان غیبت صغری، غیبت کبری شروع می‌شود؛ یعنی حضرت در آن نامه‌ای که برای علی بن محمد سمری می‌نویسند، می‌فرمایند:

فإنّکَ مَیّتٌ ما بَینَکَ و بینَ سِتَّةِ أیّامٍ، و لا تُوصِ إلیٰ أحَدٍ... فَقَد وَقَعَتِ الغَیبةُ التامّةُ.
«تو باید از امروز تا شش روز دیگر، بار سفر آخرت را ببندی؛ و دیگر به کسی وصیت نکن که غیبت کبری انجام شد.»

---

[1] رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۵۳ ـ ۳۹۶.

بعد حضرت می‌فرماید:

ألا فَمَنِ ادّعَی المُشاهَدَةَ قبلَ خروجِ السُّفْیانی و الصَّیحَةِ فَهُوَ کَذّابٌ [مُفتَرٍ]؛[1]

«هر کسی قبل از ظهور سفیانی [و صیحهٔ آسمانی] ادعای رؤیت مرا بکند، کذّاب است و از او قبول نکنید.»

کیفیت برخورد با مدّعیان ظهور (ت)

مثل همین‌هایی که اخیراً و قبل از اخیر درآمدند و خودشان را باب امام زمان و واسطه معرّفی کردند[2] و الآن هم هستند و در عراق هم خیلی زیادند.[3]

---

[1] الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

[2] رجوع شود به نقطة الکاف، جانی کاشانی، ص ۹؛ بابی‌گری و بهایی‌گری، اشتهاردی، ص ٤٥ و ٤٦.

[3] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ٤٩٢:

«سؤال: مدتی است فردی در عراق مدّعی شده که سید یمانی و نائب امام زمان عجّل اللَه فرجه است و به نام سید احمدالحسن یمانی می‌باشد و ایشان مستنداً طبق احادیث و وصیت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم خود را اثبات می‌کند و کراماتی از او نقل شده است، بالأخص از لحاظ علمی و تأویل قرآن، پیشگویی آینده و خواندن اندیشهٔ افراد و درمان بیماری‌های سرطانی...؛ تا چه حد باید به این مطالب اعتنا شود؟ او حتی از تمام مخالفان تقاضای مناظره و یا مباهله کرده، وظیفهٔ ما چیست؟ خواهشمند است بررسی جدی بفرمایید، زیراکه من در حال مناظره و مباحثه با یکی از پیروان وی می‌باشم.

جواب: "هو العالم. تا کنون افراد بسیاری آمده‌اند و از این قبیل دعوت‌ها به عمل آورده‌اند و آنها هم دارای بعضی از حالات غیر عادی چون شفای بعضی از بیماران بوده‌اند، و یا نسبت به آینده پیشگویی‌هایی کرده‌اند و بعد معلوم شده است که تمامی کاذب و مدّعی بیش نبوده‌اند. و در همین عراق نیز خیلی‌ها چنین ادعایی کرده‌اند و مدت‌ها بعد حال و وضع آنها بر همگان روشن شده است.

مطلبی که باید دقت نمود ـ صرف‌نظر از کذب و صدق مسئله ـ این است که بر فرض صادق بودن او چه دلیلی بر اطاعت و انقیاد از او هست؟ متابعت از فرد مشکوک بدون حجّت و دلیل شرعی قطعاً حرام است، گرچه او خود امام زمان علیه السّلام باشد.

این روش و مرام امامت که از زمان موسی بن جعفر شروع شد و ادامه پیدا کرد، ما را به یک مسئلهٔ حیاتی می‌رساند. آن جهتی را که ما باید از این قضیه استفاده کنیم چیست؟ آن این است که راه رسیدن به خدا همیشه باز است، همیشه هست و هیچ متوقّف بر این و آن نیست؛ مهم این است که ما چقدر خود را نسبت به اهدافمان و نیّاتمان با اهتمام و با جدّیت احساس کنیم، این مهم است! قضیه «گر گدا کاهل بود»[1] است. همیشه راه هست. امام در مدینه باشد، راه خدا باز است؛ امام را در زندان ببرند، راه خدا باز است؛ امام در سنّ کم باشد، راه خدا باز است؛ امام

---

۱) آیا با صرف شفا دادن و یا پیشگویی و نظائر آن حجّت شرعی و تکلیف الهی برای انسان منجّز می‌شود؟
۲) آیا ایشان تمام امراض و گرفتاری‌ها را به‌طور قطعی شفا و بهبود می‌بخشد؟ اگر این‌طور است که دیگر باید بیمارستان‌ها و مطب اطبّاء در سراسر دنیا بسته شود!
۳) آیا پیشگویی‌های ایشان نسبت به حوادث گذشته نیز صادق است؟
٤) آیا از معارف الهیّه و حقائق توحید چیزی می‌داند؟ و این مطلب مهم‌تر از همهٔ اینهاست.
الآن افراد بسیاری مدّعی همان سید یمانی بودن هستند و هرکدام برای خود ادله‌ای ذکر می‌کنند و امّا پاسخ صریح و روشن اینکه تا از ناحیهٔ خود امام علیه السّلام دلیل قاطع و غیر قابل تردید بر اطاعت از فردی نرسد، انقیاد و پیروی از او موجب هلاکت و دخول در آتش است.“»

[1] امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰:
«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

در مدینه باشد و هنوز امامتش برای مردم مشخص نباشد، باز راه خدا باز است.

مشروط نبودن هدایت مردم به داشتن ارتباط ظاهری با ائمه

بعد از وفات امام صادق سه نفر آمدند به مدینه که یکی از آنها یونس بن عبدالرّحمٰن بود؛ گفتند: «برویم ببینیم امام کیست.» آمدند گفتند: «آیا امام را معرّفی کرده‌اند؟» گفتند: «نه، معرّفی نشده و نمی‌دانیم.» اینها گفتند: «ای وای، خاک بر سرمان! دیگر ما چگونه برگردیم به کوفه و به مردم چه بگوییم؟! آیا بگوییم رفتیم مدینه و امام را ندیدیم و هنوز معلوم نیست که امام کیست؟!» در همین حین، یک‌دفعه دیدند یکی صدایشان می‌کند و می‌گوید: «امام را می‌خواهید؟ بیایید به شما نشان بدهم!» ببینید امام نیاز به دیدن ندارد! بعد آن شخص این سه‌تا را می‌بَرَد وارد اطاقی

می‌کند که موسی بن جعفر آنجاست، حضرت می‌گویند:

> بروید این مسئله را به افراد خاص بگویید؛ چون فعلاً موقع افشای [امامت] من نیست. فقط بروید به آن رفقای خاصّتان که می‌توانند جلوی زبان و دهانشان را نگه دارند بگویید؛ به همه افشا نکنید که الآن وقت افشا نیست.

چه کسی این را فرستاده که برو آن سه نفری که کنار دیوار ایستاده‌اند و ماتم گرفته‌اند را بیاور اینجا؟! حالا برای این شخصیتی که در اینجا ایستاده است، زندان فرق می‌کند؟! برای این شخصیتی که در خانه است و از دل اینها خبر دارد، زندان فرق می‌کند؟! زندان بصره و زندان بغداد فرق می‌کند؟! غیبت صغری برایش فرق می‌کند؟! غیبت کبری برایش فرق می‌کند؟! فرق نمی‌کند! از شما سؤال می‌کنم: واقعاً الآن ـ به اعتقاد ما ـ امام زمان از وجود ما در اینجا خبر ندارد؟! اگر بگوییم ندارد که بنابراین، فی أمانِ اللهَ، خداحافظ همه!

تبیین حقیقت علم ائمه و اولیای الهی

این کتابی که اخیراً نوشته‌ایم،[1] سه مقدمه دارد: یکی راجع به وحی؛ یکی راجع به علم؛ یکی هم راجع به توحید افعالی و بعد وارد مطلب

---

[1] افق وحی، نقد نظریهٔ دکتر عبدالکریم سروش دربارهٔ وحی.

می‌شویم. رفقا روی آن قسمت علم خیلی دقیق مطالعه کنند تا ببینند که اصلاً علم امام چیست، علم امام به چه گفته می‌شود و امام علیه السّلام چطور نسبت به تمام عالَم علم دارد و اطلاع دارد و حضور دارد! اصلاً حضور دارد، نه‌اینکه علم دارد![1]

یک وقت شخصی بیرون و در خیابان ایستاده و یک دوربین هم روی چشمش گذاشته و از آنجا دارد این مجلس را تماشا می‌کند و می‌گوید: «اول آقای فلان و بعد آقای فلان نشسته است.» به آن یکی هم می‌گوید: «بیا ببین اینها نشسته‌اند.» اینها را یکی‌یکی [از دور می‌بیند]؛ امّا یک نفر بلند می‌شود و اصلاً می‌آید در خود مجلس می‌نشیند! او دیگر با دوربین نگاه نمی‌کند. علم امام از این دومی هم بالاتر است! نه‌اینکه

---

[1] رجوع شود به افق وحی، ص ۱٦۸ ـ ۱۸٤.

امام در این مجلس حضور دارد، بلکه اصل و واقعیت این مجلس، قبل از اینکه تشکیل بشود در نفس امام بوده است. این علم است و این مجلسی که الآن ما داریم کپیِ آن است؛ نه‌اینکه این واقعیت است! بلکه کپی آن قضیه‌ای است که در علم امام است.

لذا قبل از اینکه این مجلس تشکیل بشود، مثلاً دیشب یا دیروز یا یک ماه پیش، اگر از امام زمان علیه السّلام بپرسند: «آقا، در روز شنبه، ساعت هشت و ربع در این منزل چه افرادی هستند؟» حضرت شروع می‌کند و آن‌چنان دقیق یک‌یک افرادی که در اینجا هستند، طرز نگاهشان، طرز نشستن‌شان، طرز توجّهشان، این بنده که صحبت می‌کنم، این صحبت‌ها و اینکه «فلانی می‌آید این حرف را می‌زند و این مطالب را می‌گوید» تا آخر [را بیان می‌فرماید.] اگر شما یک ماه پیش همه را با یک ضبط‌صوت یا یک دوربین ضبط کنید و بعد بیایید نگاه کنید، می‌بینید آن مطالبی که یک ماه پیش صحبت شده است، مو به مو دارد در اینجا اتفاق

می‌افتد و یک سر سوزن هم این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود! این علم، علم امام است. آن‌وقت این دیگر برایش زندان فرق می‌کند؟! دور بودن فرق می‌کند؟! کنار بودن فرق می‌کند؟! این‌طرف و آن‌طرف بودن فرق می‌کند؟!

ولیّ خدا هم همین است! آنهایی که به مقام ولایت می‌رسند مثل مرحوم آقا و آقای حداد و... هم همین هستند و عین همین در نفس آنها هم نقش دارد. مرحوم آقا بارها به من می‌فرمودند:

تو در آن‌طرف کرهٔ زمین برو یا در این‌طرف، برای من مثل این است که الآن اینجایی!

یکی دو متر فاصله داشتیم. ایشان پشت میزشان داشتند می‌نوشتند، ما هم پشت میزمان داشتیم می‌نوشتیم. ـ حالا آن نوشتن کجا و این نوشتن کجا؟! ـ ایشان می‌گفتند: «تو می‌خواهی به آن‌طرف زمین برو یا به این‌طرف، برای من مثل همین الآنت هستی، تفاوت ندارد!»

اینها این هستند و این را هم که می‌گفتند ادعا نبوده است، ثابت کرده‌اند که بوده و دروغ نگفتند؛ بنده می‌دانم که دروغ نگفتند. این‌قدر از این مطالب و حکایات

بنده از ایشان دارم که دیگر...؛ البته همهٔ رفقا از ایشان دارند، نه‌اینکه فقط من دارم! منتها ما بیشتر، چون بیشتر ارتباط داشتیم.

این مطلب به انسان این را نشان می‌دهد که راه ما هیچ‌وقت بین خود و خدا بسته نیست، بلکه همیشه باز است.

امام زمان، غیبت و ظهور ندارد

مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در کتابشان نوشته‌اند:

بین زمان غیبت و زمان ظهور فرق است. زمان غیبت مثل این می‌ماند که شما پشت در هستی و در بسته است و در را به‌روی شما باز نمی‌کنند؛ ولی باز اگر می‌خواهی [در مسیر] باشی، از پشت در جای دیگر نرو! ولی در زمان ظهور در را باز می‌کنند.[1]

آیا سیر و سلوک مشروط به حضور امام است؟ (ت)

این حرف چیست؟ این حرف غلط است! امام زمان علیه السّلام غیبت و ظهور ندارد! غیبت و ظهورِ چشم است؛ این چشم! این چشم فیزیکی که تا باز نشود و نور وجود نداشته باشد و به اشیاء مقابل نخورد و به قرنیه و از قرنیه به شبکیه رفلکس نکند، تا این سیستم نباشد نمی‌تواند ببیند؛ تازه آنهایی که آن داخل است بایستی درست کار بکنند! کار شبکیه

[1] رجوع شود به نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۱، ص ۱۴۰.

بایستی درست باشد، سلول‌های شبکیه بایستی خراب نشده باشند؛ سلول‌های روز داریم مخروطی، سلول‌های شب داریم استوانه‌ای؛ بعد اینها به ماکولا ـ که نقطهٔ زرد است ـ منتقل می‌کنند، از نقطهٔ زرد هم منتقل می‌شود به عصب [بینایی] تا اینکه می‌برند به شبکهٔ مغز می‌رسانند؛ آن‌وقت آدم می‌فهمد الآن این عکس در مقابلش وجود دارد! آقاجان، اینها مربوط به امام زمانِ شبکیه است؛ ظهور امام زمان ظهورِ شبکیه است! وإلاّ امام زمان ظهور ندارد، غیبت ندارد و همیشه ظاهر است.[1]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۱٤:

«سؤال: چطور می‌شود که غیبت امام با حضور امام یکی باشد درحالی‌که به‌عنوان‌نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این دستورالعمل سلوکی مفید [یعنی حدیث شریف عنوان بصری] را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟ ←

[2] ← جواب: کاری که امام علیه السّلام می‌کند با آنچه ما می‌فهمیم خیلی تفاوت می‌کند؛ او امام است و می‌داند چطور مسئله‌ای را بگوید و چطور کاری را انجام بدهد. ما بر طبق مُدرکات ناقص خود خیال می‌کنیم [امام زمان هم مانند ما است]؛ حالاکه در اینجا نشسته‌ایم، از مسائلی که در منزل یا در کوچه و خیابان می‌گذرد بی‌اطلاع هستیم و چون قدرت ما محدود است، نمی‌توانیم در عین اینکه در اینجا هستیم در خیابان هم کاری انجام بدهیم.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، امام زمان علیه السّلام از

برای دیدن این چشم می‌گوییم ظهور و غیبت امام زمان، وإلاّ آیا برای مسئلهٔ امامت هم ظهور و غیبتی وجود دارد؟! بله، ظهور و غیبت بنده به همین

تک‌تک افراد ما و شما به خود ما و شما نزدیک‌تر است! این امام زمان است! یعنی قبل از اینکه شما ببینید که من چه گفتم و قبل از اینکه گوش شما این صدا را به مغز منتقل کند و از راه مغز، نفسِ مجرّدهٔ انسان کلام را بگیرد، قبل از این امام زمان این کلام را گرفته است! التفات کردید؟ این امام است! نه‌اینکه او این کلام را گرفته است، بلکه تمام اینها از قبل در پروندهٔ امام زمان همه ثبت شده است. حالا یک‌هم‌چنین شخصی حضور و غیبتش فرق می‌کند و تفاوت دارد؟!

سؤال: آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همهٔ افرادی که می‌خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولیّ خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟

جواب: در زمان غیبتِ امام علیه السّلام هم انسان احتیاج به استاد دارد و هیچ تفاوت نمی‌کند؛ هم در زمان ظهور انسان احتیاج به استاد دارد هم در زمان غیبت. در زمان ظهور طبعاً مسئله مشخص است و یک مسئلهٔ بدیهی است. خیال می‌کنم در نوارها و مجالس نسبت به کیفیت ارتباط انسان با امام زمان علیه السّلام و پروردگار در زمان غیبت تذکر داده‌ام،* امّا إن‌شاءاللَه به حول و خواست الهی در جلد دوم اسرار ملکوت راجع به این قضیه مفصّل صحبت می‌کنم** به‌طوری‌که دیگر شک و شبهه از همهٔ موارد برداشته شود و همهٔ زمینه‌ها برای پیمودن راه خدا هموار و یکسان بنماید.

بین زمان حضور حضرت با زمان غیبت حضرت هیچ تفاوتی نیست؛ امام در شهر انسان باشد یا در آن‌طرف کرهٔ خاکی باشد، انسان در کرهٔ ماه باشد و امام زمان در کرهٔ زمین باشد، هیچ تفاوتی از نقطه‌نظر سیر و سلوک برای انسان نیست و لِمّ مسئله هم این است که مسئلهٔ سیر، مسئلهٔ سیر باطن است و ارتباطی با ظاهر ندارد. بنابراین انسان در درون خود باید به‌دنبال مسیر بگردد و درون خود را درست کند؛ از این‌طرف و آن‌طرف و ظاهر و... باید پرهیز کند، مگر آنچه به انسان دستور داده شده است.»

* به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به: افق وحی، ص ٤٨٢؛ فقاهت در تشیّع، ص ٤١ و ٤٢؛ عنوان بصری، ج ١، ص ٧١ ـ ٧٥ و ٨٥ و ١٠٥ و ١٠٦ و ١٨٢؛ آموزه‌های معرفت، ج ٣، ص ٤٢٣ و ٤٢٤؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ٨٣، ص ١٨٣٦ ـ ١٨٣٨ و مجلس ١٤٥، ص ٣٠٣٤.

** اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٠٤ ـ ٢٢٨ و ٢٤٣ ـ ٢٤٥.

چشم است؛ در اینجا باشم، شما مرا می‌بینید و من هم شما را می‌بینم؛ نباشم، نه شما مرا می‌بینید و نه من شما را می‌بینم. ولی برای اولیای خدا دیگر ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! آن ولیّ خدا که به من می‌گوید: «اگر در آن‌طرف کرهٔ زمین باشی برای من مثل این است که در این دو متری من هستی!» دیگر برای او ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! یعنی او از امام زمان بالاتر است؟! یعنی امام زمان از او کمتر است؟!

إعطای امام زمان به میزان خواست و طلب ما و روش اولیاء در این راه

پس در مسئلهٔ امام علیه السّلام، این‌طور نیست که: «زمان غیبت، مثل این می‌ماند که ما پشت در نشسته‌ایم!» نه‌خیر، ما در زمان غیبت درون منزل هستیم، کنار امام زمان هستیم، با امام زمان هستیم!

در مکتب توحید و مکتب عرفان این را به ما یاد می‌دهند که ولیّ خدا مثل خود خدا غیبت ندارد، همیشه در عالمِ عیان است، همیشه در عالمِ ظهور است. به هر مقدار که ما خواستیم، همان مقدار را به ما می‌دهد؛ این مرتبه را خواستیم این مرتبه را

می‌دهد، بالاتر را خواستیم بالاتر می‌دهد، بالاتر را خواستیم بالاتر! پس برای امام علیه السّلام اعطای این مطالب هیچ فرقی ندارد. بلکه ما چقدر طلب می‌کنیم؟ حضرت آن مقدار را می‌گوید بفرما! یک تومان می‌خواهی؟ بیا این یک تومان؛ ده تومان می‌خواهی؟ بیا این ده تومان؛ صد میلیون؟ بیا این صد میلیون؛ صد میلیارد؟ بفرما؛ هرچه می‌خواهی! آن مقداری که می‌خواهی چقدر است و آن مقداری که می‌خواهی در چه مرتبه است؟ به من کاری نداشته باش! من دریا هستم، من اقیانوسم؛ تو ظرفت را آورده‌ای چقدر از این اقیانوسِ من برداری؟! یک استکان بیاوری، من همان استکان

را می‌زنم در این حوض و می‌گویم بفرما! لیوان بیاوری، پارچ بیاوری، هرچه می‌خواهی بیاوری!

ولی یک وقتی ما به امام می‌گوییم: نه؛ اولیا می‌گویند: «اصلاً ظرف با خودمان نیست، ما اصلاً می‌افتیم داخل همین اقیانوس! این خوب است!» ظرف با خودمان نمی‌آوریم و ظرف به این مقدار نداریم.

عارف هرچه هست از خودش نفی می‌کند و کنار می‌ریزد و خودش تنها می‌آید. حضرت می‌گوید: با خودت چه آوردی؟

ـ هیچ!

ـ هیچ ظرفی نیاوردی؟!

ـ نه!

ـ پس چطوری می‌خواهی [آب برداری]؟

ـ می‌خواهم خودم را بیندازم داخل دریا!

ـ صحیح، حالا یک چیزی شد!

اینها دیگر آن مرتبهٔ بالای بالا هستند که حدّی برای خودشان برنمی‌دارند؛ لیوان برنمی‌دارند، تنگ

برنمی‌دارند، کاسه برنمی‌دارند، کُماجدان[1] و دیگ و از اینها هیچ با خودشان برنمی‌دارند! فقط می‌گویند: «هرچه تو خواستی بریز، نه هرچه من خواستم؛ ما هیچ نداریم!» این مکتب، مکتبی است که ما را به این سمت دعوت می‌کند.

انحصار علم و اطلاع دقیق از زمان ظهور به ائمه و اولیای الهی

بنابراین ما زمان غیبت و ظهور نداریم، بلکه همهٔ زمان‌ها زمان ظهور است. بله، ظهور ظاهری طبعاً اتفاق می‌افتد و شرایط خاصّ خودش را دارد که خود حضرت می‌داند؛ ما نمی‌دانیم و آن کسانی هم که تا به‌حال گفته‌اند دروغ از آب درآمده است! می‌گویند: «این‌طور خواهد شد، آن‌طور خواهد شد!» بنده از بعضی از افرادی که به یک‌هم‌چنین اخباری معروف هستند، مطالبی شنیده‌ام که همه هم دروغ درآمده است.

---

[1] فرهنگ عمید: «کماجدان: نوعی دیگ مسی بزرگ که معمولاً در آن نان کُماج می‌پزند.»

وقتی می‌گویی، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» یا «نبوده است!» یا «من نگفته‌ام!» انکار! درِ انکار هم که باز است؛ حساب و کتاب ندارد و دروغ هم نمره نمی‌اندازد! می‌گوییم: «آقا، شما خودتان به ما گفتید... !» می‌گوید: «بنده کِی گفته‌ام؟!» بسیار خب، اگر نگفته‌اید که هیچ!

آن زمان را خودش می‌داند و کسی هم غیر از او خبری ندارد؛ فقط اولیا اطلاع دارند که آنها هم به کسی نمی‌گویند. مرحوم آقا هم می‌فرمودند: «ظهور نزدیک است.» ولیکن ما هیچ‌وقت ندیدیم که برای این مسئله وقتی را تعیین کرده باشند! إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند بر ما منّت بگذارد و آن ظهور ظاهری را هم نصیب ما بفرماید و ما را از شیعیان امام علیه السّلام قرار بدهد و ما را در مرتبه‌ای قرار بدهد که به قول مرحوم آقای حداد: «دیگر ظهور و غیبت برای ما فرقی نکند!» برای آنها این‌طور بود؛ ظهور و غیبت فرقی نمی‌کرد.[1]

دیدگاه مرحوم حداد نسبت به ظهور امام زمان علیه السّلام

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۱۳.

یک دفعه من از آقای حداد سؤال کردم: «آقا، ما می‌توانیم خدمت امام زمان برسیم؟» آن موقع کمتر از هفده سالم بود. ایشان خندیدند و فرمودند:

چرا نمی‌توانی؟! تا بیست شب این کارها را انجام بده، حضرت را خواهی دید.

بعد ایشان فرمودند:

مهم دیدن باطن و ظهور باطن است، وإلاّ ظهورِ ظاهر چه فایده‌ای دارد؟!

حالا گیرم براینکه شما امام زمان را دیدی، مگر امام زمان الآن اینجا نیست؟! من واقعاً دارم می‌گویم! لذا من هم آن چیزی که ایشان گفتند را اصلاً انجام ندادم. گفتم: راست می‌گویند! اگر من بخواهم خدمت حضرت برسم و عریضهٔ خودم را به حضرت عرض کنم و این متوقّف بر دیدن باشد، بی‌احترامی به امام زمان نیست؟! یعنی: «ای امام زمان ـ نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه ـ تو نمی‌توانی و قابلیت این را نداری که از دل من خبر داشته باشی؛ لذا من مجبورم برای‌اینکه به گوشَت برسانم، ده دقیقه یا

پنج دقیقه از تو وقت ملاقات بگیریم که یا ابن‌رسول‌اللَه به دادم برس!» حضرت می‌گوید: «بدبخت بیچاره، قبل از اینکه آن نیت تو درون سرَت قرار بگیرد، من از آن نیت خبر دارم! وقت ملاقات برای چه می‌خواهی؟! برای چه می‌خواهی من را ببینی؟!» جمکران چه چیزی است؟! مسجد سهله چه چیزی است؟! دیدن امام زمان و این حرف‌ها چیست؟! امام علیه السّلام از من به من نزدیک‌تر است. این حرف‌هایی که الآن دارد از دهانم درمی‌آید، قبل از اینکه بخواهد در ذهن و نفس من صورت کلامی آن نقش ببندد، او خبر دارد! آن‌وقت من باید بروم وقت ملاقات بگیرم؟! این اهانت نیست؟! لذا من هم انجام ندادم.

درخواست طریق ملاقات با امام زمان علیه السّلام از مؤلّف و پاسخ ایشان

چندی پیش یکی از رفقا ـ که شما می‌شناسید ـ آمده بود پیشِ من و می‌گفت: «آقا، من فقط ده دقیقه ـ نه بیشتر ـ امام علیه السّلام را ببینم، شما یک کاری بکن!»

گفتم: آقاجان، اگر بنا بر دیدن است، من شما

را یک جایی احاله می‌دهم که آنها راه‌هایی بلدند که شما ببینید؛ ولکن من این عمل را اهانت به امام علیه السّلام می‌دانم که شخص برود عرض حالش را پیش امام علیه السّلام بکند و تا نکند او خبر نداشته باشد! مگر امام زمان مثل دکترهای عادی است که درِ مطبشان تابلو بگذارند و آدم وقتی دلش یا سرش درد می‌گیرد آنجا برود و آنها معاینه کنند؟! شکم و بالا و پایین را معاینه کنند تا بگویند آقا این است درمان! مگر امام علیه السّلام این است؟! این حرفی را که الآن تو داری به من می‌گویی امام علیه السّلام قبلاً خبر دارد! همین! همین حرفی که الآن داری به من می‌زنی و همین صحبتی را که الآن داری با من می‌کنی قبلاً او دارد می‌بیند!

یک فکری کرد و گفت: «نه، پس من هم نمی‌روم.» گفتم: «اگر بخواهی من اطلاع دارم و تو را می‌فرستم!» خودم انجام نمی‌دهم، گرچه راهش را هم می‌دانم، آن هم نه یک راه! ولی این عمل را خلاف شئون امامت می‌دانم که ما بلند شویم به امام زمان بگوییم: «تو عاجزی، تو گوشَت نمی‌شنود و برای‌اینکه حَرَج ما را بفمهی و مضیقهٔ ما را بفهمی و

مشکلات ما را بفهمی، حتماً باید از شما وقت ملاقات بگیریم؛ بیاییم عریضه بنویسیم که فلان!» و این چیزها! این امام زمان می‌شود امام زمان خیالی؛

این امام زمان، امام زمان اعتباری و خیالی و توهّمی است! آن شخصیتی که از من به من نزدیک‌تر است، دیگر چه ملاقاتی و چه وقت حضوری می‌خواهد؟!

جایگاه ملاقات با امام زمان علیه السّلام در مکتب عرفان

عرفا ما را به اینجا می‌کشانند؛ ولی جاهای دیگر می‌گویند: «بیایید این ذکر را بگویید، در خواب حضرت را می‌بینید؛ بیایید این عمل را انجام بدهید، حضرت یک واسطه‌ای می‌فرستند و مطلب را به شما می‌نمایانند؛ تا چهل روز فلان کار را انجام بدهید... .» که همه‌اش خیالی است! آن امام زمان‌ها خیالی و اعتباری است! آنهایی که می‌گویند: «این را انجام بدهید تا اینکه امام زمان از شما دستگیری کند» انسان همیشه باید کار صحیح انجام بدهد، همیشه انسان باید کارش درست و صحیح و موافق با رضای امام زمان باشد و در نیّتش هم متوسّل به آن حضرت باشد؛ تمام شد و رفت! می‌خواهد من را ببیند، ببیند؛ نمی‌خواهد، نبیند! خودش می‌داند، چه ارتباط و چه ربطی به من دارد؟!

اگر امام زمان بگوید: «آقاجان، تو از شیعیان

من هستی، در آخرت هم دستت را می‌گیرم و تو را هم کنار خودم قرار می‌دهم، ولی تا عمر داری من را نمی‌بینی!» حالا ما ناراحت می‌شویم؟ نه! ما از امام زمان چه می‌خواهیم؟ اینکه دست ما را بگیرد، حالا چه او را ببینیم چه نبینیم! می‌گوید: «اصلاً نمی‌خواهم تو را ببینم! اصلاً نمی‌خواهم قیافهٔ تو را ببینم! خیلی قیافه‌ات خوب است که بیاییم تو را هم تماشا بکنیم؟! بد کردیم شدیم امام زمان؟! چه‌کار کردیم که باید بیاییم تو را ببینیم؟! بله؟! نمی‌خواهیم! امّا اگر می‌خواهی، بفرما؛ این کار و این برنامه! اگر اینها را انجام دادی، تو با منی!»

لذا ناراحتی نداریم! می‌گوییم: نه آقا، تو را به خدا اصلاً ما را نبین، خدا در این دنیا خیلی موجودات بهتر و قشنگ‌تر و باحال‌تری از ما درست کرده است، برو آنها را تماشا کن؛ نمی‌خواهد چشمَت به این قیافهٔ نحسِ قمر در عقرب ما بخورد! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که زیر خیمه‌ات باشیم، ما این را می‌خواهیم! آن چیزیی که ما می‌خواهیم این است که دست ولایتت بالای سر ما

باشد، ما این را می‌خواهیم! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که این دنیا و آن دنیا ما را رها نکنی! این هست؟ یا علی، بسم‌اللَه، تمام شد! ما این را می‌خواهیم.

عرفان می‌گوید این! البته اگر کسی بخواهد به این مرتبه برسد، همیشه حضرت را هم می‌بیند؛ نه‌اینکه قضیه [منتفی] باشد. آن اولیا و بزرگان اصلاً همیشه در کنار حضرت هستند! مرحوم آقا می‌فرمودند: «من همیشه در کنار او هستم!» البته یک مرتبه گفتند و دیگر هم نگفتند. وقتی که ولیّ خدا به آن مرتبه می‌رسد، این‌طور نیست که حتی از نظر دیدن ظاهری هم محروم باشد! نه، دیدن ظاهری هم دارد؛ هر وقت اراده بکند یا هر وقت امام زمان اراده بکند، این مسائل هست. این حرف‌ها مربوط به ما است؛ ما که ناقص هستیم، ما که هنوز نسبت به این مطالب برداشت صحیح نداریم. اینها برای ما است.[1]

ما را به این راه دعوت کرده‌اند که دنبال ملاقات نگرد؛ دنبال دیدن ظاهری نگرد؛ دنبال وقت

---

[1] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ٦٥:
«سؤال: آیا حضرت علامه طهرانی روحی له الفداء توفیق تشرّف به محضر حضرت صاحب‌الأمر سلام اللَه علیه یافته بودند؟
جواب: "هو العلیم. اولیای الهی وعرفای باللَه نیازی به تشرّف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه ندارند، بلکه نفس آنها با ولیّ اعظم عجّل اللَه فرجه معیّت و اتحاد دارد؛ چه توفیق زیارت ظاهری برای آنها نصیب گردد یا نگردد. و اگر هم توفیق یابند این‌طور نیست که مثل سایر افراد برای دیگران اظهار نمایند."»

ملاقات ده دقیقه و بیست دقیقه نگرد؛ دنبال اینکه اینها را بخوانی و این کارها را انجام بدهی نگرد!

آیا شما برای تنفس خودتان دنبال اکسیژن می‌گردید؟! الآن دارید تنفس می‌کنید! شما که اینجا آمدید، تا به‌حال شده فکر کنید که بروم برای تنفّسم [تلاش] کنم؟ نه، ساعت‌ها گذشته و اصلاً این به فکرتان نیامده است. امام زمان مثل اکسیژن است؛ در کنار ما است و همراه با ما است و امام علیه السّلام در معیّت با ما این وضعیت را دارد. ما که نشسته‌ایم، دیگر دنبال اکسیژن نمی‌گردیم که دائماً اکسیژن [طلب] کنیم و بگوییم: «این اکسیژن کجاست؟» یا مثل ماهی که در آب است. امام علیه السّلام

یک‌هم‌چنین ارتباطی با ما دارد؛ ارتباطی که اگر اکسیژن نداشتیم، دیگر مرگ بر ما عارض می‌شد! امام علیه السّلام هم اگر به ما اشراف نداشته باشد، مرگ بر ما عارض می‌شود! ولی ما آمده‌ایم در یک افق دیگری فکر می‌کنیم.

بنابراین سالک نباید به‌دنبال این باشد که امام زمان را ببیند. این رسم، رسم عرفان نیست. سالک باید به‌دنبال این باشد که خود را به آن دریچه و قلب امام زمان نزدیک کند؛ باید به فکر آن باشد. نسبت به آن نباید سرِ خودمان را کلاه بگذاریم؛ نسبت به آن نباید خودمان را دوْر بزنیم؛ نسبت به آن نباید خودمان را گول بزنیم! بایستی آن چیزی را که مورد رضای حضرت است انجام بدهیم؛ در این‌صورت در کنار او هستیم، یا او را می‌بینیم یا نمی‌بینیم.

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند توفیق بدهد و ما را به این مطالب بزرگان بیشتر واقف و آشنا کند.[1]

---

[1] لازم به‌ذکر است که این مجلس با پرسش و پاسخ اختتام یافت امّا از آنجا که سؤالات مطروحه متناسب مباحث این کتاب نبود، ان‌شاءاللَه در جایگاه خود ارائه و تقدیم می‌گردد. (محقق)

اللَهمّ صلّ علىٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس ششم: شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت ولیّ‌عصر علیه السّلام (۱)

مشهد مقدّس رضوی / ۲۰ رمضان‌المبارک ۱۴۳۹ هـ.ق

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

تأمّلی در فقرهٔ «اِستَخلِفهُ فی الأرضِ» از دعای افتتاح

چند شبی است که این فقرات دعای افتتاح ـ که مربوط به حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه است ـ مرا به خود مشغول کرده است؛ این فقرات که می‌فرماید:

اِستَخلِفهُ فی الأرضِ کَما اسْتَخلَفتَ الّذینَ مِن قَبلِه؛[1] «او را در زمین مُتمَکِّن گردان و زمین و حکومت آن را در اختیار او قرار بده!»

نقد استعمال کلماتی مانند حسین زمان و علیّ زمان

الآن حکومت زمین که در اختیار امام عصر نیست!

---

[1] الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹: «حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، هم‌چنان‌که پیش از او نیز به بعضی از بندگانت سلطنت و مُکنت عطا نموده بودی.»

امروز ـ نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه ـ یک عبارتی از یک شخصی دیدم که: «زمان، زمان غدیر است!» از این حرف‌ها زیاد است! در سابق می‌گفتند: «حسین زمان و علیّ زمان!» هنوز پیغمبر زمان را نشنیده‌ایم، إن‌شاءاللَه آن هم تا چند روز دیگر درمی‌آید! این مسائل لقلقهٔ زبان است و نشان می‌دهد که میزان فهم ما از دین و روح دین و معارف الهی چقدر است! به خواندن و نوشتن و در سینه جمع کردن و حفظ کردن نیست؛ شما در کتابخانه هم این کتاب‌ها را دارید و همهٔ کتاب‌ها و مطالب هست، امّا اینکه این مطالب چقدر در دل رسوخ کرده و به دل نشسته و انسان به عمق این مطالب

رسیده است، [مهم است]!

یک وقت در همان زمان‌های سابق ـ زمان شاه ـ من یک عبارت و سخنی از یک بنده‌خدایی[1] شنیدم؛ یک نواری از ایشان بود که گوش می‌دادم. ایشان در منبر می‌گفت:

امروز ما باید حسین‌های زمان و شمرهای [زمان] را بشناسیم! شمر ۱۲۰۰ یا۱۴۰۰ سال پیش مُرد، از بین رفت و خاک شد؛ باید ببینیم شمر الآن کیست، شمر الآن موشه‌دایان[2] است![3]

تبیین برخی از خصوصیّات امام علیه السّلام

بله، اشکال ندارد، از این‌طرف موشه‌دایان هم شمر است، صدام هم شمر است و تفاوت نمی‌کند؛ الحمدللّه شمر زیاد داریم و غیر از آنها هم هستند! ولی قضیهٔ «حسین‌ها» چیست؟ «حسین‌های زمان» کیست و چیست؟ مگر ما چند تا حسین داریم؟! الآن در زمان ما حسین زمان کیست؟ اگر باشد، امام زمان

---

[1] فوت کرده است، خدا رحمتش کند و بیامرزد؛ مردی بزرگ و عالم و وارسته و متهجّد بود و کمی از او هم در این زمان پیدا نمی‌شود؛ کمی از او!

[2] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۵، تعلیقه ۳:
«این فرد مدّتی به‌عنوان وزیر جنگ رژیم صهیونیستی موجب کشتار و فجایع فراوانی گشته بود.»

[3] رجوع شود به مجموعه‌آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵ و ج ۱۷، ص ۲۹۱ و ج ۲۴، ص ۷۹؛ حماسهٔ حسینی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ نهضت‌های اسلامی در صدسالهٔ اخیر، ص ۸۰؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۵، ص ۱۳۲؛ نبرد حق و باطل، ص ۴۱.

است. غیر از او شما چه کسی را سراغ دارید؟ بگویید! کیست؟! یعنی حسینی که ربطش با خدا، معرفتش به خدا، ولایت کلّیهٔ الهیه‌اش بر مُلک و ملکوت؛ رزق جمیع ماسوی‌اللَه از جبرائیل، میکائیل و ملائکهٔ مقرّب تا برسد به این ذرّات معلّق در هوا؛ ربط تمام نفوس، جمادیّه، نباتیّه، حیوانیّه، انسانیّه و ملکوتیّه با پروردگار [به ولایت اوست؛ یعنی] یک پشه‌ای که الآن می‌بینید دارد می‌رود، به ولایت امام و به اشراف امام دارد می‌رود![1] توجه

می‌کنید؟ اصلاً می‌دانیم چه خبر است؟ ـ من دماغم را نمی‌توانم بخارانم! ـ چه خبر است؟! این پشه را که دارید می‌بینید، به ولایت امام دارد می‌رود!

حالا «حسین زمان» کیست؟! یک صد میلیارد میلیارد میلیارد میلیاردم آن را به من نشان بدهید و به من بگویید که بالأخره ما هم بفهمیم؛ ما هم که از پشت کوه و پرورشگاه نیامده‌ایم، بالأخره کم و بیش در همین مسائل بوده‌ایم.

«علیّ زمان» کیست؟! اینکه بدتر شد! آن

---

[1] جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ اشراف ولایی امام علیه السّلام بر جمیع موجودات رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳ ـ ۴۱.

حسین بود و حالا علی؛ علی که واسطهٔ عالم وجود بوده است! یک وقت شما یک علی می‌بینید که می‌آید مسجد کوفه نماز می‌خواند و عبایش را روی دوشش می‌اندازد و به خانه‌اش می‌رود و هیچ [تفاوتی هم با بقیه ندارد]؛ خیلی خب، اگر این است ده هزار و یا ده میلیون مثل این هست و می‌توانیم به آنها علی بگوییم. امّا یک وقت یک علی درون این عبا و پشت این عبا می‌بینید، آن علی کیست؟ آن علی که جبرائیل باید بیاید از او اذن و اجازه بگیرد و خدمت رسول‌اللَه برسد، او کیست؟ بنده‌ام؟! می‌گویم من دماغم را نمی‌توانم بخارانم! تو را به خدا ببینید، آیا من می‌دانم پشت این در چیست، چه کسی نشسته است، چه کسی صندلی گذاشته است، چه کسی دارد گوش می‌دهد؟ واللَه نمی‌دانم، تَاللَه نمی‌دانم! پشت این دیوار را من نمی‌دانم چه کسی نشسته و دارد حرف‌هایم را گوش می‌دهد و مسائل را گوش می‌دهد. توجه می‌کنید؟! اینها بازی کردن با دین است، اینها بازی کردن با اعتقادات مردم است، اینها انحراف دادن مسیر معرفت مردم است.

[یک وقت] مرحوم آقا مشهد مشرّف شده بودند. یک روز در خدمت ایشان به بازدید مرحوم عمویمان، آقا سید محمدعلی ـ خدا رحمتشان کند ـ رفتیم؛ ایشان [به دیدن ما] آمده بودند و ما هم به بازدید ایشان رفته بودیم. برخی از رفقای حاضر در مجلس ایشان را دیده بودند، مسجد لاله‌زار نماز می‌خواندند. قبلاً ارتباط بیشتر بود و حتی مرتبهٔ شاگرد و استادی بود، ولی بعد کم‌کم به‌واسطهٔ بعضی از مسائل کم شد و کم شد تا اینکه دیگر آن ارتباط نبود.

یک صحبتی بین آنها ردّ و بدل شد و مرحوم آقا رو کردند به ایشان و گفتند:

آقای اخوی، شما می‌دانید ما برای چه به مشهد آمدیم؟ ما دیدیم این مردم برای اسلام قیام کردند، خون دادند و زحمت کشیدند، نیت اینها نیت اسلام رسول‌الله بود[1] و به‌خاطر اسلام رسول‌الله خون دادند، آمدند در خیابان و زن و بچه و فرزندشان [را فدا کردند]![2] بعد خدا یک هدیه‌ای در اختیار این مردم قرار داد؛ امّا ما دیدیم اینها چیزی از اسلام نمی‌دانند، معرفتی از اسلام ندارند، حقیقت اسلام را نمی‌فهمند، ولایت را نمی‌فهمند و امام را تشخیص نمی‌دهند!

واقعاً همین‌طور است دیگر! این مردم تشخیص نمی‌دهند. بزرگ‌هایش تشخیص نمی‌دهند چه برسد به اینها!

ملاقات یکی از علماء با علامه طهرانی و بحثی در باب حدود اختیارات امام علیه السّلام

یک دفعه ما در همان زمان شاه مشهد مشرّف شدیم. من و مرحوم آقا و اخوی آقا سید ابوالحسن بودیم و مثل‌اینکه یک نفر دیگر هم بود. در همان حال و هوای انقلاب بود؛ ظاهراً حکومت‌نظامی و از این مسائل بود و یا [داشت] شروع می‌شد. ایّام عید قربان بود. بعد از ظهر روز عرفه در همان اطاق هتل رُز نشسته بودیم که مرحوم آقا به من فرمودند: «دعای روز عرفه را بخوان!» خلاصه ما دعای روز

---

[1] توجه کنید چه حرف‌هایی است! اینکه آدم خون خونش را می‌خورد* برای همین‌هاست!

* ضرب‌المثل و در اصطلاح یعنی از فرط عصبانیت به خود پیچیدن و جوشیدن. (محقق)

[2] هم‌چنین جنگی که شد، حملهٔ عراق به ایران و مسائل و مصیبت‌های این جنگ که خدا می‌داند چه خبر بود و چه شد! البته ایشان قبل از این جنگ [به مشهد] آمدند.

عرفه را ـ همان ایّام ـ تا آخر رو به قبله خواندیم؛ نمی‌دانم اخوی آقا سید ابوالحسن هم کمک کرد یا نه!

یک شب نشسته بودیم دیدیم درِ اطاق را می‌زنند، نگاه کردیم دیدیم آقای مرعشی است که در مشهد بودند؛[1] ـ دو تا برادر بودند که ظاهراً هر دو فوت کرده‌اند. ـ ایشان آمدند و در را که باز کردیم، یک‌دفعه چشمشان به ما و آقا افتاد و گفتند: «به! آقا سید محمدحسین! من خیال می‌کردم...» بعد معلوم شد مثل‌اینکه آدرس را اشتباه آمده است؛ می‌خواسته به دیدن کس دیگری برود، ظاهراً نبوده و کارمند و خادم هتل هم آقا را به‌جای او اشتباهی معرّفی کرده و ایشان هم آمده درِ اطاق ما را زده است. علیٰ‌کلّ‌حال آمد داخل و تقریباً مجلس خوبی هم بود. در بین صحبت‌هایی که می‌کرد، می‌گفت:

ما نجف پیش حاج‌آقا روح‌الله (آقای خمینی) بودیم و آقا شیخ نصرالله خلخالی[2] هم بود. آنجا صحبت این شد که آیا امام می‌تواند زن انسان را طلاق بدهد یا نمی‌تواند؟

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵: «مرحوم آیةاللَه سید کاظم مرعشی که ساکن ارض اقدس بودند و در همان‌جا هم به جوار رحمت حق پیوستند.»

[2] خدا رحمتش کند، مرد فاضلی بود.

حاج‌آقا نصرالله گفت: «آقا، مشهدی فلان دوغ‌فروش[1] هم یک‌هم‌چنین حرفی نمی‌زند!» بقیه هم خندیدند و... .

حالا ما همین‌طور با تعجب نگاهش می‌کردیم؛ یعنی خودش هم قبول داشت! بعد که رفت، گفتم: «آقاجان، این حرف‌ها چیست که اینها می‌زنند؟» گفتند:

عدم معرفت مردم به حقیقت مقام امامت

آقا سید محسن، اینها اصلاً چه فهمی از دین دارند که می‌گویند: «فلان دوغ‌فروش هم یک‌هم‌چنین چیزی نمی‌گوید!»[2]

البته اینجا بابِ [سخن] زیاد است و کم‌کم یک مسائل فقهی راه پیدا می‌کند و مسئله خیلی دقیق می‌شود. در همان سالی که مرحوم آقا ما را قم فرستادند، از ما تقاضا شد که ماه رمضان را صحبت کنیم، من که خود مایل نبودم ولی شروع به صحبت کردیم و تقریباً همین شرح دعای ابی‌حمزه هم بود. کم‌کم وارد این بحث شدیم که: «امام بر همهٔ اسرار وجودی ما اطلاع و اشراف دارد و...!» بعد هم شروع کردیم که حال، قضیهٔ شرعی آن چه می‌شود و کم‌کم داشتیم [مطلب را جلو می‌بردیم]؛ آقا، هنوز چیزی باز نکرده بودیم که سر و صدا از یمین و یسار و

---

[1] یک دوغ‌فروش عربی سرِ کوچه‌شان بوده است.

[2] رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵.

خَلف و قُدّام برخاست، و هنوز چیزی‌نگفته سر و صدا از أعلام همه برخاست که قضیه چه هست! طبعاً ما هم حرفی را که تا اینجا زدیم، دیگر جلوتر نرفتیم؛ خدا رحم کرد که اینها اشکال کردند، وإلاّ می‌خواستیم چیزهایی بگوییم! خلاصه ما هم پاسخ همه را

دادیم و تمام شد و بعد دیگر آن جریاناتی که خبر دارید پیش آمد.[1]

احاطهٔ علّی امام علیه السّلام بر تمام موجودات

خلاصه ببینید، چه کسی امام را شناخته است؟! اینکه اصلاً چیزی نیست و ربطی به امام ندارد؛ بچه‌مکتبی‌های این راه در این مایه‌اند! امام کجا، این حرف‌ها کجا؟! اصلاً [این مسائل] توهین به امام است. می‌گوییم: «امام خبر دارد.» خبر داشتن [که برای امام چیزی نیست]! احاطهٔ امام بر ما، احاطهٔ عِلّی است نه احاطهٔ إخباری؛ یعنی الآن شما می‌دانید من می‌خواهم چه بگویم؟ مثلاً این جمله‌ای که الآن می‌خواهم بگویم چیست؟ دهانم را می‌بندم؛ حالا آن جمله را می‌گویم، هنوز که نگفته‌ام! امام از قبل این را می‌داند! چرا؟ چون این جمله قبلاً در نفس امام نقش بسته است. توجه می‌کنید؟ چیزی که خودم نگفته‌ام و نمی‌دانم چه هست! حال این کمترین آن است. آن‌وقت کدام‌یک از این مردم امام را

---

[1] رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱٤۱۵ هـ.ق، جلسهٔ ۳ و ٤.

شناخته‌اند؟![1]

ایشان فرمودند:

ما آمدیم مشهد تا به مردمی که برای آن اسلام خون داده‌اند، امام را شناسایی کنیم و به آنها بشناسانیم که آقا امام این است و وضعش این است؛ راه را اشتباه نروید! ما برای این آمدیم.

خدا رحمتشان کند، واقعاً به ضرس قاطع امام‌شناس او بود! بقیه و همهٔ ما فقط کلیشه و زیراکس و فتوکپیِ آن مطالب را بیان می‌کنیم؛ طبعاً فتوکپی هم گاهی سیاه درمی‌آید، گاهی یک جایش می‌خورَد، دو خطش می‌افتد و همین‌طور [انواع خرابی] در آن هست.

حکایت خطابِ «امام صادقِ زمان» به یکی از مراجع و نقد آن

«علی زمان» کیست؟ علی زمان یک نفر است، تمام شد، والسّلام! «حسین

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون احاطهٔ علّی امام علیه السّلام رجوع شود به نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح اسفار اربعه، ج ۱۹، ص ۲۵۳ ـ ۲۵۶؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ص ۱۰۷ ـ ۱۰۹.

زمان» کیست؟ حسین زمان یکی است، تمام شد! «امام صادق زمان» کیست؟ یک نفر است! آن‌وقت در همان زمان انقلاب (در زمان شاه) فلان سید در تبریز می‌رود بالای منبر و با همان تعبیر [و لهجهٔ ترکی] می‌گوید:

ای مردم، اگر کسی می‌خواهد امام جعفر صادق این زمان را ببیند، من به او آدرسش را نشان خواهم داد! یک بلیط اتوبوس بگیرد برود طهران؛ شَمسُ‌العِماره، سوار اتوبوس قم بشود برود قم، کوچهٔ ارگ در منزل آیةالله العظمیٰ شریعتمداری، آنجا بایستد و ورود نکند، باید اذن دخول بخواند! بعد به ادب وارد شود، امام جعفر صادقِ زمان در آنجا حضور دارد!

باور کنید، یک کلمهٔ از اینها را از خودم نمی‌گویم! حالا تمام این حرف‌ها را از او حساب می‌گیرند.

اما وقتی که ورق برمی‌گردد، آن امام جعفر صادقِ [زمان] اول‌فاسق زمان می‌شود از دهان همین فرد! ـ ای دنیا! ای دنیا! چه خبر است؟ دین مردم را ببینیم چه خبر است! همه‌اش نباید بخندیم، باید به خود نگاه کنیم، یک وقت نیاید ما هم همین‌طور باشیم! ـ توجه می‌کنید؟ خودم مطالبی که می‌گفت را با گوشم شنیدم. وقتی که ورق برمی‌گردد، همین فرد دوباره می‌رود روی آن منبر تبریز و می‌گوید:

ای مردم بدانید، اگر از پلهٔ اول این منبر تا پلهٔ آخر قرآن کشیده باشند، این مرد پا روی همهٔ این قرآن‌ها خواهد گذاشت تا خود را به بالای منبر برساند!

عجب! چه شد؟! امام صادق چه شد؟! کجا رفت؟! امام صادقَت کجاست؟! توجه می‌فرمایید؟

این مطلبی است که ما باید خیلی دقت کنیم.

عباراتی از دعای افتتاح دربارهٔ امام زمان علیه السّلام

من در این فقراتی که در دعای افتتاح راجع به حضرت است خیلی فکر می‌کردم که این داستان چیست: **«اللَهمّ اجعَلهُ الدّاعیَ إلیٰ کتابِک و القائمَ بِدینِک»**؛[1] مگر امام زمان داعی به کتاب نیست، پس این دعا چیست؟! این یک مسئله. البته وارد این مسائل شدن، صحبت زیاد است.

اِستَخلِفهُ فی الأرضِ کَما اسْتَخلَفتَ الّذینَ مِن قَبلِه.
مَکِّن له دینَهُ الّذِی ارْتَضَیتَه [له]؛[2] «آن دینی که او می‌خواهد، آن دین را در اختیار او قرار بده و او را بر آن دین متمکّن گردان!»

یعنی مستولی، مسیطر و مُشرِف نسبت به آن! نه آن دینی که الآن در عربستان است، در عراق است، در آنجا است، در اینجا است؛ هست یا نیست؛ در همه‌جا!

شرح فقرهٔ «یَعبُدُکَ لا یُشرِکُ بکَ شَیئًا» از دعای افتتاح

أبدِلْهُ مِن بَعدِ خَوفِه أمنًا یَعبُدُکَ لا یُشرِکُ بِکَ شَیئًا.[3]

---

[1] شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:
«بار الها! او را دعوت‌کنندهٔ به‌سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان.»

[2] شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:
«دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرّر بفرما.»

[3] شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:
«پس از خوف از معاندین و ظالمان، او را در مَأمَن و جایگاه امن و امان متمکّن بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه

این چه عبارتی است که حضرت در اینجا می‌فرماید: **«یَعبدُکَ لا یُشرِکُ بک شیئًا؛** شرک به تو نورزد!» نَعوذُ بِاللَه مگر الآن امام زمان در عبادت و توجّهش به پروردگار و در آن جنبهٔ ربطش جنبهٔ شرک قرار دارد؟! **«لا یُشرِکُ بک شیئًا؛** هیچ چیزی را در عبادت شریک تو قرار ندهد!»

وجود شرک در عبادت‌های تودهٔ مردم

عبادت‌های ما همه مخلوط و قاطی است؛ مثل طلا می‌ماند، می‌دانید چند عیار است؟ طلای ۲۲ عیار داریم، ۲۰ عیار داریم، ۱۸ عیار داریم، ۱٤ عیار داریم؛ مثلا چهارده یا هجده تای آن درست است و بقیهٔ آن ـ مثلاً ده تای آن ـ مس یا مَفرَغ است! البته من نمی‌دانم، حالا هرچه هست.

در عبادت‌های ما همه شرک است؛ فلان مسجد می‌رویم تا آن امام جماعتش یک روزی بیاید به داد ما برسد و مال ما را از گمرک ترخیص کند! هستند، البته نه

و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

همه، بلکه بعضی‌ها! یا می‌رویم پشت سر فلان آقا نماز می‌خوانیم تا فلان حاج‌آقا بیاید در فلان اداره فلان کار را کند! شنیده‌ام بعضی از این جاها سرقفلی‌هایی دارد؛ چه سرقفلی‌هایی و چه مسائلی! چه مسائلی در همان جماعت حلّ و فصل و رتق و فتق می‌شود: «تو بیا، تو نیا، صف اول برای تو، آنجا به‌خصوص برای تو، ...!» این عبادت عالی است و این عبادت خاصّ خداست!! این‌قدر این عبادت قوی است که به شما بگویم: جبرائیل نمی‌تواند بار آن را بلند کند، فقط بار خفیف را می‌تواند بلند کند و بالا ببرد؛ باری که وزن آن کم باشد! آقا، عبادت اینها کوه احد است! از عهدهٔ جبرئیل برنمی‌آید و می‌گذارد همان‌جا باشد و خودش بالا می‌رود! این کار [و وضعیت] این عبادت‌ها است.

اهمیت اخلاص در انجام امور عبادی

بعضی از این رفقا که برایشان وجوهات یا چیزی می‌فرستند، به من نشان می‌دهند، می‌گویم: «بَه! این حجیم است، ماشاءاللَه!» یک پاکت بزرگ! حالا در آن نگاه می‌کنی می‌بینی که یک تومان یا مثلاً

[فلان مقدار اندک] است! آقاجان، این را می‌توانستی [تبدیل به] ده تا [اسکناس و] کوچکش کنی! امّا چون این مال خداست، این را باید ملائکه بشمارند؛ من به شما می‌گویم: چون زیاد است اینها را ملائکه نمی‌توانند بشمارند، لذا بدانید جایی حساب نمی‌شود! اگر می‌خواهید حساب شود، تعدادش را کم کنید، آن‌وقت ملائکه زود می‌شمارند؛ ملائکه حوصله ندارند که بیایند پاکت بزرگ را بشمارند! ـ اینها خیال می‌کنند هرچه بزرگ‌تر باشد، بهتر است! ـ اگر می‌خواهید ملائکه راحت بشمارند، بزرگش نکنید؛ آن‌وقت این را به‌جای ملائکه و آنهایی که مأمور هستند کسان دیگر می‌شمارند! البته شوخی کردیم، یا شوخی‌جدی، حالا یک چیزی از درون آن درآمد.

این عبادت‌هایی هم که ما می‌کنیم، این‌طوری است. فلان جا می‌روی، می‌گویند: «بیا برویم فلان مسجد، آنجا بد نیست؛ مریدهای فلان آقا در مسجد هستند، عالی است! خلاصه می‌رویم با آنها [مرتبط] می‌شویم!» آن یکی می‌گوید: «فلان جا به مسجد

بازار می‌رویم، آنجا چه کسانی هستند!» آن یکی را می‌بینی، می‌گوید: «از فلان آقا وقت می‌گیریم که برویم پشت سر فلان کس نماز بخوانیم!» تمام اینها می‌شود شرک،

همه‌اش شرک است! نماز را خوانده ولی روز قیامت می‌گویند: «فلان شب نمازت ثبت نشده است!» می‌گوید: «ای بابا، این‌قدر زور زدیم، این‌قدر پول دادیم، حالا نمی‌گویم پول، ولی بالأخره این‌قدر واسطه دادیم، این‌قدر چه‌کار کردیم؛ بیا، برو تا بالأخره راهمان دادند؛ فلان مسجد رفتیم، از راه دور [آمدیم]!» امّا در پرونده‌ات چیزی نیست!

حضور خالصانهٔ شهید مطهری در مجالس شب‌های احیا در مسجد قائم

خدا رحمت کند آقای مطهری را، شب‌های احیا به مسجد قائم می‌آمد. خودشان جایی احیا می‌گرفتند، مثل‌اینکه زودتر تمام می‌کردند و بعد رانندهٔ ایشان، ایشان را به مسجد قائم می‌آورد. ما می‌فهمیدیم، البته مرحوم آقا [سفارش] کرده بودند که مشخص نباشد. می‌آمد آن گوشه و عقب می‌نشست و وقتی هم که مراسم احیا تمام می‌شد، زود از همان‌جا می‌رفت! برخی از رفقای حاضر در مجلس ایشان را می‌دیدند. این اخلاص است و به این اخلاص می‌گویند! [این‌طور نبود که] بلند شود بیاید پیش آقا بنشیند، یک‌ربع هم حال و احوال کند

و همه ببینند؛ بلکه می‌آید و حالش را می‌کند و نصیبش را می‌گیرد و سهمش را برمی‌دارد و بعد هم بی‌سر و صدا سرش را پایین می‌اندازد و می‌رود. اینها می‌بَرند، اینها! کار اینها درست است.

اما عبادت‌های ما همه همین است؛ در عبادت تا بیاید: «برای آن، برای این، بروم فلان جا نماز بخوانم برای این، یا فلان کار را باید بکنم برای این، فلان مسئله را رتق و فتق کنم که بالأخره یک روزی [به‌درد ما بخورد» خراب می‌شود!] در عبادت، و منظور از عبادت نماز نیست، بلکه هر عملی که انسان و سالک انجام می‌دهد، فقط باید نشانه‌اش خدا باشد و این خیلی مشکل است! کار می‌خواهد و خدا انسان را امتحان می‌کند؛ لذا باید نشانه‌اش خدا باشد و از خدا بخواهد که خودش دستگیری کند.

حکایتی از کیفیت برخورد علامه طهرانی در قبول وجوهات شرعی

در زمان شاه بود و ما کوچک بودیم. مرحوم آقا از کربلا برگشته بودند و صبح چند نفر از مسجدی‌ها، برای دیدن زوّار آمده بودند. یکی از اینها در وسط صحبت دست کرد در جیبش و یک پاکت بزرگی از اسکناس درآورد؛ نشست خدمت

ایشان و گفت: «بفرمایید قربان!»

تصور می‌کنید عکس‌العمل آقا چه بوده است؟ من که گفتم الآن یکی در گوش

او می‌زند! ولی خب آقا اهل رعایت بودند، فرمودند: این چیست آقا؟

ـ قربان، این وجوهات است.

ـ بگذارید در جیبتان! شما از چه شخصی تقلید می‌کنید؟

ـ از فلان شخص. (ظاهراً آقای خمینی)

ـ ببرید پیش آقای سید محمدصادق لواسانی[1] و به ایشان بدهید.

آقا، رنگ این فرد شد عین لبو! رفت سرِجایش نشست و تربیت شد؛ باید مؤدب بود، این [وضعیت] چیست؟! بعد وقتی خواست برود، ایشان در گوش او گفتند: «نام مرا هم نمی‌برید!» این می‌شود اخلاص! این روش‌ها را باید یاد بگیریم.

عمل بر طبق مبانی، راه رسیدن به مقامات عالیه

حالا اگر کسان دیگر باشند ـ بالأخره خودمان در کار هستیم و این کار و برنامهٔ ما است ـ می‌گویند: «عرض سلام ما را هم خدمتشان ابلاغ بفرمایید!» [اما ایشان فرمودند]: «نام مرا هم نمی‌برید!» توجه

---

[1] آیةاللَه سید محمدصادق لواسانی در آن زمان وکیل علَی‌الإطلاق آیةاللَه خمینی بودند. (محقق)

می‌کنید؟ آن‌وقت این می‌شود آقای آقا سید محمدحسین و همان کسی که باید برسد!

اینها همین کارها را کردند دیگر! همین‌طوری که آدم صبح از زیر بتّه بلند نمی‌شود یک‌دفعه بشود عارف! بالأخره کار دارد، حساب و کتاب دارد و منِ پسر آقا و شما هم فرق نمی‌کنیم! راه یکی است؛ منِ پسر علامه اگر عمل کردم به من هم می‌دهند و اگر عمل نکردم و شما عمل کردید، به شما می‌دهند و به من نمی‌دهند! خدا شوخی ندارد و همهٔ بندگانش پیش او یکسان هستند؛ همهٔ آنها!

إن‌شاءالله [ادامهٔ بحث] اگر حیاتی باقی بود و توفیق تشرّف، برای بعد. إن‌شاءاللَه خداوند ما را موفق کند به راه بزرگان، به معرفت بزرگان و عمل به سیره و سنّت آنها و اینکه از آن مسیری که آنها در طی آن مسیر رفتند و رسیدند، خدا از آن مسیر ما را به کناری نگذارد.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس هفتم: شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت ولیّ‌عصر علیه السّلام (۲)

مشهد مقدس رضوی / ۲۲ رمضان‌المبارک ۱۴۳۹ ه.ق

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و لعنةُ اللَهِ علىٰ

أعدائِهم أجمعينَ

اين دعاى افتتاح عجيب دعايى است! اختصاص به ماه مبارک ندارد و حتى ساير اوقات هم انسان بايد اين دعا را به مقتضاى حال بخواند. خيلى دعاى عجيبى است!

وجود شرک در زمان غيبت

در جلسهٔ قبل عرض شد: انسان بايد در اين فقره که راجع به حضرت مى‌فرمايد: **«مَكِّن له دينَهُ الّذِى ارْتَضَيتَه له،... يَعبُدُکَ لا يُشرِکُ بِکَ شَيئًا»**[1]

---

[1] الإقبال، ج ١، ص ١٤٢. شرح فقراتى از دعاى افتتاح، ص ٢٥٩:

تأمّل بکند که منظور چیست؟

یعنی در این زمان که هنوز زمان ظهور فرا نرسیده و زمان غیبت است، این عبادت توأم با شرک است؛ یعنی الآن عبادت ما خالص و یک عبادت ربطیّهٔ محضه و عبادتی که مورد رضای پروردگار باشد، نیست.

دیدگاه علامه طهرانی دربارهٔ نماز جمعه

مرحوم آقا در رسالهٔ صلاة جمعه اثبات می‌کنند که باید در زمان تشکیل

«دین و آیینی که مورد رضا و پسند توست برای او مقرّر بفرما،... تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

حکومت اسلام یا زمان ظهور، نماز جمعه اقامه بشود و ما باید خود برای این مسئله اقدام کنیم تا حکومت اسلامی به‌وجود بیاید و بتوانیم نماز را بخوانیم.[1]

البته ایشان در آخر کتاب صلاة جمعه از این مطلب برگشتند و در غیر از زمان ظهور و حتی در غیر از حکومت اسلام هم نماز جمعه را مستحب دانستند؛[2] یعنی زمانی که در نجف بودند و ظاهراً دروس صلاة جمعه را در درس‌های مرحوم آقا سید محمود شاهرودی ـ رحمة اللَه علیه ـ می‌خواندند، [قائل به استحباب نبودند]؛ البته در همان‌جا با ایشان اختلاف پیدا کردند و به ما می‌فرمودند:

مرحوم آقای شاهرودی ادلهٔ وجوب صلاة جمعه را اقامه کرد: این و این و این! امّا وقتی به آخر رسید، یک‌دفعه دیدیم عجب! ایشان همهٔ این مطالب را کنار گذاشت: «این‌که سندش این‌طور است و آن هم مخالف با شهرت است و به این مسئله هم علما و فقها عمل نکرده‌اند و...!» چه شد؟ «نه‌خیر آقا، صلاة جمعه واجب نیست!»

اینجا بود که مخالفتشان با [ایشان شروع شد]؛ می‌گفتند:

ما دیگر ایستادیم! هرچه گفتند ایستادیم! آخر گفتند: «آقا سید محمدحسین بگذار

---

[1] صلاة الجمعة، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ٦٥ (تعلیقه) و ۷۳ (تعلیقه ۱) و ۹۹ و ۱۰۰؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۲٦ و ۲۷ و ٥٤ و ۹۳ (تعلیقه) و ۱۰۳ (تعلیقه ۳) و ۱٤۰.

هم‌چنین رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ٤ ـ ٦ و ۱٥ ـ ۱۷.

[2] صلاة الجمعة، ص ۱۷۲، تعلیقه؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۲۳۸، تعلیقه.

بحثمان را ادامه بدهیم.» گفتم: آقاجان، اگر می‌خواهید ما همین‌طور شرکت کنیم و بعد هم خارج بشویم، طبعاً دیگر دهانمان را می‌بندیم؛ امّا اگر مجلس درس است و می‌خواهید این درس حسابی داشته باشد، پاسخ بدهید؛[1] و اگرنه، قرار بر این است که... خیلی خب، ما دیگر حرفی نمی‌زنیم! حال دیگر واجب است، حرام است، مستحب مؤکّد است، مکروه است، هرچه می‌خواهد باشد، برای ما تفاوتی ندارد!

خدا رحمتشان کند.

نظر مؤلّف دربارهٔ نماز جمعه

اما در این رساله‌ای که به طبع رسید و رفقا دارند،[2] ما با همان ادله‌ای که مرحوم آقا اقامه کرده‌اند، وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه را اثبات کردیم در همهٔ اوقات؛ در زمان ظهور، در زمان غیبت، در زمان حکومت اسلامی و در غیر زمان حکومت اسلامی. مثلاً الآن در استرالیا نماز جمعه واجب است؛ درحالی‌که در استرالیا حکومت اسلامی نیست. هم‌چنین در آمریکا[3] و در سایر جاها، اروپا، آفریقا و هرجایی که می‌خواهد باشد، باید اقامهٔ صلاة جمعه کرد.[4]

---

[1] مجلس درس است؛ مجلس درس که با صحبت‌های بسیط و... تفاوت می‌کند!

[2] اخیراً هم ترجمهٔ آن به طبع رسیده است و سایر افراد هم می‌توانند استفاده کنند. البته یک بحث‌های فنّی دارد که آنها برای هر کسی نیست.

[3] آنجا که حتماً واجب است و وجوبش شک ندارد!! چون بالأخره هرچه ... باشد، باید بیشتر اثبات وجوب بشود.

[4] صلاة الجمعة، ص ۲۵ و ۳۹ و ۱۰۰ (تعلیقه ۱ و ۲) و ص ۱۹۳ (تعلیقه)؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۳٤ و ۵۵ و ۱٤۰ (تعلیقه) و ۱٤۱ (تعلیقه) و ۲۳۸ (تعلیقه).

بنده خودم در بعضی از سفرهایی که قبلاً به لبنان داشتم، در همان منطقهٔ [سکونت] رفقا که بودیم، نماز جمعه می‌خواندیم؛ چون می‌گفتند در [شهر] صور نماز جمعه نیست. چون اگر در صور بود، می‌بایستی در نماز جمعهٔ آنجا شرکت می‌کردیم؛ لذا در آنجا نماز جمعه خواندیم، حال نمی‌دانم [صوت آن هست یا نه؟][1]

نماز جمعه واجب عینی و تعیینی

بله، نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و در هرجا که مسلمین حضور داشته باشند، ـ در هرجا، در هر شهر، داخل، خارج و هرجا که می‌خواهد باشد ـ اگر هفت نفر باشند و یک نفرشان بتواند صحبت کند و نصیحت کند و مطالب اخلاقی بگوید و بالنّسبه اطلاعی هم بر بعضی از احادیث و مسائل داشته باشد، یکی از آنها باید [نماز را اقامه کند]؛ لازم هم نیست معمّم باشد و کاری ندارد.

تأکید بزرگان بر گذاشتن عمامه هنگام نماز

رفقا یادشان است که سابق مرحوم آقا، در

---

[1] سایت مدرسة الوحی، المحاضرات، جَبَل‌عامِل، خطبة الجمعة فی لبنان.

مسجد قائم به رفقا می‌گفتند:

آقا سید مرتضی [مقدّسی] را خدا رحمت کند، ایشان عمامهٔ سبز داشت؛ ولی بقیه یک چیزی، مثلاً [پارچهٔ] سفید یک‌متری، دوْر سرشان می‌بستند؛ نه‌اینکه حتماً یک [عمامهٔ بزرگ] این‌قدری!

مرحوم آقا می‌گفتند: «عمامه سفید یا زرد باشد.» چون خود رسول‌اللَه عمامهٔ سفید و زرد داشتند. اصلاً پیغمبر عمامهٔ سیاه نداشتند؛ این سیاه را ما درآورده‌ایم! عمامهٔ پیغمبر زرد بود، سفید بود، سبز بود![1] که برنامهٔ آن، [در جریان] امیرالمؤمنین و غدیر مشخص است.[2]

بیان برخی از آداب نماز جمعه

واجب است که نماز جمعه به دو رکعت خوانده بشود، قبلش هم خطیب صحبت بکند و مسائل اخلاقی، عرفانی، ولایی، احکام شرع و آنچه را که مورد ابتلاء است، بیان بکند و خلاصه، مجلس را حال بیاورد. اگر اشعاری دارد، بیاورد و بزند زیر

---

[1] رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۳۵؛ الأنوار فی مولد النّبی صلّی اللَه علیه و آله، ص ۲۳۵.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ٦، ص ٤٦١؛ فرائد السّمطین، ج ۱، ص ۷۵ و ۷٦.

آواز! مانند اشعار مولانا، به‌به!

عجیب اینجاست که این جناب مولانایی که مورد تکفیر عده‌ای نابخرد قرار گرفته است، مرحوم علامه مجلسی اول، ملاّ محمدتقی، در کتاب روضة المتّقین، وقتی که به بحث نماز جمعه می‌رسد، می‌گویند:

بهتر است خطیب برای مردم از اشعار آبدار مولانا و مثنوی بخواند![1]

عجب! حضرت علامه، با توجه به اینهایی که تکفیر می‌کنند، چطور شما دارید افراد را تشویق و ترغیب می‌کنید؟! آنجا دارد: «اشعار مولانا را برای مردم بخواند!» آن‌وقت ببینید نماز جمعه اصلاً چه وضعی پیدا می‌کند و چه می‌شود! نماز جمعه‌ای می‌شود که وقتی تمام می‌شود، انسان تا یک هفته مدام انتظار جمعهٔ بعد را می‌کشد! چه خبر می‌شود؟!

خطیب باید بیاید از آن روایات امام صادق،

---

[1] جهت اطلاع بر روایات وارده در استحباب عمامه‌گذاری رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ١٠٤ و ١١٩؛ دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٥٤؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ٧٧؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ١٢، ص ٢٩٣؛ شعب الإیمان، ج ٥، ص ١٧٦.
هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از روایات وارده در باب عمامه‌گذاری و تأثیر آن در عزّت مسلمین و اجر نماز با آن، رجوع شود به امام شناسی، ج ٩، ص ٢٨٣ ـ ٢٩٣.

امام رضا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، صحیفهٔ سجادیّه و از کلمات قصار موسی بن جعفر به هشام[1] برای مردم بگوید؛ بیاید راجع به مسائل عقل و جهل و از مطالب واردهٔ از ائمهٔ معصومین برای مردم بیان کند؛ بعد هم اینها را همراه با حکایات لطیف و طُرفه و اشعار مناسب برای افراد بخواند و بیان بکند. در این‌صورت این همان نماز جمعه‌ای می‌شود که در روایات داریم:

> کسی که به نماز جمعه بیاید، به عدد هر قدمی که بردارد چقدر از گناهان او محو می‌شود![2]
>
> کسی که از نماز جمعه برگردد، مثل این است که از مادر متولد شده است![3]

و هم‌چنین مطالب عجیبی که راجع به این مسئله آمده است.[4] البته ما مقداری از آنها را ـ نه همه، ولی تا حدودی ـ در همین رساله بیان کرده‌ایم؛[5] راجع به اینکه خطیب باید چه خصوصیّاتی داشته باشد: عادل و با تقوا باشد، انتساب به جایی نداشته باشد، انتساب به حکّام ظَلَمه نداشته باشد، انتساب به بعضی از امور

---

[1] تحف العقول، ص ۳۸۳ ـ ۴۰۲.

[2] رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳٦٦؛ الاختصاص، ص ٤٠.

[3] رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤۲۷.

[4] رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۵ ـ ۳۰۲.

[5] صلاة الجمعة، ص ٤۵ ـ ۵۵.

دنیوی، فلان آقا و فلان آقا نداشته باشد؛ «اگر این را بگویم به فلان آقا برمی‌خورد، اگر این را بگویم به گوشهٔ پریز یا ابروی فلان کس برمی‌خورد! لذا این را نگویم و آن را نگویم!» نه، نباید این‌طور باشد.[1] توجه می‌کنید؟

این نماز جمعه، نماز جمعه‌ای است که وقتی تمام می‌شود، آدم می‌گوید: «آه! چرا زود تمام شد؟!» مدام دنبال این است که دوباره یک جمعه‌ای بیاید و خودش را آماده کند، غسل کند، عِطر بزند و... . همهٔ اینها حساب دارد و روی تک‌تک اینها حساب باز کرده‌اند.

اهمیت مسئلهٔ حج نزد ائمه علیهم السّلام

من همین پریشب [طبقهٔ] بالا بودم و داشتم دعای [وارده] در شب‌های قدر را می‌خواندم. حضرت در امشب می‌فرماید:

اللَهمّ اجْعَلْ فیما تَقضی و تُقَدِّرُ مِنَ الأمرِ المَحتومِ و فیما تَفْرُقُ مِنَ الأمرِ الحَکیمِ فی لَیلَةِ القَدرِ، و فِی القَضاءِ الّذی لا یُرَدُّ وَ لا یُبَدَّلُ؛

بعد حضرت می‌فرماید:

أن تَکتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ، المَبرورِ حجُّهُم، المَشکورِ سعیُهُم، المَغفورِ ذُنوبُهُم، المُکَفَّرِ عَنهُم سَیِّئاتُهُم.[2]

---

[1] رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲ ـ ۳۷.

[2] الإقبال، ج ۱، ص ۳٤۸. ترجمه:
«بارإلها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدّر می‌نمایی، و

من می‌گویم چه داستانی در قضیهٔ مکه است که امام در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که حجّ بیت‌اللَه را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛ یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه و مسئلهٔ حج چیست که این‌قدر [حضرت به آن توجه دارند]؟! امام علیه السّلام اول‌مسئله‌ای که مطرح می‌کند، حج است؛ بعد می‌گوید که مثلاً: «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حج بیت‌اللَه‌الحرام است. آخر در این حج چه دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص ـ اسمش را نمی‌برم ـ در یک مجلسی، در سنّ نودسالگی، وقتی دارد می‌میرد، افتخار می‌کند: «من در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!»[1] چه

در آنچه از امر محکم و ثابتت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیانِ خانهٔ محترم خود بنویسی؛ آنان که حجّشان پذیرفته و سَعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

[1] جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حدّاقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: «ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!» و حالا با افتخار می‌گوید: «ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!» کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...! امّا با این دید دارد نگاه می‌کند.

سیرهٔ معصومین علیهم السّلام در حج

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌اللَه را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرّف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکه پیاده بوده است؛ درحالتی‌که

مَواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده می‌رفته است![1]

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها ـ نَعوذُ بِاللَه ـ بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیّاره جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و شکم مبارک و لِنگ‌های مبارکه ـ برای اعضای جفت بدن، تأنیث می‌آید ـ راحت‌تر باشد و یک وقتی خدای‌ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی اکثرِ [این سفرها را پیاده رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند امّا نمی‌شناسند. ـ جریانش مفصّل است ـ شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه

---

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ١٤.

می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود![1] اینها ـ نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه ـ بیکار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟! آن‌وقت ببینید این مکه‌ای که [این‌قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند.]

بررسی و اثبات حج رفتن امام عسکری علیه السّلام

یک دفعه من جایی در بین علما بودم و صحبت این بود که امام عسکری علیه السّلام حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب، شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! می‌گفتند: «چون ایشان محصور بوده‌اند حج انجام نداده‌اند.» یعنی تو امام را مثل خودت فرض کرده‌ای که اگر درهای این دیوار را قفل بکنند حبس می‌شود؟! قضیه همین است؟!

دلیل اول: نقل روایت از امام عسکری در مکه

---

[1] دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۹.

اولاً: از امام عسکری علیه السّلام روایت داریم که در مکه از آن حضرت راجع

به یک حکم شرعی سؤال کردند و آن حضرت جواب دادند.[1] امام عسکری برای عمره به مکه نمی‌روند، اگر بخواهند بروند برای حج می‌روند؛ البته عمره هم اشکال ندارد و آن هم مستحب است،[2] ولی برحسب عادت برای حج می‌روند. این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]؛ خیلی هم زیاد است، همه می‌گویند و من هم می‌گویم که جایی شنیده‌ام؛ حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! یکی هم صحبتی کرد: «اگر کسی نذر کند که حجّش را برای امام عسکری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و این برای امام عسکری، پدر امام زمان است و اصلاً حساب چیز دیگر است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.» و خود او هم می‌گفت: «اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام.»

---

[1] عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الحسَنُ بنُ علیِّ بنِ محمّدِ بنِ علیِّ بنِ موسَی بنِ جعفرٍ، أبو السّیّدِ المَحجوبِ إمامُ عَصرِه، بِمکّةَ... .»

[2] وسائل الشیعة، ج ١٤، ص ٢٩٨ ـ ٣١٥.

خب آن به نیت تو مربوط است و به واقع کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت تو این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم مستجابش کنیم!

دلیل دوم: محدود نبودن امام علیه السّلام به تضییقات ظاهری

ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم هر سال هم امام عسکری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید خودشان را به همه نشان بدهند؟! نه، امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ‌کس نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، امّا نیامده‌اند نقل کنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که حضرت باید فقط به همین مسئلهٔ ظاهر و تضییقاتی که حکومتِ جور برای ایشان ایجاد کرده است، عمل کند. در عین‌اینکه امام در [حصر] است و همه هم می‌بینند، حضرت در [مکه] هم دارند حج انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

مگر امام سجاد علیه السّلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، در هیچ چیزی نبودند؛ فقط مردم دیدند که یک جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می‌آید؛ چون مانده بودند چه کنند، سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند و فرمودند: «این را اینجا دفن کنید، آن را اینجا دفن کنید!» امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را تعیین کردند، همه را تعیین کردند و بعد برگشتند.[1]

خلق ابدان و کیفیت تعلّق روح به بدن‌های متعدد

مرحوم آقا می‌گفتند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السّلام هم در مجلس نشسته بودند، بعد یک‌دفعه جابر بن یزید جُعفی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن‌رسول‌الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانهٔ ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما بوده است]!» خلاصه پنج شش نفر [مدّعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]! حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!»[2] دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جایت و راحت باش؛ مردم تحمّل ندارند؛ وإلاّ [اگر تحمّل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

مثل‌اینکه من هم این را جایی دیده‌ام، ولی از ایشان بارها شنیده‌ام. جابر بن یزید جعفی از آن

---

[1] رجوع شود به مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۳٦ و ۳۳۷.

[2] رجوع شود به رجال الکشّی، ص ۱۹۷.

[اصحاب] خاص و از آن سلمان‌های [زمان] بوده است؛ حالا یا سلمان و یا در ردیف‌های آنها.[1]

آن موقع‌هایی که ما [درس و] بحث داشتیم، یک دفعه راجع به این قضیه که

[1] رجوع شود به الاختصاص، ص ٢١٦.

ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلّق بگیرد، صحبت می‌کردیم؛ بعد یکی از همین طلاب و رفقایی که آنجا بودند، سؤال کردند: «حالا روح به کدام‌یک از این دو بدن تعلّق دارد؟ به اوّلی یا به دوّمی؟ چون حالا دو تا شد!» من گفتم: «شما چند تا دست داری؟» گفت: «دو تا!» گفتم: «تعلّقت به کدام بیشتر است؟» فکری کرد و گفت: «هر دو مساوی!» گفتم: «این هم همان است، هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.»

خلاصه امام عسکری علیه السّلام هم از این مطالب و مسائل داشتند. این را به‌مناسبت خدمتتان عرض کردم. این مسئله خیلی مسئلهٔ مهمی است که این همان احساس و همان درک است که انسان وقتی به مکه مشرّف می‌شود... .

وجوب مطلقِ حج به مثابهٔ نماز و روزه

درحالتی‌که نظر بنده این است که وقتی یک جوان مکلّف می‌شود، از همان وقت، وجوب عینی برای حج بر او تعلّق می‌گیرد، نه وجوب مشروط! حج، واجب مشروط نیست، بلکه واجب مطلق است. یعنی چه؟ مثل نماز است؛ الآن نماز صبح برای

ما واجب است یا نه؟ واجب است. اینکه می‌گوییم هنوز صبح نیامده است، خود وجوب از بین نمی‌رود؛ بلکه آن می‌شود واجب مطلقِ موقّت، یعنی توقیف بر وقت دارد؛ لذا شما نمی‌توانید امشب قبل از رسیدن به اذان صبح خود را بیهوش کنید تا نماز صبحتان قضا بشود! این عمل حرام است؛ چون باعث می‌شود نماز قضا بشود. یک وقت انسان خودش بیهوش می‌شود، آن یک مسئله‌ای است؛ ولی اینکه شما قبل از اذان، مثلاً دو ثانیه به اذان مانده ـ که هنوز وجوب منجّز نشده است ـ یک قرص بخورید، این عمل حرام است؛ چون بیهوش می‌شوید. آدم بیهوش و آدم خواب هم که دیگر تکلیف ندارد. اصلاً یک قرص خواب بخورید و بگویید: «ای بابا، خسته‌ام، ولش کن، بگذار یک قرص بخورم بعداً قضایش را بجا می‌آورم!» این قرص هم شما را دو یا سه ساعت به خواب ببرد؛ وقتی که از خواب بلند شدید، می‌بینید که آفتاب زده است.

همین‌طور یکی از مطالب و مسائلی که مورد تغافل است، این است که می‌گویند: «آقا، برو بیرون

[از شهر] تا روزه‌ات قضا بشود، بعد انجام بده!» این عمل هم خودش حرام است. یک وقت برای انسان سفر پیش می‌آید، خب می‌رود.

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾؛[1] «هرکه مریض است یا اینکه یک سفر عادی یا ضروری برایش پیش می‌آید، یک عدهٔ دیگر بگیرد.»

اما کسی حق ندارد برای‌اینکه روزه‌اش را بشکند به سفر برود! چرا؟ چون روزه واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ مشروط به این نیست که در حَضَر باشید، بلکه مطلق است و خودتان باید شرایط این حضر را فراهم کنید. آنچه استثناء شده این است که شما در سفر باشید، نه‌اینکه برای شکستن روزه به سفر بروید؛ این دو تا است! توجه کردید؟ و من دیده‌ام کسی به این مسئله توجه ندارد، یعنی اشتباه بیان می‌شود. رفقا به این مسئله دقت داشته باشند! این قضیه، قضیهٔ نماز است.

حضرت در اینجا دارد:

يَعبُدُکَ لايُشرِکُ بِکَ شَيئًا؛ «بدون هیچ شرکی رو به‌سوی تو بیاورد!»

یعنی حرکاتش، سَکَناتش، نمازهایش، روزه‌هایش، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکرهایش، توجه دادن همهٔ خلایق و خودش به‌سوی خدا؛ اینها با عدم شرک باشد، مطلق باشد، خالص باشد و ترس نداشته باشد.

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸٤.

بنابراین معلوم می‌شود که ما در این دنیا قبل از ظهور حضرت شرک داریم؛ معنای این فقره این است و رودربایستی هم نداریم! بله، حرف زیاد است. شنیدم که...؛ چه عرض کنم! گاهی اوقات آدم یک چیزهایی می‌شنود، در فکر فرو می‌رود. یک بنده‌خدایی می‌گفت:

من هر وقت سخنان فلان کس را می‌شنوم، عمیقاً در فکر فرو می‌روم! یعنی اصلاً قابل [فهم] نیست؛ باید بنشینم فکر کنم که این حرف از کجایش درآمده است!

یک وقت آدم از شخصی چیزی می‌شنود، تعجب می‌کند که چرا این حرف را زده است؛ یک وقت یک حرفی می‌شنود، اصلاً وحشت می‌کند؛ امّا یک وقت یک

حرفی می‌شنود، دوتا شاخ از سرش درمی‌آید! اصلاً این چیست؟! بعد می‌گوییم: خدایا، این بنده‌خدا چه خورده که یک‌هم‌چنین شطحیاتی بروز می‌دهد؟!

عدم ترس از ابراز حق در زمان ظهور

ما الآن در زمانی هستیم که کارهایمان براساس شرک است. یعنی چه؟ یعنی وقتی می‌خواهیم نماز بخوانیم می‌گوییم: «این نماز ما الآن چگونه است؟!» می‌خواهیم روزه بگیریم، این‌طور! می‌خواهیم مجلس داشته باشیم: «این مجلس چگونه می‌شود؟ آیا...؟» خلاصه، دیگر نیاز به توضیح نیست.

هر عملی بخواهیم انجام بدهیم، در آن یک مسئله می‌آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر کاری بخواهیم انجام بدهیم، فوراً این مسئله به نظر می‌آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر سخنی بخواهیم بگوییم، فکر می‌کنیم و سه دفعه، شش دفعه در دهانمان می‌چرخانیم و یکی‌یکی پیامدهایش را رد می‌کنیم؛ تازه آن چیزی که بیرون می‌آوریم، با ۳۰ یا

۴۰ درصد احتمالِ این است که آیا [پیامد] دارد یا ندارد؟!

در زمان امام زمان این ۳۰ درصدها نیست، این ۴۰ درصدها نیست، یک هم نیست، صفرِ صفر است! آنچه حق است را می‌توانی صریح بگویی و یک درصد هم به مخیّله‌ات نمی‌آید که چه خواهد شد! ابداً! بله، چرت و پرت نباید بگویی، تهمت نباید بزنی، غیبت نباید بکنی، حرف مفت نباید بزنی؛ اینها همه چیزهایی است که [حساب و کتاب دارد]! ولی حرف حق را می‌توانی صریح بگویی؛ آقا، انسان حرف حق نمی‌تواند بزند! عجب! می‌گویند: «نه، اینجا صلاح نیست، اینجا فلان نیست!» صلاح نیست و فلان نیست چه حرفی است؟! این همان معنای **«لایُشرِکُ بِکَ شَیئًا»** است.

حق محض بودن حکومت امام زمان علیه السّلام

وقتی امام علیه السّلام ظهور می‌کند، تازه انسان نَفَس پیدا می‌کند: ای جان! دیگر نه ترسی، نه خوفی، نه اضطرابی، نه تشویشی، نه نگرانی‌ای، نه

شنودی، نه دخالتی، نه تشریزی[1]، نه تفحّصی! تفحّص در رفت، در آمد، در زندگی، در فلان، در فلان و...؛ هیچ چیزی وجود ندارد! هیچ، هیچ، هیچ! چرا؟ چون حکومت حق محض

است و در حق محض، کسی ترس و خوف ندارد؛ چون حق محض است.[2]

اگر در حکومت امام زمان یک حرف حق زدی، [هیچ ترسی نداری]؛ البته حق! اگر تهمت بزنی، می‌آیند گوشَت را می‌گیرند؛ این حرف‌ها نیست! آزادی و دموکراسی و این حرف‌ها نیست! نه آقاجان! نه دموکراسی است و نه آزادی است؛ کسی

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «تشریز: دشنام دادن، عذاب کردن.»

[2] الکافی، ج ۱، ص ۳۳٤:

«... فَقالَ [أبو عبدِاللهِ عَلیهِ السّلامُ]: **سُبحانَ اللهِ! أ ما تُحِبّونَ أن یُظهِرَ اللهُ تَبارَکَ و تَعالَی الحقَّ و العَدلَ فی البِلادِ و یَجمَعَ اللهُ الکَلِمَةَ و یُؤَلِّفَ اللهُ بَینَ قُلوبٍ مُختَلِفَةٍ و لا یَعصُونَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی أرضِهِ و تُقامَ حُدودُهُ فی خَلقِهِ و یَرُدَّ اللهُ الحقَّ إلیٰ أهلِهِ فَیَظهَرَ حتّیٰ لا یَستَخفِیَ بِشَیءٍ مِنَ الحقِّ مَخافَةَ أحَدٍ مِنَ الخَلقِ؟!...**» ترجمه:

«... امام صادق علیه السّلام فرمود: سبحان‌اللَه! آیا دوست ندارید که خداوند تبارک و تعالیٰ حق و عدالت را در بلاد ظاهر سازد؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده ألفت ایجاد کند؟ و مردم بر روی زمینش نافرمانی او ننمایند؟ و حدود و احکام الهی در میان مردم اقامه گردد؟ و خداوند حق را به صاحبانش برگرداند تا حق بر همگان آشکار گردد؛ تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به‌خاطر ترس و نگرانیِ أحدی از خلایقت پنهان نماند؟! ...» (محقق)

نمی‌تواند غیبت کسی را بکند، نمی‌تواند به کسی تهمت بزند، نمی‌تواند پشتِ‌سر کسی [خلاف] بگوید، نمی‌تواند مزاحمش بشود، نمی‌تواند برایش ممانعت ایجاد کند یا در کارهای او دخالت کند؛ از این حرف‌ها خبری نیست! تمام شد. اینها برای الآن است! ولی حرف حق و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، اگر به‌طور حق باشد، هیچ‌کس در هیچ نقطه‌ای از دنیا همراه با آن بیان و آن عمل، به اندازهٔ سرِ سوزنی نگرانی ندارد که به‌خاطر چیزی که گفته است، فردا بیایند یقه‌اش را بگیرند. می‌خواهند یقهٔ چه کسی را بگیرند؟! خود امام زمان دارد می‌گوید این‌طوری بکنید، خودش دارد می‌گوید این‌طور عمل بکنید.

هم‌چنین نماز که می‌خواند، هیچ مسئله‌ای نیست؛ یعنی وقتی نماز می‌خواند، هیچ این مطلب نیست که [به خاطر غیر از خدا بخواند]!

ما در همان زمان گذشته ـ زمان شاه ـ وقتی که مسجد قائم بودیم، این ساواکی‌ها مرتب می‌رفتند و می‌آمدند. دائماً هم پست عوض می‌کردند! خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مرتضی را؛ این هم یک چیزیش می‌شد! اینها را می‌شناخت و گاهی اوقات سرِ کارشان می‌گذاشت. ما هم کوچک أبدا ل[1] آقا سید مرتضی بودیم؛ یعنی او بزرگ ما بود و ما هم هرچه می‌گفت گوش می‌دادیم و اطاعت می‌کردیم. من حدود چهارده، پانزده یا شانزده ساله بودم.

یکی از آنها معلوم بود و از قیافه‌اش پیدا بود. آقا، ریش می‌گذاشتند از من بیشتر! پیشانی آنها هم متورّم و جای مُهر بود. یک دفعه، صبح جمعه قبل از اینکه آقا به مسجد بیایند، آقا سید مرتضی آمده بود و سجاده‌اش را انداخته بود تا نماز نافله بخواند. هیچ‌کس هم در مسجد نبود. یک‌دفعه آن بنده‌خدا آمد و او هم یک عبا از آنجا برداشت و خلاصه شروع کرد به نماز خواندن. همین‌که مشغول

---

[1] وَردست. (محقق)

نماز شد، آقا سید مرتضی سجاده‌اش را جمع کرد آمد بیرون! آن‌وقت از پشت پنجره نگاهش می‌کرد که چه‌کار می‌کند ـ البته من نبودم، او تعریف می‌کرد ـ می‌گفت: «این همین‌طور این‌طرف و آن‌طرف را نگاه می‌کرد و مانده بود چه‌کار کند!» إلیٰ ماشاءاللَه از این سربه‌سرها داشت! بله، یک چیزیش هم می‌شد.

یا یک دفعه یکی آمده بود که من خیلی از او بدم می‌آمد؛ عجب کسانی بودند! خلاصه تا معلوم می‌شد که قضیه لو رفته است، او می‌رفت یکی دیگر می‌آمد و دائماً عوض می‌کردند! یکی آمده بود که آدم چاقی بود و یک وضعی داشت؛ صورت سبزه‌ای داشت و ریشش را به شکل خاصّی می‌گذاشت؛ عبا می‌انداخت و بعد از [نماز] دعا می‌خواند؛ حتی می‌رفت پیش آقا می‌نشست و صحبت می‌کرد و مسئلهٔ شرعی می‌پرسید! شاید برخی از رفقای حاضر در مجلس او را دیده بودند.

یک روز کنار من نشسته بود. بین دو نماز از من سؤال کرد: «در فلان مسئله

من یک سؤالی دارم، می‌خواستم ببینم نظر آقا چیست؟» اشاره به مرحوم والد کردم و گفتم: آقاجانمان را می‌گویید؟ «گفت: نه، نظر آقا!» من فهمیدم منظورش کیست؛ منظورش آقای خمینی بود و می‌خواست ببیند که ما ارتباط داریم یا نه!

گفتم: آقا کیست؟

ـ آقا! آقایی که نیستند!

من که فقط هفده هجده سالم بود، گفتم: ایشان اسم ندارند؟!

ـ منظورم آقای خمینی است.

گفتم: من چه می‌دانم نظر ایشان چیست! ما هرچه هست از پدرمان سؤال می‌کنیم.

ـ آقا با [ایشان] ارتباط ندارند؟

گفتم: نه آقا، چه ارتباطی دارند؟!

این را داشته باشید. یک مدت گذشت، یک شب در ماشینِ یکی از همین رفقا بودیم، ظاهراً ماشین حاج علی‌آقا [محمدی] بود. آن موقع میدان ژاله می‌گفتند و هنوز [میدان شهدا] نشده بود.[1] شبی

---

[1] البته چهارراه شده بود؛ ما که کوچک بودیم، میدان بود و بعد چهارراه شد.

از شب‌های تابستان بود و ما ایستاده بودیم. من دیدم یک ماشینی در کنار ما ایستاده است. جای همهٔ رفقا خالی! یک‌دفعه نگاه کردم دیدم عجب! در این ماشین چند نفر از مخدّرات، مؤمنات و متّقیات به‌نحو أتمّ هستند! یعنی أتمّ از متّقیات و مؤمنات که اصلاً قابل تصوّر نبود! همان‌طور که عرض کردم جای همه خالی که آنها هم مستفیض می‌شدند!

بعد دیدم که [به‌نظر] راننده آشنا می‌آید، منتها یک خُرده پشت‌سر بودیم و هنوز مقابل [ما نبود]؛ به ایشان گفتم: «یک خُرده برو جلوتر تا بیشتر فیض ببریم! من یک چیزی در نظر دارم!» رفت جلوتر، نگاه کردم دیدم خودش است! همانی که می‌آید دعا و قرآن می‌خواند و از بنده حکمِ تکلیف مسائل آقای فلان را سؤال می‌کند،

آن موقع چهارراه ژاله می‌گفتند.

رانندهٔ این متّقیاتِ مؤمناتِ ثیّباتٍ و أبکاراً است!

آقا، من یک نگاه به او کردم تا چشمش به من افتاد چنان گاز داد و رفت که رفت و اصلاً تمام شد! یعنی ما از فردا دیگر ایشان را ندیدیم؛ طبعاً مسئله رو شد. خلاصه از این زبده‌ها و از این‌طور اشخاص هم بودند.

در مسجد نماز می‌خوانی، یکی می‌آید پشت‌سرت که چه کسی هستی و چه هستی! مرحوم آقا می‌گفتند:

ما با آقای حداد به مشهد رفتیم، با آقای میلانی [ملاقات کردیم] و برگشتیم. طرف آمده سؤال می‌کند: «با آقای میلانی هم ارتباط داشتید؟»
گفتم: شما مفتّش هستید؟!
ـ نه، نه، نه! قربان، خواستیم سؤالی بکنیم!
ـ به شما چه مربوط است که ما با چه کسی ارتباط داشتیم و با چه کسی نداشتیم؟!

آن زمان این‌طوری بود؛ إن‌شاءاللَه حالا که نیست! ولی آن زمان بود. آدم نماز می‌خواند، می‌آیند پشت‌سر او؛ هر کاری انجام می‌دهد، مثلاً جلسه دارد، [بررسی می‌کنند] که دارد در جلسه چه می‌گوید و چه حرفی می‌زند! یا رفاقت [او را بررسی می‌کنند] که رفیق‌هایش چه کسانی هستند و با چه کسانی ارتباط دارد!

درحالی‌که مرحوم آقا اصلاً [مشهور] نبودند؛ اتفاقاً آن زمان دوستانشان همین حاج‌آقا جلال

[حاج‌أبوالقاسم] و آقای [حاج شیخ یداللَه] اشکوری و یک عدهٔ محدود و خاصّی بودند و مثل اواخر عمر نبود.

حرّیت و آزادی در زمان ظهور

در زمان امام زمان دیگر این حرف‌ها نیست! دیگر نه کسی از انسان سؤال می‌کند و نه کسی برای انسان پرونده در فلان نهاد باز می‌کند؛ پرونده‌ای نیست، سؤالی نیست، کتابی نیست، دفتری نیست، بایگانی نیست! [امروزه می‌گویند]: «این را بایگانی کنیم تا یک روز دربیاوریم و به‌دردمان بخورد!» همهٔ اینها کنار می‌رود.

«یَعبُدُکَ لایُشرِکُ بِکَ شَیئًا!» دیگر هیچ نیرویی که بتواند در بیان حق و اقدام حق و رفتار حق موجب وقفهٔ حرکت انسان و سالک بشود، وجود ندارد! البته این

یک مرتبهٔ پایینی از این فقره است که توفیق صحبت با رفقا را داشتیم، وإلاّ درجات و مراتب دیگری هم دارد.

إن‌شاءاللَه خداوند ما را موفّق به حضور در یک‌هم‌چنین فضایی بکند که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

اگر من زمان مهدی را درک بکنم، **لَأَخدِمُه؛**[1] «می‌آیم ایشان را کمک می‌کنم!»

این چه بساطی است که امام صادق می‌فرماید: «من می‌آیم و زیر بال را می‌گیرم و کمک می‌کنم!» خلاصه این مسئله و جریان، یک مسئله و جریان عادی نیست.

نقدی بر مقایسهٔ افراد عادی با ائمه علیهم السّلام

لذا انسان وقتی اینها را می‌بیند تعجب می‌کند! این افرادی که می‌آیند مقایسه و تشبیه می‌کنند، آیا واقعاً به این مطالب فکر نکرده‌اند؟! ما جواب خدا را چه داریم بدهیم که این‌گونه می‌آییم برای جلب

---

[1] الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵:
«عن خَلّادِ بنِ الصّفّار، قال: سُئِلَ ابوعبدِاللهِ علیه السّلام: "هل وُلِدَ القائمُ علیه السّلام؟" فَقال: **"لا، و لَو أدرَکتُهُ لَخَدَمتُهُ أیّامَ حَیاتی."**» ترجمه:
«از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا هم‌اکنون حضرت قائم علیه السّلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: "نه، و اگر محضرش را ادراک می‌کردم هرآینه خدمتگذاری‌اش می‌نمودم!"» (محقق)

حمایت افراد پا از حد خود فراتر می‌گذاریم؟!

یک وقت اوایل [انقلاب] بود، من جایی بودم و داشتم رادیو گوش می‌دادم. یک بنده‌خدایی که فوت کرده است، سخنران بود. حالا باید جواب حرف‌هایش را پس بدهد! نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه، یک حرف‌هایی می‌زد! آخر جان من، این که معلوم نیست از کجا این مطالب را می‌گوید؛ تو هم باید هرچه می‌گوید را در رادیو بگذاری؟! خلاصه، این چرندیات و خزعبلات را می‌شنویم.

هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

راه حق آن راهی است که انسان آن راه را برای خدا بپسندد، نه‌اینکه بخواهد از موارد غیر شرعیه برای تثبیت آن موقعیت کمک بگیرد.

یک بنده‌خدایی رفته بود روایت در آورده بود که قرائت این سوره این ثواب را

دارد و...؛ بعد شخص عالمی از او پرسیده بود: «این روایت‌ها کجایند؟» گفته بود: «من این روایت‌ها را [از خود] گفته‌ام تا مردم بیشتر به قرائت قرآن رغبت کنند!»[1] به تو چه مربوط است؟! مگر تو وکیل قرآنی؟! مگر تو وصی هستی؟! ما باید روایتی را که از امام راجع به قرآن نقل شده است بیان کنیم، والسّلام! تمام! به ما چه مربوط است که بیاییم فضول و کاسهٔ داغ‌تر از آش بشویم و به این نحوه [عمل کنیم]؟! آخرِ این [راه] بن‌بست است؛ همین بن‌بستی که...؛ بله!

اینجاست که بزرگان و عرفا به افراد می‌گفتند: از اول باید پایت را دقیق بگذاری و از اول حرف‌هایت روی حساب باشد؛ تو فقط یک مکلّف و یک عبد هستی و بقیه‌اش به تو مربوط نیست! اسلام در اینجا بالا برود، به تو ربطی ندارد؛ اسلام در اینجا ضعیف باشد، به تو چه ربطی دارد؟! تو وکیلی؟! آن کسی که وکیل اسلام است امام زمان است و ما نیستیم! آن کسی که ولیّ است، امام زمان

---

[1] مطلع‌انوار، ج ٦، ص ٨٥، به نقل از قرطبی در التذکار، ص ١٥٦.

است! آن کسی که قیّم است، امام زمان است! هرچه خودش می‌خواهد انجام می‌دهد و هیچ ارتباطی [به ما] ندارد، فضولی هم در کار او موقوف! ما باید به فکر خودمان باشیم، به ما چه که بیاییم برای یک مسئله دلمان بسوزد؟!

إن‌شاءاللَه خداوند به ما توفیق بدهد که همان‌طوری‌که اولیا و ائمه می‌خواهند در راهشان حرکت کنیم و به آن سمت پیش برویم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس هشتم: سیره و ممشای امام زمان علیه السّلام

لبنان، جَبَل‌عامِل / حدود سنهٔ ۱۴۲۷ ه.ق

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ

و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و لعنةُ اللَهِ علىٰ

أعدائِهم أجمعينَ[1]

ملاکِ حرکتِ در راه امام زمان علیه السّلام

سؤال: [چگونه بفهمیم که طبق سیره و ممشای امام زمان علیه‌السّلام حرکت می‌کنیم؟]

جواب: انسان می‌تواند خود را محک بزند که آیا در راه خود صادق است یا کاذب؛ اگر صادق بود پس بداند که در مسیر امام زمان علیه السّلام حرکت می‌کند، هرچند که یهودی یا نصرانی باشد! امّا اگر کاذب بود باید بداند که در مسیر خلفای غاصب و

---

[1] لازم به ذکر است از آنجا که این مجلس و ملحقات آن به زبان عربی ایراد شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق)

ظالم قرار دارد، گرچه شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام باشد! این است منهاج حضرت حجّت علیه السّلام.

ولایت امام زمان علیه السّلام بر تمام مخلوقات

امام زمان علیه السّلام پیشوای تمام جهانیان است و امام است برای همه و نه فقط برای شیعیان؛ یعنی امام است هم برای مسلمانان ـ شیعه و سنّی ـ و هم برای یهود و نصاری! چراکه امام علیه السّلام واسطهٔ [فیض الهی بر جمیع خلایق] است.

تمام این افرادی که می‌بینید الآن در پارک‌ها و خیابان‌ها راه می‌روند و سوار ماشین می‌شوند و... همه تحت عنایت امام علیه السّلام قرار دارند و بدون عنایت و رعایت او حتی یک مگس نمی‌تواند حرکت کند! این می‌شود امام زمان علیه السّلام.

پاسخ به شبهات منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السّلام

دربارهٔ کیفیت اراده و تدبیر امام علیه السّلام نظرات بسیاری وجود دارد؛ بعضی از علما می‌گویند: «امام اصلاً علم غیب ندارد!»[1] بعضی از اینها از دنیا رفته و بعضی هم هنوز حیات دارند. رساله‌ها و مقالاتی هم نوشته‌اند که امام علیه السّلام مانند سایر افراد است و حتی نمی‌داند چه زمانی رحلت می‌کند، از فردای خویش خبر ندارد و از اینکه فردا یا هفتهٔ بعد یا سال بعد چه اتفاقی برای او می‌افتد بی‌اطلاع است! یعنی همان‌گونه که ممکن است به سایر افراد در خواب [یا بیداری] الهاماتی بشود، امام علیه السّلام نیز همان‌گونه است؛ اگر خدا بخواهد او

---

[1] به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به: جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ أعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۹۶؛ الشیعة فی المیزان، محمدجواد مغنیه، ص ۴۲ ـ ۴۵؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السّلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ ـ ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ ـ ۵۳۶.

را نسبت به مسئله‌ای آگاه کند، علم پیدا می‌کند و اگر نخواهد، هیچ مطلبی نخواهد دانست! دقیقاً مانند سایر افراد.

این است معرفت اینها نسبت به امام زمان علیه السّلام! می‌گویند: «امیرالمؤمنین و امام حسین مانند سایر افراد هستند و نسبت به موت و شهادت خویش اطلاع ندارند.» بعد تمام عبارات صادره از امام معصوم علیه السّلام را دربارهٔ [إخبار از] کیفیت شهادت و مواقف و منازل خود انکار می‌کنند و می‌گویند: «تمام اینها بدون سند است!» و با این تعابیر خود را راحت می‌کنند؛ چون بالآخره انسان می‌تواند با انکار هر چیزی خود را راحت کند!

تمام این مطالب در کتب اهل‌سنت موجود است[1] امّا مایهٔ تأسّف است که ما شیعیان ـ الحمدللّه! ـ آنها را انکار می‌کنیم!

من حدود سه یا چهار ماه پیش مقاله‌ای می‌خواندم در باب علم امام علیه السّلام.

---

[1] رجوع شود به شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، ج ٦، ص ٢٢.

نویسنده با استناد به آیه: ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ﴾[1] ثابت کرده بود که امام علیه السّلام [علم غیب ندارد]؛ درحالی‌که این شخص اصلاً نفهمیده معنای آیه چیست و فهم او در همین حد است.

بعضی دیگر از همین علما و مراجعی که الآن در حوزه هستند و حیات دارند، می‌گویند: «امام مانند سایر افراد ولایت تکوینی ندارد و فقط خداست که ولایت تکوینی دارد.»[2] تمام اینها در حالی است که روایات بسیاری حکایت از این مسئله می‌کند! به‌عنوان‌نمونه:

در روایتی از امام صادق علیه السّلام آمده است:

نَزِّلونا عَنِ الرُّبوبيّةِ و قولوا فينا ما شِئتُم.[3]

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۸. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۸:
«و اگر من این‌طور بودم که از غیب و پنهان، علم و اطلاع داشتم البته خیر و خوبی را برای خودم زیاد می‌کردم.»

[2] رجوع شود به سلسله مباحث امامت و مهدویّت، آیةاللَه صافی گلپایگانی، ج ۱، ص ۷۹.

[3] رجوع شود به: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲٤۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ٤۳۸؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مختصر البصائر، ص ۱۸۸؛ الخصال، ج ۲، ص ٦۱۰ ـ ٦۱٤؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ٤۲۷؛ الکمات المکنونة، ص ۱۵۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۲٦:
«ما را از مرتبهٔ ربوبیت و خدایی پایین آورید و حکم مخلوق بر ما بنهید،

یا اینکه:

نَحنُ صَنائِعُ اللهِ و الخَلقُ بَعدُ صَنائِعُ لَنا.[1]

هم‌چنین امام باقر علیه السّلام در روایتی می‌فرمایند:

خداوند متعال را هفتاد و سه کلمه است (مانند اراده و مشیّت و قدرت پروردگار در عالم تکوین و کیفیت امضا و نزول مشیّت حق در این عوالم.) که آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان فقط یکی از این کلمات را در اختیار داشت و به‌وسیلهٔ همان توانست خورشید را نگه دارد[2] یا تخت بلقیس را از بلاد بعیده نزد حضرت سلیمان در یک چشم به هم زدن حاضر کند؛[3] درحالی‌که هفتاد و دو کلمه از آنها نزد ما اهل‌بیت است![4]

این مسئله چگونه خواهد بود؟! اصلاً انسان

آنگاه هرچه درخور فهم و ادراک شماست (از صفات و ملکات و امور غیر عادیه و مسائل عجیبه و غریبه) ما را بدان متّصف کنید.»

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸٦؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۸۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ٤٦۷. با قدری اختلاف در مصادر. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰:

«ما دست‌پروردگان پروردگارمان هستیم، و مردم پس از این دست‌پروردگان ما هستند.»

[2] شایان ذکر است در منابع و روایات در دسترس، نام حضرت سلیمان علی نبیّنا و آله و علیه السّلام آمده است که دعا کردند و ملائکه خورشید را برگرداندند. رجوع شود به تقسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳٤؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

و در روایاتی نیز راجع به یوشع بن نون چنین جریانی وارد شده است. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵. (محقق)

[3] آیات قرآن هم دراین‌باره آمده است.* روایاتی نیز داریم که حتی دو نیم کردن ماه با همین کلمه بوده است.

* سوره نمل (۲۷) آیه ٤۰: ﴿قَالَ ٱلَّذِی عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ﴾.

[4] الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف.

نمی‌تواند به آن فکر کند!

این ولایت تکوینی است و این مطالب نیاز به علم و معرفت و نیاز به درس گرفتن دارد. آن مرجعی که حتی یک درس از این مسائل نخوانده است، چگونه می‌تواند در این مطالب فکر کند؟! چگونه ممکن است؟!

انکار بعضی از ضروریّات مکتب تشیّع توسط برخی از علما

انکار ولایت تکوینی امام علیه السّلام

یکی از مراجع قم که حتی رسالهٔ عملیه دارد ـ اسمش را نمی‌برم ـ همین چند ماه پیش در مجلس درس خود گفته بود:

امام ولایت تکوینی ندارد و هیچ ندارد، بلکه او مانند سایر افراد است؛ یعنی

همان‌طور که خداوند متعال می‌تواند در شیئی قدرت خاصّی قرار دهد، در امام علیه السّلام نیز می‌تواند.

این شخص رسالهٔ عملیه و مقلّدینی دارد! این است مسئله.

انکار قضیه قلم و قرطاس

متأسفانه در میان خود ما برخی از علما هستند که برحسب ظاهر عالم و فقیه هستند امّا در حقیقت هیچ فهم و درایت و معرفتی ندارند. یکی از این افراد در قم است که الآن هشتاد یا نود سال سن دارد و در حوزه‌های علمیه، عالم و فقیه به‌شمار می‌رود و امام جماعت مدرسهٔ فیضیّه است. ایشان در کتاب خود دربارهٔ اینکه پیغمبر در حال احتضار فرمودند: **«ایتُونی بدَواةٍ و قِرطاسٍ أکتُب لکم شیئًا لا تَضِلّوا بعده أبدًا؛** یک دوات و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید!» امّا عمر گفت: «إنّ الرّجُلَ لَیَهجُر؛ این مرد هذیان می‌گوید!»[1] من با چشم خود دیدم که نوشته است:

چگونه ممکن است عمر چنین حرفی بزند؟! بالأخره عمر یا مسلمان بوده یا غیر مسلمان؛ اگر مسلمان بوده چگونه ممکن است مسلمانی چنین تعبیری به‌کار ببرد و چرا شما این اراجیف را در کتاب‌های خود می‌آورید؟![2]

الحمدللّه! دست شما درد نکند! یک عالم

---

[1] کشف الغمّة، ج ۱، ص ٤٢٠؛ الطرائف، ج ۲، ص ٤٣٢؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

[2] کشکول زمان (علی‌پناه اشتهاردی)، ص ۲۹ ـ ۳۵.

شیعی بعد از ۱۴۰۰ سال می‌آید و این حرف را می‌زند! شخصی که در ظاهر، عالم حوزه‌های علمیه است و درس می‌دهد و فقیه است ـ حال نمی‌دانم مقلّد هم دارد یا نه ـ امّا اصلی از اصول شیعه را با صراحت انکار می‌کند و می‌گوید: «این محال است! یا باید منکر اسلام عمر شویم که این ابداً ممکن نیست! یا باید بگوییم مسلمان است که در این‌حال چگونه ممکن است مسلمانی بگوید که پیغمبر هذیان می‌گوید؟!»

اولاً: [در خصوص عدم ایمان عمر روایاتی داریم.][1]

ثانیاً: این مسئله در کتاب‌های اهل‌سنت حتی بیشتر از شیعه آمده است![2] در این‌حال، این عالم شیعی بعد از هشتاد سال عمر آن را انکار می‌کند! این مسئله چیست؟ واقعاً مسخره است!

انکار زیارت عاشورا و اهانت به تربت سیدالشهدا علیه السّلام

---

[1] رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ تقریب المعارف، ص ۲۴۴ و ۲۴۹؛ الطّرائف، ج ۲، ص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ مهج الدّعوات، ص ۳۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۱ و ج ۳۰، ص ۴۰۹.

[2] مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

شخص دیگری در طهران هست[1] که مورّخ و محقق در کتب اهل‌سنت است و تعدادی کتاب نیز دارد. ایشان چون در زیارت عاشورا لعن بر یزید و معاویه آمده است آن را منکر می‌شود و می‌گوید: «این خلاف وحدت و خلاف تقیّه است!»[2]

در پاسخ باید گفت: مگر امام علیه السّلام به تو گفته است که زیارت عاشورا را در اینترنت بخوان تا اینکه خلاف وحدت باشد؟! این‌طور نیست! برو زیارت عاشورا را در منزلت یا در مسجد بخوان! چرا

---

[1] سید مرتضی عسکری.

[2] جهت اطلاع دربارهٔ این مطلب به منابع ذیل رجوع شود:

۱) سایت اطلاع‌رسانی آیةاللَه شیخ نجم‌الدّین طبسی، صوت سخنرانی با موضوع: سند زیارت عاشورا و ماجرای مباحثهٔ آیةاللَه طبسی با علامه عسکری و زیر سؤال بردن مبنای علامه عسکری در تشکیک سند زیارت عاشورا. در ضمن این سخنرانی، آیةاللَه طبسی می‌گویند: «آیةاللَه عسکری دربارهٔ سند زیارت عاشورا می‌گویند: در رجالش کسانی هستند که آقای خوئی آنها را تضعیف کرده است!»

هم‌چنین رجوع شود: گفتگوی آیةاللَه طبسی با خبرگزاری مهر، ۱٤۰۰/٦/۲۵، کد خبر: ۵۳۰٦۰۰۸.

۲) سایت تابناک، برخورد دوگانه با پژوهش دینی در کشور ما (با یادی از علامه سید مرتضی عسکری)، صحبت‌های حجّةالإسلام رسول جعفریان، تاریخ انتشار: ۲۲ آذر ۱۳۸٦، کد خبر: ۳۱۷٦.

۳) سایت کتابخانه مدرسهٔ فقاهت، خارج کلام مقارن، استاد حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱٦۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابهٔ دارای روایت، نقد کتاب «مِائة و خمسون صحابیّ مختلق» اثر علامه عسکری، کد مطلب: ۷٤۸۳. (محقق)

چنین می‌گوید؟ درحالی‌که علما می‌گویند: «زیارت عاشورا از نظر اعتماد و وثوقِ به آن تالی‌تلو قرآن است!»[1] ائمه

علیهم السّلام نیز شیعه را توصیه می‌کردند که ایّام عاشورا و جمعه‌ها و حتی هر روز، این زیارت را بخوانند[2] و تمام علما هر روز صبح اهتمام به خواندن آن داشتند.[3] بعد این شخص معمّم با نود سال سن زیارت عاشورا را انکار می‌کند!

هم‌چنین شنیدم ایشان به هند رفته بود تا با برخی از علمای اهل‌سنت بحث و مناظره کند. آن عالم سنّی گفته بود: «شما شیعه‌ها تعصّب دارید و متحجّرید!» ایشان گفته بود: «ما در چه مسئله‌ای

---

[1] جهت اطلاع از سند زیارت عاشورا رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷٤؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۷۲. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از صحت سند آن رجوع شود به شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۳۳ ـ ۷٦؛ جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

[2] رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷٤ ـ ۱۷٦؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۷۲ ـ ۷۸۲.

[3] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۷٦:

«...قال عَلقَمَةُ: قال أبوجَعفَرٍ علیه السّلام: **"إنِ استَطَعتَ أن تَزورَهُ فی کُلِّ یَومٍ بِهَذِهِ الزّیارَةِ مِن دارِکَ فَافْعَل و لَکَ ثَوابُ جَمیعِ ذَلِکَ."**»

ترجمه:

«و اگر توانستی حضرت سیدالشهدا علیه السّلام را هر روز با همین زیارت (عاشورا) از درون خانهٔ خود زیارت نمایی، پس چنین کن که ثواب تمام آن (توسلات و آثار لَعن و سلام‌ها) به تو خواهد رسید.» (محقق)

تعصّب داریم؟!» پاسخ داده بود: «شما بر خاک و تربت امام حسین سجده می‌کنید!» شنیدم که همین عالم شیعی تربت را به زمین انداخته و پا روی آن گذاشته بود![1] بعد آن عالم سنّی گفته بود: «الحمدللّه! بحث تمام شد!» ایشان گفته بود: «برای چه؟» پاسخ داده بود: «می‌خواستم ببینم که تعصّب دارید یا نه؛ ولی الحمدللّه دیدم که تعصّب ندارید!» ایشان گفته بود: «خب بیایید تا بحث کنیم!» امّا آن عالم سنّی گفته بود: «نه، بحث تمام است! من فقط می‌خواستم این مسئله را ببینم که دیدم.»

ببینید معرفت این شخص که از سادات و علمای شیعه و مورّخ و صاحب تألیفات است، به این مقدار است که تربت امام حسین علیه السّلام را به زمین انداخته و زیر پا می‌گذارد و به این شکل روی آن می‌ایستد!

---

[1] رجوع شود به خبرگزاری حوزه، گفت‌وگویی متفاوت با علامه عسکری، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۰۶/۲۷ شمسی.

این شخص به قم آمده و به مدرسهٔ معصومیه رفته بود. شنیدم ـ و هنوز نوارش را هم دارم ـ که گفته بود: «زیارت عاشورا به نظر من اصلاً صحت نداشته و غیر معتمد است، زیرا مخالف تقیّه است!» و بعد از اینکه دید حوزهٔ علمیه در مقابلش ایستاد و بر او هجمه کرد، گفت: «نه، منظور چنین است و چنان!» ولی من از برخی شاگردان شنیدم که گفته بود: «اینها به من هجوم آوردند و من مجبور شدم که حرفم را پس بگیرم، ولی اعتقاد من همان است که زیارت عاشورا صحیح نیست!»[1]

این یک عالم شیعه است! توجه کردید؟! اینها افرادی هستند که مردم را به‌سمت امام زمان علیه السّلام دعوت می‌کنند!!

انکار هجوم به بیت حضرت زهرا سلام اللَه علیها

همین‌طور این شخصی که در لبنان است و لابد شما مطالب او را دیده‌اید. ایشان راجع به اینکه

---

[1] رجوع شود به کتابخانه مدرسهٔ فقاهت، خارج کلام مقارن، حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱٦۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابهٔ دارای روایت، نقد کتاب «مِائة و خمسون صحابیّ مختلق» علامه عسکری، کد مطلب: ۷٤۸۳. در اینجا استاد حسینی قزوینی در ضمن بحث می‌گوید: «علامه عسکری در پاسخ سؤال طلبه‌ای در مدرسهٔ علمیهٔ معصومیه در سال ۱۳۸۳ شمسی سند زیارت عاشورا را مخدوش دانستند.» (محقق)

عمر به خانهٔ فاطمهٔ زهرا سلام اللَه علیها آمد و درب خانه را آتش زد و وقتی فهمید فاطمه پشت در است، به در ضربه زد و به او حمله کرد و فرزندی که در شکم آن حضرت بود سقط شد،[1] گفته بود:

چگونه ممکن است مردی ببیند که همسرش را می‌زنند و ساکت بنشیند و فقط نگاه کند؟![2]

ببینید که چگونه با این استدلال اصل قضیه را منکر می‌شود! بعد از مدتی یکی از رجال سعودی گفته بود: «الحمدللّه بعد از ۱۴۰۰ سال یک شخص با انصاف آمد و این تهمت‌هایی که به سیدنا عمر می‌زنند را رد کرد!» و همین الآن هم می‌گویند!

هم‌چنین امام‌جمعهٔ کویت دربارهٔ آن شیخ که گفته بود ممکن نیست عمر بگوید: إنّ الرّجلَ

---

[1] رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۵۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ السّقیفة و فدک، ص ۷۱ و ۷۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹.

[2] قائل به این مطلب سید محمدحسین فضل‌اللَه از علمای معروف لبنان است. (منبع: سایت آپارات، کتاب اللَه و عترتی ـ شبکهٔ جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌اللَه؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا علیها السّلام توسط آیةاللَه فضل‌اللَه، زمان انتشار: ۷ مارس ۲۰۱۵ م.)

و دیگر گویندهٔ این مطلب آیةاللَه محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء در کتاب جنّة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ ـ ۶۶ می‌باشد.

البته جناب آیةاللَه سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السّلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی به شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

لَیَهجُر؛ گفته بود: «الحمدللّه بعد از ۱۴۰۰ سال یک منصف آمد و این تهمت‌ها را برگرداند!» اینها علمای ما هستند!

باز بودن راه بحث و گفتگو در سیره و مرام امام زمان علیه السّلام

پس انسان باید از کدام عالم تبعیت کند؟! آن عالمی انسان را به امام زمان علیه السّلام می‌رساند که معرفتش نسبت به امام علیه السّلام معرفت کامل و راهش استوار و از لحاظ استقامت و متانت شخصی متین باشد و همان را بگوید که می‌بیند و با قلب و وجدان و ضمیرش لمس می‌کند. این همان عالمی است که انسان می‌تواند به او تکیه و اعتماد کند؛ این همان عالمی است که کلامش منطبق بر مسائل عقلی و واقعی و مطالب حق است؛ این همان عالمی است که دیگر از بحث و مطالعه و خواندن فرار نمی‌کند!

وقتی من با بسیاری از این افراد مواجه می‌شدم، از این راه فرار می‌کردند! چرا؟ چون استدلال و علم ندارند.

اما باب و راه امام علیه السّلام برای همه باز است و هیچ‌گاه آن را به روی کسی نمی‌بندند. اگر در هر زمینه‌ای دیدیم که عالمی یا شخصی می‌گوید:

«نباید دربارهٔ این مسئله صحبت بشود!» بدانیم که در اینجا مشکلی وجود دارد. چرا نباید صحبت بشود؟! راه بحث و گفتگو در هر حالی باز است و راه وصول به امام علیه السّلام همیشه باز است؛ راه امام علیه السّلام راه بحث و عقل و منطق و استدلال و فهم و

تفقّه است؛ این است راه امام علیه السّلام! درست شد؟! درحالی‌که می‌بینیم راه‌های دیگر بسته است و در آنها تعصّب و تحجّر وجود دارد.

اگر خواستید با کسی بحث کنید ولی او گفت: «این اعتقاد من است و من در این مسئله بحث نمی‌کنم!» و وقتی به او می‌گویید: «چرا؟ مسئله چیست؟» می‌گوید: «بخواهید یا نخواهید راه من همین است!» بدانید که تمام این راه‌ها برخلاف راه امام علیه السّلام است. بر این اساس، هر کسی باید اولاً و قبل از مراجعه به دیگری در خود نگاه کند که آیا آمادگیِ پذیرش هر مطلبی و تفکر در آن را در خود می‌بیند یا نمی‌بیند؟ الآن همهٔ ما ادعا می‌کنیم: «بله، ما آمادگی پذیرش این مسئله و این فکر و نظر و عقیده را داریم!» ولی باید دقیق‌تر به این مسئله نگاه کنیم؛ چون وقتی انسان در معرض برخی از ملاحظات و تنگناها قرار می‌گیرد، آنجاست که می‌بیند نسبت به بعضی از مسائل پذیرش ندارد.

منهاج امام علیه السّلام می‌گوید: بر هر کسی لازم است در مسیری قدم بگذارد که ابداً هیچ چیزی نتواند آن مسیر را ببندد.

من با بعضی از افراد در عربستان بحث می‌کردم و آنها به قم نیز آمدند. از آنها پرسیدم: «چرا شما چنین می‌گویید؟» گفتند: «این مسئله مربوط به وحدت وجود است و اشتباه است!» گفتم: «اشکالی ندارد، بیایید صحبت کنیم تا ببینیم اشتباه است یا نه!» گفتند: «نه، ما بحث نمی‌کنیم!» گفتم: «چرا بحث نمی‌کنید و در این‌صورت چرا می‌گویید اشتباه است؟ اگر آن را اشتباه می‌دانید اشکال ندارد، بیایید تا صحبت کنیم و فکر کنیم و به گفتگو بنشینیم.» گفتند: «نه، ما نمی‌توانیم!» گفتم: «اگر نمی‌توانید، [پس چرا می‌گویید اشتباه است]؟! بیایید با هم بنشینیم و بحث کنیم! مگر فرق میان ما چیست؟!»

مناظرهٔ مؤلّف با برخی از اهل تسنّن در مسجدالحرام

یک وقت در مسجدالحرام رو به‌روی حجر اسماعیل نشسته بودم که یکی از طلبه‌های دانشگاه مدینه که اهل الجزایر بود آمد و شروع کردیم به صحبت کردن. تقریباً دوازده نفری دور ما جمع شدند و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کردیم. در این مدت یکی از این شُرطه‌ها مدام می‌آمد و به

اینها می‌گفت: «اینها شیعه هستند، به اینها گوش ندهید!» من به او گفتم: «چرا چنین می‌گویی؟ تو هم بیا بنشین و گوش

بده!» ما یک ساعت و نیم نشسته بودیم و این شخص سه بار آمد و رفت و می‌گفت: «متفرّق شوید! متفرّق شوید! این شیعه است و شیعیان جبرئیل را لعن می‌کنند و قرآن را تحریف می‌کنند و چنین و چنان می‌گویند!»

من به این افراد گفتم: «من برای شما بلیط هواپیما می‌گیرم تا با من به ایران بیایید و ببینید که در هر اطاق ما همین قرآن فَهَد شماست که می‌خوانیم! من پول بلیط شما را می‌دهم، بیایید و ببینید!» طبعاً اینها را دروغ و اتهام به شیعه به خود مشغول کرده است.

به آنها گفتم: «وقتی من نماز می‌خوانم بیایید و به‌نحوی پشت سر من بنشینید که من متوجه نشوم تا بعد نگویید تقیّه کرده‌ام! بعد ببینید که آیا در تشهد، جبرئیل امین را لعن می‌کنم و می‌گویم: "خانَ الأمین! خانَ الأمین!" یا اینکه می‌گویم: **"السّلامُ علیک أیّها النّبیُّ و رحمةُ اللهِ و بَرَکاتُه، السّلامُ عَلَینا و علیٰ عبادِ الله الصّالحین، السّلامُ علیکم و رحمةُ اللهِ و بَرَکاتُه."** پس این اتهامات برای

چیست؟!»[1]

ما باید در تمام مسائل آزاده و اهل تحقیق باشیم و راه فکر ما در همهٔ زمینه‌ها باز باشد و نباید هیچ‌یک از این شایعه‌ها راه عقل ما را ببندد؛ این می‌شود راه امام علیه السّلام!

بنابراین بین آن کسی که می‌گفت: «مسئلهٔ

---

[1] «خانَ الأمین» به معنای «جبرئیل امین خیانت کرد» باوری است که برخی از عالمان اهل‌سنت و وهابیّت به شیعیان نسبت داده‌اند.[1] به ادعای آنها، شیعیان معتقدند حضرت جبرئیل مأمور رساندن وحی به امیرالمؤمنین علیه السّلام بود ولی خیانت کرده و آن را به پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله رساند. برای همین شیعیان در پایان نماز عبارت «خان الأمین» را تکرار می‌کنند![2]

از نظر عالمان شیعه، این ادعا، تهمت به شیعه است و با انگیزهٔ شبیه‌سازی مذهب شیعه به دین یهود ساخته شده است؛ زیرا گروهی از یهودیان معتقد بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، امّا آن را به فرد دیگری داده است![3]

شیعیان ضمن اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام را پیامبر نمی‌دانند،[4] معتقدند جبرئیل علیه السّلام معصوم است و خطایی از او سر نمی‌زند.[5] هم‌چنین شیعیان پس از سلام نماز، سه بار دست‌ها را بالا آورده و در هر بار تکبیر می‌گویند؛ چراکه به فتوای فقیهان شیعه، گفتن سه بار تکبیر پس از سلام نماز مستحب است.[6] (محقق)

۱) به‌عنوان‌نمونه: العقد الفرید، ابن‌عبدربّه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الموضوعات، ابن‌جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ منهاج السّنة النّبویة، ابن‌تیمیه، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۲؛ القول المفید، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سلسلة التفسیر لمصطفی العدوی، ج ۲۳، ص ۱۵.

۲) الریاض الندیّة، ابن‌أبی‌العزّ، ج ٤، ص ٥٦٨.

۳) مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۳، ص ٦١١.

٤) الشافی فی الإمامة، سید مرتضی، ج ۳، ص ٥.

٥) الاعتقادات فی دین الإمامیّة، شیخ صدوق، ص ٩٦.

٦) المقنعة، شیخ مفید، ص ١١٤؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ١٠، ص ٤٠٨.

وحدت وجود خلاف است و من با شما بحث و مناظره نمی‌کنم» و آن سنّی چه فرقی است؟!

اتمام حجّت مؤلّف در مناظره با پرسشی عقلی

در آن بحث بنده تمام آن سنّی‌ها را ملزم کردم و به آنها گفتم: «شما اصلاً عقل و درایت ندارید!» حدود دوازده نفر بودند و بین آنها نیروهای امنیتی هم بود و آن طلبه هم کنار من نشسته بود. گفتند: «چرا ما را به این مسئله متّهم می‌کنید؟»

گفتم: «بسیار خب، من کاملاً از تشیّع و عقاید تشیّع دست بر می‌دارم و شما هم از تسنّن و عقاید تسنن دست بردارید و هر دوی ما مسیحی می‌شویم! مشکلی نیست؟ حال امشب و در این ساعت می‌خواهیم اسلام بیاوریم و مسلمان بشویم. در مقابل ما عمر و ابوبکر و علیّ بن أبی‌طالب حضور دارند، کتب علیّ بن أبی‌طالب هست و کتب عمر و ابوبکر ـ که اصلاً کتابی ندارند ـ هم هست؛ نهج البلاغة و روایات پیغمبر و سایر روایات هم هست. هر کدام از ما و شما نه عمر و ابوبکر را دیده‌ایم و نه علی را دیده‌ایم. حال در همین کتب شما ـ مانند

فرائد السّمطین، فقه ابن‌جوزی، ینابیع المودة شیخ سلیمان قندوزی، صحیح مسلم، صحیح بخاری و تمام کتب دیگر ـ مطالبی را که در مورد علیّ بن أبی‌طالب هست وسط می‌گذاریم و مطالبی را که دربارهٔ عمر هم هست وسط می‌گذاریم؛ اکنون چه کسی را انتخاب می‌کنیم؟ علی یا عمر؟ کدام‌یک؟ من اصلاً کتب خودمان را هم مطرح نمی‌کنم!» همه ساکت شدند و هیچ‌کدام از این دوازده نفر جوابی ندادند!

گفتم: «برای همین است که می‌گویم شما اصلاً عقل و فهم و درایت ندارید!

من می‌گویم که اگر با این مطالبی که در کتب خودتان دارید بتوانید افضلیت عمر بر علیّ بن أبی‌طالب را ثابت کنید، من همین‌جا در مقابل شما با عمر بیعت می‌کنم!» به همین صراحت به آنها گفتم! گفتم: «بیایید و همین مطالبی را که در کتب شما وجود دارد عرضه کنید و کاری به کتب شیعه هم نداشته باشید، اگر مطالب دربارهٔ عمر بالاتر از علی بود، قسم به خدای کعبه من در مقابل همهٔ شما با عمر بیعت می‌کنم!» دقیقاً گفتم: «قسم به خدای کعبه!» ولی تمام آنها ساکت شدند.

به آنها گفتم: «من شما را ملزم کردم و بالأخره از اینجا هم خواهم رفت، ولی بر شماست که در این مسئله فکر کنید.» همه ساکت شدند و سرشان را پایین انداختند. این می‌شود راه امام علیه السّلام!

مناظرهٔ یکی از علما با علامه طهرانی راجع به مسائل عرفانی

این مسئله بعینه در میان ما شیعیان نیز وجود دارد. مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ با همین شخصی که زیارت عاشورا را انکار کرده بود، بحث می‌کردند. آن شخص می‌گفت: «تمام مطالب

سلوکی و عرفانی باطل است و اصلاً این مثنوی چه می‌گوید؟! اصلاً مولانا چیزی نمی‌فهمد!»

مرحوم والد کتاب مثنوی را آوردند و در مقابلش گذاشتند و فرمودند: «مقداری بخوانید و شرح دهید!» اصلاً هیچ نمی‌فهمید! چگونه کتابی را که نخوانده‌ای به این اتهامات متّهم می‌کنی؟! آیا آن را خوانده‌ای؟!

چرا ما خودمان را شیعه می‌نامیم ولی مانند سنّی‌ها عمل می‌کنیم؟! پس فرق ما با آنها چیست؟! واقعاً فرق ما با آنها چیست؟! آیا این راه امام زمان علیه السّلام است؟! اگر این شخصِ مسلمان، جناب مولانا و سایر عرفا در مقابل امام زمان علیه السّلام بایستند و بگویند: «این شخص، شیعهٔ شما و از علمای شیعه است و ما را به این مسائل متّهم کرده است!» حضرت چه خواهند گفت؟! خواهند گفت: «باید جواب او را بدهی! چرا به او تهمت می‌زنی؟!»

بنابراین، راه امام علیه السّلام راه حرّیت و عقل و منطق است در هر مسئله‌ای؛ لذا می‌بینیم راه این افراد، [غیر از راه امام زمان علیه السّلام است]!

الآن بسیاری از افراد می‌گویند: «انسان نباید فلسفه و عرفان بخواند و مکتب عرفان افراد را گمراه می‌کند!» چرا گمراه می‌کند؟ بنده عرفان خوانده‌ام آیا گمراه شده‌ام؟! واقعاً گمراه شده‌ام؟! من مانند شما نماز می‌خوانم و قرآن می‌خوانم و مانند شما حج بجا می‌آورم، چگونه من می‌شوم گمراه و شما می‌شوی هدایت‌شده؟ واقعاً باید از اینها پرسید که کجای این مسئله گمراهی و ضلالت است؟!

حکایاتی از شدت ارادت اهل فلسفه و عرفان به خاندان عصمت و طهارت

علامه طباطبائی ـ رضوان اللَه علیه ـ اول‌فیلسوف خاورمیانه و جهان اسلام بود، درحالتی‌که ولایت ایشان نسبت به ائمه علیهم السّلام از همهٔ این مراجع ـ چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها ـ بهتر و بالاتر و شریف‌تر و قوی‌تر بود! همیشه در هر روز ماه رمضان قبل از افطار به حرم حضرت فاطمهٔ معصومه سلام اللَه علیها به زیارت می‌رفت و ضریح را می‌بوسید و بعد به خانه برمی‌گشت و افطار می‌کرد! کدام‌یک از این مراجع این کار را می‌کنند؟! بعد می‌گویند ایشان گمراه و گمراه‌کننده است! آیا

این مفسّر قرآن گمراه و گمراه‌کننده است؟! چطور؟!

آقا شیخ محمدجواد انصاری ـ رضوان اللَه علیه ـ یکی از اساتید عرفان پدر ما و اهل همدان بود. شاید در روح مجرّد دربارهٔ او خوانده باشید.[1] جدّ مادری[2] ما می‌گفت:

در معیّت ایشان در ایّام زمستان به زیارت امام رضا علیه السّلام مشرّف شدیم. ایشان به شاگردان خود می‌گفت: «من می‌خواهم تنها به زیارت بروم و نمی‌خواهم کسی با من باشد یا پشت‌سرم حرکت کند.»
یک روز با خود گفتم: ایشان همیشه این‌طور می‌گوید، من پشت‌سر ایشان حرکت می‌کنم تا ببینم ایشان چطور زیارت می‌کند!
وقتی ایشان بیرون رفت من نیز پشت‌سر ایشان با فاصلهٔ پنجاه متری حرکت کردم تا مرا نبیند. وقتی به فاصلهٔ صد متری حرم رسید، دیدم دیوارهای اطراف را بوسید، بعد از پنجاه متر دوباره بوسید و بعد از پنجاه متر دوباره

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ۳۷ ـ ۵۸.
[2] مرحوم حجّةالإسلام حاج سید عبدالحسین معین شیرازی رحمة اللَه علیه. (محقق)

بوسید، تا اینکه به اولین درِ صحن رسید و آن را نیز بوسید، دوباره به در بعدی رسید و آن را هم بوسید. من حساب کردم تا وقتی به قبر امام علیه السّلام رسید، بیست بار در و دیوار را بوسید!

تقابل حوزهٔ نجف با اهل فلسفه و عرفان

بعد می‌گویند ایشان مخالف ولایت است و صوفی و زندیق و کافر است! حتی وقتی ایشان به نجف می‌روند، آیةاللَه سید محمود شاهرودی ـ بالاترین مرجع و صاحب‌رساله! ـ در درس خود اعلام می‌کند: «یک زندیق و صوفی به نجف آمده است و کافر و نجس است!» ببینید، اینها مراجع ما هستند! آخر به چه دلیل چنین می‌گویی؟! حتی می‌گویند اگر ایشان به منزل آقا شیخ عباس قوچانی نرفته بود ممکن بود بعضی از افراد متعرّض او بشوند و او را کتک بزنند!

همین افراد نیمه‌شب به منزل آقا سید علی قاضی ـ رضوان اللَه علیه ـ رفتند تا او را به قتل برسانند! این مسائل در احوالات آقای قاضی در کتب آمده است؛ یعنی همین افراد این اوباش را تحریک می‌کردند که به خانهٔ آقای قاضی بروند تا او را به قتل برسانند و حتی یک بار ایشان به شکل معجزآسا از دست یکی از این افراد نجات پیدا کرد! چون فکر

کرد ایشان را کشته است و از منزل خارج شد.[1]

اینها می‌آمدند افراد را علیه ایشان تحریک می‌کردند و در نتیجه، این افراد به مسجد می‌رفتند و ایشان را با سنگ می‌زدند و شیشه‌های مسجد را می‌شکستند و در حال نماز فرش را از زیر پای ایشان کشیده و مریدان ایشان را با سنگ می‌زدند![2] این‌طور با اینها رفتار می‌کردند.

اینها علمای ما هستند! بنده بعضی از این مسائل را ـ البته نه به این شکل، بلکه به اجمال ـ در کتاب اسرار ملکوت آورده‌ام[3] که إن‌شاءاللَه اگر به زبان عربی ترجمه شود خواهید دید که این مسائل به چه نحو بوده است.[4]

این [تضییقات] برای چیست؟ چون آنها اهل عرفان هستند! مگر گناه اهل عرفان چیست؟ آیا گناهی مرتکب شده‌اند؟! بسیاری از علما و فقهای ما

---

[1] رجوع شود به عطش، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.
[2] رجوع شود به عطش، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۲.
[3] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۷ ـ ۱۱۷.
[4] همان، ص ۹۲ ـ ۱۰۵.

اهل عرفان بوده‌اند، پس چرا مردم را به این شکل در مقابل اهل عرفان تحریک می‌کنید؟! این راه و روش اینهاست.

اما راه و روش امام علیه السّلام راهی است که انسان در مواجههٔ با مسائل در سینهٔ خود احساس ضیق و تنگی نمی‌کند. این می‌شود راه امام علیه السّلام.

بر این اساس، اگر ما یک عالم دینی را دیدیم که عمامه بر سر و ریش بلندی دارد و چنین و چنان است، امّا به انسان اخم کرده و می‌گوید: «نه، این درست نیست و...!» انسان احساس می‌کند که این عالم می‌خواهد بعضی از راه‌ها را به روی او ببندد! هم‌چنین اگر دید که وقتی با او بحث می‌کند اصلاً قصد پذیرش ندارد، باید شک کند که آیا اصلاً عقل دارد یا ندارد!

صفای باطن در تلقّی حقایق، ملاک بودن در راه امام زمان علیه السّلام

بنابراین، می‌توانیم این مسئله را در این عبارت خلاصه کنیم: اگر انسان باطن خود را صاف کند و در نفس خود نسبت به تلقّی و پذیرش مطالب

و نسبت به هر چیزی که با آن رو به‌رو می‌شود، احساسِ صفا و راحتی کند و نسبت به پذیرش آنها ضیق و حَرَجی نبیند، بداند که در راه امام علیه السّلام است.

اما اگر انسان در نفس خود ضیق و حرج نسبت به شخص خاصّی احساس کند، مثلاً کسی نزد شما آمده و با شما صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصلاً شما نباید پشت‌سرِ فلان عالم دینی حرف بزنید، چراکه ایشان صدّیق و مطهّر و طاهر است و اعمالش چنین و چنان است!» شما نیز بگویید: «من خودم با چشم خود این مسئله را دیده‌ام!» امّا او بگوید: «نه! اگر این مسئله را بگویی تو را خواهیم زد و...!» فوراً باید متوجه بشوید که این برخلاف صدق است.

بنابراین، در راه امام علیه السّلام ضرب و شتم و اتهام و دروغ و ناسزا وجود ندارد، بلکه در تمام زمینه‌ها راهی باز و عقلائی است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: بیایید با من حرف بزنید، بیایید با من بحث و گفتگو و در مسائل جاریه صحبت کنید؛ اگر در رفتارها و اعمال من خطایی دیدید باید به من تذکر بدهید، چراکه من هم فردی مانند سایر افراد هستم![1] این است راه امام

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۳۵:

«...فَلاتَكُفّوا عن مَقالَةٍ بِحَقٍّ أو مَشوَرَةٍ بِعَدلٍ؛ فَإنّی لَستُ فی نَفسی بِفَوقِ أن أُخطِئَ و لاآمَنُ ذَلِكَ مِن فِعلی، إلّا أن یَكفیَ اللهُ مِن نَفسی ما هو أملَكُ بِهِ مِنّی؛ فإنّما أنا و أنتُم عَبیدٌ مَملوكونَ لِرَبٍّ لارَبَّ غَیرُه، یَملِكُ مِنّا ما لانَملِكُ من أنفُسِنا، و أخرَجَنا ممّا كُنّا فیه إلیٰ ما صَلَحْنَا علیه؛ فأبدَلَنا بعدَ الضّلالةِ بالْهُدیٰ، و أعطانَا البَصیرةَ بعدَ العَمیٰ.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٤، ص ۱۱۷:

«... از گفتگوی به‌حق دست برندارید، و از إظهار حق خودداری نکنید! وقتی با شما مشورت می‌کنم نظریّات خود را از روی عدل بیان کنید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که در وجود خود خطا نکنم؛ و در نفس خود مأمون نیستم مگر اینکه خدا مرا حفظ کند، آن خدایی که مالکیّتش بر من بیشتر است از خود من بر من...؛ من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که پروردگاری غیر از او نیست. خداوند بر ما و بر نفوس ما مالکیت دارد، و ما خودمان مالک خود نیستیم؛ او مالک ما است. و خداست که ما را از آن چیزی که در او بودیم بیرون آورده، و به‌سوی صلاح و رشد قرار داده است؛ و بعد از ضلالت ما را هدایت فرموده، و بعد از کوری ما را بصیرت داده است.»

علیه السّلام.

ولی ما در بعضی از اوقات می‌بینیم که اگر بگوییم: «فلانی اشتباه می‌کند» می‌گویند: «چرا اشتباه می‌کند؟! ابداً ممکن نیست که این شخص اشتباه کند!» چرا؟ آیا امام است؟ آیا پیامبر است و خداوند به او وحی می‌کند؟! می‌گویند: «ما اینها را نمی‌فهمیم، اگر یک بار دیگر چنین بگویی تو را می‌زنیم و در فلان جا قرار می‌دهیم!» بنابراین فوراً می‌فهمیم که این راه، راه امام علیه السّلام نیست.

مرحوم والد همیشه می‌فرمودند:

می‌خواهد کتاب‌های ما را بخواند، بیاید؛ هر کسی می‌خواهد اشکالی مطرح کند، بیاید!

شرط علامه طهرانی برای مناظره با یکی از علمای منتقد

نمی‌دانم این قضیه را سال‌های گذشته نقل کرده‌ام یا نه. یک روز زمستان یکی از بزرگ‌ترین علما و مراجع مشهد به منزل مرحوم والد آمد. ایشان گفت: «من می‌خواهم با شما دربارهٔ مسائل فلسفی و وحدت وجود و برخی مسائل دیگر گفتگو کنم.» مرحوم والد فرمودند:

بفرمایید! ما آماده‌ایم؛ ولی با این شرط که این گفتگو و این مباحث ضبط بشود و بعد، از روی نوار پیاده و در حوزه‌های علمیه منتشر گردد.

گفت: «نه، نه، نه!» ایشان (مرحوم والد) گفتند:

چرا؟ اگر می‌خواهید بحث کنید، من آماده‌ام! چرا ضبط و منتشر نشود؟![1]

ایشان دوسال پیش رحلت کردند، خداوند رحمتشان کند.[2]

اتفاقاً الآن شما به این مسئله خندیدید، چرا؟ چون فهمیدید که این مسئله برخلاف عقل است. چرا ایشان نپذیرفت؟ با اینکه ایشان ـ خدا رحمتش کند ـ از فقها و علما و مشهورین و شخصی عابد و

---

[1] رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۴۸ ـ ۱۵۱؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۵۲۳.

[2] آیةاللَه شیخ حسن‌علی مروارید که در ۱۹ شعبان ۱۴۲۵ ه.ق رحلت کردند. (محقق)

زاهد بود و ما به همراه مرحوم والد به منزلش می‌رفتیم و او نیز به منزل مرحوم والد می‌آمد. ولی ملاحظه کنید که چطور با این سرعت ما فهمیدیم که این راه، راه امام علیه السّلام نیست؛ چراکه راه امام علیه السّلام همیشه باز است! بیا با هم بحث کنیم و بعد این مطالب را در حوزه‌های علمیه منتشر کنیم تا آنها ببینند و بخوانند؛ بالأخره یا حق با ما است یا با شما است! این یک مسئلهٔ بدیهی است. لذا این هم مانند آن فرد سنّی است؛ چه فرقی می‌کند؟! درست است؟ مسئله روشن است.

بر این اساس، ما باید در مطالعات و بحث‌ها و کتاب خواندن‌ها و در زمینه‌های علمی خود ببینیم که کدام صفحه یا کدام شخص به این روش و به این راه نزدیک

است و کدام‌یک از آن دور است؛ ما کتاب‌هایش را می‌خوانیم و می‌فهمیم که روش و منهاج او خطاست.

طریق امام علیه السّلام طریق معرفت و وصول به توحید

خلاصهٔ سخن آنکه: راه امام علیه السّلام راهی است که در آن معرفت خداوند است و این راه انسان را به بالاترین مراتب کمال که همان توحید است، می‌رساند. این راه، راهی است که روایات و آیات قرآن ما را به آن می‌رساند و تشویق می‌کند؛[1] مانند خطبه‌هایی از نهج البلاغة که در اوصاف متقین آمد ه[2] و هم‌چنین روایات دیگری از ائمه علیهم السّلام که انسان را به‌سوی معرفت خداوند متعال و به‌سوی توحید و کمال تشویق می‌کند. این است راه امام علیه السّلام.

لذا هرکس که به این راه نزدیک بود، برحسب میزان نزدیک بودنش مراتبی دارد؛ و هر کس که از

---

[1] رجوع شود به سوره مائده (٥) آیه ١٠٥؛ سوره حشر (٥٩) آیه ١٩؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٩؛ در بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٧٦ ـ ٩٤ مجموعاً ٤٠ روایت؛ و در مطلع انوار، ج ٤، ص ٢٣٤ ـ ٢٣٦ مجموعاً ١٩ روایت در زمینهٔ معرفت نفس به نقل از غرر الحکم ذکر شده است. (محقق)

[2] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٣٠٣ ـ ٣٠٦.

آن دور بود، بر انسان است که از او دوری کند.

این خلاصه‌ای بود که در جواب این سؤال عرض شد و البته بنده کمی مطلب را باز کردم تا جوانان و برادران بدانند که هر شخص معمّم و عالم دینی موافق شریعت نیست.

همان‌طور که عرض کردم: یک عالم دینی ولایت تکوینی و علم غیب امام علیه السّلام را نفی می‌کند، عالم دیگری یکی از اصول اوّلیه و ابتدائی شیعه را کنار گذاشته و اتّهامی را که بر عمر وارد است نفی می‌کند، یک عالم دیگر صحت زیارت عاشورا را انکار کرده و عالم دیگری هم در این کشورها ـ همان‌طور که شما بهتر از من می‌دانید ـ اصلاً مبانی شیعه را منکر می‌شود و از اهل‌سنت دفاع می‌کند، انگار که واقعاً خودشان از اهل‌سنت هستند و از آنها حقوق و مسائلی به ایشان می‌رسد! ظاهراً مسئله

به این شکل است و انسان نمی‌تواند اعمال و تصرّفات و سخنان آنها را توجیه کند.

چطور ممکن است که یک عالم شیعی تمامی روایات و همهٔ اصول و عقاید شیعه را انکار کند و زبان به مطالبی باز کند که دشمن از طرح آنها خشنود می‌شود؟! چطور این عالم به خودش اجازه می‌دهد که چنین مطالبی بگوید؟!

انحصار شناخت امام علیه السّلام در مسیر عرفان و توحید

بر این اساس، برای انسان راهی جز مسیر توحید و عرفان و ولایت باقی نمی‌ماند؛ همان‌طور که بنده این مسئله را در کتاب مهر فروزان متذکر شده‌ام که علامه طباطبائی به مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیهما ـ می‌فرمودند:

> انسان به معرفت امام علیه السّلام نمی‌رسد مگر با توحید و عرفان؛ چراکه حقیقت ولایت عبارت است از توحید و کسی که به توحید نرسیده است، به ولایت نیز نمی‌رسد.[1]

اما اینها امام علیه السّلام را مانند سایر افراد می‌بینند و می‌شناسند؛ همان‌طور که سایر افراد در خیابان‌ها راه می‌روند و حرف می‌زنند و می‌خورند و می‌خوابند، امام علیه السّلام نیز یک اعمالی انجام

---

[1] مهر فروزان، ص ٣٤.

می‌دهد. اینها هیچ معرفتی به کیفیت ولایت و تصرّفات امام علیه السّلام ندارند و اصلاً نمی‌دانند چطور انسان می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که:

عَبدی أطِعنی حتّیٰ أجعَلَکَ مِثلی؛ أقولُ للشّیءِ کُن فَیکونُ، و تقولُ لِلشّیءِ کُن فیَکون[1]

یا در حدیث قدسی دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

لایزالُ یتقرَّبُ عَبدی إلیَّ بِالنَّوافل حتّیٰ أکونَ سَمعَه الّذی یَسمَعُ بِه و بَصرَه

[1] عدّة الداعی، ص ۳۱۰؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰٤؛ کلمة اللّه، سید حسن شیرازی، ص ۱٤۰. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٦۳:
«ای بندهٔ من، فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مِثل خود (و یا مَثَل خود) قرار دهم؛ من به چیزی که اراده‌ام بر خلق آن تعلّق گیرد می‌گویم وجود پیدا کن و آن موجود می‌شود؛ تو نیز به هرچه اراده‌ات تعلّق بگیرد می‌گویی بوده باش و او خواهد بود!»

الّذی یَبصُرُ بِه و لِسانَه الّذی یَنطِقُ به.[1]

این است رسیدن به مرتبهٔ ولایت. کتاب‌ها مملوّ از این روایات و عبارات است، ولی این افراد انگشت در گوش خود کرده تا حق را نشنوند، لذا همهٔ این مطالب را منکر می‌شوند.

شرح حالی از جناب معروف کرخی و بایزید بسطامی

برخی منکر می‌شوند که معروف کَرْخی از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده است، چرا؟ چون ایشان از صوفیه و عرفا بوده است؛ با اینکه در بسیاری از کتاب‌ها آمده است که معروف از شاگردان امام رضا علیه السّلام بوده و قبلاً مسیحی یا زرتشتی بوده و به‌دست حضرت شیعه شده است.[2]

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۹۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۸۱؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱. با قدری اختلاف در مصادر.
اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٦٣:
«به‌طور استمرار بندهٔ من چنانچه در مقام انقیاد برآید و به‌واسطهٔ اموری که موجب خشنودی و رضایت من است خود را به من نزدیک و مقرّب گرداند، آن‌قدر به من نزدیک خواهد شد تا اینکه مندکّ و فانی در من شود؛ در این هنگام، من گوش او خواهم بود که با او می‌شنود و چشم او می‌باشم که با آن می‌بیند و زبان او می‌گردم که با آن صحبت می‌کند.»

[2] طبقات الصوفیّة، سلمی، ص ۸۲؛ الرسالة القشیریّة، ص ٤١؛ وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ مناقب معروف الکرخی و أخباره، ص ۵۱؛ تذکرة لأولیاء، ص ۲۸۱؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ الباب الحادی عشر، ص ۲۰٤؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ تفسیر المحیط الأعظم، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۷.

هم‌چنین منکر می‌شوند که بایزید بسطامی از شاگردان امام صادق علیه السّلام بوده است![1] الآن قبر بایزید در بسطام در شاهرود بین راه مشهد و طهران معروف است و من هم آن را زیارت کرده‌ام.

وقتی که بایزید از مدینه خارج شد، حضرت فرزندشان محمد بن صادق علیهما السّلام را همراه او فرستادند. آنها با هم به بسطام آمدند و محمد، فرزند امام قبل

[1] مجموعه‌آثار شهید مطهری، ج ١٤، ص ٥٦٤ و ج ٢٣، ص ٤٩؛ کلّیات علوم اسلامی، ج ٢، ص ١٠٥.

از او از دنیا رفت.[1] بایزید وصیت کرد که وقتی از دنیا می‌رود او را زیر پای محمد بن صادق دفن کنند و الآن بایزید قبرش در صحن و بیرون است و محمد بن صادق قبّه و بارگاه دارد.[2]

اینها منکر این مسائل می‌شوند، چرا؟! تو که رجالیّ هستی چرا انکار می‌کنی که معروف از اصحاب امام علیه السّلام بوده است؟ به چه دلیل؟! این تهمت و دروغ است! فردا و روز حساب، در محضر خداوند چه خواهی گفت؟ اگر معروف به تو بگوید: «چرا در کتابت نوشتی که من از اصحاب امام رضا علیه السّلام نیستم؟ آیا صرفاً به‌خاطر اینکه من از صوفیه هستم، مرا طرد و رد می‌کنی و ارتباط مرا با امام رضا علیه السّلام انکار می‌کنی؟!» چه خواهی گفت؟! این است امانت در کتابت؟ خیر! من این را خیانت در امانت می‌بینم!

---

[1] روضات الجنّات، خوانساری، ج ٤، ص ١٥٥.

[2] رجوع شود به دفتر روشنایی (ترجمهٔ کتاب النور من کلمات أبی‌طیفور)، سهلگی بسطامی، ص ١٠٩ و ٣٤٢ و ٣٤٣؛ اسرار التوحید فی مقامات أبی‌سعید، ص ٣٧؛ تذکرة الأولیاء، ص ١٣٩؛ کشکول بهایی، ج ١، ص ١١٥؛ الطرائف، ج ٢، ص ٥٢٠؛ کشف المراد، ص ٢٣٧؛ روضات الجنّات، خوانساری، ج ٤، ص ١٥٤ ـ ١٥٨؛ جستجو در تصوّف ایران، ص ٣٦.

همان‌طور که قبلاً خدمت شما عرض کردم: تاریخ و عقاید شیعه و اعتقادات و دیانت مردم امانتی است از جانب خداوند متعال در دستان ما و جایز نیست که در این امانت خیانت کنیم؛ جایز نیست چیزی را به مسلمین بگوییم که خود قبول نداشته و بدان معتقد نیستیم! جایز نیست چیزی را به مردم تحمیل کنیم که برای خود نمی‌پسندیم! این خیانت است! واللَه این خیانت است! اگر مطلبی را نمی‌دانیم باید صریحاً بگوییم: «ما در این مسئله علم نداریم!»

کسی که حتی یک ساعت عرفان و فلسفه نخوانده است چگونه در این مسائل اظهار نظر کرده و می‌گوید: وحدت وجود باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که

در این مسئله صحبت بکند و بگوید: اینها حرام و باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که در رسالهٔ عملیهٔ خود فتوا به نجاست قائلین به وحدت وجود بدهد؟![1] چطور؟!

بنده خود یکی از قائلین به وحدت وجود هستم و در کتاب اسرار ملکوت نیز نوشته‌ام: من به وحدت وجود و حتی به وحدت موجود ـ که بالاتر از وحدت وجود است ـ قائل هستم![2] این یک مبحث فلسفی است؛[3] بنابراین باید بگویید: بنده که مدرّس حوزهٔ علمیه در بالاترین سطوح آن هستم نجس می‌باشم! صریحاً بگویید! چرا نمی‌گویید؟! آیا می‌ترسید؟ نترسید!

حکم منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السّلام

سؤال: ببخشید، حکم کسانی که ولایت امام یا علم غیب امام علیه السّلام را منکر می‌شوند چیست؟

---

[1] العروة الوثقی (المحشّیٰ)، سید محمدکاظم یزدی، ج ۱، ص ۱٤۰؛ المعالم الزّلفی، عبدالنّبی نجفی عراقی، ص ۳۵۵ ـ ۳۵۷؛ التنقیح فی شرح العروة الوثقی (انتشارات دارالهادی)، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ رسالهٔ توضیح المسائل، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۷.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۸.

[3] رجوع شود به توحید علمی و عینی؛ اللَه شناسی، ج ۲، ص ۱۸۱ ـ ۲۳۱؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ٦۹ ـ ۷۳؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۰۵ ـ ۱۲۰.

جواب: طبعاً این شخص نمی‌فهمد و مطلبی نیست. بنده نمی‌گویم که چنین فردی اهل جهنم است و خداوند او را عقاب کرده یا عذاب می‌کند؛ خیر! بلکه فهم او به همین مقدار است.

حرف من این است: هریک از ما و شما باید از کدام‌یک از این افراد در مسیر خود تبعیت کنیم؟ کسی که فهم او ۱۰درصد است؟ خیر، باید دنباله‌رو کسی باشیم که عقل و درایت و معرفت او ۱۰۰درصد باشد! طبعاً هریک از این افراد به میزان معرفت خود مراتب خاصّی دارند: یکی ۱۰درصد، یکی ۱۵درصد، یکی ۲۰درصد و...؛ ما نمی‌گوییم که خداوند اینها را عذاب می‌کند، بلکه عذاب و مغفرت خدا برای

هر کسی به میزان صدق و کذب او خواهد بود.

اگر شخصی معاند باشد و در تصرّفاتش در مسائل نفسانی و شخصی غرض و عناد داشته باشد، خداوند او را عقاب می‌کند؛ امّا اگر کسی عقاید باطلی داشته باشد ولی معاند نباشد، خداوند متعال او را عذاب نمی‌کند. این یک مسئلهٔ دیگری است.

اما مسئلهٔ اساسی این است: آیا ما باید از یک‌هم‌چنین شخصی تقلید و تبعیت کنیم یا از شخصی که به مراتب عالیه رسیده باشد؟ مقصود ما این است.

بی‌اطّلاعی و جهل منشأ مخالفت با اهل معرفت

بسیاری از این افراد نسبت به این مسائل جاهل هستند؛ مثلاً این شخصی که دربارهٔ عمر چنین گفته است حتی یک صفحه هم فلسفه نخوانده است! اصلاً نمی‌داند وحدت وجود را با هاء «هوّز» می‌نویسند یا با حاء «حیّ علی الصّلاة»! امّا با این وجود وحدت وجود را انکار می‌کند و به قائلین آن ناسزا گفته و می‌گوید: «این شخص نجس است و انسان باید [در صورت تماس با او] خود را

تطهیر کند و ظرف‌ها و لیوان‌ها و قاشق‌ها را بشوید!»

واقعاً چگونه قائل به نجاست این افراد می‌شوند درحالی‌که درسی نخوانده‌اند؟!

توصیف امیرالمؤمنین علیه السّلام از علمای گمراه (ت)

در همین علوم جدید، آیا دانشگاه کسی را که درس نخوانده است به‌عنوان استاد می‌پذیرد؟! این یک مسئلهٔ منطقی است، امّا با کمال تأسّف ما به این بلیه گرفتار هستیم؛ افرادی که اصلاً ارتباطی با این علوم عالیه ندارند، دم از این‌گونه مسائل می‌زنند و بدون اطلاع و معرفت وارد این عرصه می‌شوند! فَیَضِلّونَ و یُضِلّون؛ هم خود گمراه می‌شوند و هم افراد را به گمراهی می‌کشانند.[1] پس این راه [حرّیت و

[2]

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۳۵:

«عن خالدِ بْنِ طَلیقٍ، قال: سَمِعتُ أمیرَالمؤمنینَ (علیه السّلام) یقولُ:
"ذِمَّتی بِما أقولُ رَهینَةٌ، و أنا بِهِ زَعیمٌ، أنّهُ لا یَهیجُ عَلَی التّقویٰ زَرعُ قَومٍ، و لا یَظمَأُ عَلَی التّقویٰ سِنَخُ أصلٍ! ألا إنّ الخیرَ کُلَّ الخیرِ فی مَن عَرَفَ قَدرَهُ، و کَفیٰ بِالمَرءِ جَهلًا أن لا یَعرِفَ قَدرَهُ!
إنّ أبغَضَ خَلقِ اللهِ إلَی اللهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلماً مِن أغمارِ غَشوَةٍ و أوباشِ فِتنَةٍ، فَهوَ فی عَمًی عنِ الهُدَی ←

[2] **← الّذی أتیٰ مِن عِندِ رَبّهِ، و ضالٌّ عن سُنَّةِ نَبیّهِ (صلّی اللهُ علَیه و آله)، یَظُنُّ أنّ الحَقَّ فی صُحُفِهِ، کَلّا و الّذی نَفسُ ابنِ أبی‌طالِبٍ بیَدِهِ، قد ضَلَّ و ضَلَّ مَن افتَریٰ.**
سَمّاهُ رَعاعُ النّاسِ عالِمًا و لَم یَکُن فی العِلمِ یَومًا سالِمًا، بَکَّرَ فاستَکثَرَ مِمّا قَلَّ مِنهُ خَیرٌ مِمّا کَثُرَ، حتّیٰ إذا ارتَویٰ مِن غیرِ حاصِلٍ، و استَکثَرَ مِن غیرِ طائِلٍ، جَلَسَ لِلنّاسِ مُفتیًا ضامِنًا لِتَخلیصِ ما اشتَبَهَ عَلَیهِم، فَإن نَزَلَت بِهِ إحدَی المُبهَماتِ هَیَّأ لها حَشوًا مِن رَأیِهِ، ثُمَّ قَطَعَ عَلَی الشُّبُهاتِ،

عقل و منطق] می‌شود راه و روش امام علیه السّلام.[1]

خَبّاطُ جَهالاتٍ رَكّابُ عَشَواتٍ، فالنّاسُ مِن عِلمِهِ فی مِثلِ غَزلِ العَنكَبوتِ. لا يَعتَذِرُ مِمّا لا يَعلَمُ فَيَسلَمَ، و لا يَعَضُّ عَلَى العِلمِ بِضِرسٍ قاطِعٍ فَيَغنَمَ، تَصرُخُ مِنهُ المَواريثُ، و تَبكی مِن قَضائِهِ الدِّماءُ، و تُستَحَلُّ بِهِ الفُروجُ الحَرامُ، غيرُ مَليٍّ و اللهِ بِإصدارِ ما وَرَدَ عَلَيهِ، و لا نادِمٍ عَلَى ما فَرَطَ مِنهُ، و أولَئِكَ الَّذينَ حَلَّت عَلَيهِمُ النّياحَةُ و هُم أحياءٌ.“

فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ: يا أميرَ المؤمنين، فَمَن نَسأَلُ بَعدَكَ و عَلىٰ ما نَعتَمِدُ؟ فَقالَ:

”استَفتِحوا بِكِتابِ اللهِ، فَإِنَّهُ إمامٌ مُشفِقٌ، و هادٍ مُرشِدٌ، و واعِظٌ ناصِحٌ، و دَليلٌ يُؤَدّی إلىٰ جَنَّةِ اللهِ (عزّ و جلّ).“» ترجمه:

«خالد بن طَلیق می‌گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السّلام را که می‌فرمود:

”آنچه را می‌گویم برعهدهٔ من است و تمام آن را ضمانت می‌گیرم؛ همانا زراعت هیچ قومی با تقوا و پرهیزگاری خشک و زرد نمی‌گردد و ریشهٔ درختی که بر تقوا (روییده) است تشنه نمی‌ماند! آگاه باشید که تمام خیر در آن کسی است که قدر و اندازهٔ خود را بشناسد و در نادانی مرد همین بس که اندازهٔ خود را نداند!

همانا مبغوض‌ترین خلقِ خدا نزد خدا کسی است که در علمش ریزه‌خوار کسی گردد که پرده‌ها بر فهم و ادراک او انداخته شده و از فرومایگان و گمراهانِ فتنه‌ها است، چراکه چنین فردی (هرچند به‌ظاهر عالم است) از دیدن هدایتی که از سوی پروردگارش آمده کور است و از سنّت و مَمشای پیغمبرش صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گمراه گشته، چنین می‌پندارد که حقیقت در کتاب‌هایی است که در پیش روی اوست، هرگز چنین نیست و قسم به آن خدایی که جان علی بن أبی‌طالب در دست اوست که او گمراه گشته و هرآینه هرکه افتراء ببندد گمراه است!

فرومایگان و عوام‌النّاس، آنان را عالم می‌نامند درحالی‌که یک روز کامل (یا یک روز سالم از آمیختگی با جهالت) از عمرش را در علم سپری ننموده است، صبح زود در طلب زیادیِ آن چیزی می‌رود که اندکش از بسیارش بهتر است! در میان مردم در منصب فتوا می‌نشیند و حلّ ←

[1] ← شبهات آنان را برایشان ضمانت می‌کند ولی چون یکی از مُبهَمات برای او پیش آید از پیش خود فکری پوچ و بی‌ارزش آماده می‌سازد پس با وجود آن شبهات بدان (مدرکات بی‌اساس خود) یقین می‌کند و سرگردان در وادی جهالت‌ها حرکت می‌کند و بر مرکب تاریکی‌ها سوار می‌شود! درحالی‌که مردم از علمش در مانند تار عنکبوتی گرفتارند!

از آنچه نمی‌داند عذر نمی‌آورد تا سالم بماند و در علم خود بر یقین چنگ

نمی‌زند (و با اتقان و محکم قدم برنمی‌دارد) تا سودی ببرد؛ اموال ارث از او در فغان و فریادند و از قضاوتش خون‌ها در گریه، نکاح‌های حرام به‌وسیلهٔ او حلال می‌شوند. (آن‌چنان از علم و نور هدایت تهی است که) نمی‌تواند آنچه (از شبهات و معضلات) بر او وارد می‌شود را حل نموده و پاسخ گوید و نه بر تجاوزش از حدّ خویش پشیمان است. و اینان کسانی هستند که رواست که درحالی‌که زنده هستند بر ایشان (همچون مردگان) نوحه‌سرایی کرد!"

در این‌حال مردی برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، پس ما بعد از تو از که سؤال نماییم و بر چه کسی اعتماد کنیم؟! حضرت فرمود: "از کتاب خدا یاری بخواهید؛ به‌درستی که کتاب خدا پیشوایی دلسوز است و هدایت‌گر و رساننده‌ای به رشد و صلاح، ناصحی خیرخواه و راهنمایی است که (بندگان را) به بهشت خداوند می‌رساند."» (محقق)

لازم به ذکر است که این جلسه در اینجا به پایان رسید و سؤال و جواب‌های ما بعد برگرفته از سایر جلسات لبنان است که توسط مجمع تحقیق مکتب وحی ترجمه شده است. (محقق)

سؤال و جواب

حقیقت ولایت و وظیفه مؤمن نسبت به آن

سؤال:[1] ولایت چیست و جایگاه و وظیفهٔ مؤمن نسبت به آن چگونه است؟

معنای ولایت

جواب: ولایت عبارت است از ربط با خداوند متعال. ولایت یعنی محبّت و لوازم محبت؛ هر کسی که دیگری را دوست داشته باشد، می‌گویند این ولیّ اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند اولیای خدا هستند.[2]

[وقتی یکی رفیق دیگری باشد و محبّت میان آنها زیاد باشد] به او مسائلی را می‌گوید که به دیگری نمی‌گوید، و اگر این رابطهٔ محبّت بین آنها بیشتر شود طبعاً این رفیقش را بر مسائل مخفی و اسرار خودش مطلع می‌کند، و اگر باز هم بیشتر شد او را در تمام مسائل خاصّ خودش و اشتغالاتش شریک می‌سازد، و اگر از این حد هم فراتر رفت حتی اختیار او را بر اختیار خود ترجیح می‌دهد و ارادهٔ او را بر ارادهٔ

---

[1] برگرفته از: سایت مدرسة الوحی، محاضرات جَبَل‌عامِل، أسئلة و أجوبة ـ الرجال، الجلسة ۱.

[2] سوره انفال (۸) آیه ۳٤: ﴿...إِنۡ أَوۡلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُتَّقُونَ...﴾.

خویش مقدّم می‌سازد. رابطهٔ ولایت بین ما و امام علیه السّلام هم این‌گونه است.

آیات وارده در این مقام

یکی از آیات قرآن می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ﴾.[1]

یا در آیهٔ دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۲٤. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۸۲:
«ای رسول ما، بگو به این مردم: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن‌ها و منازلی که در آن سکنیٰ گزیده‌اید، محبوب‌تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفّار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامن‌گیر شما خواهد شد!»

مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾.[1]

در این آیه نمی‌فرماید که مؤمن باید ببیند که آن حکم و قضایی که رسول خدا کرده آیا موافقِ واقع است یا نه؟ آیا مطابق قوانین اسلامی و اجتماعی است یا خیر؟ به‌هیچ‌وجه! بلکه وقتی خدا و پیغمبرش حکمی کرد، اصلاً جایز نیست که دیگر دربارهٔ آن فکر کنیم! بنابراین اگر خدا و رسولش به امری حکم کردند، دیگر اختیار و انتخابی برای ما نیست.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا﴾.[2]

ضرورت تسلیم بودن در قبال ولایت

این آیه عجیب است! یعنی اگر دو نفر به پیغمبر رجوع کردند و پیغمبر بین آنها قضاوت کرد، دیگر اصلاً جایز نیست که فکر کنند پیغمبر چگونه

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳٦. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۳۹:
«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را نسزد که اختیاری در قبال اختیار خدا و رسول داشته باشد و در امری که از طرف خدا و رسول به او وارد می‌شود کم‌ترین چون و چرایی داشته باشد.»

[2] سوره نساء (٤) آیه ٦٥. امام شناسی، ج ٥، ص ۲٥:
«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در مشاجرات و مرافعاتی که بین آنها اتفاق می‌افتد، تو را به‌عنوان قاضی و حَکَم قرار دهند، و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه برعلیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند، و به تمام معنی‌الکلمه تسلیم باشند.»

حکم خواهد کرد؟ بر لَهِ من است یا برعلیه من؟ نباید در نفس خودشان از آنچه پیغمبر حکم می‌کند هیچ حَرَج و ضیقی احساس کنند و به تمام معنی‌الکلمه باید تسلیم باشند. ﴿تَسۡلِيمًا﴾ یعنی کیفیت این تسلیم باید به این شکل باشد. این آیه عجیب است!

ممکن است شخصی خدمت پیغمبر یا امام زمان برسد، فرضاً امام زمان حاضر باشد و در این مجلس نشسته باشد و بین ما و شخص دیگری هم اختلافی باشد و این را خدمت حضرت عرض کنیم؛ فکر ما این است که الآن حضرت به نفع ما حکم می‌کند!

آیا تا به‌حال راجع به این مسئله فکر کرده‌اید؟! این یک مسئلۀ متعارف است، چون هرکدام از متشاکیان که به دادگاه می‌روند، از قاضی می‌خواهند که به نفع آنها حکم کند نه به ضرر آنها؛ همین مسئله نسبت به امام زمان هم هست. ما دوست داریم که حضرت بگوید حق با این سید است و خوشحال می‌شویم و می‌گوییم: دیدید که حرف من صحیح است؟! دیگری هم دوست دارد که حضرت بگوید: حق با آن سید دیگر یا فلان شیخ است!

در صورتی‌که وقتی مؤمن خدمت امام زمان می‌رسد اصلاً جایز نیست که به این مسئله فکر کند؛ فقط شکایت خود را عرضه می‌کند و تمام! حال یا حضرت به نفع او حکم کند یا برعلیه او! اصلاً نباید به نتیجۀ قضا و اینکه حضرت چگونه حکم خواهند کرد فکر کند، بلکه باید فقط تبعیت کند. آیۀ قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا﴾؛ یعنی اصلاً نباید در نفس خود هیچ حرج و گرفتگی احساس کند و از این حکم حضرت باید به بهترین وجه و با سرور و خوشحالی استقبال کند.

یکی از رفقا ـ خدا رحمتش کند ـ که از شاگردان مرحوم والد و آقا شیخ محمدجواد انصاری ـ رضوان اللَه علیهما ـ بود، نقل می‌کرد:

بین من و یکی از تجّار بازار در یک مسئله‌ای اختلافی پیش آمد و ما این اختلاف را به دادگاه بردیم. قبل از اینکه به جلسهٔ دادگاه برویم من شب قبل در خواب دیدم که یک منادی به من ندا می‌دهد: «خداوند متعال می‌خواهد تو را در دادگاه محکوم ببیند و حکم برعلیه تو صادر شود!» وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که این قضیه به محکوم‌شدن من منجر خواهد شد و خوشحال و مسرور بودم. رفتیم به دادگاه و قاضی برعلیه من حکم کرد و من می‌خندیدم! آن شخص گفت: «چرا می‌خندی؟!» گفتم: «مسئله‌ای نیست، حق با توست!» آن شخص خودش گفت: «نه! من می‌دانم که حق با من نیست، چرا می‌خندی؟!» گفتم: «در خواب شنیدم که یک منادی این‌طور می‌گوید!»

تسلیم بودن امام حسین علیه السّلام در برابر ارادهٔ الهی در جریان کربلا

وقتی امام حسین علیه السّلام خواستند که از مدینه بیرون بروند، محمد بن حنفیه و ابن‌عباس به حضرت عرض کردند: «چرا می‌خواهی بروی؟!» حضرت فرمودند: **«إنّ اللهَ تعالیٰ أرادَ أن یَرانی قَتیلًا؛** خداوند اراده کرده است که مرا کشته ببیند!»

گفتند: «پس چرا این اهل و عیالت را با خودت می‌بری؟» فرمودند: **«إنّ اللهَ تعالیٰ أرادَ أن یَراهُنّ سَبایا؛** خداوند می‌خواهد اینها را نیز اسیر ببیند!»[1]

یعنی خدا این‌گونه مقدّر کرده و تقدیر خدا این است و ما بر طبق همین راه حرکت می‌کنیم و از آن استقبال می‌کنیم و خوشحال و مسرور هستیم، چون این مسئله تقدیر خداوند متعال و مشیّت اوست و ما از خواست و مشیّت او استقبال می‌کنیم.

آن شخص هم بعد از اینکه دید این خوشحال و مسرور است، اعتراف کرد که حق با اوست و گفت:

این مال برای تو باشد و بیا بگیر، خداوند متعال عالم به امور است و بر هر چیز سیطره دارد و همهٔ ما را می‌بیند، اگر حق با توست این مال برای تو باشد!

خُب، اگر ما در جامعه این‌گونه باشیم و مسائل خانوادگی و مسائلی که میان دوستان و رفقا اتفاق می‌افتد به این شکل باشد و طبق این منهاج که منهاجی قرآنی است حرکت کنیم، آیا مجالی برای دعوا و نزاع و دوری و نفرت باقی می‌ماند؟! به‌هیچ‌وجه دیگر مجالی نخواهد بود، چه حق با ما

---

[1] رجوع شود به اللَهوف، ص ٦٥؛ ینابیع المودّة، ج ٣، ص ٦٠.

باشد یا نباشد!

اهمیت پذیرش حکم و قضاوت اولیای الهی و حکایتی در این زمینه

در زمان مرحوم والد نیز بین خود من و بعضی از رفقا مسئله‌ای پیش آمد؛ مرحوم والد مرا و آن شخص را خواستند و عده‌ای هم پیش ایشان بودند. من از اول می‌دانستم که الآن مرحوم والد برعلیه من حکم می‌کنند و آماده بودم، چون قرائن به شکلی بود و همه حاکی از آن بود که من به‌هرحال محکوم خواهم شد. اخوی ما آقا سید محمدصادق ـ وفّقه اللَه ـ هم گفت: «آقا سید محسن، مسئله را که می‌بینی؛ شما حتماً محکوم خواهی بود!» گفتم: «بله، من هم فهمیده‌ام و می‌دانم که مسئله چه خواهد شد!» لذا در آن موقع اصلاً برای من فرقی نمی‌کرد که محکوم باشم یا حاکم، مظلوم باشم یا ظالم؛ به‌هیچ‌وجه! چرا؟ چون مسئله به‌دست کس دیگری بود و او از اولیا بود! بنابراین وقتی مسئله به‌دست چنین شخصی است و او می‌گوید: «حکم برعلیه توست و حق با آن دیگری است و با تو نیست»

[جای اعتراضی باقی نمی‌ماند]! درحالی‌که به اعتقاد من حتی همین الآن حق با من بود؛ چون تمام قرائن و ادله واضح و بیّن بود و هرکسی که قضیه را می‌شنید می‌گفت حق با توست؛ امّا با این‌حال گفتم که اگر حکم برعلیه من هم باشد خواهم پذیرفت! لذا اعتراف کردیم و گفتیم: «حق با شماست و هرچه می‌خواهید بکنید، بدون [هیچ اعتراضی]!»

ولایت یعنی تسلیم در برابر امام زمان علیه السّلام

درست؟ پس مسئلهٔ ولایت این‌طور است؛ یعنی انسان باید در مقابل امام زمان علیه السّلام این‌طور عمل کند و حضرت را این‌طور در مقابل خود ببیند و خودش را در همهٔ اوقات این‌طور تسلیم حضرت کند.

و این یک مسئلهٔ نفسی و درونی است، یعنی لازم است که انسان این مسئله را در درون خود احساس کند؛ یعنی در تمام اوقات گویی امام زمان علیه السّلام در کنار اوست و در همهٔ لحظات او را ببیند و در جمیع مسائل رعایت او را بکند! اگر این‌طور شد مشکل اساساً حل می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند.

پس مسئلهٔ ولایت این‌گونه است. رابطهٔ ولایی بین مؤمن و امام علیه السّلام این است که مؤمن باید حقیقت امام زمان را در همهٔ احوال بر خودش ترجیح بدهد؛ در تمام مسائل زندگی و احوالات و تعاملات و اشتغالات و روابط اجتماعی و مسائل داخلی! به‌طوری‌که اگر خواست حضرت به کیفیت دیگری بود، برای او هیچ اختیار و اراده‌ای باقی نماند. و اگر انسان به مدت یک سال این‌طور با حضرت تعامل کرد، آثار و نتایجش را خواهد فهمید و مشاهده خواهد نمود؛ یعنی به‌وضوح چگونگی استیلاء و ولایت حضرت را بر خودش و کیفیت دستگیری و مراقبت حضرت را در نفس خویش مشاهده خواهد کرد.

عدم تفاوت اشراف و احاطهٔ مقام ولایت بین زمان ظهور و غیبت

مسئلهٔ حضرت مسئلهٔ غیبت نیست. حضرت الآن در این جلسه حاضر است و از خود ما به ما و از این کلماتی که من دارم به شما القا می‌کنم به ما نزدیک‌تر است! یعنی قبل از اینکه این کلمات از دهان من خارج بشود امام علیه السّلام آن را می‌داند؛ قبل از اینکه خارج بشود! قبل از اینکه خارج بشود

تمام آن در صحیفهٔ نفس امام مضبوط و موجود است؛ بلکه نسخهٔ اصلیِ آن نزد حضرت است و نسخهٔ فتوکپی پیش ما است! یعنی تمام

این مسائلی که ما می‌بینیم ـ ملاقات با برادران و دوستان و رفقا ـ از مدت‌ها قبل نسخهٔ اصلی آن نزد حضرت بوده و بلکه اصلاً برای این مسئله زمانی نیست و مافوق زمان است.

بنابراین حضرت از ما به ما و از افکار ما به ما نزدیک‌تر است؛ یعنی قبل از اینکه یک فکری به ذهن ما خطور کند، همین فکر اول در نفس امام علیه السّلام بوده و از آنجا به نفس ما خطور می‌کند. این جایگاه و موقعیت امام علیه السّلام است.

لذا وقتی مسئله به این شکل است تعامل ما با امام و نگاه ما به ایشان چگونه خواهد بود؟ حال که موقعیت امام این است و ولایت او این‌طور است، این می‌شود ولایت. پس ولایت عبارت است از شناخت و معرفت امام علیه السّلام به این معرفت، و تسلیم جمیع امور به امام علیه السّلام و ترجیح مصلحت امام بر مصلحت خود و اختیارِ اراده و خواست امام بر اختیار و خواست خود.

❊ ❊ ❊

حقیقت معنای تهیّؤ و آمادگی برای ظهور

سؤال:[1] آمادگی برای ظهور حضرت حجّت عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف به چه معناست و وظیفهٔ هر مؤمن تا فرا رسیدن ظهور چیست؟

اهداف ظهور امام زمان علیه السّلام

جواب: اول از همه باید ببینیم مقصود از ظهور چیست و هدف و انتظار ما از ظهور امام زمان علیه السّلام چه مسئله‌ای است؟ طبیعتاً وقتی حضرت در میان ما ظهور کنند اقدام به انجام کارها و مسائلی می‌کنند؛ مانند تحقّق بخشیدن به عدل و عدالت و ازبین بردن ظلم و شرک و کفر و آماده کردن جامعه برای وصول هر شخصی به مراتب کمال! اینها چیزهایی است که از ظهور حضرت انتظار می‌رود. بنابراین، حکومت حضرت مانند دیگر حکومت‌ها نخواهد بود؛ بلکه حکومت امام «معصوم» خواهد بود، امامی که از خطا و اشتباه معصوم و مصون است.

رسیدن به کمال هدف از حکومت امام زمان علیه السّلام

نتیجهٔ این قیام و این حکومت ایجاد آمادگی در جامعه برای وصول به کمال است؛

---

[1] برگرفته از: سایت مدرسة الوحی، محاضرات جَبَل‌عامِل، تفسیر آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ﴾.

یعنی کسی که در این جامعه است اگر در احوال خود تفکر و در اهداف خود تأمل کند و در نفس خود قدرت وصول به بالاترین مراتب کمالی را مشاهده کند و دوست داشته باشد که به این مراتب برسد، نسبت به این مسئله هیچ مانعی پیش‌روی خود نمی‌بیند.

هم‌چنین در این جامعه امنیت و اعتماد و اطمینان و آرامش خاطر و... برقرار می‌شود و در نهایت، محقّق ساختن حق و فعلیّت بخشیدن به آن با همهٔ جهات و جوانبش در جامعه فقط به دست امام علیه السّلام خواهد بود؛ یعنی امنیت و سلامت در جمیع جهات و در همهٔ افراد باید بر جامعه حاکم باشد و معاشرت و مسائل اجتماعی باید بر وفق و مطابق اسلام باشد.

بنابراین، شخصی که دوست دارد امام را در زمان ظهور ببیند، منظورش از این انتظار چیست؟ آیا مقصودش این است که [فقط] امام را ببیند؟ خُب، حضرت را در خواب یا در ظاهر می‌بیند! حضرت مانند سایر افراد بشر است؛ وزن و کمیّت و کیفیّت

خاصّی دارد؛ و اگر از ظهور حضرت خواستار رسیدن به بعضی از مسائل مادّی و عادی باشد، خب چرا حضرت ظهور کند؟!

من شنیدم بعضی از افراد می‌گویند:

> اگر امام زمان علیه السّلام ظهور کند، کارهایی مانند کارهای ما انجام می‌دهد و بین عمل ما و عمل حضرت و بین اوامر و نواهی ما و اوامر و نواهی حضرت هیچ تفاوتی نیست و کاملاً مثل ما عمل می‌کند![1]

آیا واقعاً این‌طور است؟! یعنی وقتی حضرت ظهور می‌کنند مانند سایر افرادی که مشاهده می‌کنیم و مشاهده کردیم بین مردم حکومت خواهند کرد؟! یا اینکه نه، به شکل دیگری حکم می‌کنند! چراکه توقّع و انتظار از ظهور حضرت این است که موقعیت و شرایط برای وصول هر شخصی به بالاترین مراتب استعداد و مراتب کمال فراهم گردد.

امکان دستیابی به کمال در زمان غیبت

باری، وقتی ما در این مسئله فکر و تأمل کنیم، می‌بینیم نسبت به وصول انسان به

---

[1] رجوع شود به همین کتاب، ص۷۷.

مراتب کمال فرقی بین زمان ظهور و غیبت و این زمان و آن زمان وجود ندارد؛ چون هیچ چیزی از امام علیه السّلام غایب نیست! چراکه امام علیه السّلام به‌واسطهٔ ولایت تکوینی، بر جمیع أشیاء و تمام افعال و اقوال و همهٔ لحظات و تخیّلات و تصوّرات ما اشراف و سیطره دارد؛ من که الآن دارم دربارهٔ این مسئله صحبت می‌کنم و شما که کلام مرا می‌شنوید، پیش از آنکه شما بشنوید و قبل از اینکه من به این الفاظ سخن بگویم، تمام این مجلس و همهٔ این کلمات و عبارات ابتدائاً در نفس امام علیه السّلام مضبوط است!

اشراف مقام ولایت بر جمیع مخلوقات

با ادلهٔ عقلیه و نقلیه[1] و براهین فلسفی ثابت می‌کنیم که در ابتدای امر لازم است که این مسئله در نفس امام بوده باشد و در مرتبهٔ بعد من این کلام را به شما إلقاء می‌کنم و شما این کلام مرا می‌شنوید؛

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۵؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸٦؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ٦۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٦۱۳ و ٦۱۵؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲٤۹.

این مسئله با ادلهٔ عقلیه ثابت است، نه فقط نقلیه.

بنابراین، مهم برای انسان رسیدن به این مطلب است؛ یعنی وصول به نفس ولایت امام علیه السّلام. و از این‌جهت که چیزی از نفس قدسیهٔ رحمانیهٔ امام علیه السّلام غایب نیست، پس او ناظر بر احوال ما و نفس او مسیطر بر نفوس ما و مُشرِف بر افعال و اقوال و افکار ما است.

ضرورت عمل به وظیفه و تکلیف در زمان غیبت

بنابراین، شخص نمی‌تواند فقط در انتظار ظهور حضرت بنشیند و دست روی دست بگذارد و هیچ کاری نکند، بلکه باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند؛ زیرا قضیهٔ ظهور عبارت است از تحقّق حکومت الهی در جامعه و ایجاد حقیقت عدالت و امنیت و صلح و سلامت به أعلیٰ مرتبهٔ آن و تحقّق بستر آماده برای کمال و ارتقای انسان به بالاترین مراتب کمال؛ توقّع ما از ظهور امام علیه السّلام همین است و این مسئله در هیچ حکومتی از حکومت‌ها در سطح عالم به این مرتبه و با این حیثیت وجود ندارد.

و همهٔ این مطالب مقدمه و وسیلهٔ برای وصول انسان به مراتب کمال است و

در این مسئله هیچ فرقی بین ظهور و غیبت نیست و همان‌طور که ما انتظار این مسئله را در زمان ظهور داریم، همین‌طور در زمان غیبت هم از نفس مبارک و شریف و قدسی حضرت همین انتظار را داریم. آیا امام علیه السّلام الآن ما را نمی‌بیند و دعاها و خواست ما را نمی‌شنود و از مسائل و حاجات ما بی‌اطلاع است؟ آیا این‌طور است؟! این از أوضح باطلات بوده و واقعاً مسئله همین‌طور است.

بنابراین، انسان نباید تمام فکر و ذکرش این مسئله باشد! بله، انسان باید از خداوند متعال [حضور] در زمان ظهور را بخواهد و ادراک ظهور حضرت را از خدا بطلبد؛ حتی در روایتی از امام صادق علیه السّلام است که حضرت می‌فرمایند:

لو أدرَكتُه لَخَدمتُه [أيّامَ حياتی]؛[1] «اگر زمان ظهور فرزندم را ادراک می‌کردم، هرآینه [تمام عمر] به او خدمت می‌کردم!»

امام صادق علیه السّلام چنین می‌فرماید!

مسئلهٔ ظهور، مسئلهٔ عجیبی است؛ ولی انسان رند و مؤمن زیرک، خودش را رها نکرده و تمام افکار خود را متمرکز در این مسئله نمی‌کند

---

[1] الغیبة، نعمانی، ص ۲٤٥.

به‌نحوی‌که به چیز دیگری فکر نکند؛ بلکه باید به وظیفهٔ خود بپردازد و به اصلاح نفس و افعال خویش مشغول باشد. باید انسان نفس خود را اصلاح کند و عمل خود را خالص کند و اگر عملش را خالص کرد و نفسش را اصلاح کرد به ولایت می‌رسد و دیگر بین ظهور و غیبت تفاوتی وجود نخواهد داشت.

مقصود و منظور از انتظار همین مطلب است و مضمون روایتی از امام باقر علیه السّلام است که حضرت می‌فرمایند: «کسی که منتظر ظهور امام زمان باشد و به وظیفهٔ خود عمل کند، در خیمهٔ حضرت و تحت اشراف او خواهد بود؛ چه حضرت ظهور کند یا نکند!»[1]

---

[1] المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵:

«عنِ الفُضَيلِ بنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعتُ أباجَعفَرٍ عليه السّلام يَقولُ: **"مَن ماتَ و لَيسَ له إمامٌ فَمَوتُهُ ميتَةٌ جاهِليّةٌ، و لا يُعذَرُ النّاسُ حتّىٰ يَعرِفوا إمامَهُم، و مَن ماتَ و هوَ عارِفٌ لإمامِهِ لا يَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أو تَأَخَّرَ، و مَن ماتَ عارِفًا لإمامِهِ كانَ كَمَن هوَ مَعَ القائمِ فی فُسطاطِه.**»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳٤:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمدباقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: "کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی‌که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد، مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد."»

بنابراین، بر ما لازم است که به تکلیف خود بپردازیم چه امام ظهور کند یا نکند؛ و اگر خداوند بر ما منّت گذارَد و توفیق زیارت و ملاقات حضرت را نصیب ما کند، این از بزرگ‌ترین تفضّلات و نعمت‌ها بر ما است و اگر موفق نگرداند، باز هم ما تحت اشراف و ولایت او هستیم و این همان هدف از ظهور است.

❊ ❊ ❊

نشانه‌ها و علامات ظهور

سؤال:[1] بسیاری از علمای جلیل‌القدر شیعه می‌گویند که ظهور امام زمان بسیار نزدیک است، به‌طوری‌که حتی بعضی از آنها وقت خاصّ (یا نقطهٔ خاصّی) را برای ظهور حضرتش تعیین می‌کنند و می‌گویند که تمام علامات و نشانه‌های کوچک ظهور حاصل شده و فقط علامات و نشانه‌های بزرگ آن که مقارن ظهور حضرت است، باقی مانده است. نظر شما در این‌باره چیست؟

جواب: آنچه از روایات نسبت به ظهور حضرت حجّت علیه السّلام استفاده می‌شود این است که نشانه‌ها و علاماتی وجود دارد که [قبل از ظهور] حتماً باید

هم‌چنین جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

[1] برگرفته از: سایت مدرسة الوحی، محاضرات جَبَل‌عامِلی، أسئلة و أجوبة ـ الرجال، الجلسة ۳.

تحقّق پیدا کند، مانند خروج سفیانی؛[1] ولی بعضی از علامات ضروری نیست.

خطای تعیین‌کنندگان زمان ظهور و تبیین سبب آن

علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله از مسائل مهم است و نیاز به اشراف کامل از طرف افراد دارد تا بتوانند نسبت به وقت مشخصِ ظهور اطلاع داشته باشند؛ امّا این افرادی که نسبت به ظهور و زمان ظهور ادعا می‌کنند و وقتی را معیّن می‌کنند، بنده تا الآن صدق و واقعیّتی در کلام آنها مشاهده نکرده‌ام و تمام آنها دچار خطای جدّی شده‌اند.

حتی بسیاری از مردم و بعضی از بزرگانی که فعلاً در قید حیات هستند و گمانشان بر این بود که چیزهایی می‌دانند و بر مسائل غیبی اشراف دارند، من از آنها در این مورد مسائلی شنیدم ولی همه دچار اشتباه شدند و مطالبشان واقعیت نداشت.

امکان تغییر در قضا و قدر الهی هنگام تنزّل در عالم مادّه

و علت اصلی این مسئله این است که قضا و قدر و مشیّت و ارادهٔ خداوند متعال وقتی که از عالم

---

[1] رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۲ و ۲۶٤ و ۲۷۰.

قضای کلی طلوع می‌کند و در این عالم تنزّل پیدا می‌کند، ممکن است با احکام دیگری تصادف و تصادم پیدا کند به‌طوری‌که آن حکم ثانی حکم اوّلی را تحت‌تأثیر قرار بدهد.

مثلاً قضای الهی به این تعلّق گرفته است که این شخص در وقت مشخصی از دنیا برود. از طرفی در نظام عالم، احکام و قوانینی به‌حسب اراده و مشیّت خداوند متعال وجود دارد و این احکام و قوانین موجب می‌شوند که این قضای کلی برگردد و محقق نشود؛ مثل صلهٔ رحم و انفاق بر فقرا و ملاطفت به یتیم و عیادت از مریض و خدمت مؤمنین کردن و رفع احتیاج آنها نمودن، که همهٔ اینها از قوانینی هستند که در طول عمر انسان مؤثّرند.[1] به‌عنوان‌مثال اگر تقدیر خداوند تعلّق گرفته باشد که

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۵۷؛ ج ٤، ص ۲؛ الزّهد، ص ۳۸؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۳۷؛ تحف العقول، ص ۳۸۸؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۹؛ کنز العمّال، ج ٦، ص ١٤.

هم‌چنین جهت اطلاع از آثار زیارت و عیادت مؤمنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ٢١٤ ـ ٢٢٩.

و جهت اطلاع از آثار صدقه در دفع بلایا رجوع شود به الکافی، ج ٤، ص ۲ ـ ۷.

شخصی

در این موقعیت و در روز شنبه از دنیا برود، اگر این شخص انفاقی کند، ممکن است که همین انفاق آن تقدیر را برگرداند! و تمام اینها به مشیّت خداوند متعال است.

بنابراین، این شخص که از یک سو انفاق می‌کند و از طرف دیگر گناه می‌کند، این گناه موجب تسریع موت او می‌شود و آن انفاق آن را برمی‌گرداند؛ بعد صلهٔ رحم می‌کند و این صلهٔ رحم موجب طول عمر او می‌شود، سپس از او خطایی سر می‌زند و این خطا موجب کوتاهی عمرش می‌شود! پس تمام این مسائل و افعال و اعمالی که ما به آنها اشتغال داریم، اینها با هم تصادم و تضارب پیدا می‌کنند تا اینکه آن قضایی که حتماً باید در این عالم جاری شود، تحقّق پیدا کند.

حکایتی از تأخیر مرگ به‌سبب انفاق

کما اینکه ما در اخبار و تواریخ می‌بینیم که نبیّ خدا، عیسی بن مریم علیٰ نبیّنا و آله و علیه الصّلاة و السّلام روزی فرمودند: «این شخص امروز از دنیا می‌رود!» امّا مردم فردا دیدند که این شخص

زنده است و راه می‌رود! رفتند خدمت حضرت عیسی علیه السّلام و عرض کردند: «دیروز فرمودید که این شخص امروز از دنیا می‌رود، ولی الآن زنده است!» حضرت عیسی فرمودند: «حتماً دیروز کاری را انجام داده است!» لذا رفتند و از او پرسیدند، گفت: «وقتی از منزل خارج شدم بر فقیری انفاق کردم.» حضرت عیسی علیه السّلام فرمودند: «همین مسئله سبب تأخیر موت و موجب طول عمر است.»[1]

یعنی مشیّت و ارادهٔ خداوند متعال مقدّر کرده است که این شخص امروز از دنیا برود، ولیکن به‌وسیلهٔ همین مشیّت، احکام دیگری نیز ایجاد می‌شود که طبعاً با آن تقدیر اول تصادم پیدا می‌کنند.

به‌عنوان‌مثال این میکروب یا ویروس موجب آثاری در شخص مریض می‌شود، سپس این دوا با این میکروب مقابله می‌کند و مانع تأثیر آن می‌شود؛ ولیکن دوباره به سبب خوردن غذایی خاص، این غذا موجب عدم تأثیر این دوا می‌گردد. علیٰ‌کلّ‌حال،

---

[1] رجوع شود به عدّة الداعی، ص ٦٩.

آن نتیجه‌ای که از مجموع این مسائل حاصل می‌شود، یا سلامت و صحت این شخص است یا مرض و مرگ او؛ یعنی مجموع این احکامی که در این عالم جریان پیدا می‌کند، براساس تصادماتی که در اراده و مشیّت خداوند متعال واقع می‌شود یا موجب مرگ و یا موجب حیات این شخص می‌گردد.

عدم اطلاع بر مراتب عالم وجود موجب خطا در تعیین زمان ظهور

بنابراین، در این عالم مراتب مختلف و متفاوتی وجود دارد و همین مسئله علت اشتباه این افراد است؛ کما اینکه می‌بینیم بزرگان از علما در این مسئله دچار خطا می‌گردند.

در عالم وجود مراتب مختلفی وجود دارد: مرتبهٔ اول عالم مادّه است که مشهود همهٔ ما است، یعنی همین عالم اجسام و موادّ؛ مرتبهٔ بالاتر عالم برزخ است و همین‌طور مراتب بالاتر تا برسد به عالم قضای کلی. افراد از لحاظ بصیرت و معرفتی که از این مراتب دارند در درجات مختلفی قرار دارند؛ ممکن است شخصی به مرتبهٔ برزخ و ملکوت سفلیٰ رسیده باشد امّا به ملکوت عُلیا دست نیافته باشد، یا

به ملکوت علیا رسیده ولی به مراتب بالاتر مانند لاهوت و جبروت و قضای کلی و مقام ارادهٔ حتمی پروردگار نرسیده باشد.

بنابراین، این شخص براساس آن مقدار بصیرت و افق دید و اطلاعی که دارد از مسئله‌ای خبر می‌دهد و چون به ما فوق این عالم نرسیده است، نمی‌تواند از مسائلی که در عالم بالاتر تحقّق پیدا می‌کند خبر بدهد. لذا این شخص این عالم را می‌بیند همان‌گونه که ما در خواب و عالم رؤیا می‌بینیم؛ که ممکن است در این رؤیا اشتباه کنیم و ممکن است اشتباه نکنیم؛ ممکن است آنچه می‌بینیم بعداً محقق شود و ممکن است که محقق نشود.

بنابراین آنچه مسلّم است این است که اگر شخصی به مرتبهٔ ولایت برسد، از لوازم این مرتبه اشراف کلی بر عالم قضای کلی است؛ مثل امام معصوم علیه السّلام یا پیغمبر یا ولیّی که به مرتبهٔ فناء قطعی و بقاء بعد از فناء رسیده باشد، این شخص اگر به‌طور قطعی و جدّی از امری خبر بدهد، حتماً و بدون هیچ شک و شبهه‌ای محقق خواهد شد. ولیکن از آنجایی که این افراد [که از این‌گونه مطالب خبر

می‌دهند] به

این مرتبه نرسیده‌اند، در اکثر إخبارات آنها اشتباه یافت می‌شود.[1]

❊ ❊ ❊

تفسیر روایت: «لا تَخلو الأرضُ مِن حُجّة»

*سؤال:[2] رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرموده‌اند: «**لا تَخلو الأرضُ مِن حُجّة**؛[3] زمین از حجّت خالی نمی‌گردد.» بنابراین مسئله بعد از وفات حضرت صاحب‌الزّمان علیه السّلام چگونه خواهد بود؟*

جواب: این مسئله یک مسئلهٔ پیچیده و محطّ آراء بین أعلام و بسیاری از افراد بوده است که چگونه این مسئله را تفسیر و تبیین می‌کنند؟

در بسیاری از روایات آمده است: «**لَولا الحجّةُ لَساخَتِ الأرضُ بأهلِها.**»[4] یا اینکه: «**لو لم یَبقَ فی الأرضِ إلّا اثْنانِ لَکانَ أحدُهُما الحُجّة**»[5] و اشباه و نظایر این روایات در کتب شیعه بسیار

---

[1] جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱٤ ـ ۲۲۷.

[2] برگرفته از: سایت مدرسة الوحی، محاضرات جَبَل‌عامِل، أسئلة و أجوبة ـ الرجال، الجلسة ۵.

[3] الغیبة، نعمانی، ص ۱۳٦؛ الخصال، ج ۲، ص ٤۷۹.

[4] جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ دلائل الإمامة، ص ٤۳۳ ـ ٤۳۹؛ بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ٤۸۸ و ٤۸۹. معاد شناسی، ج ٤، ص ۲٤۵:
«اگر امام و حجّت نباشد، زمین مردم روی خود را در کام خود فرو می‌برد!»

[5] جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ٤۸۷ و ٤۸۸. امام شناسی، ج ٤، ص ۲۱۸:
«اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجّت خدا خواهد بود!»

است، لذا بسیاری از افراد بر این مسئله اشکال کرده‌اند. قبل از زمان رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله و سلّم چه کسی حجّت خدا بر روی زمین بود؟ هم‌چنین قبل از حضرت آدم علیه السّلام چه کسی حجّت بود؟ یا پس از وفات حضرت حجّت علیه السّلام چه کسی حجّت بر روی زمین خواهد بود؟ یعنی ما به چه قسمی این روایات و احادیث را تفسیر کنیم و مقصود از حجّت چیست؟

بیان دو مسئله در تفسیر حدیث شریف

در این‌باره ما باید دو مسئله را در نظر بگیریم:

مسئلۀ اول: کیفیت نزول اسماء و صفات الهی در این عالم و جایگاه ائمه علیهم السّلام

مسئلۀ اول: کیفیت تحقّق نظام عالم و نظم و تدبیر آن است. براساس ادلۀ عقلی و نقلی، خداوند متعال این عالم و عوالم غیب را به نحوی دقیق و نظمی عمیق و ظریف خلق نموده است و برای این نظام دقیق مراتبی هست: مرتبۀ واحدیّت و مراتب اسماء و صفات و بعد از آن، مراتب افعال و کیفیت خلق این عالم؛ یعنی خداوند متعال اگر بخواهد

چیزی را خلق نماید آن را به‌وسیلهٔ اسماء عُلیا و صفات حُسنای خود خلق می‌کند.

کما اینکه انسان هم اگر بخواهد کاری انجام بدهد به همین کیفیت است؛ یعنی انسان اگر بخواهد بخورد یا تجارت کند یا راه برود یا بخوابد، همهٔ این کارها و همهٔ این مسائل و افعال او از صفات باطنی انسان که خداوند در وجود او به ودیعت گذاشته است نشئت می‌گیرد؛ مثل صفت شهوت و غضب و میل او به بقاء! لذا هر شخصی دوست دارد و می‌خواهد که زنده بماند، هر کسی دوست دارد بیشتر زندگی کند و عمر او طولانی‌تر باشد، هر کسی دوست دارد که بیشتر لذت ببرد، هر کسی دوست دارد که بر سایر افراد استیلا پیدا کند و بر آنها حکومت نماید؛ اینها براساس آن صفاتی است که خداوند متعال آنها را در وجود انسان قرار داده است.

همهٔ این صفات به سه صفت برمی‌گردد: شهوت، غضب، تعقّل و تفکر؛ و جمع این صفات موجب تفاوت بین افعال و اعمال جوارحی انسان است.

خداوند متعال، عالم را به‌واسطهٔ اسماء و

صفات خود خلق می‌کند و این اسماء سه تاست: حیات و علم و قدرت؛ امّا سایر صفات الهی از همین سه اسم منبعث شده و نشئت می‌گیرد، مثل صفت خَلق و رحمت و غضب و قهّاریت و رازقیّت و مُصوّریت.

ما این اسماء و صفات الهی را در آیات قرآن می‌بینیم:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾؛[1]

بنابراین، خداوند متعال به‌واسطهٔ این صفات تمام خلایق را از مجرّدات و مادّیات خلق می‌کند و اولین چیزی که خداوند به‌وسیلهٔ اسماء خود آفریده است، همان نفس مدیر و مدبّر تامّی است که تمام عوالم غیب و شهادت را در بر دارد و آن همان نفس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام است.[2] پس آن واسطهٔ بین خداوند متعال و عالم خلقت همان اسماء و صفات کبرای

---

[1] سوره حشر (۵۹) آیه ۲٤. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۰:
«اوست اللَه؛ آفریننده و خلقت‌بخشنده و جان‌دهنده و صورت‌زننده و چهره‌بخشنده است، از برای اوست نیکوترین اسماء.»

[2] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰ ـ ۲۵ و ج ۲۵، ص ۱ ـ ۲۵ و ج ٥٤، ص ١٦٨ ـ ۱۷۰ و ۱۷۵ و ١٧٦ و ۱۹۲ ـ ۲۰۲.

الهی، یعنی نفوس ائمه علیهم السّلام است و آن حضرات ـ کما اینکه در روایات و زیارت جامعه و بسیاری از زیارات آمده است ـ واسطهٔ بین خداوند متعال و بین ما و مخلوقات حتی ملائکه هستند.[1] این مسئلهٔ اول.

مسئلهٔ دوم: حقیقت معنای حجّت

اما مسئلهٔ دوم: همان مسئلهٔ حجّت است؛ حجّت همان عقل مدیر و مدبّر در جامعه است. همان‌طور که در خانواده لازم است که شخصی عاقل ادارهٔ خانواده را به‌دست بگیرد و اگر شخص عاقلی در خانواده وجود نداشته باشد، مثلاً پدر و مادر از خانه بیرون بروند و بچه‌ها را در خانه به حال خود بگذارند، خانه را خراب می‌کنند و یا به خود صدمه می‌زنند! یعنی اگر شخص عاقل و عقل مدبّر و منفصلی در این خانه نباشد، این مفاسد به بار می‌آید و خراب می‌کنند و یکدیگر را می‌زنند! در جامعه و در تمام دنیا نیز مسئله به همین کیفیت است و لازم

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۵؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸٦؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ٦۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٦۱۳ و ٦۱۵؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲٤۹.

است که در آن عقل مدیر و مدبّری وجود داشته باشد. این می‌شود مقصود از حجّت.

بنابراین روایاتی که می‌فرماید: **«لا تَخلو الأرضُ مِن حُجّة؛** زمین از حجّت خالی

نمی‌گردد!» منظور در این روایات امام علیه السّلام نیست، بلکه مقصود از حجّت در این روایات شخص عاقل و مدیر و مدبّر است؛ چه‌اینکه این عاقل خود امام حیّ علیه السّلام و در میان مجتمع باشد، یا اینکه این حجّت بین ما نباشد. به‌عنوان‌مثال قبل از زمان پیغمبر حجّت چه کسی بود؟ بین زمان حضرت عیسی علیه السّلام و زمان پیغمبر اکرم تقریباً [بیش از] پانصد سال فاصله بود، در این زمان حجّت چه کسی بود؟! درحالی‌که در این بین نبیّ و رسولی نبود و زمان فترت به حساب می‌آمد.

هم‌چنین بین حضرت عیسی و حضرت موسی علیهما السّلام تقریباً هزار سال فاصله بود که در آن پیغمبری مانند حضرت موسی و عیسی نبود، ولی متیقّن اینکه بین حضرت عیسی علیه السّلام و پیغمبر ما صلّی اللَه علیه و آله و سلّم پیغمبری وجود نداشت؛[1] حال در این زمان حجّت چه کسی بود؟! هیچ‌کس! چون پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام

---

[1] رجوع شود به صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٨٣٧.

بعدها متولد شدند.

عقل مدیر و مدبّر، منظور از حجّت در روایت

حال مسئلهٔ وجود حجّت را بعد از ارتحال امام زمان علیه السّلام چگونه تفسیر کنیم؟

پاسخ این است: حجّت همان شخص عاقل و مدیر و ایجادکنندهٔ نظم در اجتماع و مردم است! لذا لازم است که خداوند در قلب و نفس این شخص آن مصلحت عامّهٔ جامعه و تمام افراد دنیا را القا کند؛ حال ممکن است این شخص حتی به مرتبهٔ ولایت نرسیده باشد! بله، ممکن است به بعضی از مراتب ولایت رسیده باشد، ولی نه همهٔ مراتب!

بنابراین، تفسیر این روایت روشن می‌گردد: اگر امام علیه السّلام باشد او حجّت بین مردم خواهد بود؛ و اگر امام نبود، افراد دیگر که در مرتبهٔ بعد از امام علیه السّلام قرار دارند حجّت خواهند بود. کما اینکه در روایات آمده است که بعد از امام زمان علیه السّلام فرزندان آن حضرت حکومت را به‌دست می‌گیرند و بر مردم

حکومت می‌کنند و حجّت خواهند بود.[1]

و اگر اینها هم نبودند باز حجّت در میان سایر افراد وجود خواهد داشت؛ کما اینکه قبل از زمان پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم این مسئله بود، مانند حضرت عبدالمطّلب که از بزرگان و اولیا بوده است[2] و قبل از حضرت عبدالمطّلب نیز پدران پیغمبر اکرم همه دارای این حیثیت بوده‌اند.[3]

تفاوت معنای حجّت نسبت به عالم تکوین و تشریع

لذا به‌این‌جهت در این مسئله فرق است؛ یک مسئله کیفیت نظام عالم است که لازم است فقط به‌واسطهٔ نفوس ائمه علیهم السّلام باشد، یعنی چهارده معصوم: پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و حضرت فاطمهٔ زهرا سلام اللَه علیها و ائمه علیهم السّلام، که اینها واسطهٔ میان خدا و همهٔ خلایق هستند نسبت به عالم تکوین.

اما نسبت به عالم تشریع و عالم تربیت، یعنی

---

[1] رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱٤۵ ـ ۱٤۸.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ٤٤۷؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱٤.

[3] رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۰۰؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۳۹؛ الدّر المنثور، ج ۵، ص ۹۸.

نسبت به انسان و جامعهٔ انسانی مقصود از حجّت غیر از حجّت تکوینی و حجّت ولایی است، بلکه مقصود از آن قوهٔ عاقله است.

بنابراین، به این بیان اشکال در این مسئله منتفی می‌شود و سؤالی باقی نخواهد ماند. بعد از امام زمان علیه السّلام فرزندان آن حضرت بر مردم و جامعه حکومت خواهند کرد.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس نهم: نقد دیدگاه ظاهری مردم نسبت به حقیقت امامت

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

[برخی می‌گویند: چگونه ممکن است امام زمان علیه السّلام که یک طفل] مثلاً پنج‌ساله بوده است، ولایت کبری داشته باشد؟ آخر چگونه می‌شود و این چطور ممکن است؟!

افکار سطحی و پایین مردم نسبت به حقیقت ولایت

از این‌جهت که ما با مسئلهٔ امامت بیگانه هستیم و آشنا نیستیم و نمی‌فهمیم، خیلی مستغرب می‌شمریم و این مسئله را که یک طفل پنج‌ساله، یک‌دفعه بشود صاحب ولایت کبری مستغرب می‌دانیم!

[در دیدگاه ظاهری ما] حتماً باید آن کسی که به ولایت کبری می‌رسد ریشش سفید و تا کجا بلند

شده باشد و ٦٠ یا ٧٠ سالش شده باشد! این حکایت از این می‌کند که ما چقدر در مَجاز هستیم و برای ما مرور زمان مطرح است؛ یعنی این‌قدر افکار ما پَست و پایین است و این‌قدر از حقایق دور هستیم که اگر به همین طفل پنج‌ساله، یک‌دفعه ۵۰ سال اضافه شود، می‌گوییم: «نه، حالا عیب ندارد و اشکال ندارد!»

[این هم] مسئلهٔ [سختی] نیست؛ اگر همین زمین یک خُرده تند بگردد و مثلاً ٢٤ ساعت را بکند ۵ دقیقه، یعنی سریع بگردد و یک سال و دو سال و سه سال بشود ۵۰ سال، یک‌دفعه امام زمان می‌شود ۵۵ساله! [آن‌موقع] می‌گوییم: «بله، حالا بزرگ شده است!»

و همین‌طور مسئلهٔ ولایت را در سنگین‌وزن بودن می‌دانیم؛ مثلاً امام زمان آن

وقتی که به امامت رسید، چند کیلو بود؟ ما که نبودیم، فوقِ آن ۲۰ کیلو بوده است.

بچهٔ پنج‌ساله چقدر است؟ قطعاً ۲۰ کیلو هم نمی‌شود! آیا باید حتماً یک رستم دستانی باشد که ۲۰۰ کیلو [وزن داشته باشد]؟!

الآن یک قضیهٔ خنده‌دار یادم آمد. یک ماه پیش در منزل بودم. طبعاً یک مقداری وزن ما به‌خاطر مسائل و جریاناتی که طی شده بود، کم شده بود. گفتم: «من الآن بهتر هستم یا آن موقع؟» گفتند: «آن موقع!» گفتم: «چرا؟» گفتند: «هیبتتان کم شده است! آن موقع هیبتتان بیشتر بود، حالا کم شده است!» گفتم: «بالأخره این هم یک نظریه‌ای است!»

ببینید، ما راجع به امامت چطور فکر می‌کنیم؟!

تمثیل زیبای علامه طهرانی در تبیین دیدگاه احساسی مردم

یک وقت مرحوم آقا خیلی قشنگ این مطلب را در مسجد قائم مطرح می‌کردند.[1] وقتی ایشان وارد مسجد می‌شدند یکی از آن عقبِ مسجد می‌گفت:

---

[1] یادم است ایشان یک شب سه‌شنبه گفتند، ولی در جلسهٔ غیر مسجد هم یک وقتی فرمودند.

«سلامتی علما صلوات! اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد!» آن یکی می‌گفت: «لال از دنیا نروی جمال پیغمبر را صلوات بفرست!» آن یکی چیز دیگری می‌گفت! خلاصه، از این صلوات‌ها بود و همین‌طوری که الآن هم هست! بله، آن موقع هم از این چیزها بود. تا اینکه ایشان می‌آمدند فاصله‌ای را طی می‌کردند و به محراب می‌رسیدند. ایشان می‌فرمودند:

من یک‌هم‌چنین شخصی هستم: شناسنامه‌ام این است، اسم پدرم این است، وقتی وارد مسجد می‌شویم یکی از آن‌طرف برای ما صلوات می‌فرستد، یکی از این‌طرف! بلند می‌شوند، کوچه می‌دهند، تعظیم می‌کنند، بالأخره می‌آیند؛ حالا می‌آییم و نماز می‌خوانیم.
(ایشان عبایشان را کنار زدند و همین‌طور گفتند:) حال اگر من فردا عمامه‌ام را کنار گذاشتم، قبایم را کنار گذاشتم، این پیراهن را که می‌بینید تا اینجاست، با یک پیراهن و یک شلوار آمدیم در این مسجد. همه می‌گویند: «عجب! این چرا این‌طوری شد؟!» دیگر نه کسی برای علما صلوات می‌فرستد،

یعنی تمام این صلوات‌ها برای پارچه است! خیلی [مسئلهٔ مهمّی] است! باید در این مسئله فکر کنیم؛ مسئلهٔ خیلی عمیقی است!

تمام صلوات‌هایی که مردم برای امثال ما می‌فرستند فقط برای پارچه است، فقط برای ریش است، فقط برای نعلین زرد است، به قول آقا فقط برای هیبت است، فقط برای عبای پشمی است! همین! فقط برای همین است.

امامت، حقیقتی ورای هر قالب و شکل

امام هم همین است. ما امام را چه می‌دانیم؟ امام آن کسی است که وزن او أقلاً ۸۰ یا ۹۰ کیلو باشد، یک خُرده با هیبت باشد، یک خرده ریش او هم [بلند باشد]؛ ـ بله، امام حسین ریششان خفیف بود، به‌عکس امام حسن که [ریششان پُرپشت] بود. ـ[1] حالا امام حسین باز هم یک مقداری ریش داشتند که أقلاً نگویند به این امامت نقص وارد شده است! حال فرض کنید امام اصلاً ریش نداشت،

---

[1] کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ۲۸.

می‌گوییم: «عجب! آخر مگر می‌شود امام ریش نداشته باشد؟!» یعنی امامت در ریش و پشم است! واقعاً دارم می‌گویم! ما امامت را در پشم می‌دانیم، در استخوان می‌دانیم، در گوشت می‌دانیم، در وزن و وزنه می‌دانیم، در ریش و از این حرف‌ها می‌دانیم.

اما وقتی که امام زمان پنج‌ساله باشد، می‌گوییم: «این نمی‌شود امام باشد! بابا برو پیِ کارَت! مگر می‌شود بچهٔ پنج‌ساله امام باشد؟!» میزان معرفت ما از امام فقط همین‌قدر است.

نقد علامه طهرانی به دیدگاه ظاهری مردم نسبت به مسئلهٔ امامت

یک دفعه مرحوم آقا در یک جلسه می‌فرمودند:

ما به امام به چه نحو نگاه می‌کنیم؟ امام باید این‌طور باشد، ابروی کمانی داشته باشد، بینیِ قلمی داشته باشد، لب‌های کذا داشته باشد، چشمان آهویی

داشته باشد، اشاره کند ماه تکّه‌تکّه بشود، از آن‌طرف خورشید پراکنده بشود، از آن‌طرف ستارگان بریزند، از آن‌طرف ملائکه...!

و همین‌طور شروع کردند به گفتن! عبارت ایشان این بود:

ولی اگر امام آمد در خانه و زن او از خانه بیرونش کرد و آمد کنار خیابان و در کوچه خوابید، می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این امام باشد؟!»

فرض کنید ما بیاییم ببینیم که زن امام رضا علیه السّلام ایشان را از خانه بیرون کرده است، ـ البته برای امام رضا پیش نیامد ـ امام رضا هم جایی ندارد برود، رفیقی ندارد یا خانهٔ کسی نیست! مگر حضرت مسلم نبود؟ حضرت مسلم را در کوفه در یک خانه راه ندادند! از آن ۳۰ هزار جمعیت، یک نفر او را راه نداد![1] حال اگر به‌جای حضرت مسلم، امیرالمؤمنین بود، امام بود، زن او هم از خانه بیرونش کرده بود؛ هیچ‌جا را ندارد، آمده همین‌جا کنار کوچه نشسته است! ما می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این امام باشد؟! این‌که نتواند از عهدهٔ یک زن درآید و نتواند در خانه‌اش برود، آن‌وقت می‌خواهد ملکوت را بگرداند؟! می‌خواهد عالم کذا و همه را بچرخاند؟!»

حکایتی از دیدگاه سطحی یکی از افراد نسبت به علامه طباطبائی

---

[1] رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۲۶.

یک بنده‌خدایی بود که شوخ بود. بیچاره یک خُرده هم مثل‌اینکه کَم داشت! [زمان] علامه طباطبائی بود. به او گفتم: «برو پیش ایشان و استفاده کن!» گفت:

او آدرس خانه را یادش می‌رود![1] در خیابان من را دیده و به من می‌گوید: «کوچهٔ فلان کجاست؟» کوچه همین است دیگر! همین‌که خانه‌ات اینجاست. او آدرس خانه را بلد نیست، می‌خواهد ملکوت سماوات را به من نشان بدهد؟!

بنده‌خدا یک خُرده کم دارد و الآن هم هست، خدا حفظش کند. شاید برخی از رفقای حاضر در مجلس او را بشناسند! حال فرض کنید می‌گوید: «این امامی که در خانه‌اش نمی‌رود، آن‌وقت می‌خواهد همهٔ ما را هدایت کند؟!» اینها همان غربت امام است؛ غریب بودن امام همین است که ما امام را نمی‌شناسیم، علم نداریم، معرفت نداریم.

[1] آن موقع علامه یک خُرده نسیان داشت و حالاتش این بود.

تبیین عبارت علامه طهرانی در باب سیر تکاملی امام علیه السّلام

تلمیذ: سؤالی خدمت شما دارم. بنا بر فرمایش حضرت علامه در امام شناسی نسبت به سیر تکاملی امام که می‌فرماید: «باید مجاهدهٔ با نفس و عبور از مراتبی بکند»[1] حال ما کاری به سنّ معیّنی نداریم، بالأخره این تدریج دلالت بر این می‌کند که مراحلی را طی کرده است، ولو برای یک بچهٔ پنج‌ساله! در روایت هم داریم که سعد بن عبدالله اشعری وقتی خدمت امام حسن عسکری می‌رسد، امام زمان صلوات الله علیه روی دامن مبارک پدر نشسته بودند و توپی هم [به دست مبارک آن حضرت بود]؛ پنج‌سال هم کمتر بود که جواب سؤالات را می‌داد! باز بالأخره او هم یک چیزهایی همان زمان‌ها داشته است. آیا این مراحلی که باید طی بکند، آن هم با اختیار و مبارزهٔ با نفس، برای [امام زمان علیه السّلام در آن سنّ طی شده است]؟

استاد: همان موقع که امام آن کار را می‌کند، آیا حضرت به او نمی‌گویند: «بیا مال صحیح و سقیم را از این کیسه‌ها انتخاب کن!»[2] او در چه مرتبه‌ای بوده است، آیا می‌فهمیده یا نمی‌فهمیده است؟

تلمیذ: بله.

استاد: خب چطور می‌توانید با این کار که در دامن حضرت نشسته بوده است، جمع کنید؟

تلمیذ: این سؤالی بود که قبلاً هم خدمت شما [راجع به] امام جواد و بازی عرض کردیم، فرمودید: «شواکل ائمه فرق می‌کند و حتی شواکل اولیای الهی و پیغمبران هم فرق می‌کند.»

استاد: آن بله، بحث شواکل یک مطلب دیگر است. حضرت در همان حال داشته سیر می‌کرده است، منتها سیری که امام علیه السّلام در همان موقع می‌کند، مثل سیری است که الآن حضرت‌عالی در سنّ ۴۰سالگی و ۵۰سالگی کرده‌اید.

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ٦٥ ـ ٦٧.

[2] رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ٤٦٥؛ دلائل الإمامة، ص ٥٠٦ ـ ٥١٧.

تلمیذ: یعنی امام، آن زمان نفس دارد؟

استاد: بله.

تلمیذ: نفس شیطانی دارد؟

استاد: شیطان نیست!

تلمیذ: نفس انسان شیطان است دیگر! اوهام و خیالات و... .

استاد: ببینید، شیطان نیست. مسئلهٔ تربیت با مسئلهٔ شیطانی بودن دو تاست؛ **«شَیطانی أسلَمَ بِیَدی!»**[1] آن امام، آن نفسی که دارد و آن حرکتی که الآن دارد در آنجا می‌کند، در مقام تکلیف است و دارد عبور می‌کند و دارد نفسش را می‌سازد؛ منتها ما برای ساختن این نفس و عبور از این مسائل احتیاج به ٦٠ سال داریم، امّا او در آنجا این مسئله را شش‌ساله یا چهارساله انجام می‌دهد. فرقی نیست! یعنی آن فشاری که باید در ٦٠ سال بیاید، آن فشار یک‌دفعه در ٤ سال می‌آید.

تلمیذ: اگر این‌طور باشد باید مقامش بالاتر از پدرشان باشد!

استاد: نه، آن خواست خداست. خدا همان را

---

[1] امام شناسی، ج ١، ص ٦٦:
«روزی حضرت رسول‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله فرمودند: "با هریک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند." عرض کردند: «ای رسول خدا، آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟» فرمود: **"بَلی، و لکن شَیطانی أسلَمَ بِیَدی؛** آری! لکن شیطان من به‌دست من رام شده، و تسلیم و مُنقاد اوامر من گردیده است."»*

* صحیح مسلم، ج ٨، ص ١٣٩؛ سنن التّرمذی، ج ٢، ص ٣١٩. با قدری اختلاف در مصادر.

در ٤ سال می‌گذارد و پیغمبر را در ٤٠ سال می‌گذارد؛ این دیگر دست اوست! ولی باید راه را برود ولو یک روز! هیچ فرق نمی‌کند. شما یک آمپول را بریزید در سرُم، ٤ ساعت در بدن تزریق می‌شود؛ یک آمپول را بزنید در رگ به‌عرض ١٠ ثانیه تزریق می‌کنید! در هر دو حال تزریق شده و در هر دو حال اثرش یکی است. منتها آن را در سرم کردید و ٤ ساعت طول

کشیده تا سرم قطره‌قطره در رگ رفته است ولی این را همین‌طور یک‌دفعه زدید و ۱۰ ثانیه طول کشیده است.[1]

تلمیذ: یعنی این سیر طبیعی که [مرحوم علامه در امام شناسی دربارهٔ] امام نسبت به وصول به حق فرمودند، هیچ نیازی به مسائل دنیوی نداشته است؟

استاد: نه‌خیر.

تلمیذ: چون نه ازدواج کرده و نه با کسی ارتباط داشته است!

استاد: اصلاً مسئلهٔ نفس به اینها کار ندارد و مسئلهٔ تربیت و تکامل نفس به اینها مربوط نیست.

تلمیذ: پس ما بیخودی معطّل هستیم و زن و بچه داریم!

استاد: خدا برای ما و شما این‌طور قرار داده است! حالا ناراحت هستید؟ بالأخره از فیض شما یک عده مستفیض بشوند.

تلمیذ: شاید کمال آنها مترتّب بر وجود شوهر می‌شود، نه شوهر مترتّب بر وجود زن؛ از آن‌طرف هم هست دیگر.

استاد: بله، آن هم هست.

فلسفهٔ عدم ازدواج حضرت مسیح علیه السّلام

تلمیذ: چرا در مورد حضرت مسیح می‌گویند که چون ازدواج نکرد،[2] از این جنبه نقصان دارد؟

استاد: کیفیت حضرت این‌طور بوده است که اصلاً نفس آن حضرت نفسی نبوده که به جنبهٔ حیوانیِ بشری تعلق بگیرد. چون انسان حیوان است

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۶۸.

[2] رجوع شود به الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه السّلام، ص ۳۷۰؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۲۷.

و نبات است و قوهٔ عاقله. حضرت مسیح جنبهٔ نباتیه و جنبهٔ قوهٔ عاقله را داشته، ولی جنبهٔ حیوانیه را نداشته است. از این نقطه‌نظر نمی‌تواند مستجمع همهٔ آن اسماء و صفات باشد.

استاد: أحسنت. اگر قابلیت داشت ازدواج هم می‌کرد و امکان نداشت نکند. خدا در او این جنبهٔ تمایل به تولید را قرار نداده و روحش یک‌هم‌چنین حالتی نداشته است.[1]

مثل‌اینکه برای خود انسان هم در بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد که اصلاً هیچ‌گونه تمایلی ندارد و اصلاً نمی‌تواند خودش را در این مرتبه نازل کند تا اینکه به این مسائل [متمایل] بشود. در بعضی موارد اصلاً امکانش نیست، در بعضی موارد هم مشکل است و باید مجاهدهٔ با نفس کرد؛ یعنی تنزّل

---

[1] مهر تابان، ص ٤٢٥:
«تلمیذ: آیا عدم ازدواج حضرت مسیح دلیل بر نقصان نیست؟
علامه [طباطبائی]: دلیل بر نقصان نیست، بلکه دلیلی بر روحیّت و نورانیّت حضرت عیسی بوده است، چون با این نشئه ابداً تماس حاصل نکرد و ازدواج ننمود و سکنیٰ و خانه نگرفت؛ یک موجودیّت خاصّی داشت. ولی حضرت رسول اکرم جامعیّت داشتند، از آثار و خصائص این نشئه به‌نحو أوفی برآمدند؛ و بالأخصّ سنّت ازدواج از خصائص رسول‌اللَه است. ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةٗۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾* »

* سوره روم (٣٠) آیه ٢١. مهر تابان، ص ٤٢٦، تعلیقه ١:
«و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودّت و رحمت قرار داد، به‌درستی‌که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند.»

و فکر را آوردن در این مطالب خودش یک نوع مجاهدهٔ با نفس است. در بعضی موارد هم امکانش نیست و نمی‌تواند، اصلاً بخواهد یا نخواهد فکر نمی‌آید.

اصلاً حضرت مسیح فکرش نمی‌آمد و دست خودش هم نبود، نه‌اینکه خدا در اختیارش گذاشته بود. مگر حضرت مسیح عقل ندارد که بیاید آنچه راه أصلح است را رها کند و راه غیر أصلح [را انتخاب] کند؟! او پیغمبر است و پیغمبر، معصوم

است و مقام عصمت دارد.

«نقص داشتن» نه از نظر اینکه ایراد و عیب دارد، نه! ایراد و عیبی ندارد؛ پیغمبر که ایراد ندارد! بلکه نسبت به پیغمبرِ [خاتم] که مقام جامعیت دارد و نسبت به امّت پیغمبر، استجماع همهٔ جوانب وجودی و کمالات وجودی را ندارد؛ بله، درست است. حتی نسبت به حضرت موسی هم همین‌طور! حضرت موسی هم از حضرت مسیح بالاتر است.

تلمیذ: آن تنزّلی که می‌فرمایید مجاهده است، در صورتی است که به آن مکلّف باشد و تکلیف باشد؟

استاد: بله. دیگر چاره‌ای ندارد! مسئله این است:

من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو[1]

تلمیذ: استاد، وقتی حضرت مسیح در گهواره می‌گوید: ﴿إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ﴾؛[2] همان وقت کتاب به او داده است؟

استاد: بله، همان وقت! همان وقت حضرت مسیح کتاب را داشت منتها در مقام اجمال بود نه در مقام تفصیل؛ این حالت را در وجودش احساس می‌کرد که یک چیزی دارد، امّا آن در مقام تفصیلش

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ٤١١.

[2] سوره مریم (١٩) آیه ٣٠. ترجمه:
«همانا من بندهٔ خاصّ خدایم که مرا کتاب آسمانی عطا فرموده است.» (محقق)

وقتی آمد که دیگر به شکل معیّن و مشخّص و جزئی‌جزئی و همین‌طور مفصّل آمد.

می‌گوید: ﴿وَجَعَلَنِی نَبِیّٗا﴾[1]؛ الآن من پیغمبر هستم، همین الآن که من در گهواره هستم، پیغمبر هستم! سؤال کنید از من تا به شما بگویم! منتها الآن مأمور نیستم، وقت آن برای موقع مشخّص.

واقعاً عجیب است! می‌گوید: ﴿وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنتُ﴾[2]؛ «مرا موجب خیر و برکت قرار داده است هر کجا می‌خواهم باشم!»

تلمیذ: در زمان ظهور ممکن است آن قوای حیوانیت در حضرت مسیح بیاید؟

استاد: نمی‌دانم، حالا إن‌شاءاللَه ظهور بشود. [البته در این مورد] مسئلهٔ ظهور و غیر ظهور فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: به‌هر حال در آن حد قرار می‌گیرد و شأنیّتِ برای‌اینکه به مقام استجماع جمیع اسماء و صفات برسد، در او محقق می‌شود. پس چطور با این فرمایشی که شما کردید، [قابل جمع است]؟

استاد: نه! نمی‌شود. شاید همین‌طور بماند، دلیلی نیست! اگر قرار بوده بشود، طبعاً همان موقع می‌شد. این‌قدر زن‌های خوب همان موقع بودند،

---

[1] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه: «و مرا پیامبر قرار داده است.» (محقق)

[2] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

چرا نرفت آنها را بگیرد؟! التفات کردید؟ حال ما نمی‌دانیم امام زمان کاری می‌کند [یا نمی‌کند]؛ ما که خبر نداریم، ما چه می‌دانیم! ولی به‌حسب ظاهر نباید قضیه فرقی بکند.[1]

❊ ❊ ❊

تفسیر روایت «یَأتی بِدینٍ جَدیدٍ»

تلمیذ: [آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السّلام] فقه برداشته می‌شود یا طریق استنباط تغییر پیدا می‌کند؟ چطور است و بالأخره تحقیق ما تا کجا ادامه دارد؟

استاد: اصل قضیه و اصل مسئله [این است] که این علوم، علوم آل‌محمد و علوم دین است؛ منتها در کیفیت استنباط حرف است. نه‌اینکه اگر امام زمان بیاید، ظهورات برداشته می‌شود؛ ظهورات همین است، استظهار هم همین است و تفاوتی ندارد. اصول ما هم همین است، مدارک مُستَنبطهٔ ما هم فرقی نمی‌کند: قرآن و روایات و... است.

تلمیذ: حتی با وجود امام علیه السّلام؟

---

[1] این مجلس در اینجا به اتمام رسیده است. (محقق)

استاد: بله، با وجود امام! منتها در جایی که برای انسان شُبهه باشد طبعاً از امام سؤال می‌کند. امّا در خیلی از مسائل شبهه نیست و دلیل نمی‌شود که [انسان در هر مسئله‌ای به امام علیه السّلام مراجعه کند. ...]

تلمیذ: منظور از «یَأتی بِدینٍ جَدیدٍ»[1] چیست؟

استاد: مسئلهٔ **«یَأتی بِدینٍ جَدیدٍ»** این است که امام علیه السّلام بعضی از مسائلی که در زمان رسول خدا داریم نسخ شده است را احیاء می‌کنند؛ مثلاً مسئلهٔ ارث براساس اُخوّت دینی در زمان رسول خدا بود و نسخ شد،[2] این مسئله [در زمان ظهور]

---

[1] الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۱:

«حَدَّثَنا عَبدُاللهِ بنُ عَطاءٍ المکّیُّ عن شَیخٍ مِنَ الفُقَهاءِ، یَعنی أباعَبدِاللهِ علَیهِ السّلامُ، قال: سَألتُهُ عن سیرَةِ المَهدیِّ کیف سیرَتُهُ؟ فَقالَ: **"یَصنَعُ کَما صَنَعَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم، یَهدِمُ ما کان قَبلَهُ کَما هَدَمَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم أمرَ الجاهِلیَّةِ و یَستَأنِفُ الإسلامَ جَدیداً."**»

همان، ص ۲۳٤:

«عن أبی‌حَمزَةَ الثُّمالیِّ قال: سَمِعتُ أباجَعفَرٍ محمّدَ بنَ عَلیٍّ علَیهِمَا السّلامُ یَقولُ: **"لَو قد خَرَجَ قائِمُ آلِ‌محمّدٍ علَیهِمُ السّلامُ..."** ثُمّ قالَ: **"یَقومُ بِأمرٍ جَدیدٍ و سُنّةٍ جَدیدَةٍ و قَضاءٍ جَدید..."**»

همان، ص ۲۵۵:

«... و قال [أبوجَعفَرٍ محمّدُ بنُ عَلیٍّ] علَیهِ السّلامُ: **"إذا خَرَجَ یَقومُ بِأمرٍ جَدیدٍ و کتابٍ جَدیدٍ و سُنّةٍ جَدیدَةٍ و قَضاءٍ جَدید..."**»

کفایة الأثر، ص ۱۱:

«عَن ابنِ‌عبّاسٍ قال: قَدِمَ یَهودیٌّ علیٰ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم یُقالُ لَهُ: نَعثَلٌ. فَقال: ...فَقالَ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم: **"...و إنّ الثّانیَ عَشَرَ مِن وُلْدی یَغیبُ حتّیٰ لا یُریٰ و یَأتی علیٰ اُمّتی زَمَنٌ لا یَبقیٰ مِنَ الإسلامِ إلّا اسْمُهُ و لا مِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُهُ فَحینَئِذٍ یَأذَنُ اللهُ لَهُ بِالخُروجِ فَیُظهِرُ الإسلامَ و یُجَدِّدُ الدّین..."**»

[2] الفصول المختارة، ص ۱۷٤؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳٤۵؛ هدایة

می‌آید و داریم که حضرت ارث را براساس اخوّت دینی قرار می‌دهند.[1]

یا راجع به وجوب صلاة لیل هم احتمال آن هست که حضرت دوباره آن را احیاء کنند. مسئلهٔ ملکیّت و کیفیت ارتباطات با اشخاص هم تغییر پیدا می‌کند. این مربوط به مسائل کلّی است.

کتاب جدید هم این است که حضرت آن قرآنی را که وحی شده و به خط و املای امیرالمؤمنین و مُذیّل به تذییلاتی از آن حضرت بود و حواشی و تذییلاتی داشت و شأن نزولاتی بیان شده بود، حضرت همان قرآن را می‌آورد منتشر می‌کند.[2]

و از طرف‌دیگر بالأخره این فتاوای عجیب و غریب و این مسائلی که مخصوصاً در این دوره‌زمانه آمده است، همه را عوض می‌کند.[3] الآن کم‌کم دارد

الأمّة، ج ٨، ص ٣٠٤؛ وسائل الشّيعة، ج ٢٦، ص ٦٥.

[1] الخصال، ج ١، ص ١٦٩؛ دلائل الإمامة، ص ٤٨٥؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٢.

[2] رجوع شود به الكافی، ج ٢، ص ٦٣٣؛ بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٢٠٥.

[3] تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٥٤:

«... عَن محمّدِ بنِ مُسلِمٍ قال: سَألتُ أباجَعفَرٍ عَليهِ السّلامُ عَنِ القائِمِ عَجّلَ اللهُ فرجَه: إذا قامَ بِأيِّ سيرَةٍ يَسيرُ فی النّاس؟ فَقالَ: **"بِسيرَةِ ما سارَ**

اصلاً دین برمی گردد!

تلمیذ: قرآنی که در آن زمان داشتند آیا از حیث تعداد آیات و آن مطالبی که نسبت به شأن نزول و زمان نزول و مکان نزول داشت با این قرآن متفاوت و غیر از

بهِ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم حتّیٰ یُظهِرَ الإسلامَ.“ قُلتُ: و ما کانَت سیرَةُ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم؟ قال: **”أبطَلَ ما کان فی الجاهِلیّةِ وَ اسْتَقبَلَ النّاسَ بِالعَدلِ، و کَذٰلِکَ القائِمُ عَلیهِ السّلامُ إذا قامَ یُبطِلُ ما کانَ فی الهُدنَةِ مِمّا کانَ فی أیدِی النّاسِ و یَستَقبِلُ بِهِمُ العَدلَ.“**

... عَنِ الحَسَنِ بنِ هارونَ بَیّاعِ الأنماطِ قالَ: کُنتُ عندَ أبی‌عَبدِاللهِ عَلیهِ السّلامُ جالِساً فَسَألَهُ مُعَلّی بنُ خُنَیسٍ: أ یَسیرُ القائِمُ بِخِلافِ سیرَةِ عَلیٍّ عَلیهِ السّلامُ؟ قال: **”نَعَم، و ذٰلِکَ أنّ عَلیّاً عَلیهِ السّلامُ سارَ بِالمَنِّ و الکَفِّ، لِأنّهُ عَلِمَ أنّ شیعَتَهُ سَیُظهَرُ عَلَیهِم؛ و إنّ القائِمَ إذا قامَ سارَ فیهِم بِالسَّیفِ و السَّبْیِ، و ذٰلِکَ أنّهُ یَعلَمُ أنّ شیعَتَهُ لَم یُظهَر عَلَیهِم مِن بَعدِهِ أبَداً.“**»

این ترتیب بود؟

استاد: خیر.

تلمیذ: هیچ تفاوتی نداشت؟

استاد: تفاوت از این نظر ندارد؛ آن قرآن فقط از نظر ترتیب تفاوت داشت.

تلمیذ: آن [تفاوت] چه تأثیری در [معنای قرآن دارد]؟

استاد: خیلی عجیب است! الآن یک آیه را شما بغل یک آیهٔ دیگر بگذارید، یک معنا را می‌فهمید؛ امّا این نصف آیه، یک جای دیگر و در یک سورهٔ دیگر رفته است!

تلمیذ: غیر از آنچه که علامه طباطبائی می‌فرمایند،[1] باز هم داریم؟

استاد: بله، [فقط] آن نیست.[2]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] مهر تابان، ص ٤١٠ ـ ٤١٨.

[2] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۳۵۹.

مجلس دهم: تبیین امامت و ولایت امام زمان علیه السّلام از منظر نقل و عقل

قم المقدّسة

(جلسۀ صد و نود و چهارم درس خارج اصول فقه)

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم[1]

تواتر روايات وارده در باب مهدويّت

تلميذ: [دربارهٔ امام زمان عليه السّلام] سؤالات بسيارى وجود دارد مثل‌اينكه: چگونه است كه روايات دربارهٔ حضرت مهدى عجّل اللَه تعالىٰ فرجه الشّريف و ولادت ايشان و اينكه فرزند امام عسكرى عليه السّلام است زياد نيست و شايد از ده روايت هم تجاوز نكند، درحالى‌كه اين مسئله از اعتقاديّات است؟

اسامى كتب اهل‌تسنّن دربارهٔ حضرت مهدى عليه السّلام (ت)

استاد: درست است كه مسئله از اعتقاديّات است، ولى اينگونه نيست كه روايات كم باشد. عجيب است كه ما مى‌بينيم اين روايات نزد اهل‌سنت حتى بيشتر از شيعه است![2] روايات حتى قبل از

---

[1] لازم به ذكر است از آنجا كه بخش‌هايى از اين جلسه به زبان عربى بين استاد و تلميذ ردّ و بدل شده است، مجمع تحقيق مكتب وحى آن قسمت‌ها را به فارسى ترجمه نموده است. (محقق)

[2] برخى از كتب اهل‌تسنّن كه به‌طور اختصاصى دربارهٔ امام زمان عجّل اللَه تعالىٰ فرجه تأليف شده است، عبارت‌اند از:
البرهان فى علامات مهدىّ آخر الزّمان، متّقى هندى؛ البيان فى أخبار صاحب الزّمان، گنجى شافعى؛ عقد الدّرر فى أخبار المنتظر، مقدّسى؛ العرف الوردىّ

ولادت ایشان و در زمان امام رضا علیه السّلام دربارهٔ آن

حضرت موجود است و از بسیاری از ائمه علیهم السّلام نیز روایت شده است. مثلاً داریم که پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم با جابر صحبت می‌کردند و جابر اسامی ائمهٔ اثنیٰ‌عشر را شنیده است! حضرت می‌فرماید:

«[ثمّ القائِمُ] اسمُهُ اسْمی و کُنیَتُهُ کُنیَتی؛ [1] آخرین از آنها، نام او نام من و کنیهٔ

فی أخبار المهدیّ، سیوطی؛ القول المختصر فی علامات المهدیّ المنتظر، ابن‌حجر هیتمی؛ المهدیّ حقیقة لا خرافة، محمد بن احمد بن اسماعیل.
کتبی هم از اهل‌سنّت که به‌طور ضمنی درباره امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه باب یا فصلی را اختصاص داده‌اند، عبارت‌اند از: ←

[1] ← المصنّف، صنعانی، ج ۱۱، باب المهدی، ص ۳۷۱ ـ ۳۷٤؛ المصنّف، ابن‌أبی‌شیبه، ج ۸، ص ۵۹۰ ـ ٦۷۹؛ سنن ابن‌ماجة، ج ۲، باب خروج المهدی، ص ۱۳٦٦ ـ ۱۳٦۸؛ سنن أبی‌داود، ج ۲، کتاب المهدی، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، باب ما جاء فی المهدی، ص ۳٤۳؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱۵، الإخبار عن خروج المهدی، ص ۲۳٦ ـ ۲۳۹؛ المستدرک علی الصّحیحین، حاکم نیشابوری، ج ٤، کتاب الفتن، ص ٤۱۸ ـ ۵۵۸؛ الفتن، نعیم بن حمّاد، ص ۲۲٦ ـ ۲۹۰؛ مطالب السّؤول فی مناقب آل‌الرّسول علیهم السّلام، محمد بن طلحه شافعی، الباب الثانی‌عشر فی الإمام أبی‌القاسم المهدی علیه السّلام، ص ٤۷۹ ـ ٤۹۰؛ تذکرة الخواص من الأمّة بذکر خصائص الأئمّة، سبط بن جوزی، فصل فی ذکر الحجّة المهدی، ص ۳۲۵ و ۳۲٦؛ فرائد السّمطین، جوینی، ج ۲، کتاب الفتن، باب ٦۱، ص ۳۱۰ ـ ۳٤۲؛ المنار المنیف فی الصّحیح و الضّعیف، ابن‌قیّم جوزیه، فصل پنجاهم، ص ۱٤۰ ـ ۱۵٦؛ الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة، ابن‌صبّاغ مالکی، ج ۲، الفصل الثانی‌عشر فی ذکر أبی‌القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص ۱۰۹۵ ـ ۱۱۳٦؛ الأئمّة الإثنا عشر، ابن‌طولون، باب ۱۲: الحجّة المهدی، ص ۱۱۵ ـ ۱۲۲؛ أخبار الدّول و آثار الأول فی التاریخ، قرمانی، ج ۱، الباب

او کنیهٔ من است.»

و روایات دیگر.[1]

اسامی کتب علمای شیعه دربارهٔ حضرت مهدی علیه السّلام (ت)

صدها روایت نزد اهل‌سنت و شیعه[2] دربارهٔ

الثالث، الفصل الحادی‌عشر فی ذکر أبی‌القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص ۳۵۳ و ۳۵٤؛ ینابیع المودّة لذوی القربی، قندوزی، ج ۳، باب ۷۱ ـ ۸٦، ص ۲۳۵ ـ ۳٤۸؛ نور الأبصار فی مناقب آل‌بیت النّبی المختار صلّی اللَه علیه وآله و سلّم، شبلنجی، الباب الثانی، فصل فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص، ص ۳٤۲ ـ ۳٤۹.

اما سایر کتب از اهل‌تسنّن که به‌صورت پراکنده دربارهٔ امام زمان علیه السّلام روایاتی را ذکر کرده‌اند، بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ کتاب پرتوی از سیمای مهدویّت در قرآن و حدیث، تألیف خیراللَه مردانی، در فصل هشتم، حدود ۲٤۹ کتاب از عامّه را که پیرامون این مطلب روایت نقل کرده‌اند ذکر می‌نماید. (محقق)

ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۹.

هم‌چنین رجوع شود به کفایة الأثر، ص ۵۳ و ۵٤ و ٦٦ و ٦۷؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۲.

[1] رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ۵۲ و ۵۳.

[2] بعضی از کتب تشیّع در این زمینه بدین شرح است:

أربع رسالات فی الغیبة، شیخ مفید؛ الفصول العشرة فی الغیبة، شیخ مفید؛ الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزّمان عجّل اللَه فرجه، نیلی نجفی؛ منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة علیه السّلام، نیلی نجفی؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجّل اللَه فرجه، یزدی حائری؛ العبقریّ الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزّمان عجّل اللَه فرجه، نهاوندی؛ مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السّلام، موسوی اصفهانی؛ نجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، محدّث نوری؛ موسوعة الإمام المهدی عجّل اللَه فرجه، سید محمد صدر؛ کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار، محدّث نوری؛ کشف التعمیة فی حکم التسمیة، شیخ حرّ عاملی؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم محمد حسین؛ دانشنامهٔ امام مهدی عجّل اللَه تعالی فرجه الشریف، محمدی ری‌شهری؛ منتخب الأثر فی أحوال الإمام الثانی‌عشر عجّل اللَه فرجه، صافی گلپایگانی. (محقق)

وجود حضرت مهدی و ولادت ایشان آمده است و این مسئله از متواترات است![1] چگونه می‌گویید ده روایت؟! آیا شما روایات را بررسی کرده‌اید؟!

تلمیذ: خیر، من فقط اشکال را نقل می‌کنم.

اعتقاد و تصریح شیعه و اهل‌سنّت به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

استاد: این‌طور نیست، صدها روایت در این‌باره از شیعه و اهل‌سنت وجود دارد.

---

[1] تواتر احادیث در موضوع مهدویّت، امری مورد قبول و مسلّم در نزد شیعه و عامّه است؛ از جمله علمای عامّه که به این ویژگی اعتراف کرده‌اند عبارتند از:
برزنجی در الإشاعة لأشراط الساعة، ص ۸۷؛ ابن‌حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۱٦۲ ـ ۱٦۷؛ غماری حسنی در إبراز الوهم المکنون، ص ٤۳٥ ـ ٤۳۷؛ سیوطی در العرف الوردی، ص ٤۱ ـ ٤٤. (محقق)

حتی فضل بن شاذان که در زمان امام رضا بوده، کتابی دربارهٔ غیبت نوشته است به نام: الغیبة.[1] یعنی ایشان حدود صد سال قبل از ولادت امام زمان دربارهٔ آن حضرت کتاب نوشته است! اتفاقاً این روایات بالنّسبه به سایر مسائل از قوی‌ترین و مؤکّدترین متواترات است و از أخبار شاذّ یا آحاد و حتی مستفیض نیست. یعنی این مسئله حتی نزد اهل‌سنت روشن است و اعتقاد دارند که لا محاله امام مهدی ظهور خواهد نمود؛[2] حال یا اینکه در این زمان متولد می‌شود، یا اینکه از قبل متولد شده و غیبت نموده و بعداً ظهور می‌کند.[3]

---

[1] این کتاب همان إثبات الرّجعة معروف به الغیبة می‌باشد. رجوع شود به رجال النجاشی، ص ۳۰۷. (محقق)

[2] مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ٤٠٦؛ ج ٥، ص ۸۷ ـ ۱۰۸؛ سنن أبی‌داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح مسلم، ج ٦، ص ۳ و ٤؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳٤٠؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ٦۱۷ و ٦۱۸؛ ج ٤، ص ٥۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳؛ عمدة القاری، ج ۱٦، ص ۷٤؛ مسند أبی‌داود الطیالسی، ص ۱۰٥ ـ ۱۸۰؛ مسند ابن‌الجعد، ص ۳۹۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۳، ص ۱۲٦ ـ ۱۲۸؛ السنة، ابن‌أبی‌عاصم، ص ٥۱۸؛ مسند أبی‌یعلی، ج ۸، ص ٤٤٤؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۱۳، ص ٤٥۷؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱٥، ص ٤۳ ـ ٤٦؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹٦ ـ ۲٥٥؛ ج ۱۰، ص ۱٥۸؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ٦٥٦؛ مجمع الزوائد، ج ٥، ص ۱۹۰؛ تحفة الأحوذی، ج ٦، ص ۳۹٤؛ أضواء علی السّنة المحمدیّة، ص ۲۳٤.

[3] المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة، ص ۱۰۸، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص ۳۲٤؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۸۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳،

حتی همین الآن در صحن مسجد النّبی نوشته شده است: «محمّدٌ المهدیّ الحیّ.»[1] یعنی نام حضرت با این اسم و با این عنوان که حیات دارد آمده است؛ لذا خود اهل‌سنت معترف به این مسئله هستند و من نمی‌دانم این شبهه از کجا آمده است!

تلمیذ: شاید این‌گونه بگویند که حضرت مهدی خواهد آمد امّا به دنیا نیامده است، بلکه به دنیا خواهد آمد! یعنی معترف باشند که تعداد خلفای رسول خدا صلّی الله علیه و آله همان دوازده تا است، ولی آن‌گونه که ما حضرت را می‌شناسیم که به دنیا آمده و غیبت نموده است، قائل نباشند؛ بلکه بگویند زمان آن حضرت فرا نرسیده است، حال یا اصلاً به دنیا نیامده و یا به دنیا آمده امّا کسی او را نمی‌شناسد.

استاد: بله، ممکن است. علیٰ‌أیّ‌حال اگر حضرت را از فرزندان امام حسن عسکری علیه السّلام بدانیم، چگونه فترت و صدها سال فاصله بین امام عسکری و فرزندش قائل بشویم؟ این محال است. مگر اینکه بگوییم واسطه‌هایی وجود دارد که کسی قائل به آن نیست، بلکه همهٔ روایات او را فرزند بلا فصل امام عسکری می‌دانند.

من می‌توانم روایات بسیاری ناظر به اینکه حضرت متولد شده‌اند برای شما بیاورم و در بحار الأنوار نیز روایات بسیاری از امام صادق، امام باقر،

ص ۱۱۷۳؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ٤٩؛ آداب عصر الغیبة، ص ۸.

[1] یعنی به‌گونه‌ای نوشته شده است که از یاء مهدی با حاء محمد کلمهٔ «حی» خوانده می‌شود. ناگفته نماند که هم‌اکنون در دورهٔ آل‌سعود کلمهٔ حی را به شکلی از بین برده‌اند. رجوع شود به مطلع الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۸۰ ـ ۳۸۲. (محقق)

امام جواد، امام رضا، امیرالمؤمنین و رسول اکرم صلوات اللَه علیهم اجمعین دربارهٔ آن حضرت آمده است.[1]

به‌عنوان‌مثال در روایات داریم: **«لا تَخلو الأرضُ مِن حُجّة؛**[2] زمین از حجّت خالی نمی‌ماند.» خب، امام عسکری رحلت کرده‌اند، الآن حجّت کیست؟ پس حتماً باید فرزندش به دنیا آمده باشد! چون روایت می‌فرماید: «نمی‌تواند زمین از حجّت خالی بماند!» یا **«لَولا الحجّةُ لَساخَتِ الأرضُ بِأهلِها**؛[3] اگر حجّت نباشد هرآینه زمین اهلش را در کام خود فرو می‌بَرد!» و یا **«مَثَلُ قائِمِنا...!»**[4]

---

[1] بحار الأنوار، ج ۵۱ ـ ۵۳.

[2] الغیبة، نعمانی، ص ۱۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۹.

[3] دلائل الإمامة، ص ۴۳۶؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳. با قدری اختلاف در مصادر.

[4] کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۳:

«[قالَ علیُّ بنُ موسَی الرّضا عَلَیهِ السَّلام:] **..فَقَد حَدَّثَنی أبِی عن أبیهِ عن آبائِهِ علیهِمُ السّلام: أنّ النّبیَّ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم قیلَ لَه: یا رسولَ اللهِ، متیٰ یَخرُجُ القائِمُ مِن ذُرّیَّتِکَ؟ فَقال: مَثَلُهُ مَثَلُ السّاعةِ الّتی:** ﴿لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَۚ ثَقُلَتۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا تَأۡتِيكُمۡ إِلَّا بَغۡتَةٗۗ﴾.*» ترجمه:

«امام رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش نقل فرمود که از پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم پرسیدند: چه زمانی قائم از ذرّیهٔ تو خروج می‌کند؟ پس فرمود: مَثَلِ او (حضرت قائم علیه السّلام) مَثَل قیامت است که [این آیه دربارهٔ آن نازل شده است]: ﴿کسی غیر از خدا حجاب از ساعت قیامت کنار نمی‌زند و پرده از روی خفاء آن بر نمی‌دارد و موقع آن

اگر ما تمام روایاتی که دربارهٔ وجود حجّت و ائمهٔ دوازده‌گانه و امام مهدی آمده است به هم ضمیمه کنیم، از متواتر هم بیشتر خواهد بود.

ادلهٔ عقلی و تاریخی بر وجود امام زمان علیه السّلام

تلمیذ: آیا ادلهٔ عقلیّه هم داریم که آنها را تقویت کند؟ ادله‌ای که امتناع خلوّ زمین از حجّت را نتیجه دهد.

استاد: بله، حتی ادلهٔ عقلیّه داریم.

آیا شما کتاب الغیبة نعمانی و الغیبة فضل بن شاذان و الغیبة شیخ طوسی را دیده‌اید؟ همهٔ اینها ما را به همین مسئله می‌رساند.

تلمیذ: غضّ نظر از روایات و وجود سُفَرا، فرضاً اگر حتی یک روایت هم نداشتیم، آیا می‌توانستیم با نگاه به سیر تاریخی این مسئله را اثبات کنیم؟

استاد: بله، این مسئله تاریخی است.

تلمیذ: مراجع و صالحین بسیاری آن حضرت را دیده‌اند؛ یعنی جوّی نزد متشرّعه هست که آن حضرت وجود دارد.

استاد: بله، این مسئله مورد اتفاق است و هیچ خلافی در آن نیست. در اعتقاد شیعه سُفَرای چهارگانهٔ آن حضرت بوده‌اند و زمان آنها نیز به هفتاد و پنج سال می‌رسید.[1]

حتی بین اهل‌سنت هم این مسئله شایع بود و می‌گفتند: «شیعه به‌وسیلهٔ این سفرای اربعه با امامشان

را روشن و واضح نمی‌کند. ساعت قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین است و تحمّل آن مشکل! ناگهان به شما خواهد رسید.﴾» (محقق)

* سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷.

[1] رجوع شود به إعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

در ارتباط هستند.»[1] لذا این مسئله از همان زمان بین شیعه و اهل‌سنت متّفقٌ‌علیه بوده است.

در تاریخ خلفای عباسی هم داریم که بعد از متوکّل، برخی از خلفا مانند معتزّ به دنبال امام علیه السّلام می‌گشتند [تا آن حضرت را به قتل برسانند]![2] افرادی هم بودند از قمّیّین و غیر آنها که به سامرّا رفتند و حضرت را در پنج‌سالگی دیدند.[3]

برای افراد ظاهرگرا و مادّی چگونه می‌توان حضرت مهدی را اثبات کرد؟ (ت)

خلاصه، مسئله حتی از تواتر هم بیشتر است! یعنی این مسئله در بلاد منتشر بوده و افراد این مسائل را شفاهاً برای اقوام خود و نیز سایر بلاد نقل می‌کردند و از أبدَه بدیهیّات در زمان ولادت حضرت و حتی بعد از آن بوده است؛ یعنی حتی بعد از آن نیز

---

[1] رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۲٦ و ۲۲۷؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲٤، ص ۱۹۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۸۳.

[2] جهت اطلاع از کنترلِ شدید خلفای عباسی نسبت به ائمهٔ هدی صلوات اللَه علیهم به‌خاطر ترس از متولد شدن مهدی موعود، رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲٤۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳؛ إعلام الوری، ج ۲، ص ۱٤۰ ـ ۱٤۲.

[3] رجوع شود به منتخب الأنوار، ص ۱۳۹ ـ ۱۷۳.

افرادی رؤیت حضرت را نقل می‌کردند! لذا اصلاً مطلب غریبی نیست.[1]

مهدویّت در دیدگاه اهل‌تسنّن

تلمیذ: به‌هر حال چه دلایلی برای اقناع اهل‌سنت هست؟

استاد: به آنها می‌گوییم که تاریخ موجود است! مثل زمان معتزّ.

---

[1] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ٤٩٥:
«سؤال: وجود مبارک حضرت صاحب زمان عجّل اللَه تعالیٰ فرجه را در بُعد علمی ـ بی‌دخالت معرفت ـ برای کسانی که ذهن خود را فقط بر راه علم باز گذاشته و از معرفت دورند اثبات بفرمایید؛ منظورم اهالی علم‌اند که فقط زندگی خود را بر مبانی و ادلهٔ علمی استوار می‌بینند.
اختلاط بُعد معرفتی و درونی و معنوی به‌همراه بعد علمی وجود ایشان و عمر زیادشان و... چگونه در کنار هم تبیین می‌شود؟
جواب: "هو العلیم. از جهت وجود تاریخی که نیازی به تفحّص زیاد و کنکاش فوق‌العاده نیست؛ در تمامی کتب شیعه و حتی اهل‌سنت تولد ایشان در آن زمانِ مخصوص به اثبات رسیده است، مثل تولد حضرت عیسی و موسی و پیامبر و سایر ائمه.
و امّا از جهت رؤیت اشخاص نیز در کتب و تاریخ شیعه إلیٰ‌ماشاءاللَه افرادی که خود آن حضرت را دیده‌اند با ذکر خصوصیّات و شواهد عینی موجود هستند و داستان‌های آنها در این کتب موجود است.*
و امّا از جهت طولانی بودن عمر آن حضرت نیز پُر واضح است که کسی که اطلاع بر مسائل بهداشتی و کیفیت سلامت جسمی به‌طور کامل داشته باشد، دلیلی بر فرسودگی و از بین رفتن بدن و جسم او وجود ندارد ـ حال بگذریم که حتی بدون این مطلب، با اعجاز نیز این مسئله انجام می‌پذیرد ـ و اشخاصی که در زمان‌های گذشته دارای سنین طولانی بوده‌اند در تاریخ ذکر شده‌اند.** پس هیچ نقطهٔ اشکال و ضعفی در وجود آن حضرت چه از نظر تولد و چه از جهت ظهور وجود ندارد."»
* رجوع شود به نجم الثاقب، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).
** رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۲۳ ـ ۵۲۵؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۱۷؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱۲ ـ ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۵ ـ ۲۹۳.

تلمیذ: خب می‌گویند که اینها از تألیفات علمای شیعه است!

استاد: نه، از تألیفات علمای ما نیست؛ بلکه تاریخی است که نزد خود آنها موثّق است.

شرح حالی از آیةاللَه شیخ نجم‌الدّین عسکری (ت)

تلمیذ: کتبی هم تألیف شده که از مصادر اهل‌سنّت روایات را [جمع‌آوری کرده است]؛ مثلاً میرزا نجم‌الدّین عسکری دو جلد کتاب در مناقب حضرت مهدی سلام الله علیه دارد که در واقع یک جلد آن روایاتی است که از اهل‌سنت نقل شده و جلد دیگر هم روایات اهل‌شیعه است.[1] یک کتاب هم مرحوم آیةالله سید صدرالدّین

صدر نوشته است که از کتب اهل‌سنت روایاتی جمع‌آوری کرده و در دسترس هست.[2]

---

[1] المهدیّ الموعود المنتظر علیه السّلام عند علماء أهل السنّة و الإمامیّة، شیخ نجم‌الدّین جعفر بن محمد شریف عسکری.

[2] ← یک قوم و خویشی با هم دارند، چون لازم نیست که عسکری‌ها حتماً سید باشند؛ هم سید در آنها هست وهم شیخ.

تلمیذ: با شما هم قوم و خویشی دارند؟

استاد: بله، از دایی‌زاده‌های جدّ ما (پدرِ پدر ما) هستند.* اینها در سامرّا بودند.

تلمیذ: به‌خاطر همین هم عسکری می‌گویند؟

استاد: بله، همه عسکری بودند. اتفاقاً در آن سفری که ما بعد از مکه مراجعت کردیم و به عراق آمدیم، یک شب در سامرّا به دیدن همین آقا شیخ نجم‌الدّین عسکری رفتیم.** خلاصه نشستیم و همین‌طور صحبت کردیم و خیلی هم از آقا خوشش آمده بود.

قضیه خیلی جالب بود. ایشان آقا را نشناخته بود و آقا هم همین‌طور با شک به او نگاه می‌کردند که مثلاً گاهی اوقات یک حرف‌هایی می‌زند که با معرفت و عرفان جور در نمی‌آید! یعنی اگر می‌شناخت، ملایم و مناسب نبود؛ درحالی‌که سابق‌الأیام خیلی با هم مأنوس بودند! خلاصه، در انتهای مجلس رو کرد به آقا و گفت: «من نمی‌دانم شما چه کسی هستید؟» آقا گفت: «آقا، شما من را نمی‌شناسید؟ من سید محمدحسین هستم!» یک‌دفعه گفت: «بله، بله ، بله!» پیرمرد بود! بلند شد [و ایشان را] بغل کرد. گفت: «عجیب! من دیگر پیر شده‌ام و ذاکره‌ام را از دست داده‌ام! دیگر ذاکره‌ام [ضعیف] شده است!» آنجا چند تا کتاب خطی داشت و گفت: «می‌خواهم اینها را چاپ کنم ولی بودجه ندارم؛ اگر کسانی هستند، آیا شما می‌توانید [به آنها بدهید تا] اینها را با نفقهٔ خودشان طبع کنند؟»

* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸، تعلیقه ۳ و ج ۱۳، ص ۱۷۱، تعلیقه؛ مطلع انوار، ج ۱، ص ۵۳.

استاد: بله. همان‌طور که عرض کردم زیاد است و در قضیهٔ مربوط به امام عصر علیه السّلام، روایات از اهل‌سنت بیشتر از شیعه است! حتی روایاتی که مربوط به ولایت است. به‌عنوان‌مثال اهل‌سنت روایتی از پیغمبر اکرم صلوات اللَه علیه نقل می‌کنند که حضرت، جابر بن عبداللَه انصاری را مخاطب قرار می‌دهند و نام دوازده امام را به

** رجوع شود به روح مجرّد، ص ۳۸.

او می‌فرمایند:

أوّلُهُم علیٌّ، ثُمّ الحَسنُ، ثُمّ الحسینُ... ثمّ القائِمُ اسمُهُ اسْمی و کُنیتُهُ کُنیَتی؛ «اوّلی آنها علی، سپس حسن و حسین... و آخری آنها نامش نامِ من و کُنیهٔ او کنیهٔ من است.»

بنابراین اهل‌سنت چه می‌گویند؟ این را خودشان روایت می‌کنند و در بسیاری از کتب در باب فضائل [اهل‌بیت علیهم السّلام] موجود است![1]

تبیین حقیقت معنای امامت و ولایت

تلمیذ: آیا مقام امامت ربطی به کمال دارد یا ندارد؟ یعنی وقتی امام زمان علیه السّلام، امام شد به کمال رسیده بود؟

استاد: امام مُساوق با کمال است. وقتی که یک شخص امام می‌شود، یعنی استعداد و تهیّؤ برای تقبّل و تحمّل بروز و ظهور اسماء و صفات کلّیهٔ الهیه را پیدا می‌کند. چون مسئلهٔ امامت یعنی مسئلهٔ ربط و علقهٔ بین خلق و خالق. امام وظیفه‌اش ربط است؛ حال خلق هر کسی می‌خواهد باشد! از ادنای مخلوقات گرفته تا اعلای از نفوس مجرّده و ملائکه و عقول؛ واسطهٔ تمام اینها ولایت است.

یعنی مسئلهٔ ولایت ـ همان‌طوری‌که عرض

---

[1] ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۸٦ و ۳۹۹.
هم‌چنین رجوع شود به مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲، ص ۲۸؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۷٦؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

کردم ـ یک مسئله‌ای است که تمام بروز و ظهور اسماء و صفات الهیه به‌واسطهٔ آن است. مثل یک کارخانه و مَصنعی می‌ماند که در این مصنع حدید هست، پلاستیک هست، زُجاج و شیشه هست، نایلون هست، لون و رنگ و امثال اینها نیز هست. این موادّ وارد کارخانه می‌شوند و بعد فرض کنید که از آن‌طرفِ کارخانه و مصنع یک سیّاره‌ای[1] خارج می‌شود. این سیّاره، مجموعِ مرکّبی است از حدید و زجاج و پلاستیک و لاستیک و سیم و همهٔ آنچه که یک سیّاره لازم دارد. این موادّ هست، حال آن نیرو و قدرتی که این موادّ را تبدیل می‌کند و از آن مصنع به شکل سیّاره خارج می‌کند، آن کهربا و برق است؛ یعنی تا برق نباشد این موادّ به جای خودش محفوظ است و هیچ تبدیل به سیّاره نمی‌شود. لذا این برق و کهربا این مکینه[2] را به‌کار می‌اندازد؛ یعنی این دستگاه و جهاز را به حرکت می‌اندازد و این موادّ تبدیل به یک سیّاره شده و خارج می‌شود.

ولایت حکم برق و کهربا را دارد. مسئلهٔ

---

[1] اتومبیل. (محقق)

[2] کارخانه. (محقق)

ولایت عبارت است از اینکه این اسماء و صفات کلّیهٔ الهیه، به‌واسطهٔ این قوهٔ ولایت متعیّن می‌شود و در هر رتبه‌ای یک حدّ مختص به خودش را می‌خورد و از آنجا افاضهٔ فیض می‌شود. این مسئله مربوط به امام است. یعنی امام علیه السّلام باید به این مرتبه برسد تا اینکه بتواند این تهیّؤ و آمادگی برای این وضع را پیدا بکند.

حال این تهیّؤ و آمادگی گاهی اوقات برای انسان در یک سال حاصل می‌شود، گاهی اوقات در دو سال، گاهی اوقات در [چند] سال، گاهی اوقات در یک هفته و گاهی اوقات هم در یک شب! بالأخره باید این تهیّؤ و آمادگی و استعداد برای شخص پیدا بشود تا بتواند منبع برای نزول فیض باشد.

البته این در مراتب بعدی خود ـ یعنی بعد از اینکه امام شد ـ یک سیرِ دیگرِ خاصّ به خودش را هم دارد و این‌طور نیست که سیرش در یک مرتبه متوقّف بماند. او سیر عرضی دارد و همین‌طور اتّساع و وسعت پیدا می‌کند. آن هست؛ چطور اینکه در قیامت آن طور است، در اینجا هم به

همین وضع و به همین کیفیت است.

تلمیذ: [آیا ممکن است] به‌واسطهٔ آن سرعت، سیر عرضیِ لازم را نداشته و فقط یک سیر صعودی داشته باشد؟

استاد: آخر شما این سیر صعودی را به چه تشبیه می‌کنید؟ فقط یک مسئله نیست؛ در عین‌اینکه دارد سیر صعودی می‌کند، سیر عرضی هم دارد! به‌خاطر اینکه

اگر همهٔ عوالم را حیازت نکند، نمی‌تواند به همهٔ عوالم احاطه داشته باشد.

تلمیذ: احاطهٔ اجمالی هم نمی‌تواند داشته باشد؟

استاد: نه‌خیر، این احاطه تفصیلی است؛ احاطه برای امام، احاطهٔ تفصیلی است و اجمالی نیست. در مسئلهٔ امامت، دیگر افاضه است و اراده و مشیّت خدا به آن تعلّق گرفته است. اگر بخواهد در تحتِ یک قانون قرار بگیرد، این‌طور نیست که حتماً باید یک مدت مشخصی داشته باشد تا در این مدت مشخص نماز شب بخواند، ریاضت بکشد، ذکر بگوید و...! نه، خود امام ولو اینکه پنج سال سنّ اوست، ولی آن کیفیت پنج‌سالگی‌اش با پنج‌سالگی‌های افراد عادی فرق می‌کند و حرکتِ سیر او فرق دارد.

تلمیذ: به‌هرحال این سیر تدریجی را در آن پنج سال طی می‌کند یا اینکه نه، می‌گوییم یک موهبت و افاضه‌ای است و بعد [طی می‌کند]؟

استاد: حتی لازم نیست در پنج سال هم طی بکند، بلکه دفعةً واحدة هم می‌شود! یعنی [ممکن است] دفعةً واحدة این افاضه و مسئله برای او انجام بشود.

تلمیذ: آیا در سلوک هم همین‌طور است؟ یعنی می‌شود کسی من‌باب‌مثال در یک زمان [به کمال برسد]؟

استاد: بله.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در حدود سی و دو سه سالگی [یا کمی بیشتر] بودند که به امامت رسیدند.[1] چون در جنگ خندق بیست و هفت سالشان بود و ظاهراً جنگ خندق هم در سال سوم هجری اتفاق افتاد، یعنی سه سال بعد؛[2] هفت سال هم ایشان در مدینه بودند، هفت سال و بیست و هفت سال می‌شود سی و چهار سال. ایشان حدود سی و چهار یا سی و پنج سالگی به امامت رسیدند.

هم‌چنین نحوهٔ حرکت اینها هم تفاوت می‌کند؛ یعنی ممکن است در یک هفته باشد یا در یک سال! حال اگر امام زمان در سه‌سالگی به امامت می‌رسید، چطور؟ آیا مشکلی پیش می‌آمد؟ مشکلی نیست؛ یعنی حالت افاضه‌ای است که این نفس باید آن حالت و آن حرکت را داشته باشد. این حرکتِ از مادّه و طیّ مراتب مادّه و مثال و ملکوت باید برای

---

[1] الإرشاد، ج ۱، ص ٦.

[2] در منابع تاریخی سال وقوع جنگ خندق را پنجم از هجرت دانسته‌اند: السیرة النبویّة، ابن‌هشام، ج ۲، ص ۲۱٤؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ٥٦٤. (محقق)

شخص باشد، حال یک وقتی خدا صلاح می‌داند که در یک شخص این حرکت را کم‌کم به‌وجود بیاورد و برای یک شخص سریع به‌وجود بیاورد؛ آن دیگر دست خود اوست. ما نمی‌توانیم بگوییم: «آقا، چرا برای او این کار را کردی و برای دیگری [آن کار را کردی؟!]» چطور اینکه آنچه که مربوط به ما هم هست، آن هم موهبت است! مگر در قبال این کاری که شما انجام می‌دهید و این حرکتی که طی می‌کنید، باید این [نتیجه] باشد؟! مگر در قبال ذکر حتماً باید تحوّلی باشد؟! افرادی هستند که صد سال ذکر می‌گویند، هیچ طوریشان هم نمی‌شود! اینکه در قبال این مسئله تحوّل هست، این یک موهبت است؛ حال این موهبت در یکی این مقدار است، در یکی بیشتر است! ولی همه‌اش به‌دست اوست.

ظهور امام زمان، حلقهٔ واسطهٔ بین دنیا و قیامت

تلمیذ: نسبت به زمان ظهور حضرت صاحب‌الأمر اطلاق قیامت شده است؛[1] کما اینکه در آن روایت أشراط السّاعة هم که رسول خدا به سلمان می‌فرماید، همه‌اش دلالت بر علائم آخرالزّمان می‌کند.[2] اینها به چه نسبت اطلاق می‌شود؟

استاد: به‌خاطر اینکه مسئلهٔ ظهور حضرت

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢٩٥ ـ ٣١٦.

[2] تفسیر القمی، ج ٢، ص ٣٠٣ ـ ٣٠٨.

یک حلقهٔ واسطهٔ بین دنیا و قیامت است. یعنی اصلاً به‌طور کلی استعداد و آمادگی قیامت، در ظهور حضرت پیدا می‌شود؛ چون بالأخره هر شخصی برای قیامت استعداد و آمادگی می‌خواهد. کسی هم که از دنیا می‌رود، به‌واسطهٔ ورودش در عالم برزخ تهیّؤ برای قیامت را پیدا می‌کند. در اینجا هم خود ظهور حضرت، یک تحوّلی است از این عالم به عالم [قیامت]؛ یعنی دیگر

این مرتبه از پروندهٔ این عالم از خلقت آدم، بسته می‌شود.

یعنی اگر فرضاً ما تاریخ خلقت آدم را تا قیامت سه قسمت کنیم، قسمت اول ـ که همین زندگی عادی و ظاهری با همین خصوصیّات و کیفیّات است ـ تا زمان ظهور تمام می‌شود؛ [قسمت دوم عبارت است از] ظهور تا رجعت؛ و [قسمت سوم هم] قیامت.[1]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۲۱۱:

«تلمیذ: ما می‌بینیم اینجا این مراحل را روی کلّ بشر بُرده است، درحالی‌که نفوس، هر کدام برای خودشان یک حرکت دارد. چطور این عنوان کلی و این حرکت کلّی را روی کلّ برده‌اند؟ مثلاً آن کسانی که در زمان رجعت هستند، دیگر برزخ ندارند و به‌مجرّد تمام شدن عالم رجعت، قیامت [آنها برپا می‌شود]؟

استاد: آنها هم برزخ دارند.

تلمیذ: پس چرا به‌عنوان یک مرتبهٔ تکاملی اطلاق می‌شود؟

استاد: ببینید، مسئلهٔ بعثت رسل، و غیبت امام و ظهور، و بعد عالم رجعت، این سه مرتبه‌ای است که در عالم خارج به‌وجود می‌آید و در عالم خارج بروز و ظهور دارد. برای‌اینکه خداوند آن مَظهریّت تامّ خودش را در همهٔ مراتب وجودی، چه نسبت به شخص افراد و چه نسبت به عالم خارج اثبات کند، باید مرتبهٔ تحقّق خارجیِ احکام الهی و مَدنیّت فاضله در عالم خارج تحقّق داشته باشد تا اینکه مردم نگویند که این احکامی که خدا آورده است به‌درد خودش می‌خورد و اصلاً در عالم خارج تحقّق یک‌هم‌چنین احکامی محال است!

لذا لازمه‌اش در اینجا این است که در وهلهٔ اول، احکام به‌واسطهٔ رسل بیاید؛ ـ این مسئله هست ـ و در مرتبهٔ دوم، آن احکام به‌صورت بروز و ظهور امام علیه السّلام که این احکام را در خارج بروز می‌دهند، تحقّق خارجی پیدا بکند؛ و مرتبهٔ بالاتر که مرتبهٔ قوی‌تر است، مسئلهٔ رجعت است که از ظهور

حضرت هم قوی‌تر است! یعنی تحقّق آن مراتبِ فعلیِ حکم و تأثیرش در نفوس، حتی از زمان ظهور هم بیشتر است.
در زمان ظهور حتی شیطان وجود دارد، منتها إعمال نمی‌کند یا مثلاً إعمال او إعمال مخفی است و در خارج بروز و ظهور ندارد؛ ولی در مسئلهٔ رجعت اصلاً این مطلب نسبت به زمان ظهور قوی‌تر است! یعنی شیطان در زمان رجعت حتی شاید به‌حسب ظاهر، در باطن و در سرّ هم نسبت به افعال و اعمال شخصیّه نتواند کاری انجام بدهد. البته نسبت به مطالب و مراحل عالی ←

[۱] ← و بالا خیر، آن کار هر کسی نیست و فقط یک عدهٔ خاصّی هستند [که می‌توانند از عهدهٔ آن برآیند] حتی در رجعت هم همین‌طور است. ولی نسبت به [ترک] گناه، این‌طورکه از روایات برمی‌آید،[۱] در مسئلهٔ رجعت قوی‌تر از زمان ظهور است.
آن‌وقت این رتبهٔ رجعت به‌عنوان یک رتبهٔ متکامل ظهور قرار دارد؛ که در رتبهٔ ظهور، امام زمان علیه السّلام هست و ظاهراً حضرت بعد از چند سال ـ در بعضی از روایات نوزده سال، در بعضی‌ها کمتر و در بعضی‌ها بیشتر[۲] ـ از دنیا می‌روند،[۳] و بعد خود فرزندان آن حضرت حکومت را ادامه می‌دهند.[۴]
بعد در زمان رجعت، خود ائمه علیهم السّلام ـ امیرالمؤمنین و امام صادق و امام حسین؛ این سه هستند و بقیه معلوم نیست که باشند یا نه[۵] ـ برمی‌گردند و رجوع می‌کنند. اینجا هم از این نقطه‌نظر به یک مرتبهٔ تمامیّت می‌رسد.
به‌عبارت‌دیگر، ارادهٔ خداوند متعال بر این تعلّق گرفته است که در همین دنیا و با همین افراد ـ آن‌طورکه عرض کردم ـ مراتب احکام شرعی و تربیت اجتماعی و تربیت شخصی را که نزول صفات جمالیّه و جلالیّهٔ پروردگار است، به منصّهٔ ظهور برساند. این منظور است؛ وإلاّ بله، هر کسی هر وقتی که [به این دنیا بیاید] هم عالم مادّه دارد، هم عالم برزخ دارد و هم عالم قیامت. ممکن است در همین‌جا عالم قیامت و برزخش را طی بکند، یا اینکه برود در آنجا طی بکند.
تلمیذ: پس اینکه نسبت به زمان ظهور در روایت داریم: **"یَملَأُها عَدلاً"**[۶] با این فرمایش حضرتعالی چطور جور درمی‌آید؟
استاد: [این مسئله] در ظاهر [است]؛ در ظاهر دیگر عدل حاکم است.
تلمیذ: پس اینکه فرمودید در زمان رجعت، مظاهرِ جلال و جمال در احکام شرعیّه ظاهر می‌شود، این بروز و ظهور صفات و اسماء جمالیّه و جلالیّه غیر از عدل است؟
استاد: بله، آن بالاتر از عدل است؛ یعنی دیگر در خفاء هم گناه و ظلمی نیست.

تلمیذ: وقتی که گناه و ظلمی نیست، پس دیگر امتحانات چطور می‌شود؟
استاد: آن باشد. مورد هست که شخص به‌واسطهٔ کمال عقلی خودش مرتکب گناه نمی‌شود؛ مثل شما! مثلاً الآن نه عالم ظهور است، نه عالم رجعت است، هیچ نیست، امّا امتحان که پیش می‌آید شما [از امتحان سربلند بیرون می‌آیید]؛ آیا لازم است که انسان همیشه در امتحان مردود باشد؟!
تلمیذ: آن‌طورکه فرمودید زمان ظهور زمان زیادی است؟ ←

[1] ← استاد: بله، طولانی است.
تلمیذ: فرزندان خود امام زمان نسل اندر نسل هستند؟
استاد: بله.
تلمیذ: آیا بعد دوباره حادثه‌ای رخ می‌دهد و رجعت می‌شود؟ چگونه است؟
استاد: برمی‌گردند دیگر! نحوهٔ آن را روایات ندارند.
تلمیذ: در فلسفه داریم که برای انتقال از یک موقعیت به یک موقعیتِ دیگر، هر چیزی که به نهایت رسید، انعَکَسَ إلیٰ ضدِّه؛ آیا مسئله به جایی می‌رسد که دوباره انقلاب می‌شود و رجعت می‌شود؟
استاد: خیر. مگر لازمهٔ ظهورِ حضرت انقلاب است؟!
تلمیذ: بالأخره در روایت داریم که: **"مُلِئَت ظلماً!"**
استاد: الآن شده است دیگر! الآن **"مُلِئَت ظلماً"** است.
تلمیذ: [هر وقت ظلم] به نهایت رسید، حضرت آنجا دیگر [ظهور می‌کنند]؟
استاد: نه، هم **"مُلِئَت ظلماً"** است و هم اینکه نفوس آماده می‌شوند. بله، یک عده [ظلم می‌کنند و زمین پر از ظلم می‌شود]: **"مُلِئَت ظلماً!"** ولی در همین ظلم است که نفوس آمادهٔ برای ظهور حضرت می‌شوند و بدون آن ظلم آماده نمی‌شوند. ظلم خودش خیر است!
تلمیذ: پس در این‌صورت فلسفهٔ کسانی که می‌گویند باید بیشتر گناه بشود تا حضرت زودتر بیاید [چه می‌شود]؟
استاد: نه‌اینکه گناه بشود! بالأخره ظلم خواهد شد و نیازی به این نیست که ما خودمان بیاییم گناه کنیم. شما یک وقتی نروید [گناه کنید]!»

١) رجوع شود به مختصر البصائر، ص ١١٦.
٢) رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ٣٣١ و ٣٣٢؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ٤٧٤؛ کشف الغمّة، ج ٢، ص ٤٦٧ و ٤٦٨ و ٤٧٨.
٣) رجوع شود به الکافی، ج ٨، ص ٢٠٦؛ کشف الغمّة، ج ٢، ص ٤٧٩؛ مختصر البصائر، ص ١٦٥.
٤) رجوع شود به کمال الدّین، ج ٢، ص ٣٥٨؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ١٥٠

بنابراین، مسئلهٔ ظهور اولین قدم به‌سوی قیامت است؛ یعنی به‌سوی تحوّل در مرتبهٔ جدیدی که در آن مرتبهٔ جدید انسان با یک واسطه از نقطه‌نظر ظاهر به قیامت می‌رسد. از نقطه‌نظر باطن هم همان تحوّل باطنی ـ که تکوینیِ در افراد هست ـ آنها را به‌سمت قیامت سوق می‌دهد و آن موقع دیگر غفلت و اینها نیست.[1]

و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۸.

۵) رجوع شود به بحار الأنور، ج ۵۳، ص ۳۹ ـ ۱۴۴.

۶) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱: «... یَملَأُها عَدلاً کَما مُلِئَتْ ظُلماً و جَوراً... »

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲۵: «سؤال: یا هو، رجعت چیست؟

جواب: به‌جای «یا هو» بنویسید: بسم الله الرّحمٰن الرّحیم. آنچه که ما می‌دانیم این است که رجعت عبارت است از رسیدن دنیا از نقطه‌نظر استعداد به یک مرتبهٔ فعلیّت نفسانی که بتواند تمام احکام الهی را آن‌طورکه باید و شاید به منصّهٔ ظهور دربیاورد. مقدمهٔ برای این مسئله، ظهور امام زمان عجّل اللَه تعالیٰ فرجه است که در زمان ظهور حضرت، ظلم برداشته می‌شود ولی ریشهٔ ظلم خشکانده نمی‌شود! دقت کنید، ریشهٔ ظلم خشکانده نمی‌شود ولی ظلم برداشته می‌شود، عدالت در همهٔ عالم گسترده می‌شود، امنیت در همهٔ عالم گسترده می‌شود و هر کسی می‌تواند به آنچه مورد نظر خود اوست برسد.

یک پله بالاتر از زمان ظهور هم داریم و آن در جایی است که اصلاً انسان به مرتبه‌ای برسد که حتی نیت گناه هم نکند! در زمان ظهور ممکن است یک شخصی نیت گناه بکند، منتها می‌بیند چوب و فلک است؛ دیگر زمان ظهور مثل الآن نیست که در خیلی از کشورها هر کسی هر غلطی می‌کند و از هزار مصونیّت برخوردار است و از این مسائل! نه، در زمان ظهور کسی جرئت ندارد به‌خاطر اینکه فردا حساب است و کتاب است و قانون! ولی در زمان رجعت نه، آن تفکر و نیت گناه هم از انسان برداشته می‌شود و انسان به مرتبهٔ

تلمیذ: یعنی واقعاً زمان حضرت، مردم ولو عوام هم متحوّل می‌شوند؟ نمی‌توانیم بگوییم عوام آنها مثل عوام الآن هستند؟

فعلیّتی می‌رسد که حدّاقل موقعیتی که نفس انسان دارد این است که به باطن گناه و ظلمت گناه و کدورت گناه اشراف پیدا می‌کند.

هم‌چنین در بعضی از اخبار داریم که ائمه برمی‌گردند و در بعضی از اخبار هم داریم که بعضی از آنها برمی‌گردند؛ قدر مسلّم این است که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام صادق برمی‌گردند و برای آنها هم عمرهای طولانی ذکر کرده‌اند.*»

* رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹ ـ ۱٤٤.

استاد: نه، ولو عوام هم متحوّل می‌شوند.

إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ يَدَه علىٰ رُؤوسِ العِبادِ؛ فَجَمَعَ بها عُقولَهم و كَمُلَت به أحلامُهُم.[1]

تلمیذ: در روایات داریم که کسانی که در غیبت حضرت در تهذیب نفس و تمسّک به ولایت و در اطاعت حق بوده‌اند، ثواب آنها أجزَل و أعظم از ثواب کسانی است که در زمان ظهور در خدمت حضرت و در تحت لِوا و ولایت ایشان هستند؛[2] پس این أجزل بودن و أعظم بودن به چه مناسبت در روایت آمده است؟

استاد: البته این مطلب هست که: «**أفضَلُ الأعمالِ أحمَزُها**»؛[3] اگر کسی یک طاعتی را در یک شرایط سخت و صعبی انجام بدهد، طبعاً یک اثر بیشتری دارد؛ ولی خب در زمان حضرت یک عنایت و موهبت است، شما نمی‌خواهید؟! آیا می‌خواهید بگویید که آقا، ما نمی‌خواهیم ظهور کنید و می‌خواهیم [در غیبت و سختی بمانیم]؟!

نه آقا، حال‌که دو دستی دارند حلوا را می‌دهند،

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ٤٤٠:
«مولی بنی‌شیبان از حضرت أبوجعفر امام محمدباقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت گفت: "زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خردها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد."»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳ ـ ۳۳۵.

[3] النهایة، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ٤٤٠:
«فی حدیثِ ابن‌عبّاس: سُئِلَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: أیُّ الأعمالِ أفضلُ؟ فقال: **أحْمَزُها**.» ترجمه: «از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم پرسیدند: کدامینِ اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: "آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است."» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۱۱:
«و قال علیه السّلام: **أفضلُ الأعمالِ ما أكرَهتَ نَفسَکَ علیه.**» ترجمه:
«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: "بهترینِ اعمال آن است که نفست را با وجود بی‌میلی بر آن واداشتی."» (محقق)

چرا نمی‌گیرید؟! خودشان دارند می‌دهند! انسان قبل از ظهور کارش را انجام می‌دهد، حالا که ظهور می‌آید، آیا بگوید: ظهور را نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم «أفضلُ الأعمال» داشته باشیم؟! نه دیگر، دارند مفت و مجانی یک عنایتی می‌کنند!

تلمیذ: برای سُلّاک تفاوتی نمی‌کند؟

استاد: نه، سالک راه خودش را انجام می‌دهد.

تفاوت میان امامت و ولایت

تلمیذ: آیا ضابطه ولایت است که فرمودید امیرالمؤمنین در سنّ سی و چند سالگی به امامت رسیدند؟ یعنی نمی‌شود که در زمان وجود مبارک پیغمبر، امیرالمؤمنین به امامت برسند؟ یعنی آن موقع امام نبودند، یا در زمان امام حسن، امام حسین امام نبودند!

استاد: بله، نبودند.

تلمیذ: حالا در این رابطه، فرقی هم از جنبهٔ حقیقت بین امامت و ولایت نیست؟ امامت ظاهر ولایت و ولایت باطن امامت است.

استاد: بله.

تلمیذ: بنابراین در زمانی که وجود مبارک حضرت صاحب‌الأمر هست، ولایت هم که هست؛ یعنی شخص ولیّ هم حضور دارد و دارد کار می‌کند. چطور در یک زمان دو تا ولیّ می‌تواند کار کند، امّا در یک زمان دو تا امام نمی‌توانند؟

کیفیّت تصرّفات اولیای الهی و نسبت آن با امامت

استاد: ولیّ در تحتِ ولایت امام است و ولایتش ولایت طولی است، نه ولایت عرضی؛ امّا امام عرضی است! لذا دو چیز در عرض هم نمی‌تواند قرار بگیرد و دو مشرب ندارد؛ [دراین‌صورت] دو مشرب و دو علت می‌شود، و توارد علّتین بر معلول

واحد هم که نمی‌شود.[1] بنابراین خود شخص ولیّ متصل به امام است.[2]

[3]

---

[1] رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۲.

[2] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۲٤: ←

[3] ←«سؤال: در زمان غیبت امام عصر حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا له الفداء آیا ولیّ خدا در روی زمین یک نفر است یا در یک زمان چند ولیّ خدا می‌تواند وجود داشته باشد؟

جواب: این مسئله اختصاصی به زمان امام زمان ندارد، بلکه در زمان همهٔ ائمه مطلب به همین کیفیت است. ممکن است در روی زمین یک نفر باشد یا دو نفر باشد؛ امّا بنده از مرحوم آقا شنیدم که بیش از دو نفر تا به‌حال نبوده است.

سؤال: براساس سلسلهٔ مراتب طولی چگونه می‌شود که در یک زمان چند ولیّ خدا وجود داشته باشد؟

جواب: این هیچ ارتباطی به سلسلهٔ مراتب طولی ندارد، زیرا ارتباط خداوند با همهٔ بندگانش به خصوصِ همان بنده بستگی دارد. «الطَّرُقُ إلَی اللهِ بِعَدَدِ أنفاسِ الخلائِق»* یا: «بعددِ نُفوسِ الخلائق.»**

هر شخصی با خدای خودش یک‌نحوه ارتباطی دارد؛ آن ارتباط تقویت می‌شود تا به مقام تجرّد و فناء می‌رسد، یا آن ارتباط تقویت نمی‌شود و در همان مراتب باقی می‌ماند. اگر حتی تمام دنیا قابلیت این را داشته باشند و بتوانند قدم راستین در راه خدا و سیر و سلوک بگذارند، تمام چهار میلیارد یا پنج میلیارد مردم زمین در آنِ واحد می‌شوند ولیّ خدا و این قضیه هیچ اشکالی به‌وجود نمی‌آورد.

سؤال: نحوهٔ ارتباط ولیّ خدا با امام زمان چگونه است؟

جواب: ارتباط ولیّ خدا [به نحوی است که] معیّت با امام زمان دارد؛ یعنی چطور انسان نمی‌تواند از خودش غافل شود و چگونه ما نسبت به دو دست خودمان به یک میزان تسلط و احاطه داریم ـ الآن اگر من این دستم را در تعلّق به خودم نگاه کنم، با این دست چه تفاوتی می‌بینم؟ هیچ تفاوتی وجود ندارد و به همان مقدار که این دست به بدن تعلّق دارد به همین مقدار دست دیگر هم تعلّق دارد ـ ارتباط ولیّ خدا با امام زمان مانند ارتباط دست نسبت به بدن است! یعنی هیچ‌گونه به‌اندازهٔ سرِ سوزنی انفکاک بین ولیّ خدا و بین امام زمان قابل تصوّر نیست؛ اگر انفکاک باشد دلیل بر این است که آن

استاد: ولیّ دارد از ولایت امام می‌گیرد؛ یعنی الآن هر ولیّی که هست و قبلاً بوده است، از ناحیهٔ امام زمان علیه السّلام بر آنها اشراب می‌شود و ولیّ خودش مستقلاً نمی‌گیرد؛ یعنی دو مشرب و دو مجرای مختلف نیست، بلکه یک مجرا هست و آن مجرا می‌آید افاضه می‌کند. منتها فرق این است که چون ولیّ استعداد تام دارد، وحدت دارد؛ امّا بقیه استعدادشان تام نیست و به لحاظ استعدادشان وحدت دارند و به لحاظ نقصانشان ندارند. وإلاّ نه‌اینکه امام علیه السّلام همراه با ولیّ باشد! نه‌خیر؛ همیشه ولیّ در هر مرتبه و در هر کجا باشد، زیر ولایت امام است.[1]

شخص به مقام ولایت نرسیده است.

بنابراین از این مسئله این استفاده را می‌کنیم: ولیّ خدا و آن کسی که به مقام ولایت رسیده و تمام مراتب طولی را طی کرده و بقاء پیدا کرده است، تمام مطالب و کلامی را که می‌گوید عین کلامی است که امام علیه السّلام می‌گوید بدون یک سر سوزن تفاوت.»

* جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۸ و ۹۵ و ۱۲۱.

** اللَه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۲:

«"راه‌های به‌سوی خدا به تعداد نفس کشیدن‌های مخلوقات می‌باشد." و بعضی "بعدد نفوسِ الخلائِق" گفته‌اند، یعنی: "به تعداد جان‌های مخلوقات." و علیٰ کلّ تقدیر، این عبارت مضمون حدیثی نیست بلکه گفتار حکیمانهٔ بعضی از حکماء می‌باشد.»

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه

تلمیذ: اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه: می‌فرمایید که ولیّ در تحتِ ولایت امام دارد استفاده می‌کند و به مردم می‌رساند، بالأخره آن نفس ولیّ و شاکلهٔ ولیّ دخالت دارد در این استفاضه و افاضه؟

استاد: بله.

تلمیذ: در مورد امام چه اشکالی دارد؟ ما می‌گوییم دوتا امام هست، یک امام در تحتِ یک امام دیگر! درحالی‌که در روایات می‌بینیم که وقتی امام اوّلی از دار دنیا می‌رود، امام دوّمی بعد از او احساس می‌کند که یک چیزی بر او اضافه شده است.

استاد: آخر همین است! اینکه می گویید: «چه اشکال دارد» خودتان جوابتان را می‌دهید! «چه اشکال دارد» یعنی همین! اشکال این است که یک مجرا بیشتر نمی‌تواند باشد و فیض را بگیرد؛ دو مجرا دیگر چرا؟! ولایت قائم به مجرا و نفس واحد است

:۱۰

«سؤال: اگر ما بخواهیم راه خدا را بپیماییم، توجه‌مان به ولیّ خدا بیشتر باشد یا به امام زمان؟ آیا اشکال دارد و بی‌توجهی به امام زمان محسوب می‌شود یا اینکه توجه به ولیّ خدا همان توجه به امام زمان است؟ به دلیل اینکه ولیّ خدا هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شده‌اند و از هم جدا نیستند.

جواب: این نکته، نکتهٔ بسیار خوبی است و این مطلب را به‌نحو کلی به یک قسم می‌شود مطرح کرد، امّا اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئلهٔ آن فرق می‌کند. به‌نحو کلی ولیّ خدا آن شخصی است که از نفس گذشته باشد و به فناء رسیده باشد و خود ما هم داریم به‌دنبال یک‌هم‌چنین ولیّی می‌گردیم و اگر دست خود من هم به یک‌هم‌چنین شخصی برسد به حول و توفیق الهی بنده سر ارادت بر یک‌هم‌چنین آستانی می‌سپارم.

بله، این شخص ولیّ با این خصوصیّات تفاوتی با امام زمان از نقطه‌نظر اتصال به آن حضرت ندارد، امّا آنچه به آن ولیّ هم می‌رسد از طرف امام زمان علیه السّلام است و فقط و فقط امام زمان علیه السّلام واسطهٔ نزول برکات پروردگار و پخش آن در عوالم امکان است.

بنابراین همان‌طوری‌که خود مرحوم آقا بارها تذکر می‌دادند توجه فقط باید به خود امام زمان علیه السّلام معطوف باشد و توجه به ولیّ خدا هم باید در راستای توجه به امام زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نسبت به این مسئله نباید نظر استقلالی داشت.»

که این نفسِ واحد، مظهر برای تدبیر و تدبّر عالم شده است و این، دو برنمی‌دارد؛ وإلاّ دو علت بر معلول واحد پیدا می‌شود!

مقام امامت با ولایت از این نقطه‌نظر فرق می‌کند که امامت ولایتی است که آن ولایت تجلّی پروردگار است در مظهر واحد، یعنی ظهور واحد؛ آن‌وقت آن ظهور، انعکاسش در ظهورات دیگر و آینه‌های دیگر خواهد بود. بنابراین در هر زمانی باید یک امام باشد. چطور اینکه در ابتدای قضیه که اسماء کلّیهٔ الهی واحد هستند، من‌باب‌مثال شما بگویید: «ما دو اسم علیم داشته باشیم! چه اشکال دارد؟!»

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که دو اسم علیم داریم!

استاد: پس چه؟ در اینجا مسئلهٔ امامت، یعنی ولایت تکوینی پروردگار در ظهور اسماء کلّیهٔ خود؛ آن‌وقت ما چند تا ولایت داریم؟

تلمیذ: یکی داریم.

استاد: احسنت! خب ظهور ولایت چیست؟

تلمیذ: ظهور ولایت در مشاکل و مظاهر خودش است.

استاد: همین، پس یک ولایت است.

تلمیذ: [ولایت] ولیّ هم پس یک ولایت است! ما می‌گوییم هیچ تفاوت و تمایزی بین ولایت ولیّ با ولایت امام نیست.

استاد: نیست، ولی در تحتِ آن ولایت است!

غیر از این است که در عرض او باشد.

تلمیذ: من هم همین سؤال را دارم. کسی مثل مرحوم حضرت آقا [علامه طهرانی] که ولیّ می‌شود و رسیده است و تمام مراحل را طولاً و عرضاً طی کرده است، یعنی [در] مقامِ طولی [به] تمام اسماء و صفات [رسیده] و به ذات هم رسیده و دوباره برگشته در مقام بقاء و بالأخره همهٔ این مراحل [را طی کرده است]؛ از نفس امیرالمؤمنین و از نفس پیغمبر گذشته است تا رسیده به ذات؛ از ذات هم گذشته و دوباره برگشته به مقام بقاء؛ این مسیر را طی کرده و دیگر «خودی» نیست و بنا بر همان فرمایشی که فرمودید، در مقام فناء او نابود می‌شود و چیز جدیدی بنا گذاشته می‌شود؛ می‌خواهم بگویم فقط جسم فرق می‌کند! جسم او در یک اطاق است، جسم مبارک امام زمان هم در یک اطاق و در یک جای دیگر؛ پس تمایزی نیست! اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم ولیّ هست و امام! می‌خواهم بگویم هر دوی آنها امام زمان هستند و هر دوی آنها ولیّ هستند.

استاد: بله، اتحاد در یک معنا وجود دارد؛ ولی صحبت در این است که همان ولیّ بالأخره دارای نفس هست یا نه؟

تلمیذ: همین برای من مبهم است.

استاد: احسنت! این نفس دارای یک سعه است و آن سعه تفاوت پیدا می‌کند. به آن مقداری که سعه داشته باشد در عالم بقاء ـ نه در عالم فناء ـ از اسماء کلّیهٔ الهیه در آن ظهور پیدا می‌کند و چون نفس امام علیه السّلام أوسع از اوست، از دریچهٔ نفس امام از آن اسماء پروردگار استفاده می‌کند و بروز پیدا می‌کند؛ نه به‌تنهایی.

تبیین معنای سعهٔ وجودی

تلمیذ: پس فقط همین اختلاف در نفس است و در حقیقت هیچ اختلافی نیست؟

استاد: نه‌خیر؛ البته همین اختلاف کم نیست! این اختلاف است که همهٔ عالم... .

آن نفس امام یک نفس کلی و یک مجرای واحد است که همهٔ آن نفوسی را که در تحتِ نفس او هستند اشراب می‌کند. منتها خدمتتان عرض کردم که هر کسی به اندازهٔ استعداد و قابلیت خودش از آن حقیقت کلی می‌گیرد. آن مثل یک بارانی است که می‌آید و در حوض یک مقدار آب جمع می‌شود، در کاسه یک قدر، در برکه آن قدر و در دریا آن قدر! نفس ولیّ بالنّسبه به امام مثل دریا می‌ماند و آن باران؛ به هر مقدار سعه‌ای که دارد، از آن باران در خودش قرار می‌دهد. آن آبی که در او هست، همان آب باران است.

اشراب تمام ائمه از نفس رسول خدا علیهم السّلام

تلمیذ: یعنی می‌شود جایی فرض کرد که امام چیزی را دارا باشد که ولیّ نداشته باشد؟

استاد: معنای سعه همین است دیگر! سعه این است که ظهور و بروز اسماء کلّیه در امام، در اولویّت است و در ولیّ در مرحلهٔ بعد. چطور اینکه راجع به خود پیغمبر و ائمه هم همین‌طور است و سعهٔ پیغمبر

بالاتر از سعهٔ ائمه است.[1] اگر از هرجهت عین باشد و هیچ تفاوتی نداشته باشد، پس این احترام و تعظیمی که امام صادق به پیغمبر می‌کند[2] برای چیست؟!

تلمیذ: منظور ظاهر است.

استاد: نه‌خیر، امام صادق فیلم درنمی‌آورد!

*تلمیذ: می‌خواهم بگویم حتی در روایت داریم: «**أوّلُنا محمّدٌ و أوسَطُنا محمّدٌ و آخِرُنا محمّدٌ.**»[3] در روایت دیگری هم داریم که مثلاً شخصی گفت: «شما اکرم از کعبه هستید و من باید نسبت به شما تواضع کنم!» فرمود: «ظاهر را باید حفظ کرد و باید به کعبه و قرآن احترام گذاشت!»[4]*

استاد: این کعبه به‌خاطر شرافت بله؛ ولی این «أوّلنا و آخِرنا» یعنی همهٔ ما در حقیقتِ آن

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸٤ ـ ۲۹۰؛ سیره صالحان، ص ٤۸٦؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، ص ٤۳۲، تعلیقه ۲ و متن جلسات پرسش و پاسخ، ص ٥٦٤ ـ ٥٦٦.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ٦، ص ۳۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱٦۹:

«عَن أحمدَ بنِ محمّدِ بنِ خالدٍ عَن أبيهِ، قالَ: حَدَّثَنا أبوأحمدَ محمّدُ بنُ زيادٍ الأزديُّ، قالَ: سَمِعتُ مالِکَ بنَ أنَسٍ فَقيهَ المدينةِ يَقولُ:... كانَ [الصّادقُ جَعفرُ بنُ محمّدٍ] عَليهِ السّلامُ رَجُلاً لا يَخلو مِن إحدىٰ ثَلاثِ خِصالٍ: إمّا صائِماً و إمّا قائِماً وَ إمّا ذاكِراً؛ و كانَ مِن عُظَماءِ العِبادِ و أكابِرِ الزُّهّادِ الَّذينَ يَخشَونَ اللهَ عَزَّ و جَلَّ، و كانَ كثيرَ الحديثِ طَيِّبَ المُجالَسَةِ كثيرَ الفَوائِدِ؛ فَإذا قالَ: **"قالَ رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم"** اِخضَرَّ مَرّةً وَ اصفَرَّ أُخرىٰ حتّىٰ يُنكِرَهُ مَن كانَ يَعرِفُه... .»

«ابواحمد أزدیّ گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق علیه‌السّلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه‌دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زُهّاد بود؛ از آنان‌که همواره از خداوند عزّ و جلّ در خوف و خشیت‌اند. بسیار حدیث روایت می‌کرد و هم‌نشینی نیکو و پُر فایده بود، چون از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نامی می‌بُرد رنگ رخساره‌اش لحظه‌ای کبود و لحظهٔ دیگر زرد می‌گشت و آن‌چنان چهره‌اش دگرگون می‌گشت که آشنایان نیز او را نمی‌شناختند!» (محقق)

[3] الغیبة، نعمانی، ص ۸٦.

[4] رجوع شود به الکافی، ج ٤، ص ٥٦۸.

حضرت فانی هستیم، ولی بالأخره آن اصل محفوظ است! همهٔ ما فانی در آن حقیقت هستیم و کلامی را که من می‌گویم که جعفر بن محمد هستم، کلام پیغمبر است و درست است و یک سرِ مو هم تفاوت نمی‌کند! کلام امام صادق، کلام رسول خداست! ولی آیا این کلام امام صادق بدون واسطه از خداست یا از دریچهٔ نفس پیغمبر است؟!

تلمیذ: غیر از ولایت پیغمبر، نفس پیغمبر هم...؟

استاد: بله، ولایت همان نفس است و [نکته] اینجاست! نفس پیغمبر است که ولایت پیغمبر را به‌وجود می‌آورد؛ آن‌وقت در این ولایت در رتبهٔ اول ائمه هستند. امام زمان که الآن دارد عالم را تدبیر می‌کند، از دریچهٔ نفس پیغمبر است.

تلمیذ: [از دریچهٔ نفس شخص پیغمبر است یا از دریچهٔ نفس پدرشان تا اینکه سلسله برسد به رسول خدا؟]

استاد: فرق نمی‌کند، یکی است. بالأخره اصل پیغمبر است، حال از نظر ظاهر پدر است. ولکن در مسئلهٔ امامت مسئلهٔ پدری نیست، بلکه همان جنبهٔ باطن در اینجا هست. فقط امام موجِد ظاهری آن فرزند است و حتی ممکن است در خود ائمه، بعضی بر دیگری از نقطه‌نظر سعه تفاضلی داشته باشند؛ مثل اینکه نسبت به امام زمان داریم که از بقیهٔ ائمه غیر از امیرالمؤمنین «أفضل» است![1] برگشت همهٔ اینها به نفس پیغمبر است و اینها از آن حیطه اشراب می‌شوند.[2]

اگر بخواهیم مثال بزنیم، شما پدر یک خانواده را در نظر بگیرید که چند تا بچه دارد؛ از بچهٔ یک‌ساله دارد تا پنج‌ساله، ده‌ساله، بیست‌ساله و چهل‌ساله. همهٔ اینها در تحتِ تکفّل و تحفّظ پدر خانواده

---

[1] رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۶۸؛ الغیبة، نعمانی، ص ۱۰۲؛ مقتضب الأثر، ص ۹ و ۱۰.

[2] الإختصاص، ص ۲۶۷:

«عن یونُسَ عن رِجالِهِ عن أبی‌عَبدِاللهِ علَیهِ السّلام، قال: **"لَیسَ شَیءٌ یَخرُجُ مِن عندِ اللهِ إلّا بُدِئَ بِرَسولِ اللهِ ثمّ بِأمیرِالمُؤمِنینَ ثمّ بِمَن بَعدَهُ لِیَکونَ عِلمُ آخِرِهِم مِن عندِ أوّلِهِم و لا یَکونَ آخِرُهُم أعلَمَ مِن أوّلِهِم."**»

هستند. پدر خانواده هم من‌باب‌مثال شصت سال سن دارد و از بیست سالگی ازدواج کرده و تا پارسال تولید و توالد و تناسل داشته است! بله، حتی اضافه! یکی به منزل شخصی رفته بود که هفتاد و یک سال سن داشت، دیده بود صدای گریهٔ یک بچهٔ یک‌ساله می‌آید! گفته بود: «شما دست برنمی‌دارید؟! شما همین‌طور مستمراً [در حال بچه آوردن هستید]؟!» اتفاقاً بچه یک سالش بود که پدر سکته کرد و از دنیا رفت؛ [یعنی وقتی از دنیا رفت] یک بچهٔ یک‌ساله داشت!

تمام اینها در تحتِ نفس آن پدر قرار گرفته‌اند. یعنی تمام اینها از نظر شخصیت، از نظر علم، از نظر مسائل باطنی، از نظر مسائل ظاهری، خورد و خوراک و کیف و کفش و مدرسه و لباس و اسباب‌بازی ـ اسباب‌بازی پنج‌ساله همین‌طور، ده‌ساله همین‌طور، بیست‌ساله یا چهل‌ساله هم همین‌طور! ـ تمام اینها منتسَب به این پدر است

و این پدر همهٔ آنها را هر کدام، به مقدار خودش اشراب می‌کند. تا اینکه یکی هست که می‌تواند پدر را کاملاً ادراک کند! البته همین ادراکی هم که او می‌کند، باز به‌واسطهٔ آن احاطه‌ای است که پدر نسبت به او دارد. این فرق بین امام و ولیّ است.

تبیین دو مقولهٔ سنخیّت و سعهٔ وجودی

تلمیذ: در این‌صورت چگونه سنخیّت را تفسیر می‌کنیم؟ طبیعتاً باید این‌گونه بگوییم که سنخیّت در مرحلهٔ فناء بین سالک و وجود حق تعالیٰ حاصل می‌شود؛ بنابراین آیا این سنخیّت حقیقی نیست؟ یعنی چگونه ما رابطهٔ طولی بین امام سلام الله علیه و وجود پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرض می‌کنیم که همه از پیغمبر می‌گیرند، درحالی‌که امام و پیغمبر هر دو که به مرحلهٔ فناء می‌رسند بین آنها با وجود حق تعالیٰ سنخیّت حاصل شده است؟ پس باید سنخیّت را از اول به شکل دیگری تفسیر کنیم.

استاد: اشکالی در آن نیست. این سنخیّت را به دو قسم تفسیر می‌کنیم:

قسم اول: این شیء به‌گونه‌ای تبدّل پیدا می‌کند که وجودش با وجود مجرّد مناسبت پیدا می‌کند؛ یعنی کم‌کم تجرّد پیدا می‌کند تا اینکه مجرّد تام می‌شود و به این شکل با خداوند متعال سنخیّت پیدا می‌کند.

قسم دوم: از جهت دیگر، در مرتبهٔ فناء بین امام و پیغمبر و دیگران هیچ تفاوتی وجود ندارد، امّا کلام بعد از فناء و در عالَم بقاء است! در اینجا می‌گوییم: در کیفیت ظهور اسماء و صفات کلّیهٔ پروردگار نسبت به افراد مختلف تفاوت وجود دارد.

تلمیذ: یعنی در این‌صورت رابطهٔ طولیه برقرار می‌شود؟

استاد: احسنت.

تلمیذ: برای چه؟ چون ما فرض کردیم سنخیّت در عالَم فناء حاصل شده است!

استاد: سنخیّت به این معنا حاصل شده است، ولی به‌هرحال هر شخصی نفس دارد و بعد از فناء، نفسِ سالک تجدّد پیدا می‌کند و آثار عالَم ـ همچون حیات و فکر و قدرت و اراده و عقل و هر چیزی که قبل از فناء بوده است ـ در نفس ظاهر می‌شود؛ با این تفاوت که در اینجا دیگر ظهور، ظهور رحمانی است نه شیطانی! قبل از فناء

ظهورات رحمانی و شیطانی با هم مخلوط بود، ولی همین صفات و غرائز بعد از فناء که ما آن را «بقاء» می‌نامیم، در سالک به‌صورت رحمانی ظاهر می‌شود؛ لذا ما می‌بینیم که ظهور تمام این اسماء ـ مانند اسم عالِم و قادر و حیّ و عقل ـ همه برحسب سعهٔ سالک است؛ هر چند که الآن بعد از فناء است!

تلمیذ: یعنی همهٔ اسماء ظهور پیدا می‌کنند امّا به اندازهٔ سعهٔ آن نفس؟ مثلاً اگر سعهٔ زید کم باشد، به همان اندازه ظهور می‌کنند؟

استاد: احسنت.

تلمیذ: یعنی الآن به مقدار سعهٔ خود در عالَم بقاء سنخیّت پیدا کرده است؟

استاد: بله، این سنخیّت در سالک هست و همین است که از اسماء کلّیهٔ پروردگار به‌مقدار سعهٔ نفس استجلاب می‌کند و لا محاله این سنخیّت بعد از فناء ـ نه قبل از آن ـ برحسب سعهٔ او خواهد بود؛ لذا هرکس با توجه به ظرفیتی که دارد از علم و قدرت پروردگار می‌گیرد.

بنابراین، کلام در این است که آن ظرف تامّی که واسطهٔ بین خداوند و اسماء کلّیه و این افراد است، چه کسی است؟

تلمیذ: [واسطه] نفس خود اوست.

استاد: نه، نفس او که فانی در خداست! ولیکن خداوند متعال بعد از بقاء، اوصاف دنیوی ـ مانند شهوت و غضب و غیر آنها ـ را بر او تقدیر و

حمل می‌کند؛ لذا این اوصاف در او موجود است. بنابراین، در اینجا نفس از اسماء خداوند متعال، مانند اسم علیم و قدیر، به اندازهٔ سعهٔ خودش می‌گیرد. [و این واسطه] همان ولایت است که سالک را به اندازهٔ سعهٔ او اشراب می‌کند.

بنابراین، ولایت که خودش اسمی است از اسماء پروردگار ـ مانند اسم علیم و قدیر و حیّ و رزّاق ـ در چه کسی ظهور می‌کند؟

تلمیذ: در پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حقیقت محمدیّه.

استاد: احسنت! این حقیقت محمدیّه همان ولایت است. ولایت اسمی است که از همه بالاتر است و همه از آن می‌گیرند؛ یعنی تمام اسماء از آن می‌گیرند و آن است که این اسماء را براساس ظرفیّت‌ها نازل می‌کند.

تلمیذ: چرا ما این‌طور فرض می‌کنیم؟ خب بگوییم هر کدام به میزان سعهٔ وجودیهٔ خود [مستقیماً] می‌گیرند؛ سالک به میزان سعهٔ وجودی خود و امام معصوم سلام‌الله علیه هم به میزان سعهٔ وجودی خود.

استاد: سعهٔ وجودی همان ولایت است! به عبارت دیگر، این سعهٔ وجودی همان اشراف ولایت بر سالک است.

بنابراین، سعهٔ وجودی چیست؟ همان کیفیت نفس سالک است که می‌تواند از انوار و اسماء کلّیه بگیرد، امّا خود این اسماء به خودیِ خود بر نفس سالک نازل نمی‌شود و نیاز به امر دیگری دارد.

تلمیذ: برای چه این‌گونه است و آن چیست؟

استاد: نفس ارادهٔ خداوند متعال!

تلمیذ: بله، امّا من می‌گویم این خلاف فرض ما است که [ولایت] همان سعهٔ وجودی است و سنخیّت همان امکانیّت أخذ از اسماء کلّیه است.

استاد: فقط همین فرق است.

تلمیذ: ما سعهٔ وجودی را این‌گونه تعریف کردیم که می‌تواند هر روز از اسماء کلّیه به‌صورت مباشر و بلا واسطه أخذ نماید.

استاد: نه! همان‌طور که عرض کردم: اسماء کلّیه ـ مثل اسم علیم ـ مانند موادّ اولیّه در کارخانه است. یعنی تمام اسماء و صفات کلّیه مانند علم و قدرت و حیات و رزق و خَلق و رأفت، همه بلانهایه

در خداوند متعال موجود است. بنابراین لا محاله باید چیزی باشد که از آن علم و قدرت و حیات و رزق أخذ نماید و در این ظرف قرار دهد، این [واسطه] را ما ولایت می‌نامیم!

تلمیذ: مانند همان مثال بارانی است که فرمودید هر کس بر طبق سعهٔ خود از آن می‌گیرد. یعنی فرض شما این است که اینجا یک ظرف کوچک وجود دارد که از ظرف بزرگ‌تر می‌گیرد؟

استاد: خیر، این از باب مثال و تشبیه بود. اگر بخواهم مثالی بزنم که مقصود را نزدیک کند، این است: الآن آب در ابرها موجود است، ولیکن باید این ابرها به شکل خاصّی درآید تا باران ببارد! ما از این کیفیت خاصّ بارش باران تعبیر به «ولایت» می‌آوریم؛ یعنی این قدرتی که آب را در این ابرها نگه می‌دارد و آنها را حرکت می‌دهد و متبدّل می‌کند و در منطقه‌ای نگه می‌دارد تا در آنجا ببارد و در جای دیگری نبارد، این قدرت همان ولایت است.

تلمیذ: این درست است، ولی ما گفتیم که ولیّ الهی قبل از عالم بقاء و در عالم فناء، در حدّ سعهٔ خودش در تمام اسماء یا اسمائی خاص مانند اراده و قدرت و علم فانی شده است! یعنی براساس مثال شما گویی به همان ابر رسیده و با آن سنخیّت پیدا کرده است، ولیکن به اندازهٔ سعهٔ خودش. ولی شما می‌فرمایید: نه، این ابر وقتی می‌خواهد ببارد در حیطهٔ سعهٔ وجودی محمّدیه می‌بارد و ما باید از سعهٔ وجودی محمدیّه بگیریم؛ یعنی ما در طول آن سعهٔ وجودی هستیم. امّا چرا این‌طور نگوییم که همین صاحب سعهٔ وجودی کم، مباشرتاً از ابر می‌گیرد منتها با سعهٔ وجودی خودش؟

استاد: راجع به سنخیّت باید گفت که ما دو نوع سنخیّت داریم:

نوع اول: این است که اگر شخص استعداد و قابلیّت نزول باران را نداشته باشد، اصلاً ابر بر او نمی‌بارد! به‌عنوان‌مثال نباید حاجب و مانعی روی این ظرف باشد تا باران بتواند بر آن ببارد و در آن بریزد. ما این سنخیّت را از این جهت به این مثال تشبیه کردیم.

نوع دوم: نسبت به خود ابر است؛ یعنی چرا باران در این ظرف می‌ریزد امّا در ظرف دیگر نمی‌ریزد؟ این یک سنخیّت دیگر است که همان استعداد و قابلیتی است

که در آن است؛ مثلاً باید در محاذات با باران باشد تا در آن بریزد. بنابراین، برای انسان در استجلاب اسماء و صفات کلّیه دو سنخیّت است:

یکی سنخیّتی است که به‌واسطهٔ ذکر و ریاضات و مجاهدات شرعیّه کم‌کم حاصل می‌شود، تا اینکه به تجرّد تام می‌رسد و در [ذات] پروردگار داخل می‌شود. ما این را به «فناء» تعبیر می‌کنیم که در آن خصوصیّات متبدّل می‌شود و دیگر بین عبد و پروردگار هیچ پرده و حجابی نیست.

تلمیذ: یعنی قابلیت محضه برای أخذ پیدا می‌کند!

استاد: قابلیت پیدا می‌کند، ولی صحبت در کیفیت قابلیت است! الآن قابلیت برای استجلاب اسماء و صفات کلّیه را پیدا کرده است ولی این کافی نیست و لازم است که خداوند تقدیر کند که مثلاً این مقدار خاص را در وجود او قرار بدهد. آن اسمی که واسطهٔ بین اسماء کلّیه و بین این ظرف است، همان ولایت است.

کیفیت تدبیر نظام تکوین در زمان غیبت

تلمیذ: در زمان غیبت می‌توانیم این حرف را بزنیم که حضرت، حوادث عالم تکوین را بر طبق شاکله یا اعم از شاکلهٔ آن ولیّ که در زمان غیبت است می‌چرخاند و تدبیر می‌کند؟

استاد: نه، چرا این‌طور بگوییم؟! ولیّ خودش را بر طبق مصلحت الهی تطبیق می‌دهد، چرا مصالح

بر طبق ولیّ [تغییر کند]؟! یا اینکه هر دو با هم یک اقتضا می‌کنند و دو امر نیستند. همان‌طوری‌که جریان مشیّت الهی بر این است که الآن عالم بر این کیفیت بگردد، اسباب و آلات و ادواتش هم بر همان کیفیت قرار می‌دهد؛ خب ولیّ هم بر همان وضع است. یعنی فکرش و نحوهٔ کارش و ارتباطش با مردم همان است؛ چرا؟ چون اقتضا می‌کند که الآن نظام عالم بر این مسیر بگردد و اگر تغییر پیدا بکند، آن ولیّی که بعد می‌آید فرق می‌کند با آن شخصی که سابق بوده است و حالاتش منطبق با آن مصلحت بعدی است.

بلاتشبیه درست مثل این است که می‌گویند: وقتی قرار بر این است که در یک

کشوری یک نظام خشن بیاید، طبعاً افرادی هم بر سر کار می‌آیند که آنها در میان افراد به حدّت و شدّت و... معروف هستند. هم‌چنین اگر بخواهد نظام تغییر پیدا کند، افراد صلح‌طلب می‌آیند و این‌طور نیست که افراد خشن [بر سر کار باقی بمانند. ...]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

مجلس یازدهم: پرسش و پاسخ دربارۀ امام زمان ارواحنا فداه

قم المقدّسة

(جلسۀ سیصد و چهل و شش درس خارج اصول فقه)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

فرق بین مکاشفه و مشاهده

تلمیذ: [فرق بین مکاشفه و مشاهده چیست؟]

استاد: اگر مشاهده باشد آثار ظاهری آن می‌ماند و در خارج تأثیر می‌گذارد و قرائن نیز نشان می‌دهد که این مسئله در خارج انجام شده است یا نه؛ امّا اگر مکاشفه باشد، فقط خودش این مسئله را می‌بیند و کس دیگر نمی‌بیند. مثلاً اگر شخصی بیاید در این اتاق، دیگران هم می‌بینند که آمده است؛ امّا اگر شما مکاشفه کردید، دیگران نمی‌بینند.

تلمیذ: این مربوط به عالم صورت است؟

استاد: بله.

تلمیذ: کلّ مراتب را عرض می‌کنم. مثلاً آن کسانی که به آینده إخباراتی می‌دهند، یک سری از آنها مکاشفات است، [یک سری از آنها صورت‌بندی‌های] قوهٔ خیال است.

استاد: درست است. منظور شما این است که آیا این فقط تصویر نفس است یا اینکه انکشاف برای

نفس است؟ خود این شخصی که می‌بیند باید خُبرَویّت داشته باشد.

تلمیذ: یعنی باید مُشرِف باشد و بتواند بین مکاشفه و مشاهده را تشخیص بدهد؟

استاد: بله، بین مجاز و حقیقت را تشخیص بدهد؛ چون هر دوی آن مکاشفه است دیگر!

تلمیذ: مشاهده هم از سنخ مکاشفه است؟

استاد: همان است، یکی است و تفاوتی ندارد.

تلمیذ: می‌گویند در مکاشفه قوهٔ خیال تأثیر می‌کند، [بر خلاف مشاهده]!

استاد: نه‌خیر.

تلمیذ: در مشاهده هم همین‌طور است؟

استاد: همین است. منتها مشاهده را در شهود می‌گویند؛ می‌گویند: «عالَم غیب و شهود» که شهود با همین وسائط حسّی است؛ ولی مکاشفه با وسائط باطنی است، این فرق است. عالم شهادت یعنی عالَم مُلک.

تلمیذ: پس اینکه عرفا می‌گویند باید به مقام شهود رسید، این شهود باز یک معنای دیگری دارد؟

استاد: آن شهود بله؛ آن شهود یعنی برای قلب روشن بشود و غیر از این است.

تلمیذ: بنابراین اینهایی که می‌گویند ما خدمت امام زمان رسیدیم، اگر مشاهده باشد دیگران هم می‌بینند!

استاد: مسئله، مسئلهٔ خارجی است و باید آثار خارجی داشته باشد.

تلمیذ: نمی‌شود امام جایی باشد که کسی نبیند و فقط یک شخص ببیند؟

استاد: بله، می‌شود؛ حضرت [می‌تواند] خودش را از دیگران مخفی کند. ولی عرض کردم که این یکی از مسائل است. آثار و خصوصیّات ظاهریِ آن برای خود آن شخص روشن می‌شود؛ مثلاً نحوهٔ ادراک در شهود با نحوهٔ ادراک در کشف متفاوت است. آن اثری که شهود در نفس باقی

می‌گذارد و می‌ماند و استمرار دارد، بیشتر از کشف است؛ بعداً نیز برای خود نفس پیدا می‌شود که آیا این شهود بوده یا کشف بوده است! یعنی اثر شهود بر ذهن و قوای دماغیّه قوی‌تر می‌ماند، تا از کشف.

اهمیت خُبرَویّت در تشخیص کشف از شهود

تلمیذ: می‌توانیم این‌طور بگوییم: چون [در شهود خارجی] حقیقت واقعهٔ خارجی بوده است، امام در نفس تأثیر گذاشته است؛ ولی [در کشف باطنی] چون فقط قوهٔ خیال دخیل بوده است، [اثر آن کمتر است]؟

استاد: چون فقط قوهٔ خیال بوده است، یک آثاری می‌ماند و بعد می‌رود؛ البته در صورتی که آن شخص دائماً با این مسئله اشتغال نداشته باشد! اگر دائماً اشتغال داشته باشد برای او شبهه پیدا می‌شود و در اینجا مسئلهٔ خبرویّت پیش می‌آید؛ لذا مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند:

۹۰ درصد کسانی که مدّعی رؤیت هستند و اینهایی که در نجم الثاقب آمده است،[۱] همه مکاشفه بوده است!

و می‌گفتند:

از جملهٔ افرادی که [حضرت را] دیده است، حاج علی بغدادی است که صاحب‌مفاتیح هم در مفاتیح ذکر کرده است؛[۲] ایشان از جملهٔ آنها بوده است.

تلمیذ: یا مثلاً مرحوم بحرالعلوم!

استاد: بحرالعلوم که بله! مسئلهٔ ایشان به‌نحو عادی بوده است.[۳]

تلمیذ: اینجا یک سؤالی از بنده کرده‌اند که ما از کجا تشخیص بدهیم و بفهمیم شخصی که مدّعی مشاهده است، واقعاً مشاهده کرده و برای او مکاشفه نشده است؟

استاد: همین است که می‌گویم. اولاً کسی که می‌شنود باید اهل‌خبره باشد، ثانیاً آن شخصی که این مسئله برایش پیدا شده است هم اهل فنّ باشد. و فقط به مسئلهٔ علم و عمامه هم نیست؛ بلکه اهل فنّ و اهل [تشخیصِ] فرق بین شهود و کشف باشد و خودش مراتب نفس را طی کرده باشد.

---

[۱] نجم الثاقب، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

[۲] مفاتیح الجنان، ص ٤٨٤؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۷۳.

[۳] نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۵ ـ ۷۳٤.

فرض کنید اگر شخص در مثال و برزخ باشد و هنوز از ملکوت عبور نکرده باشد، ممکن است صُوَر برزخی را صور مُلکی ببیند. آن‌وقت بین مکاشفه و مشاهده اشتباه و خلط می‌کند؛ مگر شخصی که از برزخ عبور کرده و چشم ملکوتی او باز

شده باشد، آن‌وقت آن حقیقت خارجیِ ملکی را به واقع می‌بیند؛ چون خیلی از این صور قبل از اینکه به مرتبهٔ ملک برسند، در همان مرتبهٔ برزخ باقی می‌مانند و ظهور نمی‌کنند؛ لذا انسان باید بالاتر باشد تا ببیند آیا ظهور خارجی، محقَّق دارد یا ندارد.

ملاکات تشخیص و حدود حجیّت مکاشفات (ت)

این اشتباهات ناشی از همین است. همین آقایانی که ادعای رؤیت و ظهور می‌کنند که: «امام زمان در این سنه ظاهر می‌شود» یا «حضرت در این تاریخ ظهور می‌کند» اینها همه در برزخ گیر هستند، فقط صورتی می‌بینند و خیال می‌کنند که جنبهٔ خارجی پیدا می‌کند. آن‌وقت انسان اگر زیرک باشد، می‌تواند به‌واسطهٔ اختلاف در مراتبی که پیدا می‌شود خودش پی ببرد و دیگر گول هر چیزی را نخورد؛ مثل اختلافاتی که پیدا می‌شود و کذب و خلاف درمی‌آید، درحالی‌که مشاهده خلاف ندارد![1]

---

[1] نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ٦١:
«سؤال: در ابتدا از طولانی شدن سؤالم عذرخواهی می‌کنم. ابتدا سؤالی در مورد یک داستان عرفانی از شما می‌پرسم که پاسخ آن از طرف شما به یک نتیجه‌گیری منتهی خواهد شد.
داستان از شیخ رجبعلی خیاط نقل شده است که می‌گوید: شیخ می‌توانست

با گیاهان صحبت کند امّا این توانایی از او گرفته شده بود، لذا به نجف رفت و از آقای قاضی درخواست می‌کند که این توانایی را به ایشان برگرداند. آقای قاضی در پاسخ می‌گوید که دست ما خالی است و کاری برای شما نمی‌توانیم بکنیم. لذا شیخ می‌رود امّا پس از مدتی که آقای قاضی در حال تدریس در حجره بود، آقای شیخ رجبعلی به داخل حجره آمده و می‌گوید که جناب قاضی، آن چیزی که شما به ما ندادید امام زمان به ما داد و می‌رود. پس از رفتن شیخ، آقای قاضی برای شاگردان داستان یکی از علما را تعریف می کند (نام آن عالم یادم نیست) و می‌گوید که ایشان به شاگردانشان گفتند که من هنگامی که وارد حرم می‌شوم و سلام می‌کنم پاسخ من داده می‌شود، لذا روزی شاگردانش را به حرم برده و سلام می‌دهد و به آنها می‌گوید که شما جواب سلام را شنیدید؟ و آنها می‌گویند: خیر! و لذا این عمل را دوباره انجام داده و هنگامی که شاگردان دوباره انکار می‌کنند می‌گوید که پس من اشتباه کردم. لذا آقای قاضی می‌گوید که فرق آقای شیخ رجبعلی و آن عالم این است که او فهمید که اشتباه کرده و شیخ رجبعلی نفهمیده![*] احتمالاً منظور آقای قاضی این بوده است که شیخ امام زمان را ندیده و احتمالاً دچار نفس خود شده. ←

[۱] ← ۱) حال اگر این مطلب درست باشد تمام مسائلی که عرفا مطرح می‌کنند، اعمّ از شهود و غیره، زیر سؤال رفته؛ زیرا احتمال دارد که دچار نفس شده باشد. چون هنگامی که شخصی مثل شیخ رجبعلی دچار نفس شده پس برای دیگران نیز احتمال دارد!

۲) چه اصلی وجود دارد که می‌توان به‌وسیلهٔ آن فهمید که مطلب دریافتی از طریق شهود یا مسائل دیگر جنبهٔ نفسانی ندارد و حقیقی است، بدین معنا که از کجا می‌توان یقین کرد که اگر کسی امام زمان را دید یا مسائل شبیه به این دچار نفس نشده و هم‌چنین مسائلی که برخی از امام زمان نقل می‌کنند حقیقی باشد؟ برای مثال چندی است که سخنی از مرحوم آیةاللَه بهجت نقل شده است [که] ظهور امام زمان نزدیک است، و آقای بهجت فرموده بودند که دوست ایشان که با امام زمان ارتباط دارد از امام زمان سؤال کرده که ظهور چه وقت است و امام زمان فرموده‌اند که نزدیک است و پیرمردها هم می‌بینند، که من فایل صوتی آن را برای شما به پیوست فرستادم. آقای بهجت فرموده بودند که ایشان تا ظهور إن‌شاءاللَه زنده هستند[**] درحالی‌که ایشان مرحوم شدند.

۳) مدتی است که از طرف اهل عرفان در میان مردم شایع شده که ظهور امام زمان نزدیک است، در مورد این مطلب نیز کمی توضیح دهید.

شرح روایت: «و سَیَأتی شیعَتی مَن یَدّعِی المُشاهَدة»

تلمیذ: روایاتی در رابطهٔ با مشاهده داریم که مثلاً: «امام برای کسی ظهور نمی‌کند! هر کسی ادعای رؤیت کرد تکذیبش کنید!»[1] امّا در مقام اثبات می‌بینیم کسانی مثل مرحوم بحرالعلوم یا همان حاج علی بغدادی یا علی بن مهزیار یا دیگران بودند [که حضرت را ملاقات کردند]؛ اینها را چگونه می‌توانیم جمع کنیم؟

استاد: ببینید، حضرت می‌گویند: «کسی که "ادعا" کند!» منظور حضرت در اینجا مقام اثبات

جواب: "هو العلیم. پاسخ سؤالات را در یک مجموعه به نحو اختصار به عرض می‌رسانم:

انکشاف حقایق غیب نسبت به افراد مختلف درجات متفاوتی دارد و به عبارت دیگر کشف صور مثالیه مربوط به حوادث عالم مادّه برای همهٔ افراد یکسان نیست. زیرا براساس قانون سلسلهٔ اسباب همان‌طور که پدیده‌های این عالم به‌واسطهٔ سلسلهٔ علل تحقّق پیدا می‌کند و این سلسلهٔ علل مربوط به عالم مثال و بالاتر از آن می‌گردد، خود عالم مثال و حقایق بالاتر از آن که تعبیر به عالم ملکوت می‌شود نیز براساس اسباب و مسبّبات صورت خارجی پیدا می‌کند.

بنابراین ممکن است فردی نسبت به صورتی از صور مثالیه اطلاع حاصل نماید درحالی‌که نسبت به سلسلهٔ علل آن و کیفیت حدوث بداء در آن پدیده جاهل باشد و براساس همان ادراک خویش مطلبی را مطرح کند درحالی‌که نمی‌داند آن مطلب تغییر خواهد کرد. و لذا می‌بینیم بسیاری از بزرگان در إخبار از غیب دچار اشتباه و خطا می‌شوند و این جانب خود از این‌گونه موارد بسیار دیده‌ام.

و لذا به هرکسی که از این وقایع إخبار می‌دهد ولیّ خدا نمی‌توان گفت و در کلام ولیّ خدا اشتباه رخ نخواهد داد. و از اینجا استفاده می‌کنیم که مطالبی که آقای شیخ رجبعلی ادراک می‌کردند از آنجا که ولیّ خدا نبودند دچار خطا و تزلزل بوده است."»

* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۸۶.

** رجوع شود به سایت آپارات، عنوان: «وعدهٔ نزدیکی ظهور توسط آیةاللَه بهجت: ظهور آن‌قدر نزدیک است [که] حتی پیرها هم می‌بینند.»

[1] کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶:

«و سَیَأتی شیعَتی مَن یَدّعِی المشاهَدةَ، ألا فَمَنِ ادّعَی المُشاهَدةَ قبلَ خروجِ السّفیانیِّ و الصّیحَةِ فهُوَ کاذبٌ مُفتَر.» ترجمه:

«کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که مدّعی مشاهدهٔ امام هستند؛ بدانید هرکه پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی دَعوی مشاهده کند دروغگو و افتراءگو است.» (محقق)

است نه مقام ثبوت؛ یعنی کسی بیاید اعلان کند: «ای مردم بیایید، من حضرت را دیده‌ام!» معلوم می‌شود این مدّعی است. حضرت نفی ثبوت نمی‌کنند که کسی نمی‌تواند مرا ببیند، بلکه کسی ادعا بکند: «من دیدم!» بحرالعلوم که ادعا نمی‌کرد! قضیه‌اش روشن بود، می‌گفت: می‌خواهید قبول بکنید، می‌خواهید نکنید. امّا آن کسی که مدّعی است، بلند می‌شود حرف می‌زند، اثبات می‌کند و در مقام اظهار است. حضرت می‌گویند: «نه، اگر بابِ این باز بشود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛ لذا بگویید که دروغ است.» کسی که حضرت را دید که نمی‌گوید: «من حضرت را دیدم» بلکه برای اهلش و برای خواص می‌گوید.

ملاقات مؤلّف با امام زمان در سنین کودکی

تلمیذ: قضیه‌ای نسبت به مرحوم آقا می‌گویند که در بالاسر حرم آقا علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام حضرت را دیده‌اند، آیا صحیح است؟

استاد: شاید منظورتان این قضیه باشد که برای من در زمان طفولیت اتفاق افتاد

که ... .[1]

منظور اولیای الهی از ارتباط با امام زمان چیست؟

تلمیذ: این با رؤیت اولیا چه نسبتی دارد؟ وقتی از مرحوم انصاری یا آقای حداد سؤال می‌کنند، می‌فرمایند: «کور است آن چشمی که هر صبح از خواب برخیزد و اولین نظرش به امام زمان نیفتد!»[2] این رؤیت باطنی است؟

استاد: نه، منظور ایشان یک چیز دیگر است؛ منظور ایشان این است که «به هرچه می‌نگرم روی رُخَت جلوه‌گر است!» منظور این است.

تلمیذ: منظور مقام ولایت است؟

استاد: بله. هرچه در عالم هست، ظهور آثار و افعال و نیّات و کارهای اوست که دارد [انجام می‌شود]؛ [یعنی] به هرچه نگاه می‌کنم دارم تو را می‌بینم! این منظور آقای حداد است، نه‌اینکه هر کسی چشمش را [باز کند، ببیند] امام زمان دمِ در خانه‌اش ایستاده است! این [کلام اولیای الهی] بالاست.

تلمیذ: پس رؤیت ظاهری برای اینها دیگر نیست؟

---

[1] رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، خارج اصول فقه، جلسه ۳٤٦.

[2] روح مجرّد، ص ۵۱۳:
«یک روز یک نفر از ایشان [مرحوم حداد] پرسید: "آیا شما خدمت حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه مشرّف شده‌اید؟!" فرمودند: "کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد."
أقول: چقدر این جمله شبیه است به کلام مرحوم آیةاللَه حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی ـ قدّس الله تُربتَه ـ که چون از ایشان سؤال شد: "چه‌وقت انسان حضور صاحب‌الزّمان می‌رسد؟!" فرمودند: "در وقتی که حضور و غیبتش برای انسان تفاوت نداشته باشد."»

استاد: چرا، اینها هم هست و عادی است؛ حتی غیر اولیا هم می‌بینند، امّا تشخیص نمی‌دهند.

تلمیذ: یعنی چیزی نیست که بخواهند به‌عنوان کرامت نقل کنند!

استاد: نه‌خیر، اتفاقاً یک کتابی راجع به آقای حداد هست که طبع شده است.

تلمیذ: آقا سید علی [حداد] نوشته است.

ملاقات مرحوم حداد با امام زمان علیه السّلام

استاد: آنجا این قضیه نوشته شده است:

امّ‌مهدی، عیال آقای حداد[1] می‌گفت: «تابستان بود. یک روز آقای حداد روی پشت‌بام بودند، رفتم بالا که شربت یا آبی ببرم. دیدم یک سیدی پیش ایشان نشسته و یک هاله‌ای از نور هست و دارند با هم صحبت می‌کنند. من نتوانستم جلو بروم، یعنی جرأت نکردم!
دوباره پایین آمدم. دفعهٔ دوم باز وسوسه شدم و رفتم، دیدم این سید نشسته و دوباره نتوانستم بروم. دفعهٔ سوم که رفتم دیدم نیست!»

نوشته بود:

یک دفعه ایشان آقای حداد را [به صحبت] گرفته بوده که: «این سید کیست؟» آقای حداد اول انکار کرده بودند: «نه، اشتباه می‌کنی!» ایشان گفته بود: «نمی‌کنم!» ایشان فرموده بودند: «حضرت اینجا بودند؛ امّا تا وقتی زنده هستم به کسی نگو!»

از این کارها می‌کردند.

فلسفهٔ منقلب شدن مردم با دیدن امام زمان

تلمیذ: من یک سؤال اینجا دارم: چطور وقتی امام زمان بر مردم [جلوه می‌کند] ـ حال یا مکاشفه و یا مشاهده ـ در هاله‌ای از نور می‌بینند و یک حالت انقلاب به آنها دست می‌دهد، ولی نسبت به ولیّ که ذاتاً و فعلاً و صفتاً فانی در خود امام زمان است، این حالت کمتر در آنها ایجاد می‌شود؟ این چه سرّی دارد؟ درحالی‌که این برخوردها را ولیّ هم [با] خیلی‌ها دارد.

استاد: این اثرات خود حضرت است.

تلمیذ: یعنی خود حضرت بروز می‌دهند؟

استاد: بله، خودش بروز پیدا می‌کند.

تلمیذ: اگر نخواهند، بروز نمی‌دهند؟

---

[1] ایشان خیلی زن صافی بود.

استاد: نه، دست خود اوست.

تلمیذ: این [ارتباطی] به جنبهٔ معرفت ندارد؟

استاد: نه‌خیر؛ حال اگر کسی خیلی معرفت داشته باشد، خیلی زیاد می‌بیند؟! نه، این حرف‌ها نیست.

تلمیذ: جنبهٔ ابتهال و معرفتی که شخص نسبت به امام در حضور ایشان دارد، [به چه مسئله‌ای برمی‌گردد]؟

استاد: به خود خصوصیت نفس کار دارد. اتفاقاً [ممکن است شخص] خیلی هم نزدیک باشد، امّا هاله‌ای نبیند! دلیل نمی‌شود که دیدن حضرت، [حتماً باید] توأم با هاله‌ای از نور باشد؛ حتی ممکن است این قضیه دست خود امام هم نباشد! در بعضی از حالات باشد، در بعضی نباشد؛ نه‌اینکه آن موقعی که هاله‌ای از نور دارد، قوی‌تر است! نه، به خصوصیّات نفسانی و... برمی‌گردد. برای خیلی‌ها هم اتفاق می‌افتد، دیده شده است که در بعضی از اوقاتِ خاص برای خود اولیا هم بدون اختیار، از نظر ظاهری فرق می‌کند.[1]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] قابل ذکر است که این مجلس در اینجا به پایان رسیده و سؤال و جواب‌های ما بعد از «نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ» به صورت منتخب آورده شده است. (محقق)

سؤال و جواب

فلسفهٔ غیبت حضرت ولیّ عصر علیه السّلام

سؤال: فلسفهٔ غیبت امام زمان علیه السّلام چیست و چرا ما نمی‌توانیم به‌طور مستقیم با ایشان در ارتباط باشیم و ایشان نیز به‌طور مستقیم ما را هدایت کنند؟

جواب: «هو العلیم. پایبندی به مبانی تشیّع موجب اتصال انسان به آن حضرت و عدم پایبندی باعث قطع ارتباط خواهد بود. امام زمان علیه السّلام مثل سایر افراد نیست که برای اشراف و اطلاع از احوال فرد محتاج به ملاقات حضوری باشد، او از خود ما به ما نزدیک‌تر است! اگر ما مکتب و ضمیر خود را متوجه او گردانیم همان‌وقت اتصال برقرار است.»

❊ ❊ ❊

سؤال: فلسفهٔ غیبت امام عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف چیست؟

جواب: «هو العلیم. فلسفهٔ غیبت رشد فکری و قلبی افراد برای حرکت به‌سوی خداست که به‌واسطهٔ عدم دسترسی به امام علیه السّلام و ابتلا به انواع فتنه‌ها و امتحانات، به این نقطه خواهند رسید و امید است که این مسئله هرچه زودتر تحقّق یابد.»

❊ ❊ ❊

راه ارتباط با امام زمان علیه السّلام

سؤال: چگونه و با چه وسیله‌ای ـ ذکر، زیارت، عمل ـ می‌توان با ولیّ‌عصر حضرت بقیّة الله الأعظم ارتباط برقرار کرد؟ لطفاً توضیح بفرمایید چگونه و از چه راه آسان‌تری ـ ذکر، دعا، زیارت ـ می‌توان راحت‌تر و ساده‌تر با امام زمان ارتباط معنوی پیدا کرد؟

جواب: «هو العلیم. انسان همیشه با امام زمان خود ارواحنا فداه مرتبط است ولی خود، این ارتباط را احساس نمی‌کند. امام زمان علیه السّلام از خود ما به ما نزدیک‌تر است و او هیچ‌گاه از ما نخواسته است که برای عرض حاجت کاری انجام دهیم تا او را حضوراً مشاهده کنیم. آنچه از ما خواسته شده است قیام [به] وظیفه و تکلیف الهی است خواه موفق به زیارتش بشویم یا نشویم. بزرگان از این راه به مقصد

رسیده‌اند نه از این‌طرف و آن‌طرف رفتن و سر خود را به این امور غیر مفید گرم کردن.»

❊ ❊ ❊

تشرّف به محضر امام زمان در مکتب عرفان

سؤال: با توجه به راه‌هایی که بزرگان برای دیدار آقا امام زمان علیه السّلام گفته‌اند و ما خوانده‌ایم، بهترین توصیه و مطلبی خاص و راهگشا برای دیدار حضرتش را بیان بفرمایید.

جواب: «هو العلیم. زیارت ظاهری چندان ضرورتی ندارد، بلکه باید به قلب و باطن آن حضرت راه پیدا نمود و طریق همان سیر و سلوک است.»

❊ ❊ ❊

سؤال: شما در کتاب اسرار ملکوت خود فرموده‌اید که در یکی از دیدارهای با مرحوم حداد ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ شما از ایشان درخواست دستور و اذکاری برای دیدار امام زمان و تشرّف به محضر ایشان داشته‌اید و مرحوم حداد نیز به شما اذکار و برنامه‌ای داده بودند.[1] حال آیا شما می‌توانید آن اذکار و دستورات را در اختیار حقیر قرار دهید تا به محضر امام عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف مشرّف شوم؟

جواب: «هو العلیم. با عرض شرمندگی محذور دارم، و برای جنابعالی همان را می‌پسندم که برای خود پسندیدم.»

❊ ❊ ❊

چگونگی توجه و عنایت امام زمان به تمام مخلوقات

سؤال: توجه و عنایت خدای عزیز و قطب عالم امکان حضرت بقیّةالله علیه السّلام به سالک و غیر سالک هر کدام به چه شکلی است؟ در صورتی‌که ظاهراً تفاوتی ندارند.

جواب: «هو العلیم. امام زمان ارواحنا فداه امام همهٔ عالم وجود است؛ چه سالک و غیر سالک،

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۰.

چه مؤمن و چه کافر، چه جماد و چه نبات و حیوان و همهٔ ملائکهٔ مقرّبین و مقدّس مخلوقه، و نسبت به هرکدام رعایت خاصّی به خود او را دارد.»

❊ ❊ ❊

طریق ادراک حضور امام زمان علیه السّلام

سؤال: انسان چطور می‌تواند در همه‌حال امامش را ناظر بر خود ببیند و حضور ایشان را درک کند؟ لطفاً جواب کامل و دستور عملی به بنده بدهید.

جواب: «هو العلیم. مثل اینکه خدا را ناظر می‌بیند.»

❊ ❊ ❊

سؤال: چگونه می‌توان انتظار را تبدیل به حضور نمود؟

جواب: «هو العلیم. با رعایت مبانی و دستورات سلوکی!»

❊ ❊ ❊

عاشقان و اصحاب واقعی امام زمان علیه السّلام

سؤال: آیا امام مهدی علیه السّلام نیز دوست‌دار و عاشقی همانند اویس قرنی خواهند داشت؟ و رابطهٔ این موضوع با زمان ظهور امام چیست؟

جواب: «هو العلیم. امام مهدی علیه السّلام قلب عالم وجود است و همچون مغناطیس همهٔ شیفتگان را به‌سوی خود جذب می‌نماید و از همهٔ اسرار وجود ما مطلع می‌باشد و چه‌بسا افرادی مانند اویس باشند که ارتباطی وثیق با او داشته باشند و ما از آن بی‌اطلاع باشیم.»

❊ ❊ ❊

علائم آخرالزّمان و نشانه‌های ظهور

سؤال: من می‌خواهم دربارهٔ علائم آخرالزّمان بیشتر مطالعه کنم. کدام کتاب کامل و صحیح است؟

جواب: «هو العلیم. روایتی که مرحوم والد در کتاب معاد شناسی آورده‌اند دربارهٔ سلمان از سایر

موارد بهتر است.»[1]

❊ ❊ ❊

سؤال: آیا نسبت به علائم ظهور امام عصر که در روایت‌ها از قول معصومین علیهم السّلام آمده می‌توان اتکاء کرد یا خیر؟ آیا شما مقاله و یا سخنرانی‌هایی در این‌باره

[1] رجوع شود به معاد شناسی، ج ٤، ص ٨ ـ ٢٣.

علی‌الخصوص علائم ظهور امام عصر عجّل الله فرجه گفته‌اید و یا نوشته‌اید؟ آیا [دربارهٔ] الفاظی مانند سید خراسانی، سید یمانی، سفیانی، نظری دارید؟

جواب: «هو العلیم. به‌طور کلی افرادی که در این مسئله اظهار نظر کرده‌اند عموماً براساس توهّم و تخیّلاتشان بوده است و آنها که بر حقیقت امر واقف بودند سخنی بر زبان نیاورده‌اند، بهتر است انسان به‌جای پرداختن به این امور به اصلاح نفس خویش بپردازد.»

* * *

سؤال: ۱) به نظر شما ظهور امام زمان بسیار نزدیک است یا نه؟
۲) از شما خواهش می‌کنم اگر مطلبی در مورد زمان یا میزان نزدیک بودن ظهور امام زمان عجّل الله فرجه از علامه طهرانی یا حضرت سید هاشم حداد به یاد دارید بیان بفرمایید.

جواب: «هو العلیم.

۱) بنده اطلاعی از زمان ظهور ندارم ولی شواهد و قرائن حکایت از نزدیک بودن می‌کند.

۲) بنده از مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ شنیده‌ام که می‌فرمودند: نزدیک است.»

* * *

مستند نبودن ظهور صغری

مردود بودن تقسیم ظهور به صغری و کبری و نقدی بر مدّعیان ظهور (ت)

سؤال: لطفاً دربارهٔ ظهور صغری توضیح بفرمایید.

جواب: «هو العلیم. ظهور صغری هیچ

مستندی ندارد.»[1]

[2]

---

[1] مؤلف محترم ـ قدّس سرّه ـ در تعلیقه کتاب سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۱۰۳ می‌فرمایند:
«اینکه مرحوم حاج ملاّ آقاجان دربارهٔ ظهور و تعیین تاریخ ظهور صغری و سپس ظهور کبری این‌چنین با صراحت تکلّم می‌کند، و تبدّل حالات و تغیّر اطوار مردم و زمانه را دلیل بر پیدایش استعداد و فراهم شدن بستر ظهور دانسته‌اند، ناشی از توهّم و تخیّلات و حدس و گمان است و هیچ مستند و پایهٔ علمی ندارد؛ هم‌چنان‌که از لحن گفتار پیدا است. ←

[2] ← اوّلاً: باید از ایشان سؤال نمود به چه دلیل سنهٔ ۱۳٤۰ را شما مبدأ ظهور قرار داده‌اید؟ شاید ده سال زودتر و یا بیست سال دیرتر از این تاریخ، مقرّر شده باشد؛ و به صرف یک تغییر در یک برهه از زمان انسان نمی‌تواند به ضرس قاطع حکم به مسئله‌ای بس مهم، آن هم مسئله‌ای که مربوط به امور امام معصوم علیه السّلام است، بنماید.
ثانیاً: اینکه برای ظهور حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه باید زمینه و بستر گرایش مردم و پذیرش آنها آماده گردد، امری بدیهی و ضروری است که حتّی عوام هم به این نکته واقفند و نیازی به کشف سرّ و علم غیب و امور خارق عادات ندارد؛ اما انطباق مسئلهٔ ظهور بر مسئلهٔ غیبت و طبیعتاً تعیین مدت ظهور صغری و سپس ظهور کبری هیچ مدرک و اساسی ندارد؛ چنانچه هم‌اکنون ملاحظه می‌گردد از زمان تعیین ظهور صغری تا این زمان بیش از نود سال می‌گذرد و هنوز حضرت ظهور نکرده‌اند، درحالی‌که مدت زمان غیبت صغری حدود هفتاد و پنج سال بود؛ و از کجا معلوم که تا سیصد سال یا بیشتر ظهور حضرت تحقّق پیدا کند؟!
متأسّفانه ما این درد بی‌درمان را در طول تاریخ غیبت حضرت به‌طور مستمرّ داشته‌ایم و هر از چند گاهی افرادی با ادّعای پوشالی و وعده‌های توخالی و عوام‌فریبانه به نقل این‌گونه از اوهام و توهّمات دست زده‌اند و چند صباحی گروهی از عوام النّاس را با این تُرّهات دل‌خوش و مشغول داشته‌اند، و پس از کشف دروغ و عدم صحّت گفتار با توسّل بر تأویلات و توجیهات سخیفه و حصول بداء در قضاء و قدر الهی از هجمهٔ اعتراضات و نکوهش‌ها نسبت به خود کاسته‌اند، و این بنده خود نیز در طول حیات خویش بارها این‌گونه خزعبلات را از افراد مورد وثوق و اعتماد جامعهٔ روحانیّت شنیده و تجربه کرده و به کذب و عدم انطباق آنها با واقع یقین حاصل نموده‌ام.
در اینجا بنده متذکّر می‌شوم: شکّی ندارم که اطلاع بر غیبِ مکنون و سرّ مستور الهی و زمان ظهورِ حجّت پروردگار، حضرت ولیّ‌عصر

ظهور امام زمان علیه السّلام در روز جمعه

سؤال: این مطلب که گفته می‌شود ظهور امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه در روز جمعه است آیا لازمه‌اش این است که در ما بقی ایام هفته منتظر ظهور ایشان نباشیم و از این جمعه تا جمعهٔ آینده صبر کنیم؟

جواب: «هو العلیم. گرچه ظهور در جمعه است[1] ولی مقدمات آن در خود هفته است.»

❊ ❊ ❊

کیفیت قیام امام زمان علیه السّلام و میزان رشد علم در زمان ظهور

سؤال: آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السّلام سلاح‌های امروزی مانند بمب و تفنگ و سلاح‌های پیشرفتهٔ عجیب همه از کار می‌افتند و شمشیر جایگزین می‌شود؟ می‌گویند قیام امام زمان «بالسّیف» است،[2] [آیا] منظور از سیف همین شمشیر است؟ قیام و جهاد حضرت چگونه است؟

جواب: «هو العلیم. پاسخ این سؤال مشکل است، زیرا ما نمی‌دانیم که تصرّف امام علیه السّلام چگونه است. آنچه از مضمون احادیث استفاده می‌شود این است که علوم زمان امام علیه السّلام به‌واسطهٔ تدبیر آن حضرت بیست و پنج برابر

عجّل اللَه تعالیٰ فرجه الشّریف نه‌تنها بر خود نفس مطهّر آن بزرگوار روشن و آشکار است، بلکه بر نفوس صافیه و مطهّره و متّصلهٔ اولیای الهی که به نفس قدسی امام زمان علیه السّلام پیوند وثیق و اتّحاد عینی پیدا کرده‌اند، واضح و روشن است، ولی آنها در مقام کتمان سرّ، لب به این‌گونه مطالب نمی‌گشایند و آنان که از این رتبه و مقام، محروم و بی‌نصیب‌اند و خبری از حقایق عالم ملکوت و بالاتر از آن را ندارند، به این سخنان تفوّه می‌نمایند. آخر ما را چه شده است که به‌جای دعوت مردم به تزکیه و تربیت و اتصال باطنی به نفس مطهّر ولیّ حیّ، آنها را با این اکاذیب دل‌خوش و مشغول می‌نماییم و پس از کشف خلاف موجب بی‌اعتمادی و سلب اعتقاد آنان می‌گردیم؟!»

[1] الخصال، ج ۲، ص ۳۹٤.

[2] تهذیب الأحکام، ج ٦، ص ١٥٤؛ کمال الدّین، ج ۱، ص ۳۲۷.

مضاعف می گردد.»[1]

❊ ❊ ❊

سؤال: آیا با ظهور امام زمان علیه السّلام همهٔ انسان‌هایی که طالب هستند عارف و فانی در ذات خدا می‌شوند؟

جواب: «هو العلیم. إن‌شاءاللَه.»

❊ ❊ ❊

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸٤۱:

«عَن أبانٍ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: **العِلمُ سَبعَةٌ و عِشرونَ جُزئاً، فَجَمیعُ ما جائَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزئانِ؛ فَلَم یَعرِفِ النّاسُ حتَّی الْیَومِ غَیرَ الجُزئَینِ، فَإذا قامَ القائِمُ أخرَجَ الخَمسَةَ و العِشرِینَ جُزئاً.»**

دجّال و چگونگی جذب افراد به‌سوی او

سؤال: دجّال کیست؟ آیا همان شیطان یا ابلیس است یا یک شخص دیگر؟ آیا به‌دنیا آمده است یا هنوز نه؟ آیا این گفته صحّت دارد که در زمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نوزادی به دنیا می‌آید که در گهواره سخن گفته، که همان دجّال است؟

جواب: «هو العلیم. دجّال فردی است غیر از شیطان و معلوم نیست که هنوز به‌دنیا آمده است یا خیر.»

❋ ❋ ❋

سؤال: بعضی می‌گویند دجّالِ آخرالزّمان مردی است که شش ماه حکومت می‌کند که ادّعاهایی دارد، و بعضی می‌گویند ماهواره است، و [طبق] قول بعضی‌ها امریکا است. می‌شود شما در این‌باره توضیحی دهید؟

جواب: «هو العلیم. دجّال ظاهراً فرد خارجی است و اینها همه توجیه بدون دلیل است.»[1]

---

[1] نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۸ هـ.ق، جلسه ۳:

«راجع به دجّال روایات عجیبی داریم. حال ما اصلاً کار نداریم که دجّال چه موجودی است، آیا شخص است [یا یک جریان است]؟ بعضی می‌گویند: "جنبهٔ سمبلیکی دارد و حکایت از یک جریان فاسد و منحرفی می‌کند، و وجود خارجی ندارد." ولی نه، این‌طور نیست. طبق روایاتی که کم هم نیست، وجود او وجود خارجی است؛ یعنی فردی است که دارای همین فکر و همین مسائل است و خصوصیّات فیزیکی سایر افراد را دارد. حال به این مسئله کار نداریم. صحبت در این است که در روایت داریم:

وقتی دجّال قبل از ظهورِ حضرت برای جلب افراد و اطرافیان و بستگان خود ندا می‌دهد، آنهایی که در دلشان غرض و مرض است و نور بصیرت و حقیقت در دل آنها به خاموشی گراییده است، به‌دنبال این ندا حرکت می‌کنند و می‌آیند.*

ندا هم نه این است که: "أیّها النّاس بیایید پیش من!" نه، این ندا نیست؛ بلکه ندایی است، یعنی جریانی است که مطلبی را عرضه می‌کند و مسئله‌ای را مطرح می‌کند که در طرح آن نظریّه و آن مطلب، آنهایی که در دل غرض و مرض دارند و روزنه‌ها برای آنها مسدود شده است، آنها به این جریان تمایل پیدا می‌کنند و می‌آیند. این جریان برای آنها قابل قبول است، و خود را با این جریان همگون می‌بینند و هم‌سنخ مشاهده می‌کنند و حرکت می‌کنند و

ادّعای ظهور حضرت عیسی علیه السّلام

سؤال: آیا غربی‌ها درست می‌گویند که حضرت عیسی نمرده و مانند امام زمان ما، زمانی ظهور می‌کنند؟

جواب: «هو العلیم. این ادّعا را اسلام نموده است و غربی‌ها مدّعی قتل حضرت عیسی می‌باشند.»[1]

❊ ❊ ❊

بعد از شهادت امام مهدی علیه السّلام چه می‌شود؟

سؤال: ۱) بعد از شهادت امام مهدی علیه السّلام چه می‌شود؟
۲) چه کسی حضرت را دفن می‌کند؟ با توجه به اینکه امام را فقط امام باید دفن نماید.

جواب: «هو العلیم.

۱) ظاهراً فرزندان حضرت به حکومت ادامه خواهند داد.[2]

۲) این مسئله از اسرار است و ما را بدان راه

به دور او جمع می‌شوند.
و بعد جریان دیگری پیش می‌آید و ندای دیگری می‌آید که آن ندا، مؤمنین را به‌سمت خود می‌کشاند.»

❊ رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۲۶.

[1] سوره نساء (٤) آیه ۱۵۷ و ۱۵۸:
﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ❊ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا﴾.
هم‌چنین رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۰۲.

[2] رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱٤۵ ـ ۱٤۸.

نیست.»

❊ ❊ ❊

کیفیت اعتقاد به رجعت

سؤال: آیا همین‌که به رجعت ائمه علیهم السّلام اعتقاد داریم کافی است یا اینکه باید نسبت به این قضیه علم و معرفت پیدا کنیم؟ لطفاً اگر امکان دارد شما برایمان توضیح دهید. چه کتابی را معرّفی می‌فرمایید برای کسب معرفت نسبت به رجعت ائمه علیهم السّلام؟

جواب: «هو العلیم. اعتقاد فی‌الجمله کفایت می‌کند و نیازی به تفحّص و دقت زیاد نیست، زیرا در خصوصیّات آن موارد اختلاف بسیار است.»

❊ ❊ ❊

همسر و فرزندان امام زمان علیه السّلام

سؤال: آیا امام زمان علیه السّلام ازدواج کرده و همسر و فرزند دارند؟ و آیا همسر و فرزند آن حضرت مانند خود حضرت عمر طولانی دارند؟

جواب: «هو العلیم. بلی؛[1] عمر فرزندان آن حضرت مانند خود ایشان نیست.»

❊ ❊ ❊

جزیرهٔ خضراء

دیدگاه مرحوم علامه طهرانی در تخیّلی بودن بحر أبیض و جزیرهٔ خضراء و مثلّث برمودا (ت)

سؤال: خواهشمندم در مورد صحّت و سُقم جزیرهٔ خضراء مرحوم مجلسی توضیح بفرمایید [که] تا چه‌اندازه می‌توان به آن استناد کرد؟

جواب: «هو العلیم، باطل است.»[2]

---

[1] رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۲؛ قصص الأنبیاء علیهم السّلام، راوندی، ص ۸۰؛ جمال الأسبوع، ص ۵۰۳ و ۵۱۲.

[2] امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۹۸:

«از جمله مسائل تخیّلیه و افسانه‌های ساخته دربارهٔ وجود حضرت قائم

آل‌محمد ـ عجّل اللَه تعالیٰ فرجه الشّریف ـ داستان بحر أبیض، و جزیرهٔ خضراء و مُثلّث برمودا می‌باشد که بدون هیچ مدرک معتبری در سر زبان‌ها افتاده است، و بر بالای منابر مطالبی از آن به‌میان آمده است، حتی در کتب مسائلی عنوان شده است که همهٔ آنها خالی از حقیقت می‌باشد.←

[۱] ← جزیرهٔ خضراء ـ که غالباً جزیره‌ها خضراء هستند (سر سبز از درخت و گیاه) ـ اوّلاً در مغرب اندلس محلّ مهدی، خلیفهٔ فاطمیّین بوده است که اینک در زیر آب فرو رفته است. جزیرهٔ خضراء محلّ مهدی بوده و بعداً به آن کلمهٔ قائم را افزودند و شد: محلّ مهدی قائم، و بعداً گفتند لابدّ مهدی باید زن داشته باشد زیرا امکان ندارد امام زمان به سنّت پیغمبر عمل نکند، و آن فرزندان هم فرزندانی دارند وَ هَلُمَّ جَرّاً.

مثلّث برمودا خلیجی است که در تحتِ آن معدن مغناطیس متحرّک وجود دارد، و هر کشتی و أحیاناً هر هواپیما از آنجا عبور کند آن را به خود جذب می‌کند. چه کسی گفته است که آنجا جزیره‌ای است محلّ اقامت حضرت؟! امروز با ماهواره‌ها تمام نقاط زمین را عکس‌برداری کرده‌اند و حتی در ایران گفته‌اند: چند دریاچه وجود دارد که در نقشهٔ جغرافیایی موجود نیست، و بعضی گفته‌اند: امکان دارد سدّهایی بوده باشد که جدیداً إحداث شده و به‌صورت دریاچه درآمده است.

و چرا جزیرهٔ خضراء در مثلّث برمودا کشتی‌ها و طیّاره‌ها را ساقط کند و غرق نماید گرچه همهٔ سرنشینان آن مشرک بوده باشند؟! مگر امام زمان مرکز عدل و کانون رحمت نیست؟! و بدون اتمام حجّت و اقامهٔ برهان حتی کفّار حربی را نمی‌کشد تا چه رسد به مستضعفان!

آیا امام زمان این آیه را نخوانده است: ﴿وَ ما کُنَّا مُعَذِّبینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛* «ابداً دأب و دَیْدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»

امروزه بسیاری از ظهور حضرت در هراس هستند. می‌گویند: «چون وی ظهور کند ما را می‌کشد.» این عقیده افسانه‌ای است باطل! او تا حجّت را بر فرد فرد مردم تمام نکند کسی را نمی‌کشد. او دوست را نمی‌کشد، او منکر و معاند و دشمن را می‌کشد. پس چرا ما از وی و از ظهور وی گریزان باشیم؟! ما در انتظار فرج هستیم تا یک نظر مرحمت بفرماید و جان و روح و نفس ما را زنده و شاد و شاداب و سرشار از عشق خدایی کند!

داستان جزیرهٔ خضراء را مجلسی در بحار الأنوار** نه در ضمن اصول معتبره و روایات وارده از آن اصول آورده، بلکه تصریح می‌کند که چون من برای صحّت آن سندی نیافتم در بابی علیٰحده به‌عنوان اشیاء یافت‌شدهٔ بدون سند

❊ ❊ ❊

فلسفهٔ پرداخت صدقه جهت سلامتی امام زمان علیه السّلام

سؤال: چرا بزرگان می‌فرمایند برای سلامتی امام زمان صدقه بدهید؟ مگر آن

ذکر کرده‌ام... .»

❊ سوره إسراء (۱۷) آیه ۱۵.

❊❊ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

جواب: «هو العلیم. امام علیه السّلام مانند ما دچار مرض و شدّت می‌شود و از این نظر صدقه می‌تواند دفع آن را بنماید.»

❊ ❊ ❊

آیا امام زمان علیه السّلام هم دچار بیماری می‌شوند؟

سؤال: آیا وجود مبارک امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه دچار بیماری می‌شوند؟ آیا برای درمان ایشان به پزشک مراجعه می‌کنند یا به نحو دیگری خود را درمان می‌نمایند؟

جواب: «هو العلیم. ما اطلاعی در این امور نداریم، آن کسی که ۱۳۰۰ سال در قید حیات است قطعاً با داروهایی که ما مصرف می‌کنیم نخواهد بود.»

❊ ❊ ❊

جعلی بودن دستخط منسوب به حضرت ولیّ‌عصر

سؤال: آیا دستخط منسوب به امام زمان ارواحنا فداه با متن: «أنا المَهدیُّ المُنتظَرُ أقَمتُ الصّلاةَ فی مسجدِکَ و أکَلتُ ممّا أکَلتُم و دَعَوتُ لَکُم فَادْعُوا لی بالفَرَجِ» که ادّعا می‌شود در تاریخ ۱۲ محرّم‌الحرام ۱۴۰۴ در صندوق نذورات مسجد سیده نرجس علیها السّلام در شهر جباع در کشور لبنان یافت شده صحت دارد؟ دلایل رد یا قبول یا تردید دستخط مذکور را بیان نمایید.

جواب: «هو العلیم. اینها همه مجعول و خرافات است.»

❊ ❊ ❊

حکم استعمال نام اصلی امام زمان علیه السّلام

سؤال: اسم امام زمان را هنوز هم نباید بیاوریم؟ (م ح م د)

جواب: «هو العلیم، خیر.»[1]

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲ و ۳۳۳؛ کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۸۲.

❊ ❊ ❊

فضیلت مسجد جمکران

سؤال: آیا شما مسجد جمکران را قبول دارید؟

جواب: «هو العلیم. در اینکه خود مسجد مورد نظر حضرت می‌باشد بزرگان

تأیید کرده‌اند[1] و امّا امروزه قدری غلوّ و إغراق در آن دیده می‌شود.»

❊ ❊ ❊

اولویّت زیارت حضرت معصومه بر مسجد جمکران

سؤال: احتراماً به‌استحضار می‌رساند اخیراً در برخی سایت‌ها، مصاحبه‌هایی انجام شده است مبنی‌بر اینکه مسجد مقدس جمکران مانند بقیهٔ مساجد است و هیچ تقدّس خاصّی ندارد. این اقدامِ انجام‌شده که در آستانهٔ نیمهٔ شعبان‌المعظّم، میلاد موفور السّرور حضرت امام زمان علیه السّلام، احتمالاً با هدف کم‌رنگ‌تر کردن مراسم نیمهٔ شعبان انجام شده است، ما را بر آن کرد تا با استفتاء از حضرتعالی، نظر مبارکتان را نسبت به اعتبار این مسجد جویا شویم.

جواب: «هو العلیم. البته مسجد جمکران به‌جهت انتساب به بقیّةاللَه‌الأعظم ارواحنا فداه دارای مزیّتی خاص می‌باشد؛[2] امّا نکتهٔ مهم این است که خدای‌ناکرده اهتمام به زیارت آن، زیارت حضرت فاطمهٔ معصومه سلام اللَه علیها را تحت‌الشّعاع قرار ندهد! هرچه هست زیارت آن بانوی معظّمه است و آن باید تحت‌الشّعاع زیارت حضرت واقع شود.»

❊ ❊ ❊

سؤال: رفتن به جمکران در شب‌های چهارشنبه آیا سند و موضوعیت دارد؟ کسانی هستند که شب‌های چهارشنبه با این دلیل که مقام امام زمان علیه السّلام بالاتر است مستقیماً از طهران و شهرستان‌ها به جمکران می‌روند و به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مشرّف نمی‌شوند. آیا عمل آنها صحیح است؟

جواب: «هو العلیم. صد در صد عمل آنها باطل است. برای آمدن به قم فقط و فقط باید به نیت

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ۲۹۱.

[2] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰ ـ ۲۳٤؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ٤۳۲ و ٤٤۷؛ جنّة المأوی، ص ٥٤ ـ ٥۹؛ نجم الثّاقب، ج ۲، ص ٤٥٤ ـ ٤٥۸.

زیارت بی‌بی حضرت معصومه علیها السّلام باشد.»

تفاوت مراتب ائمهٔ اطهار علیهم السّلام

سؤال: در جلد پانزدهم امام شناسی ایشان فرمودند که امیرالمومنین از همهٔ ائمه ـ به‌استثنای حضرت حجّت ـ بالاتر بوده‌اند.[1] منظور ایشان چیست و چگونه اثبات می‌شود و چه چیزی در کیفیت ادراک [و] علم ائمه تأثیر دارد که باعث می‌شود بعضی از بعضی دیگر بالاتر باشند؟

جواب: «هو العلیم. مقصود از بالاتر بودن، مَجلای ظهور اسماء کلّیهٔ حق بودن است. یعنی امام زمان ارواحنا فداه از جهت ابراز و اظهار اسماء کلّیهٔ حق از سایر ائمه علیهم السّلام سعهٔ بیشتری را حائز می‌باشند.»[2]

❊ ❊ ❊

راه تبعیّت از امام معصوم علیه السّلام

سؤال: حضرت مرحوم علامه در کتاب امام شناسی جلد ۳، ص ۳۲، می‌فرمایند: «متابعت از دستورات پیامبر یا امامی که مرده است، پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیّت از حق است.» با توجه به این مطلب، هم‌اکنون که امام زمان ما در غیبت هستند، ما براساس دستورات پیامبر و یا امامانی عمل می‌کنیم که از دار دنیا رحلت کرده‌اند و دسترسی به تبعیّت از امام حیّ نداریم. ۱) وضعیت ما چگونه است؟ ۲) آیا اطاعت از فرد بصیر همانند اطاعت از امام حیّ است؟ ۳) مگر فرد بصیر متابعت از دستورات امامان گذشته نمی‌کند؟

جواب: «هو العلیم.

۱) همین‌که خود را در پیشگاه امام حیّ علیه السّلام بپنداریم، نفس این مسئله متابعت از اوست.

۲) متابعت از ولیّ الهی که به مقام فنای ذاتی و بقاء باللَه رسیده باشد، مانند

---

[1] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

[2] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۸٤.

متابعت از امام حیّ علیه السّلام است.

۳) پاسخ در بالا داده شد.»

❊ ❊ ❊

آداب شنیدن نام و القاب امام زمان و دعای عهد

سؤال: ۱) در بین عموم مردم شایع است که وقتی نام مبارک حضرت بقیّةالله امام زمان علیه السّلام با لقب «قائم» برده می‌شود برخاسته و دست خود را بر سر خود می‌گذارند. آیا عمل برخاستن و دست روی سر گذاشتن صحیح و دارای منشأ روایی است؟
*۲) در عبارتی از دعای عهد وارد است: **«اللّهمّ بَلِّغْ مَولانا الإمامَ الهادِیَ المَهدیَّ... مِنَ الصّلَواتِ زِنَةَ عَرشِ اللهِ و مِدادَ کَلِماتِهِ و ما أحصاهُ عِلمُه و أحاطَ به کِتابُه»**[1] [و] در نسخه بدل **«و ما أحصاهُ کِتابُه و أحاطَ به عِلمُه»**[2] آمده است؛ به نظر حضرتعالی کدام عبارت صحیح و یا أصحّ می‌باشد؟ و آیا برای خوانندهٔ دعا فرقی هم می‌کند، یا اینکه توجه و دقت لازم نیست؟*

جواب: «هو العلیم.

۱) آنچه که مسلّم است برخاستن هنگام استماع این لقب مبارک در سیرهٔ ائمه علیهم السّلام و اولیای خدا بوده است،[3] ولی دست بر سر گذاشتن مسئلهٔ دیگری است.

۲) تفاوتی ندارد.»

❊ ❊ ❊

سؤال: ۱) آیا این مسئله که هر وقت نام امام زمان را می‌شنویم می‌بایست به احترام قیام کنیم صحیح است؟ در دعای سلامتی حضرت و دعای عهد چطور؟

---

[1] مصباح الزائر، ص ٤٥٥.
[2] بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۸۵، به نقل از الکتاب العتیق الغروی؛ المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ٦٦٤، با قدری اختلاف.
[3] رجوع شود به إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲٤۹.

*۲) آیا در پایان دعای عهد که سه بار **«العَجل، العَجل، یا مَولانا یا صاحبَ الزّمان»** می‌خوانند جزو دعاست و اگر هست آیا موقع خواندن باید دست راست را بر پای راست زد؟ (در مفاتیح آمده.)*

جواب: «هو العلیم.

۱) الزامی نیست.

۲) بله، بهتر است که دست را بر پای راست زد.»[۱]

❊ ❊ ❊

صحّت انتساب زیارت ناحیهٔ مقدّسه و دعای ندبه

سؤال: آیا زیارت ناحیهٔ مقدّسه از طرف امام زمان علیه السّلام است یا نه؟ یک جا خواندم که اشکال دارد.

جواب: «هو العلیم. قطعاً از ناحیهٔ حضرت است.»[۲]

❊ ❊ ❊

سؤال: آیا سند دعای ندبه صحیح است؟

جواب: «هو العلیم؛ بلی، صحیح است.»[۳]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[۱] المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ٦٦٥ و ٦٦٦.

[۲] رجوع شود به المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ٤٩٦؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷، به نقل از المزار، شیخ مفید.

[۳] رجوع شود به المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۵۷۳.